

VOL. XXXV - 2017-2018

(ISSN : 0975-6566) DANISH

(ISSN : 0975-6566) DANISH



Danish

Research Journal

VOL. XXXV - 2017-2018

دانش



نشریه گروه فارسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه کشمیر



Post-Graduate Department of Persian
University of Kashmir
Srinagar - 190006

VOL. XXXV - 2017-2018
Danish
Research Journal

ISSN 0975-6566 DANISH

توانا بود هر که دانا بود
زدانش دل پیر برنا بود

دانش

بازبینی بین المللی سالانه مربوط به ژورنالهای تحقیقاتی ادبیات

سال تأسیس ۱۹۶۹ میلادی..... شماره سی و پنج ۲۰۱۸ میلادی

مدیر مسئول و سردبیر

دکتر جهانگیر اقبال

رئیس گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه کشمیر

نشریه گروه زبان و ادبیات فارسی،

دبستان علوم انسانی، زبانها و ادبیات، دانشگاه کشمیر

کُلیه حقوق نشر بحق گروه زبان و ادبیّات فارسی محفوظ است

✻ سال چاپارویل ۲۰۱۸ میلادی

✻ تیراژپانصد نسخه

✻ بهایک شماره ۱۰۰ روپیه

✻ حروف چینی و صفحه آراییظفر احمد

✻ طراحیالطاف حسین میر

✻ چاپ خانهقاف، سرینگر

گروه زبان و ادبیّات فارسی، دانشگاه کشمیر

مجلس شورای بازبینی:

- ✽ پروفسر فضل الرحمن فقهی - هرات - افغانستان
- ✽ دکتر احمد غنی خسروی - هرات - افغانستان
- ✽ پروفسر شریف حسین قاسمی - دهلی - هند
- ✽ پروفسر چندر شیکهر - دهلی - هند
- ✽ پروفسر مهرالدین نظامی - دوشنبه - تاجکستان
- ✽ دکتر مصباح الدین محمود - دوشنبه - تاجکستان
- ✽ پروفسر حکیم دبیران - تهران - ایران
- ✽ پروفسر علی موزنی - تهران - ایران
- ✽ پروفسر عارف نوشاهی - اسلام آباد - پاکستان
- ✽ پروفسر سیده فلیحه زهرا کاظمی - لاهور - پاکستان

مجلس مشاورت:

✻ دکتړ محمد افروز عالم

✻ دکتړ شاداب ارشد

✻ دکتړ شاه نواز شاه

✻ دکتړ مفتی مدثر

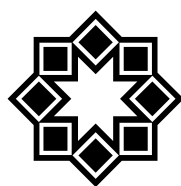
گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه کشمیر

فهرست

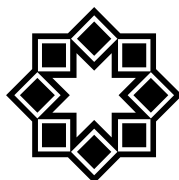
1	سخن سر دیر
بخش فارسی :	
4	سیر تاریخی در تصوف
16	بررسی دریا در شعر شاعران زن غزل سرای معاصر هرمزگان
41	تأثیر و تأثر زبان دری و ترکی از يك دیگر
68	مقایسه شعر بیدل دهلوی و نصیر گولروی
77	پروفسور نذیر احمد در حوزه حافظ شناسی
103	اقدامات تازه در راستای استحکام و توسعه روابط هند و افغانستان
108	بررسی و ارزیابی سبک غنی کشمیری
117	صنعتگری قصیده نگاران ادبیات فارسی
127	بهره گیری مولوی از حیوانات در بیان مفاهیم عرفانی
151	بررسی کتاب "بوستان برائے دوستان" از مولانا محمد عیسیٰ فرتاب
171	حضور شاعران ایرانی در کشمیر.... بخش اول
185	احوال و آثار حضرت خواجه اسحاق قاری
196	آثار بابا خضر محمد مقبل کشمیری شاعر برجسته دوره افغان در کشمیر
208	ترویج شعر فارسی در کشمیر و سهم افغانان به ویژه سهم سکه جیون مل
216	ملتان نخستین مرکز ادب فارسی در شبه قاره
231	نماشنامه نویسی در ایران
236	آرای تذکره نویسیان درباره شوکت بخارایی
242	تاریخ و تطور خمسه نویسان فارسی در کشمیر
	دکتر جهانگیر اقبال
	سهراب سعیدی
	دکتر احمد غنی خسروی
	دکتر محمد شاه کهگه
	محمد عامر / اشتیاق احمد
	دکتر علی اکبر شاه
	دکتر ذرینه خان
	دکتر سرفراز احمد خان
	دکتر فائزه کرن
	دکتر محمد افروز عالم
	دکتر شاداب ارشد
	دکتر شاهنواز شاه
	دکتر واحد احمد شیخ
	دکتر مدثر نظر
	محمد کوثر علی
	آصف اقبال
	باقر حسین شاه
	شیرازة اختر

261	معرفی اجمالی خمسہ نویسی	فائقہ فیاض
	در ادبیات فارسی	
284	شیخ احمد تارہ بلی و آثار فارسی او	ثمینہ امین
290	سیدہ توران میر ہادی و ادبیات کودک و نوجوانان در ایران	سید محمد جواد موسوی
299	معرفی شاعر مثنوی "بحر العرفان" میرزا اکمل الدین خان بد خشی	عمران تنویر
306	معرفی "غوئیہ" نسخۂ ناشناختہ، از مُلا بہاؤ الدین تبسم رشید	
	بخش اُردو:	
313	کشمیر کی تاریخ ساز رزمیہ مثنوی: شاہنامہ کشمیر	پروفیسر ڈاکٹر سیدہ فلیجہ کا
327	رومی اور اقبال کی فکری مماثلتیں...! مطالعہ	ڈاکٹر مشتاق احمد کی
350	عربوں کی این فتح	ڈاکٹر محمد عثمان غنی
379	ہندوستان میں اسلامی تصوف کی ترویج و گسترش	ڈاکٹر عائشہ قدسی
389	راجہ درگا پ شاد مھر سند کی فارسی شاعری	احمد نوائے سراز لان حیدر
	بخش انگلیسی:	
	The Concept of Sanjivini and its References in Persian Literature	*Dr. Allauddin Shah/ 1
	Eighteenth Century Lucknow: Eye-witness Account by a Persian Traveller	*Dr. Ishtiaque Ahmed 11
	Omar Khayam and Fitz Gerald: A Bridge between Persian and English Literatures.	*Shaukat Ali 22
	'N' for Iran The Nuclear Program (Green Movement & Hope for Democracy.	*Fasel Iqbal 33





بخش فارسی





بخش اُردو



DANISH

**An International Peer Reviewed Refereed
Annually Literary Research Journal**

ISSN 0975-6566

Vol-35 2017 - 2018

Chief Editor

Dr. Jahangir Iqbal

Head,

Department of Persian,

University of Kashmir

**Post-Graduate Department of Persian,
School of Arts, Languages & Literature,
University of Kashmir,
Srinagar-190006**

Contents

- ❁ The Concept of Sanjinvni and its references in Persian Literature.
* Dr Allauddin Shah/ *Dr Ishtiaque Ahmed "1"
- ❁ Eighteenth Century Lucknow : Eye-witness Account by a Persian Traveller.
* Dr Shah Mohammad Fayez "11"
- ❁ Omar Khayam and Fitz Gerald: A Bridge between Persian and English Literatures.
*Shaukat Ali "22"
- ❁ 'N' for Iran The Nuclear Program (Green Movemnt & Hope for Democracy).
*Fasel Iqbal "33"



Vice Chancellor

University of Kashmir



پیام

من از این آگهی خیلی شادمان هستم که گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه کشمیر، چاپ سی و پنجم مجله‌ی تحقیقی "دانش" را امسال عرضه می‌کند. در واقع برای من این امر هم مسرت بخش هست که نه فقط اساتید و دانشمندان محلی و ملی بلکه محققان خارج از کشور هم با سربلندی مقاله‌های تحقیقی خودشان را به این مجله اهداء می‌کنند. این مجله در جهان ادبیات به طور گسترده نه فقط خوانده می‌شود بلکه ارزیابی می‌شود.

من ریاست محترم گروه فارسی را برای کوشش صمیمی شان راجع به رشد و توسعه‌ی سریع دادن گروه فارسی را تبریک می‌گویم. چون گروه فارسی روز به روز در زمینه‌ی تحصیلات عالی، پژوهش و درس و تدریس رونق می‌گیرد. من آرزوی کامیابی گروه دارم و برای هر ممکن پشتیبانی و یاری برای ترقی این گروه، از این طرف وعده می‌دهم.

سید محمد اسحاق

پروفسور خورشید اقبال اندرابی

بنایب رئیس دانشگاه کشمیر

سخن سردبیر

در آسیای مرکزی مخصوصاً مناطق شبه قاره هند بایستی نوآوری گسترده در جامعه امروزی و بدون هر گونه پیروی از جوامع کشورهای غربی در تمامی زمینه ها از جمله علمی و ادبی گام برداشته شود. بدین گونه با انجام آن میتوانیم الگوی مناسب برای آیندهای بهتر و جامعه های سالمتر به ارغوان آوریم. بی تردید میراث کهن ما هویت اصلی ماست. در حقیقت علوم شرق بیانگر وجود اصلی ملل مختلف شرق نشینان است. خطه کشمیر نیز با داشتن فرهنگ و تمدن دیرانه ای به نام «ایران صغیر» شهرت یافته است. بعنوان مثال در ادوار مختلف «کشمیر» در هنر و صنایع دستی و نیز در میادین علوم ادبی، فرهنگ و تمدن همیشه آوازه بلندی داشته است. با وجودیکه در عرصه تاریخ شاهد جنگ و جدال هایی در این سرزمین بودیم اما ادباء و دانشمندان دست از قلم برنداشتند و همواره در پیشرفت این مرز و بوم تلاش میکردند. عصر حاضر که با نام امن و سلامتی در آن بسر میبریم در واقع بعنوان «عصر تکنالوژی» نامیده شده است. قابل ذکر است که هدف اصلی ما چشم پوشاندن از ثمره این نوع ابزار در جامعه ما نیست، لیکن جامعه های که منشا اصلی آن بر اخلاق و معنویات از جمله امنیت، رفاه، احترام، شرف، ناموس و غیره سرچشمه گرفته بود، بنیاد اصلی ادبیات و دین ما بشمار میرفت. هنگامیکه ما این نوع علوم را از برنامه

های درسی مدارس کنار گذاشتیم شاهد متزلزل شدن جامعه شدیم. از وقتی کشورهای شرق نشین به تقلید از غربیان علوم تدریسی را در بر گرفتند شرق نشینان بطور ناگهانه مورد فتنه و فساد دچار شدند.

با این حال تنها راه حل اینست که به طرف فرهنگ و تمدن و علوم ادب دیرینه خود بازگشته و در برنامه های درسی خود برای نسل آینده با علوم جدید و تکنالوژی نوین و نیز با علوم اخلاقیات آشنا سازیم. بنابراین میتوان گفت که «بخش فارسی دانشگاه کشمیر» با در نظر داشتن این نوع روش تنها دانشگاهی است که در تمام هند به آن پرداخته است.

بخش فارسی دانشگاه کشمیر یکی از شعبه های بزرگ کشور هندوستان است که دارای 48 پژوهشگر، 185 دانشجوی فوق لیسانس 25 در دیپلوم و 35 در زبان آموزی هستند. بعلاوه این بخش در زمینه های مختلف علوم تحقیقی و پژوهشی همواره با ذوق و شوق فراوان به آن مشغول بوده است.

امسال نیز «مجله دانش» همانند سالهای گذشته به چاپ می رسد. مجله دانش از سال 1962م بطور مستدام منتشر میشود. در شماره جدید مجله دانش محققین و ادبایی که در دانشگاه های مختلف کشورها از جمله ایران، افغانستان، پاکستان و هندوستان در حال تحقیق و پژوهش هستند مقالاتی برای ما ارسال کردند. این مقالات توسط کمیته ناشرین مجله بطور دقیق و باریک مورد بررسی قرار گرفت و از طرف (Veomend) تهیه و تدارك صورت گرفت. ضمناً بنده به نوبه خود از تمامی محققین سپاسگزارم که مقالات خود را برای ما ارسال کردند و در صورت بازبینی این مقالات هر گونه کمی و کاستی در آن دیده شد به آنها اطلاع خواهیم کرد تا در صورت لازم در شماره بعدی مجله شامل کنیم.

در این شماره از مجله به سه بخش تقسیم شده است. در بخش نخست شامل مقالاتی به زبان فارسی است که دارای 23 مقاله است. بخش دوم مقالات به زبان اردو میباشند که در کل شامل 5 مقاله هستند. در بخش آخر نیز مقالات که تعداد آن به 4 میباشند به زبان انگلیسی هستند. یکی از ویژگیهای عمده این مجله داشتن مقالات به سه زبان مختلف (فارسی، اردو و انگلیسی) میباشد.

همچنین از رئیس دانشگاه کشمیر جناب آقای خورشید اقبال اندرابی، رئیس مرکز دانشجویان پژوهشگر، پروفیسر ظفر احمد ریشی، و نیز از رئیس آکادمی دانشگاه بسیار سپاسگزارم.

در آخر از تمامی کارمندان، مشاورین، ناشرین و تک تک اساتید بخش فارسی تشکر و قدردانی مینمایم که در به چاپ رساندن این مجله همیشه کوشا بودند و این شماره در زمانی اندک و با موفقیت تهیه گردید.

سردبیر

دکتر جهانگیر اقبال

رئیس بخش فارسی

دانشگاه کشمیر، سرینگر.

د کتر جهانگیر اقبال

رئیس گروه زبان و ادبیات فارسی،

دانشگاه کشمیر-

سیر تاریخی در تصوّف

به نظر محققین واژه صوفی بسیار معنی دارند. و این معنی‌ها مشتمل بر اقوام و نظریات جداگانه شون است. یه جماعت گفته است که تصوّف منسوب به اهل صفته است که جماعتی مسلمانها از فقرای بدون مال واسباب در صفته مسجد نبوی زندگی کرده بودند و بعد از فتوحات اسلام هم بی نیاز بودند فقط بیاد خدا زندگی کرده بودند - آنها اهل صوفه گفتند^۱ -

بعضی های گویند که لغت صوفی از صوفیانه می آید که گیاه نازک و کوتاهی است و چون صوفیانه به گیاه صحرا قناعت می کردند^۲ -

بعض های گفته اند که لغت صوفی منسوب به "صوف" است و این متحمل است و این نام اندکی قبل از سنه دویست هجری پیدا شده^۳ -

اگر کسی پرسد که هر صنفی را به حال یا علم مخصوصی منسوب می دارند. مثلاً اصحاب حدیث را محدث و اصحاب فقه را فقی و اهل علم را عامل زهد را زاهد و اهل توکل را متوکل و اهل صبر را صابر می نامند چرا صوفیه را به حال یا علمی منسوب نمی داری می گویم براین که صوفیه منفرد در يك علم دون سایر علوم و جمع اخلاق و عادات شریفه دارند.

متعبد، خیر و حلیم، تارك دنیا

بنا بر این آنها را مناط تسمیه قرار می دهیم و آن هارا صوفی می نامیم زیرا پشمینه پوششند و پشمینه پوشی رأب انبیاء صدقین و اصحاب بوده است ۴ بنا بر این حافظ می گوید: ۵

سر مست در قبای زرافشان چوبگذاری
يك بوسه نذر حافظ پشمینه پوش کن
حافظ این خرقة پشمینه بیند از که ما
از پی قافله با آتش آه آمده ایم
آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت
حافظ این خرقة پشمینه بیند از و برو

در قرن سوم هجری تصوّف به مرحله رشد و کمال رسید و پختگی آن زیاد شد. به طوری که می توان گفت که تصوّف واقعی از قرن سوم هجری شروع شده است ۵ البته مهم این است که قرن دوم چه تحولاتی یافته و چگونه به کمال عهد سوم رسیده و جنید بغدادی مرید سر سقطی بوده و او مرید معروف خرخی. این سه تا بزرگان اهل زهد و تقوی و صوفیای قرن دوم بودند ۶.

بزرگان در قرن سوم از قبل ذوالنون مصری و بایزید بسطامی و حسن بن منصور حلاج و ابو بکر شبلی، اگر چه هر يك بازبان مخصوص افکار صوفیان را بیان می کنند ولی همه آنها کم و بیش مستمایل به عقیده وحدت و جود اند. و جز خدا چیزی نمی بینند ۷ همین طور صوفیان عهد اوّل مثل حسن بصری، مالک دینار و حبیب عجمی و ابراهیم ادهم که زند گیشون به رضای خداوند به سپارنده بود و قرب در زندگی شون بیشتر ترجع دادند. علامه جوزی در مورد این صوفیا کبار می گوید که آنها زهد دوستی بوده حساس و خشونت ظاهری را رد می کردند ۸ در باره اوصاف و اخلاق و اعمال و عبارات و ممیزات آنها

اینطور نقل است -

”از ذوالنون مصری پرسیدند که صوفیان چه کس اند، گفت
مردمانی که خدای را بر همه چیزی بگزینند و خدای ایشان را بر همه
بگزینند“ ۹-

از معروف کرخی پرسیدند تصوف چیست گفت گرفتن حقایق و
گفتن به دمایق و نومید شدن از آنچه هست در دست خلاق ۱۰-
حضرت جنید بغدادی که از صوفیان معتدل بود و به اصلاح
صوفیا، از پیشوایان طریق صحواست و اینطور تعریف کردند -
”این راه را کسی باید که کتاب خدای بر دست راست گرفته
باشد و سنت مصطفیٰ بر دست چپ و در روشنایی این دو شمع می رود تا
نه در مغانک شبهت افتد و نه در ظلمت بدعت“
”صوفی چون زمین باشد که همه پلیدی دروی افکنند و همه
نیکویی از وی بیرون آید“ -

”تصوف ذکر است به اجتماع و وجدی است به استماع و عملی
به اتباع“
تصوف اصطفای است هر که گزیده شد از ناسوی الله، او صوفی
است -

صوفی آنست که دل او چون دل ابراهیم سلامت یافته بود از
دوستی دنیا و به جای آرنده فرمان خدای بود و تسلیم او تسلیم اسمعیل،
اندوه او اندوه داؤد و فقرا و فقر عیسی و صبر او صبر ایوب و شوق او شوق
موسی و در وقت مناجات و اخلاص او اخلاص حضرت محمد
باشد ۱۱-

در باره این موضوع علامه شبلی می گوید که صوفی آن است
که اندر دو جهان هیچ نبیند به جز خدا محمد بن احمد قمری می گوید
که تصوف استقامت احوال است باحق، یعنی احوال بر سر صوفی را از

حال نگرداند و به اعوجاج اندر نیفکند - ۱۲ -

طریقت: در قرن چهارم هجری تصوّف به شکل فرقه منظمی با اصول و فروع و آداب و رسوم معینی در آمده بود که اصول آن ذکر است و به شرح آداب و رسوم و کیفیات مقامات و احوال و چگونگی سلوک طریقت، مطابقت آنچه که در قرن چهارم معمول و متبع بوده ذکر شده.

صوفیان هر عصر و عهد، ترقی زندگی روحی با به سفر و سیر تشبیه کرده اند و از همه تشبیهات، این تشبیه جامع تر است - صوفی که در طلب خدا به پایه راه می گذارد - خود را سالک و راهرو یا مرد راه می نامد - ۱۳ -

نزدیک منزلهای عارفان طریقت هم يك منزل مهم است که عارفان راهرو آن گام می باشند. و با کمال دریا دلی و دلیری و بانهایت چستی و چالاکی طی طریقی کنند و به سر منزل مقصود رسند. منازل و مراحل پیمودنی طریقت متنوع و خارج از حد امکان است ولی بزرگان صوفیه همه این منازل و مراحل را به چند مرحله بزرگ تقسیم نموده مقامات نام نهاده اند و گفته اند که سالک در طی طریق به تدریج و ترتیب از همه این مقامات باید بگذرد تا به حقیقت معنی فنا فی الحق و فنا فی الله است برسد و بقا بالله ییابد - ۱۴ -

حقیقت سر منزل و نتیجه سلوک در طریقت است زیرا سالک در طلب لطیفه باطنی که منظور و مطلوب او است، می رود و همین که از لطیفه روحانی را یافت، به منظور عالی خود و اصل شد یعنی به حقیقت رسیده است بطور کلی باید گفت که در مبحث تصوّف و عرفان سه مرحله را باید در نظر داشت شریعت، طریقت، و حقیقت -

شریعت راه را نشان می دهد و عبارت از احکامی است که رعایت آن انسان را به راه راست هدایت می کند و مستعد به دست آوردن لطایف روحانی و باطنی می سازد همین که این استعداد حاصل

شد و طالب منظور خود را در نظر گرفت، پیر و طریقت محسوب است -
شریعت کتاب و طب و علاج است که دواى هر دردی در آن ذکر شده
است، در عملی گذاشتش محتویات کتاب و به کار بردن دوا و دستور
طریقت است و رهائی یافتن از آلام و استقامت و وصول به صحت حقیقت
است - ۱۵ -

توبه اولین مقام سیر طالب است، طلب یا طالب در قدم اول
سرگردان است - زیرا چیزی که محرك او شد احتیاج به رفع نقص است
ولی نمی داند - چگونه و از چه راه این نقص را بر طرف سازد، به این
سعی که منظور و مطلوب او روشن نیست و با اطمینان قلب هدف خود را
تشخیص نمی دهد - بعد از آنکه طالب، مرشد و راهبری یافت و به او
دست از اوست داد، ”مرید“ و چون به راه افتاد ”سالك“ نامیده می
شود - ۱۶ - و حافظ می گوید که -

طیب عشق مسیحادم است و مشفق لیک

چو دورد در تو نبیند که را دوا بکنید

سهل بن عبد الله تستری گفته ”اول توبه، اجابت است پس انابت، پس
توبه است پس استغفار اجابت به فعل بود و انابت به دل و توبه به بیت
و استغفار از تقصیر“ - ۱۷ - و نیز گفته که توبه فریضه است بر بنده به هر نفسی
، خواه خاص و خواه عام و مطیع باشی یا عاصی چون در مقامات طریقت
توبه اولین مقامات و نقطه شروع سیر و سلوک است، مناسب چنان است که
اندکی به تفصیل در آن بحث شود و به این منظور عین عبارات
هجویری آمده - ۱۸ -

در تذکرة الاولیاء عطار فرموده: -

گر نبوی مرد تائب را قبول

کی بدی هر شب بر ای او سزول

گرگنه کردی در او هست باز
 توبه کن که این در نخواهد شد فراز
 حضرت مولانا جلال الدین رومی می فرماید که -
 توبه به هر حالی که باشی می طلب
 آب می جو دائماً ای خشک لب

بعد از توبه سالک یا طالب باید که پیش پیر یا مرشد تلمع بکنید -
 ایشان در این راه ، راهبریش کند و این مرشد به اسامی مختلف نامیده
 می شود، از قبیل ”پیر“ و ”مرشد“ شیخ ، ولی ، قطب، دلیل راه و شخصی
 است که تجربه و مشاهد و علم کافی دارد و خود به حق و وصل شده
 است - مولانا جامی در نفحات الانس در باب ولایت و ولی می گوید
 ”ولایت مشق است از ولی و آن برد و قسم است ولایت عامه و ولایت
 خاصه ولایت عامه مشترك است بر همه مومنان و ولایت خاصی مخصوص
 است و اصلا ف از ارباب سلوک چنانچه مولوی می گوید: -

پیر را بگزین که بی پیر این سفر
 هست بس پر آفت و خوف و خطر
 هر که اوبی مرشدی در راه شد
 اوز غولان گمره و در چاه شد

قشیری و هجویری در باره ولی بحث طولانی کردند مثلاً وی ولی می
 تواند خود به ولایت خود واقف شده و آنرا اظهار بزارد یا نه - نیز گفته اند
 که طالب و سالک باید دست ارادت به پیری بدهد که او را راهبری کند
 و هیچ وقت از ارشاد اوست نه پیچد و الا گمراه خواهد شد - ۱۹ -
کرامات: - بحواله کتاب اللمع مصنف فرمودند که لقب ”اولیا“ در
 مقام اول ، متعلق به انبیاء است که به واسطه عصمت و مقام وحی و
 سالتی که دارند - برگزیدگان حق اند و در درجه بعد، متعلق به آنهای

است که به واسطه ایمان صادق و ترویض نفس و گذشتن از خود و دل بستگی به حقایق ابدی، از اولیا محسوبند ۲۰ -

به عقیده صوفیه ”اولیا“ کسانی هستند که مقام قدسی که قادر بر اعمال فوق الطبیعه هستند - یعنی کرامات و خوارق عادات دارند و بعضی ها اعتقاد دارند که هر که مجذوب حق شود در حال حیات و پس از مرگ از اولیا محسوب است و نشانه ولایت او قدرت بر ایشان خوارق عادات و کرامات است و به گفته هجویری ”از ایشان چهارم هزارند که مکتومانند که يك دیگر را شناسند و جمال حال خود هم ندانند و اندر کل احوال از خود و از خلق مستوراند“ - به عقیده صوفیه، نظام دنیا متوقف بر این اولیا است و سر و بزرگ اولیا ”قطب“ و ”غوٹ“ نامیده می شود - بعد از قطب، اخیار، ابدال، ابرار، اوتاد، نقیب - این همه مرحله های سلسله صوفیای هستند -

توبه با کیفیتی که ذکر شد، مقتفی مقام ورع است که مقام دوم اصحاب طریقت است - بحواله بشر حافی ”ورع آن بود که از شبهات پاک بیرون آئی و محاسبه نفس در هر طرفه العینی پیش گیری“ - ۲۱ -

یعنی شریعت حلال و حرام را روشن ساخته ولی در میان حلال و حرام، شبهت های گوناگون، که گاهی بسیار مشکل و پوشیده است، پیش می آید که هر که گرد آنها گردد بیم آن است که در حرام یفتد، به الفاظ دیگر ورع یعنی تقوی، پرهیزگاری، بقول بشر حافی ”سخت ترین کارها سر است، به وقت دست تنگی سخاوت و مدع در خلوت و سخن گفتن پیش کسی که از و بترسی“ -

ورع مقتفی زهد است صوفی علاقه دنیا را سر منشاء هر خط می شمرد و ترك دنیا را سر چشمه هر خیری می داند، از جنید بغدادی پرسیدند که زاهد کیست، گفت که خالی بودن دست از ملك دنیا و

خالی یودن قلب از طمع زاهد از دنیا غافل است، و دنیا را برای قرب خدا ترك می کند و قرب الهی عزیز تر از همه چیز این دنیا می شمرد
۲۲-

فقر یعنی از لحاظ و مادی بی سرو سامان باشد. فقر از مراحل مهم سیرو سلوک و اول قدم تصوف خواجگی و سیرت در ویشان است. جامی در نفحات الانس در طی بحث مخصوص از صوفی و تصوف و سلامتی و فقر و فرق بین آنها می گوید: ”اما فقرا پن طایفه اند که مالک هیچ چیز از اسباب و اموال دینوی نباشد و در طلب فضل و رضوان الهی، ترك همه کره باشند و باعث این طایفه بر ترك یکی از سه چیز است، اول رجا و تخفیف حساب یا خوف عقاب، چه حلال را حساب لازم است و حرام را عقاب دوم توقع فضل ثواب و مسابقت در دخول جنت، چه فقراء پانصد سال پیش از غنیا بهشت در آید- ۲۳-

صبر: - فقر مقتفی صبر است و اگر سالک جویای حق در فقر و محنت صبر و تحمل را شعار خود نسازد، نتیجه ی بدست نخواهد آمد. نه فقط فقر بدون صبر بی نتیجه است، بلکه سیر در سائر مقامات سلوک هم مقتفی صبر است. این است که صوفیه صبر را يك نیمه ایمان، بلکه همه ایمان می دانند - ۲۴-

صابر کسی است که در خدا و برای خدا صبر کند و جزع شکایت نکند. می مولوی می گفت :-

صبر را باحق قرین کن ای فلاں
آخر و العصر را آن گه بخوان
صبر آرد آرزو رانی شتاب
چیر کن ولله اعلم بالصواب
گفت پیغمبر خداش ایمان نداد
هر که را نبود صبوری در نهاد

توکل: - توکل از فروغ توحید است یعنی توحید حقیقی اصل و پدید

آرنده توکل است۔ مقام توکل عالی ترین مرتبه در راه عرفان است۔ و
مولانا می گفت: ۲۵

چون زیك دریا است این جوها روان
این چرا نوش آمد آن زهر روان
چون که جمله از یکی دست آمده
این چرا هشیار و آن مست آمده
چون همه انوار از شمس بقا است
صبح صادق صبح کاذب از چه خاست

درجه اول توکل عبارت از این است که فتوکل به وکیل حقیقی
و ”نعم الوکیل“ که خدا است و ثوق و اطمینان کامل داشته باشد و خود
را به او تسلیم و تفویض کند۔

نفس: - نفس انسان را به پیروی از لذات و شهوات حرص و کینه و امی
دارد۔ هجویری در کتاب کشف المحجوب در بیان مذهب سهلیه یعنی
سهیل بن اجتهاد و مجاهد نفس و ریاضت است و ریاضت و مجاهدت وی
راسود ندارد، آنگاهی گوید که نفس منبع شر است و قاعدۀ سوء اظهار
اخلاق که بدو قسمت مذموم است معاصی و اخلاقی ۲۶۔

ذوالنون مصری گفته: ’مفتاح عبادات فکرت است و نشان
رسیدن مخالف نفس و هوا است و مخالفت آن ترك آرزوها است ،
هر که مداومت کند۔ بر فکرت به دل ، عالم غیب ببیند به روح “ ۲۷
در مثنوی نوشته است که

نفست از درهاست اوکی مرده است از غم بی آلتی افسرده است
گریا بد آلت فرعون او که به امراوهمی رفت آب جو
شیخ فرید الدین عطار در منطق الطیر گفتند
دیگر گفتش که نفسم دشمن است چون زنم نک ز آن که رهزن با من است

نفس توهم احوال و هم اعور است هم سگ و هم کامل و هم کافر است
رضا: - رضا از مقامات عالی سالک و آخرین آنها است، رضای به قضای
 الهی، ثمره محبت کامل به خدا است و عبارت از این که قلب بنده در
 تحت حکم خداوند ساکن باشد و به تقدیر اذعان کند - رومی می گوید -
 بشنو اکنون قصه آن رهروان که ندارند اعتراضی در جهان
 زاویا اهل دعا خود دیگر اند که همی دوزند و گاهی می درند
 از رضا که هست رام آن کرام جستن دفع قضا شان شد حرام
معرفت: - معرفت یا عرفان یکی از مهمترین مسائل صوفیه است - بلکه
 هدف اصلی و غرض اساسی تصوف است در باره این حافظ می گفت -
 سالها دل طلب جام جیم از مای کرد
 و آنچه خود داشت زیگانه تمنای کرد
 گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است
 طلب از گمشدگان لب دریا می کرد
 معرفت نور الهی است که به قلب سالک مستعد و قابل می نابد و جمیع
 تعینات و قوای او را در اشعه نورانی خود محو ساخته - چنانچه مولانا
 روم می گفت -

دفتر صوفی سوا دو حرف نیست
 جز دل اسپید همچون برف نیست
 ذاد دانشمند آثار قلم
 زاد صوفی چیست انوار قلم
 سیر زاهد هر مهی تاپیشگاه
 سیر عارف هر دمی تا تخت شاه

علاوه از این صوفیان منازل بیشتری هم دارند مثلاً احوال،
 مراقبت، قرب، حال محبت، حال رجا، حال خوف، حال شوق حال

الفن، ذکر، حال مشاهد حال، یقین، فنا۔
 خلاصه این که تصوّف باقلب و احساسات کار دارد نه باعقل و
 منطق چون عقل و منطق سلاح خواص است، اکثر مردم از بکار بردن آن
 عاجزانه و ملول می شوند۔ نقطه حساس انسان او است و سختی پیشرفت
 کلی می کند و ملایم با احساسات و موافق باخواهش های قلب باشد۔

حواشی:

- ۱۔ مقدمه ابن خلدون۔ ابن جوزی، کشف المحجوب ص ۹۷-۱۰۷
- ۲۔ رساله قشریه. ص ۱۱۲ تذکرة اولیا، ص ۳
- ۳۔ تذکرة اولیا۔ ص ۱۱۲
- ۴۔ نفات الانس از جامی۔ ص ۱۱ در رساله صوفیا و فقراء از ابن تیمیه۔
 ص ۲۱۲
- ۵۔ تاریخ تصوّف در اسلام از دکتر قاسم غنی ص ۵۳
- ۶۔ نفحات الانس از جامی۔ ص ۲۱۲
- ۷۔ تاریخ تصوّف اسلام از دکتر قاسم غنی۔ ص ۵۸
- ۸۔ احیاء العلوم، امام غزالی، ص ۲۳۴
- ۹۔ تذکرة الاولیا۔ ص ۱۳۳
- ۱۰۔ ایضاً۔ ص ۲۷۲
- ۱۱۔ تذکرة الاولیا جلد دوم۔ ص ۵۵
- ۱۲۔ کشف المحجوب۔ ص ۶۰
- ۱۳۔ تاریخ تصوّف در اسلام، از دکتر غنی اسماعیل۔ ص ۲۸۴

- ١٤- نكلسن بحواله كتاب اللمع في تصوّف - ص ٢٢
- ١٥- كشف المحجوب از على هجویری - ص ١٦٢
- ١٦- مرصاد العباد - ص ١٦٣
- ١٧- تذكرة الاولیا، ص ٢٤٣
- ١٨- كشف المحجوب - ص ٢٧٨
- ١٩- تاريخ تصوّف در اسلام، ص ١٢٥
- ٢٠- كتاب اللمع از ابو حضر سراج، ص ٢١٥
- ٢١- تذکره الاولیا، ص ٢١٢
- ٢٢- عوارف المعارف - ص ٢٩٤
- ٢٣- تذكرة الاولیا، ص ٦٤، رساله قشیریه، ص ١٢٢٠
- ٢٤- تاريخ تصوّف در اسلام، ص ٢٥٣
- ٢٥- احیاء العلوم، امام غزالی، ص ١٢٥
- ٢٦- تعریفات جرجانی، ص ٢١٥
- ٢٧- تذکره الاولیا، ص ١١٢

☆☆☆

سهراب سعیدی، کارشناس ارشد،
زبان و ادبیات فارسی و دانشجوی
دانشگاه پیام نور تهران جنوب

بررسی دریا در شعر شاعران زن غزل سرای معاصر هرمزگان

چکیده:

دریا بعنوان یکی از منابع معیشت دیار هرمزگان با مردم آن پیوند ناگسستنی دارند. نگاه شاعران جنوب به دریا که سفره خود را پهن می کند تا هر کس سهم خود را آن بردارد خالی از لطف نیست. در دوران معاصر بسیاری از شاعران کلاسیک و سنتی گوی و شاعران سپید سرای زن هرمزگان به مقوله دریا در شعرشان پرداخته اند تا دین خود را نسبت به فرهنگ و سنن هرمزگان ادا کنند. تمام شاعران هرمزگان به طور مستقیم یا غیر مستقیم در شعرشان به دریا و ادوات آن چون انواع ماهی، ماهی گیری و صید، ناخدا و کشتی و لنج اشاره داشته اند و کمتر هرمزگانی است که سرو کارش با دریا و ادوات آن نیفتاده باشد از این رو بسامد واژه دریا در شعر هرمزگان بسیار زیاد است. و این مقاله در پی آن است تا ماهیت و اهمیت دریا در شعر هرمزگان را در شعر شاعران سنتی گوی هرمزگان نشان دهد.

کلید واژه: دریا، شاعر، زنان، هرمزگان، شعر، ادبیات معاصر

1-مقدمه:

برخلاف بسیاری از کشورها که به معدودی انگشت شمار از بزرگان علمی و ادبی و هنری خویش می بالند، در ایران زمین، که پیوسته، دیار آفرینندگی و نوآوری و مهد تمدن و فرهنگ والای انسانی بوده، تعداد مفاخر فرهنگی و هنری به حدی زیاد است که برای شناخت آنها باید به

تذکره های گوناگون و متعدد شعر، نویسندگان و علما و عرفا و خطاطان و نقاشان و... مراجعه کرد.

در جنوب ایران نیز هنر و فرهنگ و ادبیات جایگاه خاص دارد. در هرمزگان چه در گذشته و چه در حال شاعران فراوانی بوده اند که کمتر به جامعه ادبی ایران معرفی شده اند. در حال حاضر نیز استان هرمزگان فضای مناسبی برای حضور شاعران جوان است تا در کنار بزرگان ادب معاصر بهره ها برند و خوشه ها گرد آورند این عزیزان با پشتکاری ستودنی و با توجه به فرهنگ گرانسنگ اسلامی و با تکیه بر ویژگی های بومی و اقلیمی، آثار ارزشمندی آفریده اند که بارها در محافل ادبی و جشنواره ها و کنگره ها ارایه شده و مورد توجه و تقدیر قرار گرفته اند.

هرمزگان با قدمت تاریخی خود، شاعران و فرهیختگان فراوانی دارد که متأسفانه اثری جامع که بتواند زندگی و یادگار اندیشه های آنان را ثبت کند وجود ندارد؛ البته باید یاد آور شد که در سال 1386 آقای «سهراب سعیدی» در کتاب «تاریخ ادبیات میناب» زندگی و شعر شاعران میناب را از قرن 12 تا کنون، به نگارش در آورد و خانم «لیلا سیاوشی» در کتاب «تذکره و شعر شاعران بندر لنگه»، نویسندگان و شاعران آن دیار را معرفی کرد. آقای «احمد حبیبی» در کتاب «دردری در کنار خلیج فارس» که در سال 1368 به چاپ رسید به معرفی زندگی و شعر شاعران و نویسندگان هرمزگان اقدام کرده است. خانم «ماندانا سایبانی» در کتاب «دریادمانده ها»، بعضی از بزرگان ادبی دیار هرمزگان را معرفی نموده است و در سال 1393 خانم «فاطمه دژگانی» نیز در یکی از کتابه های خود با عنوان «زندگی نامه شاعران و مشاهیر هرمزگان» به معرفی شاعرانه هرمزگان پرداخته است. اما در مورد درون مایه دریا، تا کنون کتابی مستقل تدوین نشده و این مقاله می تواند آغاز گر این حرکت باشد.

2- بحث اصلی و تحلیل:

آب و هوای گرم و شرجی جنوب ایران به همراه صحراهای وسیع و نیمه خشک، درختان خرما، دریا و رودخانه ها، انواع ماهی ها و پرندگان دریایی و دیگر متعلقات دریا همچون فانوس دریایی و قایق و کشتی، مردمانی خون گرم با چهره هایی سوخته و... مورد توجه بهشتی شاعران و نویسندگان جنوبی قرار می گیرد. آنها بسیاری از توصیفات و تصاویر هنری خود را از طبیعت جنوب اخذ می کنند.

بندر، فانوس دریایی، موج، ماسه های ساحل، کشتی، زورق، بادبان، نسیمی که بر دریا می وزد، مرغ دریایی، غروب دریا و... از تصاویر بارز درخوره توجه در سروده های جنوب است؛ چنان که گویی شاعران هرمزگان نظاره گر، طبیعت پیرامون خود را در ساحل دریا نقاشی می کند. البته، شاعران هرمزگان عموماً از این تصاویر برای بیان مقصود خود بهره می برند اینک، نمونه هایی از بازتاب محیط دریای هرمزگان در شعر شاعران آن دیار:

دریا شده است خواهر و من هم برادرش شاعر تر از همیشه نشستم برابرش
(بهمنی، 1389: 21)

دریا، سلام با غزلی نیمه آمدم تا با شما قشنگ شود نیم دیگرش
(همان، 56)

دریا منم همو که به تعداد موج هاست با هر غروب خورده بر این صخره ها سرش
(همانجا)

کشیده ای به نلاطم غرور دریا را دو چشم آبی شاعر! سرودنت سخت است
(انصاری، 1391: 24)

ای میسر نقشه‌هایی گنج من دزد دریایی شبی در جواب شد
(هاجر مهدی حسینی، 1391: 15)

دیریت که با موج و کف و عربده دریا دیریت که بعد از طی چندین سده دریا
(مهدی میرزایی)

دلگیر تر از ماهی افتاده به ساحل زل زد به پریشانی دریای مقابل
(اسپید، 1392: 45)

سرکنگیش آغاز شد انگار دریا هم دیوانه شد با موج‌های بندری رقصید
(وحید پورداد، هنوز چاپ نشده است)

کنار غربت ساحل نشسته ام تنها چقدر گریه‌ی دریا شبیه انسان است
(شریفی، 1385: 41)

چگونه مرد جنوبی‌ترین غزل باشم شبی که معنی دریا ترانه خواندن نیست
(همان)

ببر دوباره ببر با من آشنا دریا! به سوی وحشی امواج خود مرا دریا!

دریای جنوب را نگیرد از من تأثیر غروب را نگیرد از من
این لحظه کنار ساحل گلشهریم این لحظه‌ی خوب را نگیرد از من
(اسماعیلی، 1390: 23)

هنرمندی که در کنار دریا زندگی می‌کند متاثر از جوش و خروش
دریاست هر شد آمد موج و هر حرکت کف و هر بازی خیزاب و هر
نسیمی که از آن می‌وزر یا طوفانی که در آن چهره سهمگین خود را به

نمایش می‌گذارد گویی پاره‌ای از آن همه در روح و جان شاعر حضور می‌یابد و شاعر را و می‌دارد که کنش‌های عطفی خود را با آن بیامیزد حضور دریا در شعر شاعران کنار ساحل ابی رنگ خلیج فارس همان حضور دریا در زندگی عادی ایشان است ولی حضوری که از صافی احساس شاعر گذر داده شده است شاعران کناره ساحل با دریا متولد می‌شوند با آن زندگی می‌کنند و با آن می‌میرند: «زمانی که الودگی صوتی کمتر بود همیشه صدای آن را می‌شنیدیم آن زمانها اهنگ صدای امواج زیر صدای ترنم لالایی مادر بود و باد آن را از بادگیرها همیشه به آن می‌رساند از طرفی حضور دریا در زندگی افراد حاشیه دریا حضور اسطوره‌ای با افراد و شخصیت‌های اسطوره‌ای و گاه مقدس است» (کسمائی، 1377: 39)

از مهم‌ترین تفاوت‌های متون ادبی کهن فارسی با ادبیات جدید، تفاوت در طرز برخورد شاعر یا نویسنده با محیط پیرامون خود و تأثیر پذیرفتن از آن است. در آثار ادبی معاصر، نشانه‌هایی از ویژگی‌های جغرافیایی و زبانی و سنت‌های زادگاه و محل زندگی هنرمند مشهود است، اما این گونه تأثیرگذاری‌ها در متون قدیمی ادبیات فارسی به ندرت دیده می‌شود. در عصر کنونی، منطقه جنوب ایران به سبب داشتن آب و هوای گرم، نخلستان‌ها، خلیج فارس، رودهای پر آب و ... در کانون توجه شاعران و نویسندگان قرار گرفته و این ویژگی‌ها در آثار آنان منعکس شده است.

آب و هوای گرم و شرجی جنوب ایران به همراه صحراهای وسیع و نیمه خشک، درختان خرما، دریا و رودخانه‌ها، انواع ماهی‌ها و پرندگان دریایی و دیگر متعلقات دریا همچون فانوس دریایی و قایق و کشتی، مردمانی خون‌گرم با چهره‌هایی سوخته و ... مورد توجه به شتر شاعران و نویسندگان جنوبی قرار می‌گیرد. آن‌ها بسیاری از توصیفات و تصاویر

هنری خود را از طبیعت جنوب اخذ می کنند. نگاه شاعران به دریا نگاهی لطیف و جاندار است منظور بیشتر شاعران جنوب، خلیج فارس است که همدم دیرینه مردم این دیار است. اهمیت خلیج فارس از زمان های بسیار دور است از زمانی که داریوش بزرگ فرمان داد تا مسیرهای دریایی این حکومت را مشخص کند و البته به حال که اهمیت خلیج فارس برای انرژی جهان به بحثی سیاسی تبدیل شده است. رونق اقتصادی و صیادی خلیج فارس چه از لحاظ تنوع زیستی و چه از لحاظ اقتصادی منبع عظیم گاز و نفت را در دل خود جای داده است دریایی بخشنده که هر کس دست نیاز به سوی آن دراز کند دست خالی بر نمی گردد. از این روست که شاعران هرمزگان با هر نوع نگاه و استعاره و کنایه ای از دریا بهره می برند و آن را بسیار هنرمندانه در اشعارشان به کار می برند.

شاعر دریا، شاعری است که احساس لطیف خود را در گرو این واژه ی گسترده و پر محتوا می گذارد. واژه ای که وجه شبه های پر مغز و زیبایی را به نمایش می گذارد. شاعر دریا به نازکی و ظرافت کلام خود اشاره دارد اشعاری قابل فهم که مضمون کلام را نازک و لطیف با استادی تمام کنار هم می چینند. به دلیل ارتباط دریا با مردم جنوب مخاطب درک و فهمی درست از اشعار دارد چه شاعری که در شمال این شعر را بشنود همان برداشتی را دارد که يك مخاطب جنوبی دارد. گرمای طاقت فرسای جنوب روحیه ی خشن را به مردم تحمیل نمی کند بلکه مردم خونگرم جنوب را مهمان نواز و مهربان نشان می دهد همچنان دریا که همانند مادری مهربان و مهمان نواز است و این ویژگی بارها و بارها با ارای های شعری و با تصاویری بکر و خلاق در شعر شاعران هرمزگان آورده شده است.

در جنوب مراسم های مختلفی برگزار می شود. فصل صید میگو برای

جزیره نشین ها رونق واهمنیت فراوانی دارد. در این فصل در هر جزیره ای که باشی همه به نوعی درگیر این مسئله اند از آغاز تا پایان شب زنده داری همراه با اشعاری که مختص مردم این منطقه است خواننده می شود. لنج های چوبی به راه می افتند تا از آن طرف آب سوغاتی وکالای مورد نظر را وارد کنند. چشم زن ها به ساحل دریاست که مرد آن ها سالم از این سفر برگردد. و چه بسا دریا زن های زیادی را بیوه کرده و کودکان زیادی را یتیم با این احوال ، بخاطر بخشندگی دریا، نه کسی از اوشاکی می شود و نه کسی با اوسر جنگ بر می دارد.

آوای کاری دریا از قدیمی ترین وزیباترین ترانه های عامیانه هستند که با آوازی خوش وگاهی هم با دهل خوانده می شود. آنچه در ترانه یا شعر دریا هنگام خواندن ترنم می کنند آهنگی است احساسی که از عمق وجودشان نشأت می گیرد واز زیر وبم و فراز و فرودی دلپذیر برخوردار است وگاهی جاشوان چنان این ایات را می خوانند که خستگی از کار را فراموش می کند. این خود بیانگر این است که پدید آورندگان اینگونه اشعار با وزن عروضی فارسی آشنایی کامل داشتند سرایندگان اینگونه ایات ناشناخته اند. طنین وموسیقی این ایات بسیار با ارزش ومهم است زیرا جاشوان با شنیدن این ایات به آرامشی دعوت می شوند. هدف آفریدگان اینگونه اشعار انتقال مفاهیم وفرهنگ منطقه به نسل های آینده وحفظ آن برای نوعی آرامش که همراه با موسیقی محلی است.

درون مایه شعر آوای دریا ،تلاش برای کار طاقت فرسات که همراه با آرامش وآسان بودن کار همگانی است. در این حالت صیادان و جاشوان با هم يك تور پر از ماهی را بالا می آورند که با خواندن آوای دریا نه تنها خسته نمی شوند بلکه احساس راحتی وسرزندگی به افراد دست می دهد. موضوع در این گونه اشعار ،بیشتر اوصاف طبیعت به

خصوص دریا است و البته ستایش خداوند مهربان و تشکر از او به خاطر فزونی برکت تا به سبب سپاس از نعمت های خداوند فزونی نعمت یابند.

در این مجال به معرفی و بررسی درون مایه دریا در شعر چند زن شاعر معاصر و البته جوان هرمزگان می پردازیم.

2-1- هاجر مهدی حسینی:

هاجر مهدی حسینی شاعری است کاملاً وفادار به معیارهای زیبا شناختی ادبیات کهن، البته به گونه ای رندانه که از قافله غزل معاصر عقب نماند:

تو اشك چشم همه دختران دریایی؟ تو شاعرانه ترین عصر رویایی
چقدر نفتکش و لنج و قایق و کشتی چقدر از همگی، کرده ای پذیرایی
عجیب نیست اگر امتنان دیروزی عجیب نیست اگر افتخار فردایی
به قصد غارت تو آمدند و غرق شدند چه عاجزانه همه دزدهای دریایی
به احترام تو بود و حروف نام تو بود که یاد داد معلم اگر القبایی!
چه ساده اند گروهی که باز می نازند به دلخوشی غلط واژه های املائی
بمان به عرصه تاریخ و حکمرانی کن که شاهراه همه، آب های دنیایی
برای آنکه ببلعند، دشمنانت را به موج های مکرر نهنگ ی زایی
مهدی حسینی، 1391: 53

در غزل فوق مهدی حسینی با به خدمت گرفتن واژه هایی چون دریا، دختر دریایی، نفتکش، لنج، قایق، دزد دریایی و شاهراه آب های دنیا، غزلی کاملاً اقلیمی سروده است به طوری که می توان دریا و ادوات آن را در شعر حس کرد، با خواندن این غزل هر کجا که باشی جنوب و دریای آن را فریاد می آورد.

با روح تلاطم زده وحشی دریا

تا کی نگران پشت سرت شروه بخوانم

(همان، 44)

در این بیت وقتی با کلماتی مثل تلاطم زده، وحشی، نگران، پشت سرو شروه مواجه می شویم. فضایی غم انگیز و محزون را درک می کنیم. در واقع این بیت تصویری فردی را نشان می دهد که پشت سر مسافرش که با وجود موج بودن به دریا زده است، شروه خوانی می کند و نگران است وجود کلمه شروه خود مصداق این حزن و نگرانی است. حال آن که شروه خوانی در هرمزگان در مناسبت هایی خوانده می شود که هیچ اثری از شادمانی نیست.

ای حواشی مرا تنها تو راست ای دو چشم شاعرت مهمان نواز
 واه ها را می کند همبازی ات چشم های مست از خود راضی ات
 واژه هایت حرف حرف، آبادی اند چشم هایت شعر مادر زادی اند
 ای تلاش سال های رنج من ای مسیر نقش های گنج من
 دزد دریای شی در خواب شد نقشه يك عمر او بر آب شد
 ای نفس هایت حلال زندگی تا تو هستی خوش به حال زندگی
 زندگی من تویی مرگم تویی دفتر عمر چهل برگم تویی
 گونه هایم خاک باران خورده اند شعرهایم روی دستم مرده اند
 نه نمی گویم سزایم این نبود تهمت عشق شما سنگین نبود

(همان، 32)

2-2- سپیده مختاری:

سپیده مختاری شاعری است که؟ بین غزل سنتی و پست مدرن پل زده و تعادل را در غزلش رعایت کرده است. استفاده از روایت در شعرهایش کاملاً مشهود است که نشان می دهد او از داستان نویسی و فیلم نامه نویسی تأثیر پذیرفته است، بازتاب احساس های زنانه در اشعارش ملموس است، غزل او انسجام دارد و ما را از ابتدا تا انتها با خود می کشاند.

و گفت خسته شده این خلیج تفتیده از این هجوم فراگیر پوست روشن ها

(مختاری، 1389: 39)

این بیت بیانگر ناخشنودی بومیان از حضور غیر بومیان است اما از زبان يك غير بومی.

او دلتنگی هایش را در کنار دریا اینگونه به تصویر می کشد:

می دانی این زنی که پر از شعر شرحی است با چشم های خیس خمار فلک زده
روزانه چند بار کنار همین خلیج بر تخته سنگ ساحلی اش نی لبك زده؟
(همان، 6).

در این بیت، نسبتی که شرحی به شعر دارد ترکیب اضافی است که
نسبت را نشان می دهد. مختاری در این دو بیت موقوف المعانی، شبکه
های معنایی بی نظیری را با کلمات شرحی، خلیج، تخته سنگ و ساحل
ایجاد کرده است. وجود کلمه شعر در کنار شرحی نماد احساس های
بومی گرایانه زنی ست در جنوب که دلتنگی های هر روزه اش را به
ساحل می برد و آن را در نی لبکی می نوازد. این ابیات تنهایی های يك
زن در جنوب را به خوبی به تصویر می کشد.

او لحظه ی محك زدن راست از دروغ حتی به شرحی بدنام فکر می کند
(همان، 44)

شرحی بدن، بیانگر همان عرق ریزهای مدام در هرمزگان است اما با این
تفاوت که در این بیت برای تشخیص راست از دروغ به طرز روانشناسی
ندای بسیار هوشمندانه و محترمانه از شرحی بدن به عنوان ابزاری برای
محك زدن استفاده می کند.

در واقع مختاری از کلمات به عنوان ابزاری برای بیان دلتنگی ها و
اعتراضات زنانه خود، بهترین بهره را می برد. شگرد او در استفاده ابزاری
از کلمات به همراه آوردن تصاویر بکر با آرایه های مناسب می باشد.
رو به زوال می رود اندام شرحی ام بعد از طراوت تو در این ارتفاع پست
(همان، 33)

شرحی یکی از مولفه های جنوب است و در اینجا نماد عرق ریزی در

فصل گرم هرمزگان می باشد. گرمای جنوب تقریباً از اواسط اسفند ماه شروع و تا اوایل آذر ادامه دارد که اوج آن سه ماه تابستان است. در این فصل، گرمی هوا غیر قابل تحمل است و سپیده مختاری این طاقت فرسایی را ه و شمندانه با به کار بردن کلمه ی زوال اندام به کار برده است. همچنین او با استفاده از آرایه های ادبی تضاد و در مقابل زوال، طراوت را به کار می برد و در ادامه از پارادکس معروف « ارتفاع پست» در کنار زوال و طراوت بهره گرفته است.

به عبارت دیگر می توان گفت: مختاری با وجود آرایه های ذکر شده، آرایه لف و نشر مشوش را هم زیرکانه به کار برده است. در واقع زوال و طراوت لف و به ترتیب ارتفاع و پست نشر را تداعی می کند.

دریا به دست و پا زدنم فکر می کند دنیا به طرز له شدنم فکر می کند

(همان، 43)

مختاری از دنیا نیز برای ابراز اعتراض های خویش استفاده می کند او با استفاده از آرایه موازنه کلام را تأثیر گذارتر از همیشه نشان می دهد. دریا در این بیت نماد ورطه ای دنیوی ست که انسان عصر حاضر را به خوبی نشان می دهد.

تمام زندگی ات مثل رود بود و رسید به جای دامن دریا، به ورطه ی گودال

(همان، 42)

در ادبیات بومی هرمزگان یکی از آرایه های شاخص برای دریا، استعاره مکنیه یا آرایه تشخیص است در این جا نیز با آوردن واژه ی دامن برای دریا تشخیص بخشنده شده اما در عین حال نیز کنایه از عمق دریا نیز می باشد. نقش دریا در این بیت، مقصود نهایی شاعر است که برایش تلاش می کرده اما بجای آن به ورطه ها و گودال های زندگی دچار شده است.

2-3- محبوبه اسماعیلی:

محبوبه اسماعیلی، شاعری که دریا را بارها با صنایع مختلف به خدمت شعر درمی آورد و اندوه و آمال و شادی های شاعرانه و زنانه خویش را بیان می کند.

پشت سرت دریا، نه اقیانوس هم که کم بود وقتی برای رفتنت ماتم فراهم بود
وقتی فرومی ریخت یک زن با قدم هایت یک زن، زنی که بسته با یک عشق محم بود
یک زن، زنی که مثل شاعرهای کدبانو یک عمر کارش شستن غم های عالم بود
بعد از تواندوهای شیب تو مرا بوسید انگار بعد از تو مرهمواره محرم بود
من نه همان زن نه همان رسوای بی پروا بعد از تو رسوا تر از آنچه می سرایم بود
شاید خدا روزی به خاطر آورد این زن مثل تمام بنده ها یک عمر آدم بود
(اسماعیلی، 1391: 29)

در این غزل شاعر اندوه بزرگ و بی بدیل خود را برای رفتن مسافر
طوری می داند که برای برگشتن او حتی اگر دریا و یا اقیانوس را هم
پشت سرش بریزی باز هم کم است. اسماعیلی برای بزرگ نمایی این
حزن، کلمات دریا، اقیانوس و ماتم را به استخدام درمی آورد و مراعات
نظیر غم انگیزی را ایجاد می کند.

«محبوبه اسماعیلی شاعری است که عاطفه بارزترین ویژگی شعر اوست،
بیت اول به رسم آب ریختن پشت سر مسافر اشاره می کند که البته می
توان به ایهام گریه کردن برای مسافر را نیز متصور بود. بیت دوم اما نمود
خاصی ندارد یعنی یک مطلب کلیشه ای آرایه شده که با استفاده غیر
ضروری از اختیار وزنی « بسته » از فخامت زبانی اش نیز کاسته شده
است اما می توان آن را پلی برای درهم نریختن ارتباط عمودی شعر
دانست بیت سوم اوج غزل است در کشفی که اگر هم دیده شده باشد به
این زیبایی کمتر دیده شده است» (انصاری نسب؛ 1391: 104).

بندر از من پر که شد، دریا پراز او می شود دست دلفین های بر ساحل زده رومی شود
باد موهای مرا بر صورت او می زند در میان بچه ماهی هیا هومی شود
عطر لنج ناخدا های دی چی نیست این با وجود او خلیج فارس خوشبو می شود

اسکله در چشم او فانوس روشن می کند کشتی من در برش پهلوه به پهلوه می شود
حسن باغ انبه ی میناب و نخلستان فین در کنار صخره های ساحلی رو می شود
کودکی خوابیده است و قصه های هر شبش خاطرات ساحل زیبای سورومی شود
(همان، 57)

همانطور که بیان شد دریا گاه در شعر هرمزگان به صورت استعاره مکنیه یا
همان تشخیص حضور دارد بدین صورت دریا جان دارد و همچون
انسان هایی دیگر در کنار شاعران و در شعرهایشان حضور پیدا می کند.
در غزل یاد شده از ابتدا تا انتهای آن دریا و ادوات آن به صورت شبکه
معنایی منسجمی آورده شده است. گویا این غزل دایره المعارفی است
برای معرفی هرمزگان. وجود حسی جنوبی آنهم از نوع زنانه، فضای
بومی غزل را به خوبی نشان می دهد.

دریا در هر دو غزل یاد شده به صورت مبالغه حضور پررنگی دارد با این
تفاوت که در غزل اول برای بیان اندوهی بزرگ و در غزل دوم برای
بیان شادکامی و هیجان آورده شده است.

در بیت دوم غزل دوم اسماعیلی به تصویر سازی و حسن تعلیل زیبای می
پردازد که با وزیدن باد، موهای عاشق بر صورت معشوق خورده و همین
سبب هیاهو بین بچه ماهی شده است.

بیت سوم، اشاره به رفت و آمد ناخداها و تجار اماراتی و تجارت عطر و
ادکلن دارد. در این بیت، شاعر بازهم دست به آفرینش تصویر و حسن
تعلیل می زند و وجود معشوق را سبب خوشبویی خلیج فارس می داند.
بیت چهارم با واژه هایی چون: اسکله، فانوس، روشن، کشتیف پهلوه به
پهلوه شدن، مراعات منسجمی ساخته است که گویای تصویری از جنوب
است؛ اما با آوردن پهلوه به پهلوه شدن ایهام تناسبی ساخته شده که با « بر
» بعنوان آغوش و اسکله مناسبت دارد.

در بیت پنجم، شاعرانه وزیرکانه رابطه خود و معشوق را که از اهالی
میناب و فین، - دو شهر معروف استان هرمزگان آنهم - در کنار صخره

های ساحلی رومی کند و با آوردن واژه های انبه و نخلستان هم به معرفی این دو شهر می پردازد و هم به صورت غیر مستقیم هویت قهرمان های عاشقانه این غزل را نشان می دهد.

بیت آخر با استفاده از تغییر فضا و بازگشت به عقب، ماجرا را به مخاطب وامی گذارد. در واقع نشانه های که باقی گذاشته به این معنی است که این عشق به ازدواج انجامیده و کودکی که حاصل این عشق است با آرامش خوابیده و مادر برایش قصه های عاشقانه می گوید که از ابتدا تا انتهای غزل در ساحل سوری بندرعباس اتفاق افتاده و روایت شده است.

دریای جنوب را نگیرد از من تأثیر غروب را نگیرد از من
این لحظه کنار ساحل گلشهریم این لحظه خوب را نگیرد از من
(اسماعیلی: 1391: 13)

رباعی بهترین قالب برای ثبت لحظات و احساس هاس کوتاه عاشقانه است؛ محبوبه اسماعیلی در این رباعی، حضور در ساحل جنوب خاصه در ساحل گلشهر بندرعباس، آنهم با تأثیر عمیق غروب و زیبایی آن را ارجی نهد و به ثبت این همه زیبایی در یک رباعی می پردازد و تقاضا دارد.

2-4- بلقیس بهزادی:

بلقیس بهزادی از شاعران خوش ذوقی است که در دهه هفتاد بهترین غزلهای خود را سروده است، با زبانی ساده و روان با مخاطب به گفت و گومی نشیند:

من و این دفتر شرحی زده از بس بی شعر خیره بر خویش نشستیم در ایوان سکوت
(بهزادی، 1384: 27)

همان طور که گفته شد شرحی در شعر شاعران هرزگان نماد و نشانه گرمای طاقت فرسای جنوب است، ترکیباتی از قبیل: «دفتر شرحی زده

«، بی شعر»، «ایوان سکوت» خود گویای واضحی برای غمزدگی فضی شعر است. در واقع آوردن واژه ی سکوت بعنوان ردیف غزل دلیل محکمی برای فضای حاکم بر این غزل می باشد.

2-5-امینه دریانورد:

امینه دریانورد شاعر و ترانه سرای توانمند کشور است، او در جزیره درگهان قشم زندگی می کند و دریا مثل خانواده اش با او بسیار نزدیک و صمیمی است. در غزلی استوار از او، دریا با آرایه جان دارد و دریانورد با او به درد دل می پردازد و دغدغه خ هی یک جزیره نشین شاعر را برایش زمزمه می کند.

برقص! تا که برقص تمام من با تو ببین به تاجر به من خسته می شوم یا تو
من و تولنج به طوفان نشسته ایم برقص خیال کن که منم، من، غریق و دریا، تو
چه ناگهانی از این اتفاق شیرین تر مرا که را نجاتی نمانده اما تو
دوباره آبی و آرام می شوی فردا و هم جزیره زیباست این که فردا تو...
کنار اسکله لنگر گرفته باشی و من پرسمت که چه کردی، چه کردی آیا تو...
که من، منی که به ساز زمانه رقص نکرد چه بی مضایقه رقصید با تو تنها تو؟

(دریانورد، 1384: 32)

او در این غزل در فراز و نشیبی شاعرانه گاه خود را قهرمان غزل می داند و گاه دریا را، و این دلیل محکمی است برای صمیمت او با دریا، زبان غزل، زبان محکم است و سعی بر آن شده که با جان بخشی به دریا، معشوق و قهرمان غزل را از او بسازد.

نه فقط باغچه، یک مزرع دارم در آب و در اندیش که جز خود چه بکارم در آب
شده ام چرخه ای از بارش و تبخیر، همین صبح برخیزم و شب باز ببارم در آب
حسرت گشته خاکی به ضمیرم مانده است بس که شستند به وسواس غبارم در آب
آسمان باز مرا سهم خودش خواهد دید گرچه آماده ترین است مزارم در آب
شوق هم بالی مرغان ماجر دارم لاک پشته اگر زیست تبارم در آب
آب هستی ست و من هستم و حرفم این است فرصتی نیست که حرفی به لب آرم در آب

(همان، 30)

غزلی با درون مایه فلسفی و اجتماعی است که زبانی محکم و استوار دارد، دریانورد به دلیل همزیستی با دریا این مقوله را به زیبایی در غزل نشان داده است. داشتن مزرعه ای در آب، باریدن در آب، مزار در آب، زیستن در آب و نهایتاً لب فرو بستن و ابدی شدن در آب، اتفاق های شاعرانه زیبایی است. در واقع آوردن واژه آب بعنوان ردیف گویای فلسفه زندگی و مرگ اما با تعبیری بدیع و بکر است.

2-6- زهرا اسپید:

لنگر انداختی و چشم همه دریا شد دل به طوفان که زدی معرکه ای بر پا شد (اسپید، 1390: 19)

این غزل، یکی از غزل های عاشورایی زهرا اسپید است که عناصر دریا در مطلع غزل به زیبایی و نمادین آورده شده است. لنگر انداختن در اینجا بر خلاف معمولی خود که اسکان و سکونت را می رساند، کنایه از آغاز اتفاقی است و دریا شدن چشم کنایه از نهایت گریه کردن. «دل به طوفان زدن» کنایه از آمادگی برای پذیرش اتفاق و «معرکه بر پا شدن» کنایه از جاری شدن همان واقعه است.

اسپید با استفاده از کلمات «لنگر»، «دریا»، «طوفان» و «معرکه» شبکه معنایی بی نظیری را به وجود آورده است.

اسپید شاعری است که آرام آرام مثل موج می آید و واژگانش برهوش تو فرود می آید، با دغدغه مردمی که برای این زندگی تلاش می کنند:

چشم در آب خیره شده	شکل موج يك جزیره شده
شور چشمش دوباره راه افتاد	از نگاهش ستاره راه افتاد
قلب صحرا سبو سبو لرزید	دست های یل عم لرزید
در خماری گذاشت دنیا را	روی دوشش نهاد دریا را
خواست دریا به باغ گل ببرد	قدر لبخند غنچه ها ببرد

داشت می رفت اتفاق افتاد دست هایش از اشتیاق افتاد
 رفت از دست جفت دست های که تکه تکه دو جام مستی که
 قیم شاخه های کوچک بود ساقی ساقه ای که کودک بود
 دست تا دست رفت دریا تا خورد تیری به مشک بعدش با
 چنگ و دندان و آ... ه دریاریخت از دو چشمان ماه دریا ریخت
 (همان، 25)

اسپید در سرودن شعر عاشورایی و رابطه دادن واقعه عاشورا با دریا و
 ادواتش، مهارت خاصی دارد در واقع او با این شگرد نظر مخاطب را
 برای همراهی تا پایان شعر جلب می کند و تأثیر کلام را بیشتر می کند.
 در خماری گذاشت دنیا را روی دوشش نه اد دریا را
 (همان، همانجا)

در این بیت « دریا را روی دوشش گذاشتن » کنایه از تمام دارایی و منال
 و منالش را با خود بردن و کاری شاق و مهم انجام دادن است. دریا و دار
 و ندارش را روی دوشش گذاشت و برای همیشه رفت.
 دست تا دست رفت دریا تا خورد تیری به مشک بعدش با
 چنگ و دندان و آ... ه دریاریخت از دو چشمان ماه دریا ریخت
 (همانجا)

باز هم اسپید و باز هم شعر عاشورایی و رابطه دادنش با دریا. اسپید در این
 مثنوی عاشورایی، واقعه عظیم عاشورا را به صورت روایت و نمادین بیان
 می کند « خوردن تیر به مشک » و « دست تا دست رفتن » « ریختن دریا »
 و از چشم های ماه، دریاریختن « همه تصاویر، کنایات و اصطلاحاتی
 است که رابطه مستقیم به واقعه عظیم کربلا دارد.

دلگیر تر از ماهی افتاده به ساحل زل زد به پریشانی دریای مقابل
 اشک آمد و با خون دو چشمش جریان یافت از غصه ی مشکی که زمین خورده و در گل.
 می سوخت از این صحنه ولی آب به سرعت می رفت که در وسعت صحرا بشودول
 او تشنه، حرم تشنه و دریا به همتین نحو انگار بساط عطش آنجا شده کامل

می سوخت و می دید سفر قافله شان را می برد به طی کردن اندوه مراحل
 هر مرحله شری شده از کوفه و از سنگ هر کوفه و هر سنگ به رقص آمده با کل
 می سوخت و می خواست که با غیرت یک مرد غوغا کند آن لحظه ولی ای دل غافل
 (همان، 31)

اسپید برای بیان و تشریح واقعه ای، مراعات نظیرهای زیبایی به کار می
 برد. ماهی افتاده به ساحل، دریا در بیت مطلع و تشنه، دریا و عطش در
 بیت سوم نمونه بارز قدرت او در آوردن مراعات نظیر است. او در آوردن
 براعت استهلال های مناسب و زیبا نیز دست توانایی دارد.
 اسپید کلمات را برای آوردن در شعر سخت نمی گیرد و به راحتی و
 زیبایی آن ها را به کار می برد و همین یکی از امتیازهای زبانی وی
 محسوب می شود.

آنجا که حافظ خوانش جانانه دارد سهراب در آن سوی دریا خانه دارد
 پیداست ماهی غرق دریای ترانه گل می کند آهنگ های بی کرانه
 (همان، 34)

آوردن تلمیح و اشاره به اشعار و یا اتفاق های معروف، یکی از مولفه های
 ادبیات معاصر محسوب می شود که شاعران هرزگان به این امر، روی
 خوش نشان داده اند و آن را به زیبایی و لطافت در اشعار خویش به کار
 می برند.

مصرع دوم بیت اول اشاره به شعر معروف سهراب سپهری با عنوان « پشت
 دریاها شهری ست..... » دارد. اسپید در این اثر، شاعرانه ها و لحظه های
 شاعری را با لطافت به تصویر می کشد.

در ادامه اسپید در بیت: « پیداست ماهی غرق دریای ترانه گل میه کند
 آهنگ های بی کرانه » (همان، همانجا) بی کرانگی آهنگ ها را در
 دنیای ریتم و موسیقی با غرق شدن ماهی در دریای ترانه با ظرافت و
 زیبایی هر چه تمام تر نشان می دهد. ماهی ها هرگز در دریا غرق نمی
 شوند اما دریای ترانه آنقدر بی کرانه است که ماهی ها را بخاطر وسعت

و عمق آهنگ هایی غرق می کند. تصویر و خیال پردازی که در واقع همان صور خیال است در این بیت به حد کمال رسیده است.

چشمانت و تب موج می زد دیدم تورا يك ناز آهو
بوسید مت آرام آرام دیدم گلویت هست خوشبو..
پس منتظر بودم بیایی با کوله باری اب اما
چشمه هوای دیگری داشت یگراست رفتی سمت دریا
(همان، 41)

این چهار پاره با لحنی حماسی و باور آینی از دفاع مقدس است. این شعر با ترکیب کنایی موج زدن چشم در مصراع اول بند اول آغاز شده و با رفتن به سمت دریا در بیت آخر بند پایانی به اتمام رسیده است.

بیت به بیت این اثر، تصویر ختی های جنگ تحمیلی ایران و عراق است اما با تأکید بر این موضوع که اسپید روایت این چهار پاره دفاع مقدس را بسیار شاعرانه و با استفاده از آرایه های ادبی سروده است.

اسپید در بند پایانی اثر با استفاده از شگرد سینمایی فلش بک، دوباره به فضای ابتدائی اثر برمی گردد و موج زدن چشم را در بند اول با يك و انت رفتن سراغ دریا، پیوند می دهد و با همین شگرد، شعر را به پایان می رساند.

رفتگی به آنجا که زلالی تر بخوانی تنها و تنها از دل قیصر بخوانی
آنجا که حافظ خوانشی جانانه دارد سهراب در آن سوی دریا خانه دارد
ایمان به فصلی سبز در چشم فروغ است آنجا که اندوه زمستان ها دروغ است
حتی درخت و میوه ها سرشار شعرند پیداست ماهی غرق دریای ترانه
گل می کند آهنگ های بی کرانه نیما بساط شعر می چیند چه آسان
همرا شاعر ها همیشه زیر باران آنجا برای شاعری مثل تو خوب است
(همان 34)

« وسعتی آبی شد و با خشم طوفان دوست بود با صد ف هاف ماهیان از
يك رگ و يك پوست بود » (همان، 48)

این بیت مطلع غزلی است دلنشین در وصف حضرت علی (ع) که با آرایه مراعات نظیر، زیبایی دو چاندانی پیدا کرده است. این شبکه معنایی با کلمات وسعت آبی، خشم طوفان، صدف ها و ماهیان تشکیل شده است. این بیت بیانگر مهربانی، صمیمیت و معنویت حضرت علی (ع) است. وسعتی سراسر آرامش که حتی خشم طوفان را باموت و مهربانی اش آرام میکند.

دریای سرخ بود نگاهت در آن غروب در تو غروب کرد کسی در همان غروب
تنها نه او که ماه و کل ستاره ها کردند در مقابل تو تو امان غروب
تو آه می کشیدی و هی ضجه می زدی می ریخت خاك بر سر تویی امان غروب
خورشید غرق خون شد بود و دل توهم حس کرد می کند آنجا جهان غروب
يك لحظه ارغوانی و بعدش سیاه شد وقتی که دید روی زمین آمان غروب
مادر شدی و منتظر این غروب تلخ دیدی چگونه کرد زمین و زمان غروب؟!
صحرا پر از کبوتر زخمی چه سخت بود بانو چه کرد با جگر آن چنان غروب
(همان، 50)

تقصیر کیست این همه دریا دچار توست تقصیر کیست می شوی اسان دچار نور
(همان، 54)

اسپید با يك استفهام انکاری تأکیدی مناسب، غزل خود را آغاز می کند در واقع مطلع شعر آن هم از نوع سوالی، شگرد زیبایی ست برای همراهی کردن مخاطب تا پایان شعر. دریا که خود منبع دل بستگی و احساس است در این شعر دل بسته ی معشوق شده است.

این حرف که لبخند هایت گل نکرده طوفان شد و افکار دریا را بهم ریخت
(همان، 56)

اسپید با استفاده از آرایه تشخیص، رابطه زیبایی را برای اصطلاح گل نکردن لبخند و بهم ریختن افکار دریا ایجاد کرده است در واقع بهم ریختن دریا کنایه از مواج شدن آن است و این تصویر به زیبایی به کار رفته است.

2-7- پروانه بیابانی:

پروانه بیابانی متولد 1305 و یکی از معروفترین شاعرهای خطه هرمزگان است؛ پدرش مینایی و مادرش اهل روستاهای اطراف بندرعباس است. وی که اکنون دوران کهولت خود را در بندرعباس سپری می کند گاهی در انجمن ادبی شرکت می کند از وی غزلیات، دوبیتی، مثنوی و رباعی های فراوان به یادگار مانده است.

« بیابانی، اگرچه سبک کهن را در شهرش دارد ولی روح نوگرایی او کلمات را آنقدر صمیمی و باورهای امروز نزدیک می کند که فراموشمان می شود در سبکی کهن سیر و سلوک می نمایم» (بیابانی، 1386: 5).

تورا من چون سکوت کوهساران دوست می دارم
چه دشت پر شکوه کشتزاران دوست می دارم
تویی رخشنده تر از پرتوی مهتاب در دریا
تورا چون نغمه قایق سواران دوست می دارم
(بیابانی، همان، 76)

2-8- لیلا عبادیان:

لیلا عبادیان، شاعر جوان و توانمند استان هرمزگان، دریا را با عمق وجود خود درک کرده است.

آقا بگو کجا به تماشا نشسته اید در قیل و قال حادثه آیا نشسته اید؟
این جمعه ها حریف دل ما نمی شود تا کی میان بغض غزل ها نشسته اید؟
با یک قیام می شود از نو جهان نوشت با یک قیام می شود اما نشسته اید
امشب ولی خدا به سلامم جواب داد دارم خیال می کنم اینجا نشسته اید
دارم خیال... ن که یقین می کنم شما امشب کنار ساحل دریا نشست اید
(عبادیان، 1384: 58)

این غزل، غزل انتظار است که با قهرمان غزل - حضرت ولی عصر عجل - درد و دل شاعرانه دارد. عبادیان در این غزل، ضمن گفتن درد دل های

شاعرانه در پایان، غیبت ایشان را یادآوری می‌شود و در نهایت امام زمان عج را در تصورات خویش در کنار دریا تصور می‌کند.

در ادبیات کهن فارسی، دریا در معانی و مفاهیم مختلف همواره مورد استفاده شاعران و نویسندگان قرار گرفته است. دریا برای شاعرانی که در کنار آن زندگی می‌کنند فراتر از یک پدیده کاملاً طبیعی است. آن‌ها با صدای آرام و رقص موج‌ها، موسیقی دلپذیری را فرامی‌گیرند که کم‌کم در میان رشته‌های کلمات شان ریشه می‌دواند. خیال خود را به سیر پهنه‌ای آبی و بی‌کران دریا می‌فرستند و از تماشای روزانه‌ای آن الهام جاودانه‌ای برای سرودن می‌گیرند، کم‌کم شاعر و دریا به یک یگانگی واحدی می‌رسند که هر کدام از آن‌ها می‌توانند دریا یا شاعر باشند.

برای شاعران دریا نشین دریا و مفاهیم آن کاملاً درونی شده است. شاعر برای سرودن، برای تخیل، برای تشبیه و یا به کارگیری هر کدام از عناصر هنری در شعر خویش دریا را دم دست دارد و چه مفهومی سهل الوصول تر از آن که هر روز و هر ساعت و هر لحظه آن را زیسته است.

شاعران جنوبی تاب دوری از دریا را ندارند، به ماهی می‌مانند که دوری از دریا برایشان ممکن نیست. حتی زمانی که در کنار این آبی آرام و البته گاهی پریشان زیست می‌کنند، در فراق و دوری چند ساعته از آن می‌نالند، گویی همیشه این اضطراب را با خود دارند که شاید روزی دریا را نداشته باشند.

شاعران دریا نشین اگرچه دریا را شاخص ترین مفهوم برای نشان دادن اقلیم و جغرافیای بومی برگزیده اند اما فراتر از این، دریا به مفهومی وسیع تر، سمبلی از میهن و وطن نیز مورد توجه شاعران قرار داشته است. برای این نوع نگاه خاص شاعران به این واژه، نمی‌توان دوره یا زمانی خاص را قرار داد، شاعران و پدیدآورندگان آثار ادبی از دیرباز به دریای جنوب به عنوان سمبلی از میهن و وطن نگاه ویژه‌ای داشته‌اند.

نتیجه گیری:

توجه شاعران معاصر به محیطی که در آن زندگی می کنند و استفاده از تصاویر و مفاهیمی که در محیط زندگی آنان جریان دارد، اجازه می دهد که شعر شاعران معاصر را بر اساس مناطق اقلیمی از همدیگر تفکیک کنیم البته این ویژگی مختص شاعرانی است که نگاهشان به پدیده های هستی تقلیدی نیست.

ارتباط شاعران هرمزگان با دریا فراتر از رابطه ی سطحی میان انسان و یکی از مظاهر طبیعت است دریا برای شاعر چونان همدم و همدل و همراهی است که در لحظات دل تنگی هم بغض روح اوست و به راز های مگوی روان او گوش فرا می دهد شاعر با ایجاد پیوندی عمیق میان جنبه های درونی و عاطفی خویش با دریا که جزء پدیده های بیرونی و محیطی اطراف است، اشعار زیبایی از خویش به یادگار گذاشته است.

در ادبیات کهن فارسی، دریا در معانی و مفا?یم مختلف همواره مورد استفاده شاعران و نویسندگان قرار گرفته است. دریا برای شاعرانی که در کنار آن زندگی می کنند فراتر از يك پدیده کاملاً طبیعی است. آن ها با صدای آرام و رقص موج ها، موسیقی دلپذیری را فرا می گیرند که کم کم در میان رشته های کلمات شان ریشه می دواند. خیال خود را به سیر پهنه ی آبی و بی کران دریا می فرستند و از تماشای روزانه ی آن الهام جاودانه ای برای سرودن می گیرند، کم کم شاعر و دریا به يك یگانگی واحدی می رسند که هر کدام از آن ها می توانند دریا یا شاعر باشند.

برای شاعران دریا نشین دریا و مفاهیم آن کاملاً درونی شده است. شاعر برای سرودن، برای تخیل، برای تشبیه و یا به کارگیری هر کدام از عناصر هنری در شعر خویش دریا را دم دست دارد و چه مفهومی سهل الوصول تر از آن که هر روز و هر ساعت و هر لحظ آن را زیسته است.

شاعران جنوبی تاب دوری از دریا را ندارند، به ماهی می مانند که

دوری از دریا برایشان ممکن نیست. حتی زمانی که در کنار این آبی آرام و البته گاهی پریشان زیست می کنند، در فراق و دوری چند ساعته از آن می نالند، گویی همیشه این اضطراب را با خود دارند که شاید روزی دریا را نداشته باشند.

شاعران دریا نشین اگرچه دریا را شاخص ترین مفهوم برای نشان دادن اقلیم و جغرافیای بومی برگزیده اند اما فراتر از این، دریا به مفهومی وسیع تر، سمبلی از میهن و وطن نیز مورد توجه شاعران قرار داشته است. برای این نوع نگاه خاص شاعران به این واژه، نمی توان دوره یا زمانی خاص را قرار داد، شاعران و پدید آورندگان آثار ادبی از دیرباز به دریای جنوب به عنوان سمبلی از میهن و وطن نگاه ویژه ای داشته اند.

شاعر دریا به نازکی و ظرافت کلام خود اشاره دارد اشعاری قابل فهم که مضمون کلام را نازک و لطیف با استادی تمام کنار هم می چینند. به دلیل ارتباط دریا با مردم جنوب مخاطب درک و فهمی درست از اشعار دارد چه شاعری که در شمال این شعر را بشنود همان برداشتی را دارد که يك مخاطب جنوبی دارد. گرمای طاقت فرسای جنوب روحیه ی خشن را به مردم تحمیل نمی کند بلکه مردم خونگرم جنوب را مهمان نواز و سر حال می کند.

آوای کاری دریا از قدیمی ترین و زیباترین ترانه های عامیانه هستند که با آوازی خوش و گاهی هم با دهل خوانده می شود. آنچه در ترانه یا شعر دریا هنگام خواندن ترنم می کنند آهنگی است احساسی که از عمق وجودشان نشأت می گیرد و از زیر و بم و فراز و فرودی دلپذیر برخوردار است و گاهی جاشوان چنان این ابیات را می خوانند که خستگی از کار را فراموش می کند. این خود بیانگر این است که پدید آورندگان اینگونه اشعار با وزن عروضی فارسی آشنایی کامل داشتند سرایندگان اینگونه ابیات ناشناخته اند.

منابع و مأخذ:

- اسپید، زهرا، (1390) سر دسته ی گل های وحشی، مشهد، توس گستر.
- اسماعیلی، محبوبه، (1391) توافق نیفتاده ای، نمی فهمی (مجموعه غزل)، کرج، شانی.
-، (1391) مراعات بی نظیر (مجموعه رباعی)، قم، دارالتفسیر.
- بیابانی، پروانه، (1386) در گلستان محبت زخم و نیش خار نیست، بی جا، کنعان.
- بهزادی، بلقیس (1392) بندر با طعم لیوا، تهران، بیجا.
- بندری، موسا، (1385) شعر معاصر زن هرمزگان، تهران، نگیمما.
- حوزه هنری هرمزگان، (1386) ساده تر از صدا، تهران، سوره مهر.
- دژگانی، فاطمه، (1384)، قشم نگینی بر خلیج فارس، تهران، سیروان.
- مختاری، سپیده (1389)، مادر پرنده خواست، شیراز، داستان سرا.
- مهدی حسینی، هاجر (1391) عکسی شبیه من خبر روزنامه هاست، تهران، فصل پنجم.



دُکتر احمد غنی «خسروی»

دانشگاه هرات، افغانستان

تأثیر و تأثر زبان دری و ترکی از يك ديگر

چکیده:

دو زبان دری و ترکی در گذر تاریخ با هم ارتباطات و داد و گزشت‌های قابل توجهی داشته‌اند. هر چند که از نظر خانوادگی هیچ رابطه‌ی خویشاوندی به هم نداشته، ترکی مربوط به خانواده‌ی زبانی آلتایی اورالی بوده و در دسته‌ی بندی نوعی یا ساختمانی جز زبانهای پیوندی به حساب می‌آید و زبان دری جزء خانواده‌ی هند و اروپایی و در دسته‌ی بندی نوعی و ساختمانی جزء زبانهای صرفی، ولی با آن هم این دو زبان تأثیر و تأثر زیاد نسبت به هم داشته، به حدی که افراد غیر متخصص و آنانی که از تحقیقات جدید و همه‌جانبه علم زبانشناسی و مخصوصاً از زبانشناسی تاریخی، تطبیقی بی‌بهره‌اند، گاه دچار این اشتباه می‌شوند که گویا زبانهای ترکی و دری مربوط به يك خانواده بوده، علتش هم همانا، شباهت‌های واژگانی فراوانی است که میان این دو زبان وجود دارد. صدها واژه مشترکی که در این دو زبان وجود دارد و همچنین صدها واژه مشترک عربی که در هر دو زبان استفاده شده، نیز اشتراکات زبان دری و ترکی را بیشتر ساخته است. البته ترکی لغات عربی را نه به گونه مستقیم بلکه غیرمستقیم از طریق زبان دری وام گرفته، که این امر هم باعث شده اغلب فکر کنند، این دو زبان دارای نیای مشترکی بوده که هر دو زبان ترکی و دری از زبانی واحد انشعاب نموده‌اند.

واژگان کلیدی:

زبان ترکی، زبان دری، مغولی، غزنوی، سلجوقی، تیموری، عثمانی، خراسان، هرات.

مقدمه:

ارتباط زبانها در گذر تاریخ امری قابل توجه است. زبانهای دری و ترکی به دلیل داشتن تاریخ مشترك ارتباطات مهمی با هم داشته اند. پس نشان دادن تاثیر و تأثر زبان دری و ترکی بر يك ديگر کار بااهمیتی است؛ زیرا از يك طرف ریشه های واژگانی ترکی و دری که داخل این دوزبان شده، به گونه علمی و دقیق نشان داده می شود و از سوی تحقیق پیرامون این موضوع ارتباط دیرینه دولت بزرگ افغانستان و ترکی را نشان می دهد. در کنار آنکه نسل های جوان این دو کشور دوست و برادر به ارتباطات فرهنگی کشورهای خود مطلع می شوند که این امر خود پایه های ارتباط فرهنگی این دو کشور را مستحکم تر می سازد و بر دوستی و همگرایی شان می افزاید. این مقاله می خواهد به پرسش هایی ازین دست پاسخ بدهد: زبان ترکی و دری چقدر و در کدام زمینه ها روی يك ديگر تاثیر داشته است و این تاثیر و تأثر روی توسعه فرهنگی این دوزبان چه تاثیری داشته است؟ هدف این مقاله مشخص نمودن رابطه میان زبان دری و ترکی و مشخص کردن نقاط عطف این تاثیرات می باشد.

نخستین نشانه های تمدن و فرهنگ ترکی در خراسان:

برای اولین بار ما به نامسپاهیان ترك در دستگاه های حاکمان خراسان در قرن چهارم روبرو می شویم. این سپاهیان بیشتر برای امور لشکری استخدام و تربیت می شدند(صفا، ۱۳۸۹: ۲۲۳). خواجه نظام الملک طوسی در کتاب سیاست نامه چگونگی تربیت سپاهیان ترك را در امور لشکری را چنین توضیح می دهد: «هنوز در عهد سامانیان این قاعده بر

جای بوده است که به تدریج بر اندازه خدمت و هنر شایستگی، سپاهیان را درجه می افزودند. چنان که سپاهی یی را که استخدام می نمودند، يك سال او را پیاده خدمت فرمودندی و در رکاب با قبای زندنیجی (نوعی کرباس که در زندنیج بخارا بافته می شد) شدی و این سپاهی را فرمان نبودی که پنهان و آشکارا در این يك سال بر اسب نشستی و اگر معلوم شدی مالش دادندی و چون يك سال خدمت کردی و شاق باشی به حاجب بگفتی و حاجب معلوم کردی، آنگاه او را قبایی و اسبی بدادندی با زینکی در خام گرفته و لگامی از دوال ساده، و چون يك سال با اسب و تازیانه خدمت کردی و دیگر او را قراجوری (شمشیر سرکج یا کمر شمشیر) دادندی تا بر میان بستی و سال چهارم کیش و قربان فرمودندی تا وقت برنشستن ببستی و سال پنجم زینی بهتر و لگام موکب و قبای روی داری (نوعی پارچه) و دبوسی که در حلقه دبوس آویختی. سال هفتم و سال هشتم خیمه شانزدهمیخی بدادندی و سه سربازی نومقرر شده بدادندی و در خیل او کردند و او را و شاق باشی لقب کردند و کلاهی نمیدین سیم کشیده و قبایی گنج های در او پوشیده و هر سال جاه و تجمل و خیل و مرتبت او می افزودندی تا خیل باشی شدی پس حاجب شدی. اگر شایستگی و هنر او همه جا معلوم شدی و کار بزرگ از دست او برآمدی و مردم دار و خداوند دوست بودی. آنگه تاسی و پنج ساله نشدی او را امیری ندادندی و ولایت نامزد نکردندی و البتگین که سپاهی و پروده سامانیان بود به سی و پنج سالگی به سپه سالاری خراسان دست یافت >> (طوسی، ۱۳۸۷: ۱۲۹-۱۳۰).

در اواخر عهد سامانی تعدادی از سپاهیان ترك به مناصب عالییه رسیدند، همین سپاهیان بعد از وصول به مراتب عالییه، خود سپاهانی استخدام می کردند. چنان که البتگین هنگامی که از خراسان بیرون می رفت

دو هزار و هفتصد سپاهی ترك داشت (همان: ۱۳۰).

بعضی از امرای سامانی رفتاری خشن و کینه توزانه با سپاهیان ترك داشتند، مثل احمد بن اسماعیل (بینام: ۱۳۱۸: ۳۸۷) بیشتر از احمد بن اسماعیل مرداویج بن زیار بود که نسبت به سپاهیان ترك اهانت های زیاد روا می داشت (ابن اثیر، ۱۳۴۰: ۳۲۳).

سپاهیان ترك همانگونه که در بغداد تعدادی از خلفا و نوابان شان را از سر راه خود برداشتند در خراسان نیز به آرامی و زیرکی به حذف شاهان سامانی و اطرافیان شان پرداختند و آهسته آهسته در لایه های قدرت نفوذ کردند. چنان که احمد بن اسماعیل و مرداویج و مسعود بن محمود به دست سپاهیان خود کشته شدند (همان: ۳۲۴).

البتگین، فایق، بکتوزون و بساسیری و بسیاری دیگر از سپاهیان سامانیان و آل بویه در اواخر عهد آن دو سلسله نسبت به پادشاهان سامانی و بویوی طریق عصیان پیش گرفتند و به خلع و حبس آن ها مبادرت کردند. منصور نوح را امرای ترك او کور کردند و از تخت سلطنت برداشتند و برادر او عبدالملك را بر تخت نشاندند (بی نام: ۱۳۱۸: ۳۸۸).

زنان ترك هم در دستگاه امرا و رجال برجسته بسر می بردند. طبعاً از اختلاط و آمیزش آنها با خراسانیان آمیزشی در نسل به وجود می آمد. از جمله عضدالدوله پسر رکن الدوله و برادرش ابومنصور هر دو ترك زاده بودند. از همین جمله اند بسیاری از شاهزادگان و فرزندان خلفا و امرا. البته این کار خیلی هم به مذاق بعضی از امرا که خواهان حفظ نژاد خود بودند، خوش بر نمی خورد.

زیبایی زنان ترك در شعر شعرای فارسی تجلی بالا دارد. به خصوص ممدوحین آنها که اغلب زنان ترك را به ازدواج خود داشتند. می شود مجموعه از شعر شاعران پارسی گوی را که در وصف زنان زیباروی ترك آمده جمع کرد (صفا: ۱۳۸۹: ۲۲۶).

مبارزات نژادی خراسانیان و ترك ها:

با ورود سپاهیان ترك در دستگاه های دولتی و نفوذ آنان بر امور و با اذیتی که گاه از اعراب مربوط به دستگاه خلافت در بغداد نسبت به خراسانیان روا داشته می شد، در این کشاکش بین خراسانیان و اعراب، ترك ها که در دستگاه های حکومتی نقش برآزنده داشتند نیز دخیل بودند. ما نمونه های بسیاری از این جهت هم در شعر آن دوره و هم در کتب تاریخی داریم.

از همین حیث است که جاحظ رساله معروف خود را که در ذکر مناقب ترك است به دستور فتح بن خاقان التركي نوشت تا مگر دلایل و شواهدی برای فضل ترك بر عرب و عجم داشته باشد. لیکن سعی و کوششی از این دست مانع از آن نشد که هر دو نژاد مذکور به ذکر تساوی ترکان مبادرت ورزند. عده های هم به بدگویی از ترك ها در همان دوره پرداختند. چون دامنه نفوذ ترك ها رو به تزاید بود، آنانی که قدرت خود را در خطر می دیدند کوشیدند تا به حسادت نسبت به ترك ها بپردازند. حتی جمعی را بر آن داشتند تا با جعل احادیثی به ذم ترکان بپردازند که ذیبح الله صفا در تاریخ ادبیات فارسی احادیثی را به نقل از ابن عباس و ابوهریره در این زمینه نقل می نماید (صفا، ۱۳۸۹: ۲۲۸).

مبارزه ترك و آریایی یا خراسانی در بیشتر آثار حماسی قرنهای سه، چهار و پنج قمری تقریباً به يك امر عادی بدل شده است. شاهنامه های که در آن دوره تالیف شده بیانگر همان امر است. علت هم این بوده که غلبه ترکان در دستگاه های حکومتی هر روز دامنه گسترده تری می یافته است و این امر مخالفان به قدرت رسیدن ترکه را ناخوش می ساخته است.

مثلاً در تاریخ سیستان بعد از ذکر غلبه سلطان محمود غزنوی در خراسان، چنین آمده است: «و چون بر منبر اسلام بر ترکان خطبه کردند ابتدای

محنت سیستان آن روز بود و سیستان را هیچ آسیبی نرسیده بود تا این وقت که امیر خلف را از سیستان بردند به خلافتی که مردمان برو کردند تا دیدند آنچه دیدند و هنوز می بینند» (بینام، ۱۳۹۰: ۳۵۴).

از نتایج مهم به قدرت رسیدن ترك ها در دستگاه های دولتی برافتادن خاندان های قدیم خراسانی است. چنان که آل سبکتگین به تنهایی تمام خاندان های صفاری، فریغونیان، خوارزمشاهیان، امرای جغتای و غیره را از میان بردند و همین ترکان پیروز در قدرت در دولت آل بویه آنها را به نهایت ضعف و اضمحلال دچار ساختند.

با نفوذ ترك ها در خراسان مقدار زیادی از اسامی ترکی مانند: بغا، تولون، بکتوزون، بجکم، اشناس، ایتاخ، سنقر، انوشنگین، البتگین، سبکتگین و غیره وارد زبان فارسی گردید. این وضع با به قدرت رسیدن ترك های سلجوق در خراسان و طوایف دیگر ترك در قرن پنجم قمری شدت بیشتری یافت و سیلی از واژگان ترکی وارد زبان فارسی شد که این امر خود به غنای زبان فارسی افزود (صفا: ۱۳۸۹، ۲۲۹).

غلبه ترکان بر خراسان:

سلسله های ترك از پایان قرن چهارم به وسیله البتگین و جانشینان او شروع شد. چیزی از شروع حکومت غزنوی نگذشت که آل افراسیاب نیز با حمله بر ماورالنهر و برچیدن حکومت سامانی، روی کار آمدند و سلسله شاهان ترك نژاد به زودی به چند شعبه انقسام یافت.

سلسله های ترك به سرعت حوزه وسیعی از دره سند تا سواحل مدیترانه را در اختیار و حاکمیت مطلق خود قرار دادند.

سلسله های خرد و کوچکی که در اقصا نقاط خراسان باقی مانده بودند، باج گزار حکومت های ترك شدند. به همین علت تعدادی از آنها باقی ماندند. مانند سلسله آل باوند و سلسله شروان شاهان در آذربایجان که اگر قدرتی یافتند دوره آن کوتاه بود. آنها نیز به سرعت در برابر ترکان

جنگاور به زانو در آمدند، مانند آل شنسب غور که اگر چه يك امپراطوری نیرومند در نواحی از افغانستان امروز و هندوستان به وجود آوردند؛ لیکن آنها نیز به زودی در نتیجه غلبه ترك ها دچار ضعف و انقراض شدند.

بعد از دوره سامانی مهمترین مرکزی که ترك ها در آن گرد آمده بودند، دستگاه سلطان محمود غزنوی و پسرش سلطان مسعود غزنوی بود. بعد از زوال حکومت آل سبکتگین سلجوقی ها در این باب از سنت غزنوی ها پیروی کردند.

ترك ظاهراً در آغاز امر نام یکی از قبایل اورال و آلتایی و شاید نام یکی از سلاله های پادشاهی آنان بوده است که برای نخستین بار در قرن ششم معمول شد (صفا، ۱۳۸۹: ۷۸).

چون امپراطوری ترك در اواخر دوره ساسانی و اوایل عهد اسلامی با دولت ساسانی و با دولت خلفا در سرحدات ماورالنهر همسایگی داشت، نام ترك بر همه قبایل ترك که از این پس در این نواحی پدید آمدند، اطلاق گردید.

در آثار جغرافیه نویسان اسلامی از حدود قرن سوم و چهارم قمری، کلمه ترك همه جا به همین معنی ثانوی خود برای تمام همان مردمان ترك نژاد گفته می شد. آنان پنج قومی را که زبان واحد داشتند، به نام ترك یاد کردند: تغز غز، قرقیز، کیماک، غز و خریخ. اینان حوزه بسیار وسیعی را در اختیار داشتند. حدودالعالم اطلاعات مفصلی راجع به ترك ها و سرزمین های تحت امر شان در اختیار ما قرار می دهد (بی نام، ۱۳۶۹: ۴۶ تا ۵۵). ابن حوقل نیز معلومات دقیقی درباره ترکان و حدود مساکن آنها در اختیار ما قرار می دهد (ابن حوقل، ۱۳۹۰: ۱۴). زبانی که در میان این قبایل استفاده می شد زبان مشترك تركی بود و این زبان لهجه عام ورسمی آنان به حساب می آمد.

پیشرفت نژاد ترك در مناطق خراسان و ماورالنهر:

نخستین مرکز قدرت ترك ها در سرزمین های خراسان و ماورالنهر شهر کاشغر و بلاساغون بود. منشه امرای متعدد ترك آل افراسیاب همین دو شهر تركستان شرقی بود که حق تقدم در این امر با بلاساغون بود. شروع کشورگشایی ترك ها در ماورالنهر و خراسان در سال ۳۸۲ قمری بود که در سال ۳۸۹ تقریباً تمام اراضی شمال زرافشان تا نواحی سمرقند و بخارا به تصرف شان در آمد. پیشروی ترك ها ادامه داشت تا به ترتیب سایر مناطق به تصرف آنان در آمد.

نتایج تسلط ترك ها در خراسان و ماورالنهر:

حاکمیت ترك ها در این سرزمین ها موجب تغییرات عظیمی در اصول عقاید سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و حتی تغییر رسوم و آداب این مناطق گردید. از ویژگی های مهم ترکان این بود که چون تازه به دین مبین اسلام گرویده بودند، به مبانی دینی سخت معتقد بوده از منکرات اغلب دوری می گزیدند به همین علت مردمان بومی به ترك ها باور زیاد داشته صداقت و دینداری شان را می ستودند.

تعدادی از قبایل ترك از جمله قراخانیان و سلجوق ها از کلمه تورانی استفاده نموده، اشتقاق این اسم را از تور نام فرزند فریدون پادشاه بزرگ آریایی به حساب آورده، تا بتوانند بنا بر عادت آریایی ها بر آنها حکومت کنند. ذبیح الله صفا کلمه تورانی را آریایی می داند، یعنی آریایی هایی که در گذشته های دور به مناطق اورالی آلتایی رفتند و اصل کلمه توئیری را آریایی به حساب می آورد (صفا، ۱۳۶۳: ۶۱۰-۶۱۶)

زمانی که سلاجقه امپراطوری وسیع خود را تشکیل دادند بعد از مدتی آرامشی در اوضاع پدید آمد. گرچه میان امرای سلجوق مثل قاورد، ملکشاه، امیر تتش و سلیمان بن قتلش کشمکش هایی رخ می داد ولی این کشاکش ها چندان صعب نبود و زود به آرامش بدل می گشت.

از خوش‌شانسی‌های دولت سلجوقی یکی این بود که میراث‌دار سیستم منظم حکومتی بود که از دولت غزنوی به ارث بود به همین علت دولت سلجوقی توانست خیلی زود روی پای خود بایستد و از همان شیوه حکومتی استفاده کند که از سلف خود غزنوی‌ها به ارث برده بود. سلجوقی‌ها نیز همانند غزنوی‌ها از رجال و مشاهیر دانش و معرفت خراسان و وجود وزرای دانشمندی چون: عمیدالملک کندی، خواجه نظام‌الملک و دیگران در امور حکومت‌داری سود فراوان بردند. خواجه نظام‌الملک نه تنها به حفظ تشکیلات دوره غزنوی و ادامه آن توفیق یافت و قسمت اعظم آنها را اجرا کرد که توانست بسیاری از آنها را در کتاب سیاست‌نامه خود مدون ساخته، مانند دستور کار برای دیگران بر جای نهاد (صفا، ۱۳۸۹: ۱۱۹).

اوضاع و احوال اجتماعی عصر سلاجقه در آثار شعرا و نویسندگان تبلوری خاص دارد. گویا آنچه از آن روزگار باقی مانده و به قلم بزرگان علم و ادب و شعر باقی مانده خود حکم تاریخ کامل آن را دوره را دارد. کمتر شاعری است که از وضعیت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی زمان خود یادی نکرده باشد.

خانواده‌شناسی دوزبان:

زبان ترکی متعلق به خانواده آلتایی-اورالی و مربوط به شاخه آلتایی است. این شاخه خود دارای سه گروه مهم ترکی، مغولی و تنگوسی است. ترکی مهمترین شاخه این خانواده بوده، بیشترین تعداد گویشوران را داراست.

ترکی دارای زیرمجموع‌های از چند زبان در آسیای میانه و کهنترین زبان از شاخه آلتایی می‌باشد که آثار بازمانده از آن مربوط به قرن هفتم میلادی می‌رسد. شاخه مغولی گروه آلتایی شامل زبان خلخی یا قرلخی است که زبان رسمی کشور منگولیا است.

اما زبان دری مربوط به خانواده هند و اروپایی، جزء شاخه هندی-آریایی بوده و زیر مجموعه آریایی جدید به شمار می رود که از قرن هفتم میلادی در حوزه وسیعی از عراق عجم و سراسر خراسان و ماورالنهر گویشوران بیشمار داشته و دارد.

شروع و شیوع ادب ترکی در خراسان قرن نهم هجری:

همان زمانی که شعر و نثر دری بر اثر تشویق حکام تیموری، ترکمن ها و عثمانیان رواج داشت، يك زبان ادبی دیگر یعنی ترکی نیز در قرن نهم در سرزمین های ما رواج یافت. این زبان در خراسان و توابع آن بنیادی استوار یافت. عناصر ترك زبان ماورالنهر خاصه تیموریان و خاندانهایی وابسته به ترك نژادها همچنان تركم نها، قراقویونلو و آق قویونلو و ترکان آسیای صغیر که اصلاً از تغزا و غوزهای آسیای مرکزی بودند، بر اثر معاشرت و آمیزش با مردمان این دیار و ارتباط دایم با زبان دری و حق اشتغال گروهی از آنان به شعر دری، تدریجاً برای ایجاد آثار ادبی به زبان رایج بین خود مهیا می شدند. یعنی ترکیبات و تعبیرات و تشبیهاتی که در اختیار ترك زبانان مذکور قرار گرفته، وسیله طبع آزمایی آنان در شعر و ادب قرار گرفت. این امر خود سرمایه کارشان در نثر و نظم ترکی شد و به آنان فرصت داد تا به آسانی و بی حاجت به طی قرون و عبور از مراحل مختلف تحول ادبیات جدید ترکی را به وجود آورند که در این دوره ادبیات دو کشور افغانستان و ترکیه با زبان های دری و ترکی هر کدام روی يك دیگر تاثیر قابل ملاحظه ای دارند.

در زبان و ادبیات ما شعر و نثر به زبان ترکی گفتن امر تازه ای نیست. در حقیقت به وسیله شاعران دری گوی مثل سلطان ولد فرزند مولانا جلال الدین محمد بلخی و شاه قاسم انوار و قبولی و امثال آنها آغاز شد. ولی نصیح واقعی آن در زمان تیموریان به ویژه تیموریان هرات حاصل گشت. زیرا از اوایل آن دوران است که به نام گروهی از ترکی سرایان صاحب

دیوان برمی خوریم مثل: میر حیدر مجذوب، لطفی، نصیبی، قطبی، لطیفی، میر علی کابلی، میر حیدر ترکی گوی و جز این ها. در کنار این ها حق شاهان و شاهزادگان را هم باید در نظر گرفت که به دری و ترکی طبع آزمایی می کردند. مثل امیر علیشیر نوایی وزیر معروف دوره تمیوری، آصفی هروی و فخری هروی که درباره خلیل سلطان پسر میرانشاه (۸۱۲-۸۰۷ هجری) نوشته که به نظم ترکی مشغول بود و اییاتی از اشعار ترکی او را نقل کرده اند (فخری هروی، ۱۳۴۵: ۳۴ و نوایی، ۱۳۴۱: ۱۲۵).

اسکندر میرزا (م. ۸۱۸) پسر میرزا عمر شیخ بن تیمور شاعری به نام مولانا حیدر ترکی گوی را در دربار خود داشت که امیر علیشیر نوایی او را از استادان شعرای ترک بر شمرده است (همان: ۱۲۴).

مولانا حیدر ترکی گوی که مداح اسکندر میرزا بوده، دو مثنوی به ترکی داشته است به نام "مخزن الاسرار" و "گل و نوروز" که هر دورا برای اسکندر میرزا سروده است (فخری هروی، ۱۳۴۵: ۳۵-۳۴) همین کتاب روضه السلاطین اشعاری را از اسکندر میرزا به دری نیز نقل نموده است. پسر دیگر عمر شیخ میرزا یعنی سید احمد میرزا (متولد ۷۹۲) در قالب غزل و مثنوی اشعاری به دری دارد. او شعر ترکی نیز می گفت که اشعار به ترکی از او نقل شده است.

قراقویونلو (م. ۸۷۲) نیز دیوانی شعر ترکی و فارسی دارد که در موزۀ بریتانیا موجود است. (صفا، ۱۳۸۹: ۱۴۷)

ادب ترکی در اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری با ظهور شاعران و نویسندگان بزرگی چون امیر علیشیر نوایی و ظهیر الدین محمد بابر مولف "تزک بابری"، از جمله کسانی اند که در این دوره شعری ترکی را در هرات به حدّ اعلای کمال آن رساندند. این دو شاعر و نویسنده از همه قالب های شعری دری در شعر ترکی استفاده نموده، منظومه و دیوان

های ارزشمندی را ترتیب دادند. حتی امیرعلیشیر نوایی در کتاب “محاكمه اللغتين” خود از حکومت میان دوزبان دری و ترکی یاد می کند. امیرعلیشیر نوایی رجحان و برتری را به زبان ترکی نسبت به دری می دهد.

امیرعلی شیر نوایی شاعر ترك عصر تیموری آثار متعددی به ترکی نوشت که باعث غنای ادب ترکی گردید و این خود دست مایه شاعران بعد در ادب ترکی گردید که آن را غنای بیشتر بخشیدند.

توسعه پذیری ادب ترکی در قرن نهم در هرات و نواح آن ما را به موضوع دیگری مطلع می کند که نفوذ لغات ترکی جغتایی در زبان دری و استعمال عده ای کلمات و ترکیبات مغولی است که در دوران پیش به زبان دری راه یافته بود. در کتب تاریخی مهمی در آن دوره، از جمله: “ظفرنامه شامی”، “ظفرنامه شرف الدین علی یزدی”، تا “مطلع السعدین”، “روضه الصفا”، “حبيب السیر” و غیره ترکیبات و کلمات ترکی فراوانی را می بینیم که معلوم است که چنین عبارات و ترکیب ها و واژگانی در تشکیلات لشکری و کشوری زمان استفاده و کاربرد رسمی و معمول داشته است و از آن طریق در آثار منشیان راه می یافته است.

در شعر دری این دوره نیز مثل قرن هشتم کلمات ترکی فراوانی را می بینیم که از سوی شعرا در اشعار آنهاستفاده می شده است. مانند قبولی شاعر، شاه قاسم انوار، ابن حسام، لطف الله نیشابوری، آذری، کاتبی و دیگران. کلمات ترکی و مغولی که توسط شاعران آن دوره استفاده می شده از جمله این ها را می توان دید: یرلیخ، پرچم، قاپو، قاپوچیان، باورچی، بیتکچی، نوئین، آل تمغا، تمغا، قوقون، ایلچی و غیره.

نقش یرلیخ کمالش رحمته اللعالمین صرف توقیع جلالش یاوسین و طاوهاست ساخته چون پرچم مصطفوی جعد شام روز دل افروز را بر رخ رخشان حجاب گر پوستین کنیم ذره بر بدن رواست از دست مشیت قاپوی قاپوچیان برف (ابن حسام)

باورچی و ندیم و بتکجیش برفلک با طلوع و طبع و فرمان خورشید و ماه و تیر
از ارودی قضا یافت نوئین نامی آخر یرلیغ باستانی ز امضای حکم اول
(لطف الله نیشابوری)

آن نبینی که صاحب تمغا می نهد داغ جمله بر کالا
دمی که می گذرد ز آن نشان مجوی دگر چرا که ایلچی عمر بینشان گذرد
(آذری)

بهر عزل عامل منصوب و نصب نامیه آل تمغاییست از سلطان دریا بار گل
تم تار بریشم گشت جوید یار جان تمغا بله ابریشم تاریک را باشد گران تمغا
(کاتبی نیشابوری)

زنهار در قوقون به حقارت نظر مکن چون رشک کوزه های نبات است خرزبه
داری از حق ملکت بیمنتها یر لغش الله یهدی من یشا
(قاسم انوار)

غیر از این ها نمونه های فراوان دیگری نیز از جمله مفردات و ترکیبات
فراوان ترکی در زبان دری آن روزگار دیده می شود. ترکی و ترکی
گرایی در زبان فارسی دری همچنان که از قرن چهارم هجری شروع شد
تا قرن چهاردهم نیز ادامه یافت و کلماتی در این دوران نیز وارد زبان
دری گردید. مثل: قورچی (سرباز یا محافظ) تواچی (حسابدار)، شیلان
(هنگام صرف طعام)، یراق (ساز و برگ) الکا (قسمتی از ولایت)، بلوک
(ناحیه، بخش)، یورت (سرمنزل) قشون (سپاه)، یورش (هجوم)، قایچی
(حاجب)، قوشچی (بازدار)، جیبا (سلاح)، جیبا خانه (انبار سلاح)،
قورخانه (زراد خانه)، ایلغار (حرکت تند، هجوم)، جوانغار (میسره)،
برانغار (میمنه)، قدغن (ممنوع، منع)، قروق (مخصوص، ویژه)،
آذوقه (توشه) چپاول (غارت)، قمچی (تازیانه)، قیچی (مقراض)، تالان
(تاراج)، بیگ و بیگم، قشلاق، باتلاق، اجاق، رواق، تاق، منقل،
منقلای (جلودار سپاه)، ایل، جلوریز، ایلخی (رمه اسبان) یزک (پیش
قراوال)، لو (پسوند در مورد عشیره و قبیله)، ایماق، قشون، قزل،
باش (سر)، باشی، بورک (کلاه)، کسگن (گرز)، سیبه (سنگر)،

اخترمه (غنیمت)، قیلوقه (نوعی شکنجه)، ساخلویا قشله، سیورغان (تیول) سیورسات (ملزومات) و ده ها کلمه دیگر.

ثروت سرشار شاهان عثمانی و تسلط آنان بر بخش های بسیار پهناوری از کشورهای اسلامی باعث شد که دربارهای شان مرکز اجتماع گروه بزرگی از دانشمندان و ادیبان دری زبان و عرب زبان گردد. دسته بزرگی از علما، دانشمندان و ادیبان به دلایل گوناگون و با وضعیت ناگواری که در بسا از مناطق افغانستان و فارس وجود داشت، ترك دیار نموده، به دربارهای سلاطین متمول و دست و دل باز عثمانی پناه برده، در آنجا از آسایش و نعمات وفوری که در انتظارشان بود سود بردند و در آنجا با روحیه آرام دست به تالیف کتب مهمی به دری و عربی زدند. علاوه بر این بر اثر توجه خاصی که پادشاهان عثمانی و بزرگان دولت شان به زبان و ادب دری داشتند، پایتخت آنان از پناه گاه های بزرگ شاعران زمان و محل گرد آمدن نسخه های فراوانی از کتاب های دری است که تعداد بسیاری از چنین کتابهای ارزشمندی در موزه های کشور ترکیه و بسا از موزه های کشورهای دیگر وجود دارد.

بعضی از کتاب های مهمی که در علوم و فنون مختلفه در ترکیه عهد عثمانی نوشته شده، مثل: "مفتاح السعاده" تالیف طاش اکبرزاده، "كشف الظنون" از حاجی خلیفه، ایضاح المکنون" از اسماعیل پاشا، "هدیه العارفین" در ذکر نام و بیان خلاصه احوال مولفان، شاعران، عالمان، ادیبان دری گوی و عربی و ترکی و جز آن می باشد. گذشته از اینها چون زبان دری در حوزه این امپراطوری پهناور به عنوان زبان دوم و سوم دولتی و اشرافی به کار می رفت؛ آثار استادان و شاعران بزرگ زبان و ادبیات ما چون، سعدی، مولوی، حافظ، جامی و دیگران رواج داشت و در خاندان های بزرگان و رجال و اشراف برای فرزندان شان تدریس می شد.

اگر در سرزمین های ما در آن دوره ادبیات و مسایل فرهنگی به انحطاط همراه بود، حداقل حوزه عثمانی و کشور پهناور ترکیه این کمبود را تلافی نمود و نگذاشت فرهنگ و ادب دری تضعیف گردد (صفا، ۱۳۸۹: ۴۶).

آمیزش زبان فارسی با لغات ترکی:

در بحث های پیشتر اشاره کردیم که قرن پنجم و ششم قمری دوره تسلط و نفوذ ترک ها به خراسان است. این نفوذ از راه مهاجرت جمعی قبایل مختلف ترک نژادها به مناطق مختلف خراسان و سکونت آنها در نواحی مختلف خراسان بزرگ صورت می گرفت. از آغاز قرن پنجم به دست های مختلف نژادهای ترک برمی خوریم که در ناحیه وسیعی از ماورالنهر، خراسان، و فارس سکناگزین می شوند.

از نتایج مستقیم این مهاجرت ها انتشار فراوان اصطلاحات اجتماعی، نظامی، اداری و فرهنگی ترک ها و همچنین رواج بعضی از مفردات لهجات ترکی و اسامی ترکان در این سرزمین است. اگر بخواهیم ابیات و یا جملات و کلماتی را که از ترکی در شعر و سخن نویسندگان آن دوره وارد زبان فارسی شده، همه را برشماریم سخن به درازا می کشد، فقط به اندکی از آنها اشاره گذرا می نماییم:

تن گرچه سو واکمک از آنان طمع کند کی مهر شه باتسز بغرا بر افکند
(خاقانی)

خردم یزک فرستد به وثاق خیلناشی ادبم طلایه دارد به یتاق پاسپانی
به سرای ضرب همت به قراضهیی چه لافم؟ چه زید به پای پیلان الجوق ترکمانی؟
(نظامی)

تا به دست شمشیر این خوششاق تیغ زن با نگاه لولوی شب را هر سحر یغما دهد
(جمال الدین عبدالرزاق)

ای ترک هچهره چه باشد اگر شبی آبی به حجره من و گویی: قنق گرت
(سوزنی سمرقندی)

توضیح لغات این بیت ها: سواكَمْك: آب و نان . يَزْك: مقدمت الجیش یا قراول . يَتاق: پاس داشتن . الجوق: الاچیق . وشاق: غلام مقبول . یغما: نام یکی از قبایل ترك و این جا به معنای غارت . قنق گرْك: مهمان می خواهی .

اشعار بی شمار دیگری از این دست داریم که بیانگر نفوذ زبان ترکی در زبان فارسی دری است که شعرای آن دوره به ذوق و خواست درونی خود از آن در کلام خویش استفاده می-کردند . کلمات دیگری از قبیل: یتاق، چاپار اولاغ، قلاووز (سواران محافظ لشکر)، آتاش (همنام) و تاش به معنی مشارکت در کلمات خیل تاش، خواجه تاش، الخ باریك (حاجب کبیر) و واژه های فراوان دیگری که در نظم و نثر فارسی آن دوره به کار رفته و وارد زبان فارسی_دری شده است.

بسیاری از اسامی ترك از آنجا که نام افراد امارت یافته و شاهان و سلاطین ترك نژاد بوده در میان مردم متداول و معمول شد . بعضی از القاب این دوره که قبلاً عربی یا هم دری بوده از کلمات ترکی انتخاب شده است مانند منکبرنی لقب جلال الدین پسر محمد خوارزمشاه و غورسانجی به معنی غور شکن که لقب رکن الدین پسر دیگر سلطان محمد خوارزمشاه بوده است و بسیاری از اینگونه کلمات و ترکیبات (طوسی، ۱۳۷۸: ۱۲۴ و راوندی، ۱۳۸۵: ۳۸۲، ۱۷۳، ۲۷۹، ۳۹۰، ۳۶۵ و ۳۶۷).

در همین آوان که وضعیت خراسان آشفته بود يك تن از شاعران بزرگ خراسان اسدی طوسی دیار خود را ترك گفته به آذربایجان مهاجرت کرد و همانجا ماند تا درگذشت . اسدی طوسی کتاب لغت فرس خود را بیشتر برای ترکانی نوشت که درست زبان دری نمی دانستند و یا حداقل در معنای بسا از لغات دری مشکل داشتند . این کتاب هم در رواج لغات دری میان ترك زبانان و در کل زبان ترکی تاثیر مهم داشته است .

نفوذ زبان ترکی در زبان فارسی دری در قرن هفتم و هشتم:

در قرن هفتم و هشتم پس از غلبه مغول در خراسان و قرار گرفتن در اقتدار حکومتی زبان ترکی علی‌الخصوص ترکی مغولی خیلی بیشتر از آنچه در قرون گذشته مروج بود لغات و اصطلاحات ترکی داخل زبان فارسی دری گردید. بعضی از آن کلمات چنان در زبان دری رواج یافت که تا امروز جز کلمات مروج و فارسی شده به حساب می‌آید.

تعداد زیادی از این لغات در کتبی که در آن دوره نوشته شده، درج می‌باشد که بعضی تا امروز صورت استعمال در زبان فارسی دری را دارد و بعضی از رواج افتاده است.

تعدادی از آن کلمات که در کتب آن دوره درج شده عبارت اند از:

قوریلنای: شورای سلطنتی، جمعیت پادشاهزادگان.

یاسا: قانون.

به یاسا رساندن: مجازات کردن.

چپاول: غارت.

ایلچی: نماینده و رسول.

نویان، نوین: شاهزاده که در فرهنگ فارسی نوبان ضبط شده است و فارسی سره محسوب گردیده است.

بیتکچی: منشی جمع و خرج، مستوفی.

یام: چاپارخانه

اردو: سپاه و محل استقرار سپاهیان.

یورش: حمله و هجوم.

یورت: قرارگاه.

قراول: پاسبان.

ایلغار: هجوم بن هکن.

ایل: مطیع

تومان: پول مروج فعلی ایران. از ترکیب امیر تومان و لغت تومان به معنی ده هزار دینار از آن است.

موچولکا (مچلکا): تعهد نامه، تضمین نامه یا تضمین خط.

ترخان: عنوان امرا و اشراف لشکر که بعد از نویان بودند.

بیلیک: سخنان ثبت شده خان، مجموع بیانات هر یک از خانان که حکم احادیث را در اسلام داشت و بدان ها استناد و عمل می شد.

کوچ: رحلت و عزیمت.

یرلیخ: فرمان.

اینجو: مهمور وصول مالیات.

تمغا: مهر، آل تمغا به معنای مهر سرخ سلاطین مغول و تمغاچی یعنی مهردار.

برچاق: بند شمشیر و سلاح های دیگر.

پایزه: انعام و مستمری و لوح های از زر و یا سیم و یا چوبی که به اختلاف مراتب عنایت از طرف خان به کسانی که مورد تشویق قرار می گرفتند، داده می شد.

کنگاش، کنگاج: مشورت.

خان: رئیس قوم.

خانم: بانوی خان، خانم خانه.

قاآن: پادشاه.

آقا: بزرگ و سرور که عنوان شاهزادگان بلا فصل و پسران و برادران پادشاه بود.

آینی: آقا زاده، فرزندان شاهزادگان.

آروق: خانواده و دودمان.

ایقاق: سخن چین و نام، سخن چینی و نمایی.

ایناق: خواص و بستگان.

ترغو: نذر و پیشکش.
 باساق: شحنة و مهمور مخصوص یا حافظت
 تنسوق، تنگسوق: را آورد و ارمغان
 چوئ: پره و حلق های از مردان و زنان
 سیورسات: زاد و توش های که از روستاهای سر راه برای عبور لشکر یا
 موکب خان گرد می آوردند. این کلمه بعدها به معنی زاد و توشه راه یا
 آنچه در خانه برای مصارف روزانه ذخیره می شود، به کار می رفت.
 سوغات: پیشکش یا هدیه
 قراغ، قرق: خلوت کردن و خالی کردن راه و محل از غیر.
 قورچی: پاسبان و اسلحه دار. قورچی باشی یعنی رئیس اسلحه داران.
 قور به معنی سلاح و از همین جاست قورخانه.
 یارغو، یرغو: محاکمه و بازرسی و تحقیق و یرغوچی به معنای مستنطق و
 بازرس و قاضی.
 یاغی: مخالف و سرکش و کسی که مطیع نباشد.
 اولوس (اولس): عشیره.
 اولاغ (الاغ) چهارپایی که به بیگاری می گرفتند، ستور چاپاری.
 تکشمیشی: تعظیم و کرنش.
 قوبجور، قبجر: مالیات سرانه.
 نوکر: پیشکار و کار گزار.
 یساور؛ یساول: دیدبان و محافظ.
 نرکه: شکار جرگه، شکار رژه.
 چریک: سپاهی آزاد.
 قشون: سپاه.
 بخشی: عنوان علمای دینی بودایی.
 سیورغامش: التفات، توجه، عنایت.

قشلاق: یورت زمستانی.
 بیلاق: یورت تابستانی.
 کومک، کمک: یاری و همراهی.
 قلان: مالیات، خراج.
 ایاسه، ایاسا: قانون، مجازات کردن.
 پرچم: موی دم و یال اسب که بر بالای بیرق می بستند به نحوی که افشان شود. اینکه اشتباهها به معنی درفش به کار برده می شود گویا اینکه این کلمه فارسی است.
 جول، جول کردن: مسحور کردن.
 داغ، طاغ، طاق: کوه چنان که در قره داغ و آلاطاق.
 باورچی: خان سالار.
 ایلخان: فرمانروای متابعان.
 نظایر این کلمات و مشابه این ها به وفور از دوره حاکمیت غزنویان بعد هم سلجوقیان و مغول ها و تیموریان در گفتار عامه مردم و کتب گوناگون خاصه در کتب معتبر تواریخ از جمله، تاریخ جهان گشای جوینی، تاریخ وصاف، جامع التواریخ رشیدی، ظفرنامه نظام شاهلی، ظفرنامه شرف الدین علی یزدی و جز این ها به کار رفته است.
 آنچه را نمونه آوردم تنها اندکی از کلمه ها و عبارات ترکی _ مغولی بوده که در خراسان و در مدت طولانی در کتب فارسی _ دری و گفتار عامه مردم در زمره اصطلاحات اداری و نظامی به کار می _ رفته است . امروز هم تعداد زیادی از آن ها جزء زبان دری شده که کسی تصور این را ندارد که گویا این کلمات ترکی یا مغولی است.
 در کلام شاعران دری گوی نیز تعداد زیادی از کلمات ترکی و مغولی از قرن پنجم به بعد مورد استفاده قرار گرفته است از جمله: سیف فرغانی، خاقانی، نظامی، مولوی، سعدی، حسن متکلم، نزاری، خواجوی

کرمانی، اوحدی مراغ های، حافظ و دیگران.

از شاعران معروف آن عصر پورب های جامی به ساختن ابیات ملمع از کلمات ترکی-مغولی به فارسی-دری معروف است. و گاه قصاید کاملیدارد که در آنها بسیار از کلمات مغولی-ترکی را آورده است. از جمله قصید های که دولت شاه سمرقندی نقل کرده است:

در یرلغ غم توز بس ناله های سخت	خون شد دل چریک و رعایا و لشکری
هندوستان زلف ترا چشم ترک تو	ایلغار کرده همچون قشون نکودری
قامان تره های تو چون کلک بخشیان	کردند مشق بر رخ تو خط او یغوری
تا باسقاق عشق تو در ملک دل نشست	از یار غوی هجر تو برخاست داوری
تمناچی غم تو زد از اشک آل من	تمنای سرخ بر ورق زر جعفری
کردم تکشمسی لب جان، ببوسه های	سور غامشی نمیکند از راه کافری.. الخ

(سمرقندی، ۱۳۴۱: ۲۰۲-۲۰۵)

از همین دوره است که ساختن اشعار ترکی به وسیله شاعران دری-گوی و آوردن آنها در دیوانه های خود و ساختن اشعار ملمعی از دری و ترکی و برعکس آن مروج گردید (صفا، ۱۳۸۹: ۳۰۸). در باب نامه سلطان ولد پسر مولانا جلال الدین محمد بلخی ۱۵۶ بیت شعر ترکی همچنین در دیوان سلطان ولد و نیز در دیوان کبیر مولانا جلال الدین محمد بلخی -رومی کلمات ترکی بسیاری به کار رفت؟ است. این نیست مگر تاثیر مستقیم حکومت ترکان در طول قرن های پنجم و ششم هجری قمری که همراه با غلبه و حاکمیت زبان ترکی در سازمان های کشوری و لشکری خراسان بزرگ به همراه بوده است.

طبیعتاً عکس این سخن در تاثیر زبان فارسی بر زبان ترکی نیز صادق است. چنانچه در دوران ضعف سلاجقه و با روی کار آمدن آل عثمان در سرزمین ترکیه امروزی در آسیای صغیر پیشرفت زبان دری شدت بیشتری یافت. چون زبان فارسی-دری در روم یا کشور ترکیه امروزی يك زبان شناخته شده و متداول ادبی بود، که همراه فتوحات شاهان عثمانی به

نواحی جدیدی رخنه کرده که شاید بدون تشکیل چنین دولتی هیچ گاه در آنها نفوذ نمی یافت.

شاعران فارسی گوی عثمانی نسب :

از میان شاعران عثمانی تا اوایل قرن دهم قمری چند شاعر خوب را می شناسیم که به فارسی و ترکی شعرهای زیبا و دلپذیر می سرودند. سلطان سلیم (۹۱۸-۹۲۶ هجری) از شعرای خوب زبان فارسی بوده است. فخری هروی در مورد شعرگویی سلطان سلیم می گوید: «به شعر گفتن بسیار میل داشته، اکثر شعرا و عرفا به شعر او مایلند، علی الخصوص شعرا به زبان فارسی نیز می گوید. دیوان اشعارش را تمام دیدم» (فخری هروی، ۱۳۴۵: ۷۲-۷۸).

شاهزاده سلیم در اشعار خود را سلیم و گاه هم سلیمی می-خوانده است. از غزلهای اوست:

در عاشقی دو دیده من چون گریستند خوبان خجل شدند و همه خون گریستند
از غم بسوختند چو دیدند حال من آنان که بر ملامت مجنون گریستند
در خنده خواندند بتان نامه ام ولی آگاه چون شدند ز مضمون گریستند
بر درد من فزون ز رقیبان سنگدل از دوستان زیاده چو جیخون گریستند
در فکرم ای سلیم که چون گشت حالشان آنها که دور از آن لب میگون گریستند
بعد از سلطان سلیم پسرش سلطان سلیمان (۹۷۴-۹۲۶ هجری) هم شاعر خوبی بود که به دری و ترکی شعر میسرود و در هر دو زبان محبی تخلص میکرد. این مطلع از اوست:

دیده از آتش دل غرق؟ در آبست مرا کار این چشمه ز سرچشمه خراب است مرا
و یا این غزل از سلطان سلیمان عثمانی :

باز آشفته ام از حسرت عنبر بویی بسته شد جان و دلم در گره ابرویی
از که پرسم خبرش باز ز که جویم، چه کنم؟ دل آواره که گم ساخته ام در کویی
آه از این دل که شد آشفته زلف سیاهی وای از آن دید؟ که آموخته شد بارویی
او به صد ناز درون دل من جلوه کنان من دیوانه نظر می کنم از هر سویی

خلق گویند دل و جان محبی که ربود؟ راست گویم که افسون های لب دلجویی
(صفا، ۱۳۸۹: ۱۲۳)

مروری فشرده بر لغات مشترك میان ترکی و دری:

در این دوره طولانی که بیشتر از هشت قرن را در بر می گیرد، رواج زبان ترکی و نفوذ آن در اصطلاحات دیوانی و در حوزه های امارت و حکومت بویژه در میان طبقه سپاهی، امتدادی بود که از دوره غزنوی شروع شده تا دوره های تیموری و مابعد آن ادامه یافت و زبان و ادب ترکی بوسیله شاهان و حاکمان ترك به قوت مورد حمایت قرار گرفت و در تمام این مدت این روند هرگز از رواج نیفتاد. پیداست که شاعران ترکی گوی بسیاری بودند که هم به ترکی و هم به دری شعر می گفتند. تذکره نصرآبای و سایر تذکره های دری نام تعدادی از این شاعران را همراه با نمونه های شعری آن درج و ضبط نموده است. طبیعتاً قدرتمند بودن فرمانروایان ترك باعث گردید، تا رابطه میان ترکی و فارسی تقویت یافته، نفوذ هر يك از این دو زبان بزرگ بر دیگری شدت بیشتری یابد.

به عین ترتیب زبان ترکی نیز در طول این مدت فهرست عریض و طویلی از کلمات دری را شامل زبان خود ساخته که امروز تمام آن کلمات و اصطلاحات جز زبان ترکی گردیده است. همچنان که يك دری زبان از یاد برده که کلمه قاشق را از ترکی گرفته است، يك ترك زبان نیز تصورش را هم کرده نمی تواند که مجموعه عظیمی از کلمات دری را جز زبان خود ساخته است. به عین ترتیب همچنان که ما تعدادی از کلمات عربی را از طریق دری وارد زبان ترکی نمودیم، ترك زبانان نیز کلمات عربی زیادی را از طریق ترکی وارد زبان ما ساخته اند که دارالفنون و علوم اجتماعی و ده ها کلمه دیگر بیانگر همین امر است.

فهرستی از لغات فارسی وارد شده به زبان ترکی:

ما در این جا فقط تعدادی از کلمات دری را که وارد زبان ترکی گردیده

و امروز در زبان ترکی استفاده می شود درج می نمایم تا مثنی باشد
نمونه خروار:

۱- آبدست ۲- اوستایی پهلوی ۳- آفت ۴- چرك ۵- افسون
۶- افشا ایتمك كردن ۷- رنگ- پهلوی ۸- سیر ایتمك ۹- آرزو
په ۱۰- اگز پهلوی ۱۱- گوشه = گوشه ۱۲- آش سنسکریت- ۱۳-
آتش پهلوی- ۱۴- بابا ۱۵- بخشیدن = بخشیتمك ۱۶- بی نماز.
۱۷- چابك یا چاپك پهلوی. ۱۸- بازار- بازار- په ۱۹- شنبه = شنبه-
۲۰- چهار شنبه و پر شنبه- ۲۱- چمن ۲۲- گیاه شناس ۲۳- نا+ چار =
چاره سیز. ۲۴- پشیمان پهلوی را پشیمان گویند- ۲۵- آینه پهلوی-
۲۶- شهر پهلوی- ۲۷- زمین پهلوی- ۲۸- زنجیر پهلوی- ۲۹- پریشان
پهلوی. ۳۰- برهیز- پهلوی- ۳۱- پرده پهلوی ۳۲- پادشاه ۳۳- انار =
نار ۳۴- کمانچه ۳۵- دفتر ۳۶- فریاد = پهلوی. ۳۷- شوخ = شوخا
ترکی عثمانی- ۳۸- هنر فارسی و یا صنعت عربی را بکار می برند. ۳۹-
موسم بهار ترکیب عربی فارسی پهلوی است. (۱۹) ۴۰- برابر پهلوی ۴۱-
استاد پهلوی (۲۹) ۴۲- نماز = پهلوی (۱۰۳) ۴۳- تك تك پهلوی (۲۴)
۴۴- نزاکت (۳۷) ۴۵- ادب و ادبی (۳۸) ۴۶- یغما (۳۹) ۴۷- هنو ۴۸-
باغچه (۱۷۰) ۴۹- مشغول (۱۷۰) ۵۰- پارچه (۵۵- نادیده (۴۷) ۵۶-
اشاره (۳۷) ۵۷- هیجان (۱۳۷) ۵۸- قیمت دار (۴۵۶) ۵۹-
سفره (۱۶۲) ۶۰- مهم (۶۳)

نتیجه:

به هر حال از زمان ایجاد حاکمیت غزنویان در خراسان و ماورالنهر که در
اوایل قرن پنجم اتفاق افتاد، تا ختم دوره تیموریان و آغاز دوران جدید،
در کل این حوزه، که حدود هشت قرن را در بر می گیرد، از آنجاییکه
حاکمیت در دست ترکه ا در این مناطق بوده، این تاثیر و تأثر شروع شده،
هر کدام از این دوزبان روی یکدیگر تأثیر قابل ملاحظه های داشته

است. این تأثیر و تأثر باعث قوت هر دو زبان شده نه تضعیف زبان ترکی یا دری. آنچه از این تأثیر و تأثر نصیب این دو زبان شده، همانا شیر و شکری است که این دو زبان مهم را به یکدیگر مخلوط نموده است و هر دو زبان را غنی و پر بار ساخته است که نتیجه این اشتراك واژگانی، ادبیات پر باری است که هر دو زبان میراث دار آن هستند.

امروز پس از هفت قرن از اختلاط این دو زبان با هم، نصیب هر کدام از زبان های دری و ترکی، هزارانه ا واژه شیرینی است که این واژگان مشترك را به فرهنگ اصیل این دو زبان بدل نموده است. به حدی که هیچ دری زبانی حتی نمی داند که روزانه صدها کلمه های را استفاده می کند که اصل آن ترکی بوده، و هر ترك زبان نیز روزانه صدها کلمه دری را به زبان آورده، آن را زبان مادری خود می داند و حتی بوی هم نمی برد که این کلمات دری اصیل بوده، نه ترکی؛ یا هم کلمات عربی است که از طریق فارسی به وام گرفته است.

این اختلاط، باعث پیوند عمیق این دو ملت بزرگ شده، به حدی که دوری و جدایی این دو ملت افغان و ترکه رگز ممکن بوده نمی تواند و هر کدام از این دو ملت شریف با اهدای فرهنگ خود به دیگری باعث تقویت بنیه فرهنگی دیگری شده که باید هر دو ملت و امدار همدیگر باشند. زیرا باعث پیشرفت و توسعه فرهنگ و دانش یکدیگر شده اند.

سرچشمه های فارسی:

- (۱) ابن اثیر، عزالدین علی. (۱۳۴۰). کامل التواریخ. چاپ یکم. با تصحیح علی قهرمان. تهران: بهار.
- (۲) ابن حوقل، ابوالقاسم. (۱۳۹۰). صورت الارض. چاپ یکم. با ترجمه جعفر شعار. تهران: دایانا.
- (۳) اته، هرمان. (۱۳۸۵). تاریخ ادبیات ایران. چاپ یکم. خوزستان:

پدیده.

- ۴) براون، ادوارد. (۱۳۸۳). تاریخ ادبیات ایران. چاپ یکم. تهران: زوار.
- ۵) بی نام، (۱۳۱۸). مجمل التواریخ والقصص. چاپ یکم. با تصحیح و مقدمه محمدتقی بهار. تهران: دنیای کتاب.
- ۶) بی نام، (۱۳۶۹). حدودالعالم. چاپ دوم. با تصحیح و مقدمه مجتبا مینویی. تهران: بهار.
- ۷) بی نام، (۱۳۹۰). تاریخ سیستان. چاپ دوم. با تصحیح و مقدمه ملک الشعرا محمد تقی بهار. مشهد: مؤسسه اسلامی قمر بنی هاشم.
- ۸) راوندی، محمد بن علی. (۱۳۸۵). راحت الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق. چاپ دوم. با تصحیح محمد اقبال و مقدمه بدیع الزمان فروزان فر. تهران: اساطیر.
- ۹) ریپکا، یان. (۱۳۸۱). تاریخ ادبیات ایران. چاپ دوم. تهران: زوار.
- ۱۰) سمرقندی، دولت شاه (۱۳۴۱). تذکره الشعرا. چاپ یکم. تصحیح و مقدمه از جعفر اسپانلو. مشهد: پاکرو.
- ۱۱) شاه مرسی زارع، پرویز. (۱۳۸۹). تاریخ زبان ترکی در آذربایجان. چاپ یکم. تهران: ماد.
- ۱۲) صفا، ذبیح الله (۱۳۸۹). تاریخ ادبیات ایران. چاپ پانزدهم. ج ۱ و ۵. تهران: فردوس.
- ۱۳) صفا، ذبیح الله (۱۳۶۳). حماسه سرایی در ایران. چاپ دوم. تهران: ققنوس.
- ۱۴) طوسی، خواجه نظام الملک. (۱۳۷۸). سیاست نامه با تصحیح و حواشی مجتبا مینویی. گیلان.
- ۱۵) فخری هروی، محمد بن امیر. (۱۳۴۵). روضه السلاطین. چاپ یکم. با تصحیح و مقدمه عباس خیامپور. نشر ایران بزرگ.

۱۶) لغت نامه دهخدا.

۱۷) لغت نامه معین.

۱۸) نوایی، امیر علی شیر (۱۳۴۱). مجالس النفایس. چاپ یکم. با ترجمه و حواشی حسن قزوینی، تهران: نشر طوس.

۱۹) یعقوب هروی، سیف بن محمد. (۱۳۸۳). تاریخنامه هرات. چاپ اول. به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجدد. تهران: اساطیر. سرچشمه های ترکی.

☆☆☆

دکتر محمد شاه کهگه
دانش یارگروه زبان و ادبیات فارسی،
دانشگاه جی سی، فیصل آباد، پاکستان

مقایسه شعر بیدل دهلوی و نصیر گولروی

چکیده:

نصیرالدین نصیر گولروی یکی از شاعران برجسته فارسی روزگار معاصر در پاکستان است. سبک شعرش شدیداً تحت تاثیر شعر بیدل دهلوی قرار گرفته است. رباعی های او بیشتر تحت تاثیر عواطف و احساسات درونی وی سروده شده و در آن ها قصد تعلیم نبوده است. به همین سبب شور و وجد و حال ویژه ای در آن ها محسوس است. وی در رباعی گویی به بیدل دهلوی اعتنا داشته است. وی نه تنها در شعرش از هنر و اندیشه بیدل استفاده کرده است. بیدل برای نصیر گولروی فقط شاعر نیست بل که عارفی است، ژرف اندیش و فیلسوفی است صافی دل، او خودش را کوچه نشین بیدل می نامد و مجموعه شعر خود "عرش ناز" را به بیدل معنون کرده است.

کلید واژه: شاعر گولروی، پاکستان، شاعر دهلوی، هند، اندیشه بیدل، فکر نصیر، فیلسوف.

Abstract:

The temperature / nature of Naseer-ud-Din Naseer Golarvi's Persian "ghazal" and "Rubai" is like that of the classics of the language. His Persian poetry is mostly imbued with the poetry of Mirza Abdul Qadir Bedil. Style of Bedil's poetry is very complicated. His

poetry contains "Sabk-e-Hindi" style. Naseer also writes Bedil's style. we also find mystic tinge in his poetry.

Keyword: Sabke Hindi, style, Ghazal, Rubai, complicated.

میرزا عبدالقادر بیدل عظیم آبادی ثم الدہلوی در سال ۱۰۴۰ھ ولادت یافت و به هفتاد و نہ سالگی به دورد حیات گفت۔ او پیر میکده سخندانى و افلاطون خم نشین یونان معانى بود يعنى از قوم ارلاس بود۔ املش از ترکان جغتای بر لاس بود و در هندوستان متولد و تربیت شد و بیشتر عمر خود را در شاهجهان آباد به عزلت و آزادی گزرا ندوسرگرم تفکرات عارفانه و ایجاد آثار فراوان منظوم و منشور خود بود۔ کلاش سه بار در هندوستان و دو بار به طور کامل در افغانستان و ایران به چاپ رسیده است۔ وی در نظم و نثر سبکی خاص داشت و در آشارش افکار عرفانی بامضامین پیچیده و استعارات و کنایات در هم آمیخته، بیدل در خیال بندى و ایراد مضامین باریک مصر بود۔ بزرگانى که بیدل را خضر طریقت و راهنما بودند و او از محضر شریف آنها استفاده می نموده عبارتند از شیخ کمال، شاه قاسم هوالمهلی، شاه فاضل و شاه کابلی۔

بیدل برای نصیر گولروى فقط شاعر نیست بلکه عارفی است، ژرف اندیش و فلیسوفی است، صافی دل، او خودش را "کوچه نشین بیدل" می نامد و مجموعه شعر خود با نام "عرش ناز" را به بیدل معنون کرده است وی لقب هایی مسجع و مقفی نثاروی کرده است:

به نام افلاطون دانش کده حقایق، جالینوس عزلت گاه دقایق، مفخر عرفای اعصار، مرجع فضلاء، امصار، حیرت خانه رموز و اسرار، کشف معضلات معارف حلال نکات عوارف، سباح عجله فصاحت، سیاح حدایق بلاغت، حارس عقل و شرح، عارف اصل و فرع، سالک بادیه تجرید، نقطهء دایره توحید، ادب یافته عتبه عبودیت، نواخته نوال باب ربوبیت، مجزوب وحدت، مفتی

هدایت، مکمل به اکیلل سخن، مطرز به طراز علم و فن، تربیت یافته اولیاء .
 خلاصه فیضان اصفیاء، نباض فطرت انسانی، خطیب منبر سحر
 بیانی، سلطان اقلیم الفاظ و معانی، مسافر رسیده منزل، فقیر مستغنی
 دل، ابوالفضائل حضرت میرزا عبدالقادر بیدل عظیم آبادی ثم الدهلوی
 قدس سره العزیز تقدیم می کنم -"

درباره بیدل دهلوی، سخنور بزرگ دیگر شبه قاره اسدالله خان غالب
 دهلوی [د: ۹۶۸۱م] گفته است:

گر مله حضرت بیدل کا خط لوح مزار
 اسد، آئینه پرواز معانی مانگے ۲

جای دیگر:

طرز بیدل میں ریخته لکھنا

اسد الله خان قیامت هے ۳

سید نصیر الدین نصیر گیلانی گولروی یکی از شاعران برجسته فارسی
 روزگار معاصر در پاکستان وی در شعر سرایی اش به انواع مختلف شعر
 فارسی مانند قصیده، مثنوی، رباعی، غزل و قطعه پرداخته است. بدین
 دلیل شعرش دارای تنوع و ویژگی‌های از نظر قالب‌های شعری است. آثار
 ارزشمندش نشان گر مهارت فراوان شاعر به انواع سنتی شعر فارسی است
 یعنی نصیر در تمام اقسام شعر از قصیده، رباعی، مثنوی، غزل، قطعه و
 مستزاد سروده است ولی شهرت او به واسطه رباعی‌ها و غزل‌های دل
 نشین و روان است که در این نوع شعر از خود استادی نشان داده و در
 زمان خود در هنر رباعی و غزل سرایی بی نظیر بوده است. شعرهایش
 در محکم، روان و دارای نکات باری و مطالب بدیع و مضمون‌های تازه و
 از مطالب عرفانی و حکمتی مملو است و در بعضی از آنها لغات و تعبيرات
 و تکیب نوین به کار برده است مانند این بیت‌ها:

اگر چه دامن کشیده از من ولی فتادم به پای نازش

بگفتمش، زحمت عاجی، تبسمی کرد و گفت، آری
 اگ تو خواهش ز ساز هستی رسی به آهنگ نغمه کن
 الاپ در وجدگاه عالم نی دهانی دهاپاماگاما گاری ۴
 سبک شعرش شدیداً تحت تاثیر شعر مولوی، خسرو و بیدل قرار گرفته
 است. بیشتر غزل های وی به پیروی از خسرو و بیدل سروده شده
 است. در غزل های نصیرالدین نصیر رنگ صوفیانه نمایان است. او در
 غزل فارسی و اردو شیوه خاصی و منفرد داشت. شیوه خاصی و منفرد
 داشت. شیوه ویدرمیان مردم پسندیده بود. نصیر گیلانی ادعای کرد که
 طرز وی یگانه است و اعتراف می کرد که او در غزل های خود چاشنی
 عشق، مستی درد و غم و لذت معنی را از میخانه بیدل دهلوی گرفته است.
بیدل دهلوی:

دور از بساط وصل تو ماییم و دیده ای
 چون شمع کشته داغ نگاه رمیده ای
 بیدل ز کشتزار تمنا ست حاصلم
 تخم دلی به سعی شکستن دمیده ای ۵

نصیر گولروی:
 سر لوح مصحف رخ گشا که بهار صبح دمیده ای
 کرمی که یوسف رحمتی، نظری که دولت دیده ای
 طرب ای نصیر ابوالیان چه شوی فسرده ز ابلهان
 که تودر نگاه چمن دلان همه جلوه ای، همه دیده ای ۶

بیدل دهلوی:
 همه راست زین چمن آرزو که به کام دل ثمری رسد
 من و پریشانی حسرتی که ز نامه گل به سری رسد
 نگهی نکرده ز خود سفر، ز کمال خود چه برد اثر
 برویم در پی آن قدر که به ماز ما خبری رسد ۷

نصیر گولروی:

اگر است در دلت آرزو که نظر به خوش نظری رسد
به حریم جلوه خود نشین که ترا ازو خبری رسد
شب نارو گریه مستقل منم و کشاکش زخم دل
به امید آن که ستاره ای سر مطلع سحری رسد
مدد ای کرشمه آرزو که نصیر در ره جستجو
نفسی کشد، سخنی زند، قدمی نهد، به دری رسد ۸

بیدل دهلوی:

تب و تاب اشک چکیده ام که رسد به معنی راز من
ز شکست شیشه دل مگر شنوی حدیث گداز من
ز ترانه ای که ادا کنم چکنم اگر نه حیا کنم
ز دل فسرده چه وا کنم گره است رشته ساز من
اگر غبار زمین کنی و گر آسمان برین کنی
من اسیر بیدل بیکسی تو کریم بنده نواز من ۹

نصیر گولروی:

چه سخن رسید ز شور دل به لبان زمزمه ساز من
که به خلق رفته قیامتی ز نوای سینه گداز من
چه طلسم حیرت مطلقم، چه فسون عقل مجردی
نه به من رسد تگ و ناز تو نه به تو رسد تگ و ناز من
چه کنم نصیر به ناکسان نظر هوس پی آب و نان
که هزار مرحمت و کرم بنموده میر حجاز من ۱۰

بیدل دهلوی:

آیین خود آیی از روز الست استش
دل تحفه میر آن جا کایینه به دست استش
نخچیر فنا غیر از تسلیم چه اندیشد

در رنگ تو پردازد تیری که به دست استش
توفا کشا کشها وضع نفس است این جا
ما ماهی آن بحریم کاین صورت شست استش ۱۱
رنگ نصیر گولروی ملاحظه بکنید:

تعالی الله چه زیبا بر سر محفل نشست استش
تو گویی جان و ایمان دل عالم به دست استش
کجا اغیار و اعداء، خویش را بیگانه می بینم
که از پیوستنش بس وحشت افزا تر گسست استش
خضر در سبزه خطش بهار زندگی جوید
مسیحا نیم جان در یاد لعلمی پرست استش ۲۱

بیدل دهلوی:

چو سر شک، بی سرو پایی ام قدمی نزد به هوای تو
تو گویی جان و ایمان دل عالم به دست استش
نه به دل ز عجز رسا رسم، نه به رمز آئنه و رسم
به کجا رسم که به جا رسم، من غافل از همه جای تو
من بیدل وصف انس و جان دل خاگ تا سر آسمان
به فدای تو به فدای توبه فدای تو به فدای تو ۳۱

نصیر گولروی:

چه دلی مست طرب نشد ز دو چشم باده به جام تو
چه قیامت است که سر نرزد ز خرام فتنه گام تو
به مقام صلح رسیم کی، تو به زهد و من به هوای می
به تأملی مژه باز کن چه جواب من، چه اسلام تو
شده غرق زورق آرزو به هجوم لجه جستجو
کرم ای نصیر شکستگان! که نصیر خسته غلام تو ۴۱
از امتیازات شعر نصیر گولروی این است که او نکته های عرفانی

و عشق حقیقی را در پیرایه عشق مجازی ادا می کند- صفات و شون شاهد مطلق را در زلف و خط و خال و لب و دندان می آورد- عرفا و مشایخ را رند باد و خوار و پیر خرابات و غیره نام می برد و اعمال آنان را به شکل شراب و نغمه و دف و چنگ نشان می دهد- مدارج و مقامات سلوک و درویشی یعنی صبر و رضا و تسلیم و توکل و قناعت را عنوان دیگر می دهد- طعن و تعریض محتسب و زاهد و فقیه می نماید- او گرایش به تصوف دارد و مشرب عرفان مورد پسند او است- تصوف در نظری صفای باطن و جمیعت خاطر و پاکی اخلاق است- بعضی از آیات عرفانی او به شرح زیر است:

صوفی که به زعم قلب آگاه خوش است

واعظ به امید اجرت از شاه خوش است

چون هر دو نیند در خور صحبت و فیض

رندی کن و گوشه گیر کاین راه خوش است ۵۱

جای دیگر روش نصیر این است:

دل صاف کن آینه جبینی این است

خیری بگزین مشرب دینی این است

با خلق نشستن و به حق پیوستن

در مسلک ما گوشه نشینی این است ۶۱

جای دیگر، درباره تسلیم و رضا و توکل به این طور می گوید:

سر لوح مصحف رخ گشا که بهار صبح دمیده ای

کرمی که یوسف رحمتی، نظری که دولت دیده ای

چه قدر به خواهش ما سوا، رم تست هر زگی آشنا

که دل تو طور تجلی و تو به طوف کعبه دویده ای

طرب ای نصیر ابوالبیان چه شوی فرسوده ز ابلهپان

که تو در نگاه چمن دلان همه جلوه ای، همه دیده ای ۷۱

افزون بر آن:

از دکانِ جو فروشان جو طلب
در معنی از دکانی دیگر است
در طریق جستجوی بی نشان
بی نشان گشتن نشانی دیگر است ۸۱

نتیجه گیری:

سبك شعرش شدیداً تحت تاثیر شعر مولوی، سعدی، خسرو، حافظ و بیدل قرار گرفته است. بیشتر غزل های وی به پیروی از سعدی، خسرو، حافظ و بیدل سروده شده است. نصیر گیلانی با شعر سایر شاعران بزرگ آشنا بود و از بعضی از آنان در آثار خود نام برده یا مصراع های آنان نقل کرده است. مهارت وی در زبان فارسی و استادی او در زبان شعری، بی شك نتیجه مطالعه دقیق و گترده وی در دیوان ها و منظومه های گوناگون شعر هزار ساله فارسی تواند بود. رباعی های او بیشتر تحت تاثیر عواطف و احساسات درونی وی سروده شده و در آن ها قصد تعلیم نبوده است. به همین سبب شور و وجد و حالیویره ای در آنها محسوس است. وی در رباعی گویی به بیدل دهلوی اعتنا داشته است. وی نه تنها در شعرش از هنر و اندیشه بیدل ستفاده کرده است بلکه در آثار منشورش به زبان اردو نیز به شرح و تفسیر نکته های دقیق اندیشه های بیدل پرداخته و حق مطلب را به نحوی دانشمندانه و عارفانه ادا کرده است.

کتاب نامه و ماخذ :

- ۱ - نصیر الدین گولروی، عرشِ ناز، مکتبه مهریه نصیریه، گولره شریف، اسلام آباد، ۲۰۰۲م، ص ر.
- ۲ - غالب دهلوی، دیوان غالب [امتیاز علی خان عرشی] مجلس ترقی ادب، لاهور، ۱۹۹۱م، ص ۷۲۴
- ۳ - همو، ص ۲۷۳.
- ۴ - نصیر الدین گولروی، عرشِ ناز، مکتبه مهریه نصیریه، گولره شریف، اسلام آباد، ۲۰۰۲م، ص ۰۳
- ۵ - بیدل دهلوی، میرزا، دیوان بیدل دهلوی، موسسه انتشارات نگاه، تهران، ایران، ۱۳۸۱ش، ج ۲، ص ۶۵۳۱
- ۶ - نصیر الدین گولروی، عرشِ ناز، مکتبه مهریه نصیریه، گولره شریف، اسلام آباد، ۲۰۰۲م، ص ۲۴
- ۷ - بیدل دهلوی، میرزا، دیوان بیدل دهلوی، ج ۲، ص ۱۱۸
- ۸ - نصیر الدین گولروی، عرشِ ناز، ص ۶۳
- ۹ - بیدل دهلوی، میرزا، دیوان بیدل دهلوی، ج ۲، ص ۲۰۲۱
- ۱۰ - نصیر الدین گولروی، عرشِ ناز، ص ۸۳
- ۱۱ - بیدل دهلوی، میرزا، دیوان بیدل دهلوی، ج ۲، ص ۹۶۸
- ۲۱ - نصیر الدین گولروی، عرشِ ناز، ص ۰۴
- ۳۱ - بیدل دهلوی، میرزا، دیوان بیدل دهلوی، ج ۲، ص ۲۷۲۱
- ۴۱ - نصیر الدین گولروی، عرشِ ناز، ص ۴۴
- ۵۱ - همو، آغوشِ حیرت، مکتبه مهریه نصیریه، گولره شریف، اسلام آباد، ۲۰۰۲م، ص ۲۴
- ۶۱ - همو، ص ۰۳۱
- ۷۱ - همو، ص ۱۲، ۲۳
- ۸۱ - همو، ص ۶۳



محمد عامر خان ، دانشجوی دکتری،
*دکتر اشتیاق احمد، استاد رهنما
دانشیار بخش فارسی،
دانشگاه جواهر لعل نهرو دهلی نو

پروفسور نذیر احمد در حوزه حافظ شناسی

لسان الغیب، خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی
بزرگترین شاعر غزل سرای ادبیات فارسی بشمار می رود. حافظ شیرازی
نه فقط در جهان فارسی بلکه در سراسر جهان شهرت زیادی دارد.
خواجه حافظ در زندگی خودش هم معروف بود و درباره شهرت خودش
می گوید:

به شعر حافظ شیراز میگویند و میرقصند

سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

نفوذ و آثار و اندیشه های ناموران ایران در شبه قاره هند خیلی زیاد می
باشد. در میان این ناموران، خواجه حافظ یکی از چهار پنج شخصیتی
است که در هند شهرت فراوان بدست آورد. آوازه حافظ در شبه قاره
هند از روزگار خودش آغاز شده، رونق و شهرت این شاعر بزرگ در هند
پس از درگذشت وی صدها برابر افزایش یافت. میان عاشقان حافظ
اختلاف دین و عقیده نبود و بدون ملاحظه عقیده و مذهب مردم با سواد
و بی سواد، شاه و گدا، شاعر و فیلسوف از کلام این شاعر معروف لذت
برده اند. پدر تاگور، فیلسوف و شاعر بزرگ هند همواره صبح را با
خواندن کلام حافظ آغاز می کرد و حافظ را بسیار علاقه می داشت.
غزلیات حافظ از برداشت که به لقب "حافظ حافظ" ملقب گردیده

است. 2 پادشاهان تیموریان هند از دیوان حافظ فال می گرفتند. پادشاه اکبر از استادان فارسی غزلیات حافظ را فرا می گرفت. پادشاهان، شهزادگان، امرا و رؤسا، صوفیان، دانشمندان و شاعران و ادیبان هند همیشه کلام حافظ را مورد مطالعه خود قرار داده اند و از آن استفاده کرده اند. فال گرفتن از دیوان حافظ در هند بسیار رواج داشته بود.

نسخه های خطی زیادی از کلیات دیوان و غزلیات منتخب حافظ شیرازی در کتابخانه ها و موزه ها موجود است. ترجمه های زیادی که در زبانهای محلی است و منتشر گردیده و نیز شرح و حواشی فرهنگ نامه هایی که ترتیب داده شده و کتابهای مفصل که درباره احوال و آثار خواجه حافظ در شبه قاره هند تألیف شده است، بسیار زیاد است. تأثیر دیگر شاعران و نویسندگان ازین شاعر، هر يك گواهی به محبوبیت و شهرت حافظ در شبه قاره هند است. اولین بار دیوان حافظ در سال 1791 میلادی از کلکته، هند چاپ شد و بعد از نیم قرن در ایران منتشر شد. 3 استاد شریف حسین قاسمی در این باره می نویسد:

"دیوان حافظ اولین مرتبه در سال 1202-1206 هجری قمری در کلکته چاپ سنگی خورد و سپس تا اکنون صدها بار دیوان شعر این شاعر نامی برای عاشقان و دوستان وی به قطع های مختلف در هند به چاپ رسیده است." 4

در هند قبل از ایران زیاد مؤسسه مطبوعاتی دیوان حافظ را چاپ کرده است. یکی از مؤسسات مطبوعاتی در شهر لکنهو، "مؤسسه نولکشور" است که با چاپ کردن کتابهای زیاد فارسی خدمات گرانبها به زبان و ادبیات فارسی انجام داده است. همین مؤسسه تا اکنون بارها دیوان حافظ را چاپ کرده است. همین طور ترجمه دیوان حافظ و منتخب آن در دیگر مؤسسات به زبانهای محلی هند چاپ می شده است. بقول استاد ادريس احمد:

"گمان می رود که تا اکنون بیش از يك صد هزار نسخه از دیوان حافظ در هند چاپ شده است. اگر تعداد نسخه های خطی دیوان و منتخبات و شروح و فرهنگ نامه و ترجمه های آن را به حساب آوریم این تعداد دست کم سه الی چهار برابر خواهد بود".⁵

در عصر حاضر ترجمه و شرح های دیوان حافظ به زبانهای محلی هند مانند اردو، پنجابی، بنگالی و آسامی و غیره بسیار است. ادبا و دانشمندان و شعرای هند خواجه حافظ را همواره مورد مطالعه قرار بدهند و حافظ در هند همیشه بحیث يك شاعر محبوب و مقبول به نظر می آید.

استاد نذیر احمد محقق، مصحح و منتقد متن در ادبیات فارسی بشمار می رود. مطالعه ادبیات فارسی وی بسیار وسیع و عمیق بود. در نسخه شناسی و درباره روش نگارش چیره دست بود، بیشتر کار وی متعلق به تحقیق و تصحیح بوده و به همین علت کار تحقیق و تصحیح استاد بزرگ بسیار اعلی بود که در سراسر جهان فارسی کار وی به درجه استناد داشته است. استاد نذیر احمد به هر سه زبان اردو، فارسی و انگلیسی دسترس کامل داشته و استاد بزرگ مقالات تحقیقی و ادبی را به هر سه زبان نوشته است. استاد نذیر احمد کتابهای زیادی بر اساس نسخ خطی تصحیح و نقد کرده است.

مهم ترین کار استاد محترم در حافظ شناسی کشف نسخه خطی قدیمی دیوان حافظ است که در سال 824 هجری قمری کتابت شده بود. این نسخه متعلق به کتابخانه خانواده هاشمی سبزپوش در شهر گورکھپور، هند است. استاد نذیر احمد بعد از تلاش و جستجوی سی سال این نسخه را کشف کرده است. این نسخه یکی از معتبرترین نسخه مکشوف دیوان حافظ است. بعد از تصحیح باهمکاری دکتر جلالی نائینی از آستان قدس تهران، در سال 1971 میلادی منتشر کرده است. این دیوان در ایران خیلی مقبول و معروف شده و متعدد بار چاپ شده است. کشف این

نسخه خدمت گرانهای ادبیات فارسی و جهان فارسی است. این کار باعث افتخار استاد نذیراحمد و اهل هند است. اهل ایران خدمات گرانهای استاد نذیراحمد را نیز سپاس گذاری کردند و خطاب "حافظ شناس و" ایران شناس" داده اند.

یونسکو سال 1988 میلادی را بعنوان "سال حافظ" یاد کرده است. استاد محترم هم دو نسخه خطی قدیمی دیوان حافظ یکی در سال 813 هجری و دوم در سال 818 هجری کتابت شده بود، در همان سال به سوی مرکز تحقیقات فارسی خانه فرهنگ ایران، دهلی نو انتشار یافت. استاد نذیراحمد از طرف خانه فرهنگ ایران، دهلی نو برای اعتراف کار گرانهای وی خطاب "حافظ شناس" عطا کرد.

جناب استاد ایرج افشار محقق بزرگ و مصحح نامدار معاصر استاد نذیراحمد درباره حافظ شناسی وی چنین می نویسد:

"قسمتی از تحقیقات آقای نذیراحمد درباره دیوان حافظ و رسیدگی به نسخه های خطی آن است. اطلاع و بصیرت ایشان در زمینه نسخه های خطی فارسی که سراسر هندوستان پراکنده است، موجب شد که نسخه های خوبی از حافظ به قلم ایشان شناخته و شناسانده شود و ایشان بر اساس آنها توانست در تصحیح متون آن دیوان به نتایج تازه ای برسد" 6-

بقول پروفیسور محمد حسن:

"ایشان يك نسخه خطی نادر و نایاب از دیوان حافظ متعلق به يك خانواده سرشناس گورکھپور کشف کرده است. این نسخه بسیار نایاب و مهم بود که در ایران شهرت فراوانی یافت و همانجا چاپ شد." 7

این افتخار استاد نذیراحمد شد که قدیمی ترین نسخه خطی دیوان حافظ را تصحیح و منتشر کرده است. چهار تا نسخه خطی را کشف کرده است. تقریباً بیست تا مقاله تحقیقی و تنقیدی به زبان فارسی، اردو و

انگلیسی با عناوین مختلف درباره حافظ شیرازی نوشته است. موضوع مقالات وی بیشتر درباره الحاق در دیوان حافظ، منابع دیوان حافظ و مقدمه جامع دیوان حافظ هست.

دیوان حافظ (براساس نسخه خطی گورکھپور)

این نسخه دیوان حافظ در سال 824 هجری قمری کتابت شده و قدیمترین نسخه ای است که تا اکنون معرفی شده و انتشار یافته است. کشف این نسخه ثمره تلاش و جستجوی سی سال استاد محترم است. این نسخه متعلق به کتابخانه سید هاشم علی سبزویش از فضلا و عرفای بلند متوطن در شهر گورکھپور، هند است و افتخار معرفی آن نصیب استاد نذیر احمد است که در زمینه حافظ شناسی خدمات گرانبها را انجام داده است. استاد سید امیر حسن عابدی درباره این دیوان چنین می گوید:

"کارهای مهم نذیر احمد تلاش يك نسخه خطی دیوان حافظ است که قدیمترین نسخه با مقدمه بشمار می رود. نذیر احمد برای کشف این نسخه زحمت زیادی کشید که این کار برای هر کسی ممکن نیست. این نسخه در تهران سیزده بار منتشر شده بود و بسیار مقبول شد." 8

این مجموعه شامل بخش های زیر است:

- 1- دیوان سعدی. در حاشیه داستان منظوم جمشید و خورشید سلمان ساؤجی.
- 2- دیوان حافظ.
- 3- دیوان جلال عضد.
- 4- منتخب دیوان خجندی

این مجموعه بطور متوسط در متن دارای 17 سطر (17 بیت) و در حاشیه شامل 42 سطر (= 21 بیت) می باشد و به وسیله يك کاتب بخط نستعلیق تحریر یافته است. 9 این نسخه يك مقدمه دارد که دست کم يك صفحه

از اول مقدمه جامع دیوان حافظ افتادگی دارد. کاتب نسخه در دو جا نام خود را ذکر کرده است. نخستین در ورق 140 در پایان دیوان حافظ دیگر بار نام کاتب و تاریخ کتابت در پایان مجموعه و آخر انتخاب دیوان کمال خجندی نگاشته است. نام کاتب محمد بن سعید بن عبدالله القاری است.¹⁰

استاد نذیر احمد مقدمه مفصل پانزده صفحه ای بر این چاپ دیوان نوشته است. در این مقدمه اموری که درباره آنها بحث انتقادی شده است عبارتند از:

1- معرفی انتقادی چاپ های ارزشمند دیوان حافظ به ویژه چاپ علامه قزوینی.

2- ویژگی ها و نقایص نسخه خطی دیوان حافظ گورکھپور. این نسخه دارای 435 غزل، 18 قطعه و 26 رباعی و 5 فرد است، اما هیچ قصیده، ترکیب بند و ساقی نامه ندارد 11 و از لحاظ محتوی از اکثر نسخه های بعدی کمتر است، لیکن برخی از غزلیات و ابیات درین نسخه یافته می شود که در نسخه قزوینی موجود نیست. این اولین نسخه قدیمی تاریخ دار که با مقدمه است، مکشوف شده است.

در نسخه گورکھپور نام نویسنده مقدمه "محمد گل اندام" دیده نمی شود که برخی از نسخه های قرن دهم و بعد نویسنده و جامع دیوان حافظ شناخته شده است. باید یاد آور شد که به طور قطع یقین معلوم نیست که جامع دیوان حافظ و نویسنده مقدمه کیست؟ محقق شهیر و مصحح دیوان حافظ علامه قزوینی اسم "محمد گلندام" را الحاقی پندارد.

ویژگیهای دیگر این نسخه چنانکه استاد بزرگ در مقدمه به آن اشاره کرده است که غزل معروف "حال دل با تو گفتم هوس است" با ردیف چه خوش است "ضبط شده است. ممکن است که در ابتدا ردیف اصلی غزل چنین بوده است.¹²

باعث تعجب و تأسف است که تاریخ تولّد و وفات بعضی از شعرا و ادبای معروف معلوم نیست. حافظ نیز ازین وضع مستثنا نیست. بعضی تاریخ وفاتش را 791 هجری و دیگران 792 هجری می دانند. در متن مقدمه نسخه گورکھپور تاریخ وفات حافظ 791 هجری نوشته شده، ولی در قطعه تاریخ وفات در متن مقدمه آخر 792 هجری درج است. استاد نذیراحمد درباره این دو تاریخ وفات حافظ چنین توضیح می دهد که این گمان که جامع این نسخه خطی در این خصوص اشتباه کرده است. با توجه به نزدیکی وی به زمان حافظ بعید می نماید. استاد محترم این دو سال مختلف وفات حافظ را چنین توجیه می کند که بعید نیست شاعر ما در آخر روز ذی الحجه سال 791 هجری چشم از جهان فرو بسته و در نخستین روز محرم سال 792 هجری در دل "خاک مصلی" آشیان گرفته باشد. 13

این نسخه بعضی جاها ناخوانا بود با توجه به سایر نسخه ها و با در نظر گرفتن وزن و معنای ابیات تصحیح کرده است و در پاورقی توضیح گردیده است. استاد نذیر احمد خود را مقید کرده است که هر چه بشود در متن کمتر تغییر داده شود و در جایی که تغییر ارجح دانسته شده ضبط نسخه اصل در حاشیه نقل کرده است. تقریباً همه ابیات متن با دیوان حافظ علامه قزوینی، نسخه خطی موزه ملی دهلی و 152 غزل چاپ دکتر خانلری مقابله شده و اختلاف آنها در پاورقی ضبط شده است. اگر بیت یا غزلی در آن نسخه موجود نیست یا ضبط دیگر نسخه ها مناسب تر به نظر رسیده، از نسخه ه های دیگر استفاده کرده است. نام نسخ مورد استفاده در پاورقی آورده است. ازین معلوم می شود که اختلاف قرائت در کلام حافظ زیاد وجود دارد. به همین علت تا اکنون انتقادی متن دیوان حافظ نیاز دارد. استاد نذیراحمد درباره استفاده نسخه های گوناگون هدف خود را به این طور بیان می کند:

"ناگفته نماند که هدف ما از استفاده از نسخه های مربوط به قرن های مختلف بعد از زمان مختلف این بوده است که نموداری از تغییرات نسخ مختلف در زمان های متفاوت پس از حافظ بدست داده شود. نسخه موزه ملی دهلی، ادیب برومند، ستایشگر و کتابخانه فرود از جمله نسخ خطی معتبر درجه اول بشمار می روند و جای آن دارد که هر يك جداگانه طبع و انتشار یابد." 14

استاد نذیراحمد در حافظ شناسی زبردست بود که عمر پربار خود را صرف تحقیق و پژوهش روی نسخه های خطی حافظ کرده بود. روش تحقیق وی خیلی خوب بود. در تصحیح نسخه از استفاده دیوان های چاپی و نسخه های خطی متعدد، هر بیت و غزلی حتی اختلاف لفظ مقایسه کرده است، در پاورقی اختلافات قرائت و اضافی غزل و بیت نیز ضبط کرده است. این امر احتیاج مطالعه وسیع و عمیق دارد. ما از مطالعه کارهای وی به این نتیجه می رسیم که مطالعه استاد بزرگ بسیار دقیق بود و در تصحیح و تحقیق متن مهارت تامه داشته است و از این دیوان معلوم می شود که انتشار يك متن انتقادی کامل دیوان حافظ تا اکنون یافته نمی شود و احتیاج يك متن انتقادی کامل دیوان حافظ نیاز دارد. این دیوان بمناسبت جشن فرخنده دو هزار و پانصدمین سال (سال کوروش کبیر) شاهنشاهی ایران با همکاری دکتر جلالی نائینی در سال 1971 م. بتوسط آستان قدس رضوی تهران انتشار یافت. وقتیکه استاد نذیراحمد به تهران رفت و از دکتر جلالی نائینی ملاقات کرد. او استاد نذیراحمد را درباره چاپ ثانی مطلع کرد و گفت که در این چاپ يك نسخه قدیمی دیوان حافظ تاریخ کتابت آن 17-812 هجری (ایا صوفیه) ترکیه، شامل 455 غزل است، نیز استفاده شد، یعنی چاپ ثانی بر اساس دو نسخه (نسخه گورکھپور و نسخه ایا صوفیه) است. 15 چاپ ثانی این دیوان در سال 1352 شمسی بتوسط مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران

چاپ شد. 16 نسخه معروف به ایا صوفیه که به استناد جلال الدین اسکندر فرمانروای فارس تاریخ کتابت آن 17-812 هجری فرض شده بود، ولی بعد از تحقیق بیشتر مشخص گردید که این نسخه در سال 813 هجری تحریر شده است. 17 دکتر جلالی نائینی نخستین بار این نسخه را پس از مقابله با فتوکپی نسخه در سنه 824 هجری بسال 1352 شمسی، انتشارات امیر کبیر تهران بنام دیوان شمس الدین حافظ شیرازی (به اهتمام دکتر نذیر احمد و دکتر جلالی نائینی) منتشر ساخت که تا اکنون متعدد بار طبع شده است. 18

دیوان حافظ (بر اساس نسخه 818 هجری)

این نسخه در کتابخانه آصفیه حیدرآباد، هند نگهداری می شود که در سال 818 هجری قمری کتابت شده است. این نسخه یکی از دوسه قدیمترین نسخه می باشد که در کتابخانه جهان موجود اند. در این نسخه چند تا مجموعه شامل است. اجزای این مجموعه بقرار زیر است:

- 1 - کلیله و دمنه (متن 1-462)
- 2- منطق الطیر (در حاشیه 1-462)
- 3 - دیوان حافظ (در حاشیه 273-462) و در خاتمه آن این عبارت دیده می شود.

"تمام شد دیوان حافظ مولانا شمس الدین محمد حافظ شیرازی بحمد الله و حسن توفیقه" 19

کاتب متن و حاشیه یکی است و به ظن بسیار قوی کتابت متن و حاشیه همراه شده است. این نسخه به خط نستعلیق قدیم خفی است. کاتب اگرچه تاریخ کتابت نوشته و از نام خود صرف نظر نموده. 20 استاد نذیر احمد اولین دفعه این نسخه را بوسیله يك مقاله "دیوان حافظ کا ایک قدیم مخطوطه" در مجله علوم اسلامیة بزبان اردو معرفی کرده است؛ اما تقریباً بعد از بیست و هشت سال این نسخه را تصحیح کرده و به

مناسبت سال حافظ (بموقع آغاز سمینار بزرگداشت حافظ در هند) سال 1988 میلادی از سوی مرکز تحقیقات فارسی، خانه فرهنگ ایران دهلی نو چاپ شده است. استاد بزرگ در این دیوان چاپی يك مقدمه مفصل به فارسی و مقدمه مختصر به انگلیسی نوشته و در این مقدمه شناسایی مزایای این نسخه خطی را توضیح داده است. درباره الحاق کلام حافظ و نظریه استاد قزوینی درباره آن نیز با دلایل قوی بررسی و بحث کرده است. استاد محترم درباره نظر استاد قزوینی چنین می نویسد:

"دیوان حافظ که باهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی چاپ شده و بشمار یکی از معتبرترین نسخ می باشد. از اعتبار ساقطست زیرا که چندین منظومات و اشعار متفرق اصیل خواجه از آن خارج نموده اند و نیز این امر واضح می شود که بنای الحاق قرار دادن منظومات که شامل نسخه خلخالی نیست از صواب دور است".²¹

نسخه آصفیه درمیان نسخ قدیمی ازین لحاظ خیلی مهم است که هیچ ورق افتادگی ندارد. این نسخه سراسر روشن و خوانا است و از يك كاتب، يك قلم و يك جوهر است. این نسخه باوجود اینکه بسیار قدیم است از غلط های فاحش کتابت عاری نیست. معلوم می شود که فقط قدمت نسخه برای اصالت کلام ضروری نیست.²²

استاد نذیر احمد می گوید که در این نسخه اغلب مقطع ها از نام ممدوح صرف نظر شده و ازین می توان قیاس کرد که در دیوان این شاعر بزرگ وقتاً فوقتاً تجدید نظر و اضافه شده؛ اما معلوم نیست که این تجدید نظر خود از طرف شاعر است یا از طرف كاتب یا شخصی دیگر. مانند: غزلی معروف که در اکثر نسخه ها در مقطع بنام غیاث الدین والی بنگال یافته می شود. در نسخه هذا بدون نام ممدوح است.

این مقطع در نسخه هذا:

حافظ ز شوق مجلس سلطان کامگار

خامش مشو که کار تواز ناله می رود

این مقطع در غالب نسخ:

حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث دین

خامش مشو که کار تو از ناله می رود

این نسخه نیز سه تا بیت این غزل ندارد:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند

زین قند پارسی که به بنگاله می رود

طی مکان بین وزمان در سلوک شعر

کاین طفل یکشبه ره صد ساله می رود

باد بهار می وزد از گلستان شاه

وز ژاله باده در قدح لاله می رود

از صورت غزل که در نسخه آصفیه وجود دارد واضح می شود که همین روایت نخستین است اما با اضافه سه غزل و ترمیم جزیی در مقطع بنام غیاث الدین درج شده و بنا بر این آقای دکتر قاسم غنی اظهار نظر داشته که این منظومه بنام غیاث الدین نیست.

نسخه آصفیه بدین قرار است.

1- غزلیات: (حاشیه 273 - 455) هر صفحه عموماً دارای 15 بیت، چند صفحات شامل 14 یا 16 بیت و صفحه آخر شامل 11 بیت است. منظومه آخر این نسخه که ذیل غزلیات آمده فی الحقیقت جزوی ترکیب بند یا ترجیع بند نامکمل است که بدین طور شروع می شود.

ساقی اگر تو هوای ماهی جز باده میار پیش ماهی

استاد نذیر احمد این را بعنوان ترکیب بند در نسخه چاپی نوشته است.

غزلها ازین بیت شروع می شود.

الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکها

عده غزلیات 357 و يك ترکیب بند.

2- المقطعات 12.

3- الرباعیات 20.

استاد نذیر احمد در مقدمه فهرست آن غزلیات و رباعیات و قطعات که در این نسخه موجود است؛ ولی در چاپ قزوینی و خانلری، نولکشور و نسخه خلخالی و گورکھیپور افتادگی دارد یا موجود است با ذکر بیت غزل یا شماره غزل نوشته است. ابیات متفرقه در میان غزل ها تقریباً پنجاه و دو بیت در نسخه خلخالی افتادگی دارد ولی در نسخه آصفیه موجود است و بعضی غزلها در نسخه خلخالی بیت اضافی دارد. يك غزل و يك ترکیب بند که در نسخه آصفیه موجود است، از نسخه خلخالی خارجست و بقول علامه قزوینی الحاقی است. این دو منظومه در نسخه چاپی نولکشور یافته می شود:

ای ز شرم عارضت گل کرده خوی در عرق پیش عقیقت جام می
ساقی اگر ت هوای ماهی جز باده میار پیش ماهی
مقطعات 12 در نسخه آصفیه و در نسخه خلخالی 29، پنج قطعه که در نسخه آصفیه موجود است، در خلخالی افتادگی دارد.

رباعیات: 20، از آن میان دو رباعی در نسخه خلخالی موجود نیست. علامه قزوینی این بیت و این غزل بالا را الحاقی قرار داده است. این عمل قزوینی به ظن قوی دور از صواب است، چون بعضی از غزلیات این نسخه در دیوانهای چاپی و نسخ معتبر نیز وجود دارد. این نسخه از لحاظ تعداد غزل از نسخ خلخالی و گورکھیپور کوتاه تر است. همچنین از لحاظ عده ابیات غزلها نیز از هر نسخه تفاوت دارد، ازین امر واضح می شود که تعیین غزلیات و ابیات هر غزل در تصحیح کلام دیوان حافظ یکی از دشوارترین کار تحقیقی است. این کار تحقیقی تا هنوز باقی مانده تا حالا متن انتقادی کاملی دیوان حافظ مرتب نشده، برای حافظ شناسان

ضروری است که به این امر توجه بکنند.

استاد نذیراحمد کوشش نمود که تا حدی نسخه اصلی برقرار باشد، تا در آینده در ترتیب دیوان انتقادی متن حافظ ازین نسخه استفاده بشود. فقط در جاییکه در متن اغلاط فاحش دیده شد، آنها را رفع کرده است. استاد بزرگ متن این نسخه را با دو نسخه، دیوان حافظ چاپ قزوینی و که براساس نسخه خلخال مورخ 827 هجری، دیگری نسخه گورکهور مورخ 824 هجری مقابله و مقایسه کرده است. اختلاف نسخ دقیقاً در حاشیه درج کرده است. گاهی از چاپ های دیگر مانند دیوان کهنه حافظ از ایرج افشار و دیوان حافظ از انجوی شیرازی و غیره نیز استفاده کرده است.

این نسخه خطی تا اکنون بعنوان یکی از قدیمی ترین نسخ خطی دیوان حافظ در هند وجود دارد. افتخار کشف و تصحیح این نسخه استاد نذیراحمد است. این مهم ترین کاروی در حافظ شناسی است. این نسخه در الحاق و اصالت کلام حافظ کمک شایانی می دهد و آینده در ترتیب متن انتقاد کاملی دیوان حافظ بسیار مفید می باشد.

غزلیات حافظ (بر اساس نسخه 813 هجری)

این نسخه یکی از منابع بسیار قدیم دیوان حافظ است. این نسخه در موزه سالار جنگ حیدرآباد، هند نگهداری می شود. در این مجموعه چند تا انتخابات کلام شاعران فارسی است و در این مجموعه 47 غزل حافظ شامل است که در ماه محرم 813 هجری نوشته شده است و این نسخه ترتیب حروف تهجی ندارد. این نسخه قدیمترین نسخه موجود تاریخ دار دیوان حافظ در دنیا محسوب می داشت. استاد نذیراحمد مقید کرد که در خصوص کمیت اشعار یعنی از لحاظ عده غزلیات و از عده ابیات هر غزلی از ابتدا تا انتها کتاب فقط منحصرأ همان نسخه را کار خود قرار داده است. استاد نذیراحمد با تصحیح و انتقاد این نسخه با

مقدمه مفصل فارسی و دو صفحه معرفی نسخه بزبان انگلیسی با فهرست غزلیات به ترتیب الفبایی بعنوان "غزلیات حافظ" در سال 1988 میلادی بمناسبت سال حافظ (سمینار بزرگداشت حافظ در هند) بتوسط مرکز تحقیقات فارسی راینی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو به چاپ رسانید. عکس نسخه اصلی این غزلها در آخر نیز داده شده است. تا اکنون هیچ کس در تصحیح متن غزلهای حافظ این نسخه را استفاده نکرده است. افتخار معرفی و تصحیح این نسخه نصیب استاد نذیر احمد است. این مجموعه شامل اجزای زیر می باشد:

1- نثر، منتخب خفی علایی از سید اسماعیل جرجانی.

2- انتخاب منظومات از شاعران ذیل.

در نسخه متن:

کمال اسماعیل، انوری ایبوردی، ظهیر فاریابی، سلمان ساؤجی، شمس طبیبی، سعدی شیرازی، عراقی، نظامی گنجوی و جلال طیب.

در حاشیه:

حافظ شیرازی، کمال خجندی، امیر خسرو، حسن سجزی، جلال طیب و عراقی.

(غزل حافظ در حاشیه با متن انوری ایبوردی، برگ 20-30)

این نسخه به خط نستعلیق قدیم، کل اوراق 171 و در ماه محرم 813 هجری کتابت شده بود. این تاریخ کتابت در نسخه بر صفحه 118 ضبط شده است:

"تم الكتاب بعون الله الملك الوهاب في تاريخ شهر محرم الحرام لسنة
ثلث عشره و ثمانمائة".²³

استاد نذیر احمد این نسخه را با نسخه های خطی و چاپی دیگر برای مثال نسخه قزوینی و نسخه گورکھپور و نسخه آصفیه مقایسه و مقابله کرده و اختلاف نسخ را در پاورقی ضبط کرده است. این مجموعه شامل 47

غزل حافظ است. اهمیت این نسخه بسیار زیاد است، چون این یکی از منابع بسیار قدیم دیوان حافظ است. غزلیات این نسخه ترتیب تهجی ندارد. ازین واضح می شود که نسخه دیوان حافظ که از آن غزلها انتخاب شده ترتیب الفبایی نداشته و در همین دوره نسخه های دیگر به الفبایی ترتیب نشده اند. ازین امر معلوم می شود که دیوان حافظ به دو نوع ترتیب یافته، یکی به ترتیب الفبایی و دیگر بدون الفبایی. این هم ممکن است که ترتیب اول الفبایی نبوده و بعد از آن نسخه تدوین شده که ترتیب الفبایی داشته. فقط این غزلیات حروف تهجی نداشته بلکه مجموعه لطایف و سفینه ظرایف از سیف جام هروی در آواخر قرن هشتم و ده اول قرن نهم تألیف شده است، شامل 127 غزل حافظ است که حروف تهجی ندارد. استاد نذیر احمد هم این کتاب را بدون ترتیب الفبا چاپ کرده، ولی در آخر کتاب فهرست غزلیات به ترتیب الفبایی داده است. غزلیات این نسخه ازین بیت شروع می شود:

سالها دل طلب جام از ما می کرد

آنچه خود داشت زیگانه تمنا می کرد

همه غزلیات این نسخه در چاپ قزوینی شامل است، اما بعضی ابیات این نسخه را علامه قزوینی الحاقی قرار داده است، مثلاً

آنکه چون غنچه لبش راز حقیقت نهفت

ورق خاطر ازین نکته محشا می کرد

استاد نذیر احمد این جا عبارت نسخه خلخالی نقل می کند و بر آن نقد می کند:

"در حاشیه، خ، بخط الحاقی و نیز نسخ جدید بیت ذیل را اینجا اضافه دارند و آنکه چون الخ، ولی در اصل "خ" و "ق" و "س" و سایر نسخ قدیم از بیت مزبور اثری نیست." 24

استاد بزرگ می گوید که نسخه خلخالی مورخ 827 هجری است و نسخه

آقای عباس اقبال آشتیانی و نسخه "س" متعلق به دکتر قاسم غنی و غیره خیلی بعد از خلخال است و مجموعه ای که این غزل و بیت مزبور شامل است، مورخ 813 هجری است، بنا برین از اوضح واضح است که نظر قزوینی از اعتبار ساقطست. 25 از مقایسه اشعار این مجموعه با اشعار دیوان واضح می شود که فقط قدمت نسخه موجب رجحان و برتری نمی باشد. چند تا بیت نیز در نسخه خلخال موجود نیست ولی در نسخه آصفیه موجود است. این نسخه نیز در آینده برای انتقاد متن کامل دیوان حافظ بسیار مهم است و درباره اصالت و الحاق کلام حافظ خیلی کمک شایانی را انجام می دهد.

مجموعه مزبور شامل 47 غزل حافظ بدینقرار:

حرف ا (ردیف) - 1 حرف ت - 6	حرف د - 30
حرف ر 1 حرف ز - 1	حرف م - 3
حرف ن 2 حرف و - 2	حرف ی - 1 مجموعاً 47

غزلهای حافظ (بر اساس مجموعه لطایف و سفینه ظرایف)

کشف این نسخه به کوشش استاد نذیر احمد و به شکل عکس اصلی از کتابخانه موزه بریتانیا به هند آورد و هم اکنون در کتابخانه گروه ادبیات فارسی دانشگاه علیگره نگهداری می شود. استاد نذیر احمد دو نسخه این بیاض را معرفی کرده است:

1- نسخه اول مشتمل بر 485 صفحه است که در کتابخانه موزه بریتانیا نگهداری می شود. این بیاض ناقص الطرفین است و بنا برین عنوان بیاض و اسم مرتب معلوم نمی شود. چارلس ریو مؤلف کاتالوگ موزه بریتانیا این نسخه را بعنوان "دستورالشعرا" ضبط نموده است 26 و دانشمند و محقق هندی پروفیسور حافظ محمود شیرانی که بیشتر از همه مجموعه را مورد مطالعه قرار داده. این مجموعه را اقل دو دفعه "دستورالشعرا" نوشته است. مثلاً یکجا می نویسد:

"نمونه های کلام مغیث در شرح مخزن اسرار در دستورالشعرا مرتبه در سال 803 هجری که بنام مبارک شاه شرقی والی جونپور نوشته می شود- 27

گمان غالب است که نسخه کابل پیش چارلس ریو و استاد محمود شیرانی نبود و به همین علت دچار اشتباه شد.

2- نسخه دوم از مجموعه لطایف و سفینه ظرایف در کتابخانه دانشکده ادبیات کابل موجود بود. استاد محترم مائیکروفیلیم این نسخه را بکوشش چندین سال تهیه کرده و از روی این فیلم نسخه عکسی برای بخش فارسی دانشگاه اسلامی علیگره آماده کرده است. در آن زمان استاد آقای مجتبی مینوی به علیگره تشریف آورده. استاد بزرگ این مائیکروفیلیم را به وی هدیه داد. وقتیکه استاد نذیر احمد غزلهای حافظ که شامل مجموعه لطایف و سفینه ظرایف است تحت مطالعه قرار داده است. نسخه عکسی این مجموعه که در کتابخانه بخش فارسی ایشان را داده، دریافت نشد و به همین علت استاد محترم از یادداشت های قدیمی که قبلاً آن نسخه تهیه نموده در تصحیح این غزلهای استفاده کرده است. هم اکنون این نسخه در پاکستان زیر نظر دکتر عارف نوشاهی است.

نسخه کابل نیز چند ورق از بین رفته، اما اول و آخر آن کامل است و مقدمه ای هم دارد. استاد نذیر احمد این نسخه را مورد مطالعه قرار داد و به این نتیجه رسید که اسم دستورالشعرا مجموعه لطایف و سفینه ظرایف است و اسم مرتب سیف جام هروی است.

استاد (A VERY OLD SOURCE OF HAFIZ'S GHZALS)

نذیر احمد غزلهای این مجموعه را بوسیله يك مقاله بعنوان باهمراه شامل 127 غزل مجموعه لطایف و سفینه ظرایف در مجله اندو ایرانیکا در سال 1966 میلادی بجا رسانید. استاد نذیر احمد کتابی بنام

"غزلهای حافظ" بر اساس مجموعه لطایف و سغنیه ظرایف تهیه کرده و بتوسط خانه فرهنگ اسلامی جمهوری ایران، دهلی نو در سال 1991 میلادی این کتاب را بچاپ رسانید. این کتاب شامل 127 منظومه حافظ یعنی يك قصیده و 126 غزل است که ازین بیاض استخراج شده است، اما قصیده اصلاً غزل است.

مرتّب همعصر خواجه حافظ است، به همین علت این مجموعه یکی از بسیار قدیم منابع کلام حافظ است. این امر مسلم است که کار ترتیب این مجموعه در حیات حافظ شروع شده، امّا مرتّب یا کاتب حافظ را رحمة الله نوشته، بنابراین گمان غالب است که کلام حافظ پس از وفات حافظ درین مجموعه شامل شده است - 28

این مجموعه شامل يك قصیده و 126 غزل است. غزلهای حافظ درین مجموعه ترتیب الفبایی ندارد. استاد نذیر احمد این

مجموعه را بشکل اصلی چاپ کرده است. استاد نذیر احمد يك غزل حافظ که یازده بیت دارد و در این نسخه بعنوان قصیده آمده، ازین نسخه کشف کرده است که قبلاً هیچ حافظ شناسان مطلع نبود. در این مجموعه اول قصیده بدین بیت شروع می شود:

ای وصل جان نوازت معمار خانه دل

وای جان دل ز علت مقصود کرده حاصل

اصلاً این غزل است، ولی در مجموعه بعنوان قصیده درج است. این منظومه در کتاب "حافظ- گزارشی از نیمه" از مسعود فرزاد، در میان غزلهای مشکوک جا دارد، امّا دکتر خانلری در مجله ایران نامه سال شماره 30، بهار 1368 شمسی، آمریکا، این منظومه را سست و بچگانه قرا می دهد، در نامه مدیر مجله نوشته:

"بدتر از یاوه های که در آن دو کتاب لطایف اشرفی و مکتوبات اشرفی یافته شده..... بی تهمل نادرستی این انتساب را در می آید."

آقای دکتر خانلری سید اشرف جهانگیر سمنانی را بیخود متهم ساخته که او را این غزل به حافظ انتساب کرده است. به نظر استاد بزرگ این اتهام صریح است بر آن بیچاره سید اشرف جهانگیر سمنانی، غزل مزبور در مجموعه لطایف و سفینه ظرایف نیز شامل است.

این مجموعه بسیار اهمیت دارد. بعضی صورت های بیت و مصراع که درین نسخه یافته می شود، در هیچ از متونهای چاپی دیده نمی شود. به همین علت آنها را غلط و مورد توجه قرار نمی دهد. اما این درست نیست، زیرا که بعضی از صورتهای این نسخه مورد تهیید از نسخه های قدیمی می یابد. استاد محترم می گوید که باید آنها را صورت اصیل دانست که ممکن است بعداً در تجدید نظر صورتهای تغییر شده باشد. برای مثال:

مصراع اول بیت بصورت زیر در مجموعه غزل 101 دیده می شود.

خراب میشوم ای نور دیده حیران

در جای دیگر غزل 31 همین مجموعه این مصراع صورت زیر دارد.

خراب میشوم از جام عشقت ای ساقی.

صورت اول که در مجموعه است مورد تهیید نسخه نور عثمانیه از چاپ عیوضی سال کتابت 825 هجری قمری قرار می گیرد، اما صورت دوم در هیچ جای دیگر دیده نشد. پس واضح است که هر دو صورت صورتهای قدیم است. نباید آنها را الحاقی قرار می دهد. به ظن قوی روایت اول بوده که در تجدید نظر عوض شده است. 29

استاد نذیر احمد مثالهای دیگر اختلاف قرائت و صورتهای مختلف را به شرح و بسط بیان کرده است. استاد بزرگ این مجموعه را با دیوانهای چاپی مانند قزوینی و عیوضی و افشار وغیره و نسخ قدیم مقایسه کرده است. اختلاف قرائت و زیاداتی ایات را در پاورقی درج کرده است. هدف استاد محترم از انتشار این نسخه اینست که در تصحیح متن اشعار

حافظ تأثیر فراوان دارد و این نسخه برای رفع اختلاف قرائت و در الحاقی کلام بسیار مفید می باشد.

سرانجام پس از بررسی مفصلی سهم حافظ شناسی استاد نذیر احمد، به این نتیجه می‌رسیم که استاد نذیر احمد در حوزه صف اول حافظ شناسی مقام بسزا دارد و نکته های مهم که درباره حافظ شیرازی بیان کرده است و برای ادعای این نکات دلایل مستند را ارایه داده است، به همین علت آثار وی اهمیت خاصی دارد. استاد نذیر احمد در سهم حافظ شناسی و گسترش زبان و ادبیات فارسی در هند سهم بزرگی را ایفا نموده است. در این زمینه شخصیت استاد نذیر احمد در هند بی همتا و بی نظیر است. سهم حافظ شناسی استاد نذیر احمد برای اهل هند در عهد حاضر نیز باعث افتخار می باشد. بالاخره من می گویم که فقط آثار استاد نذیر احمد درباره حافظ شیرازی برای شهرت استاد کافی است و خود باعث افتخار استاد نذیر احمد می باشد. استاد نذیر احمد نام هند را در تحقیق و تنقید فارسی دوباره مفتخر کرده است.

مقالات استاد نذیر احمد درباره حافظ شیرازی

استاد نذیر احمد تقریباً بیست تا مقاله درباره حافظ شیرازی بزبانهای فارسی، اردو و انگلیسی نوشته اند. این مقالات بعنوان مختلف در زمینه حافظ شناسی بسیار مهم است و این مقاله ها دریچه تازه ای را به روی حافظ شناسان و محققان باز کرده است. اکثر مقالات متعلق به کشف و معرفی نسخ و منابع اشعار حافظ است. موضوع مقاله اغلب درباره الحاق در دیوان حافظ، اصالت کلام وی و بررسی نظر علامه قزوینی و دکتر خانلری و غیره درباره الحاقی کلام حافظ دیده می شود. این گفتگوها، درباره الحاقی کلام حافظ و بررسی نظریه استاد قزوینی و دکتر خانلری در مقالات و در مقدمه چاپ دیوانهای حافظ وی بارها تکرار شده است.

مقالات پروفیسور نذیر احمد درباره حافظ شیرازی

مقالات اُردو

- الحاق در دیوان حافظ، معارف، اعظم گرہ، ژانویہ - مارس، 1957 م.
- دیوان حافظ کا ایک قدیم مخطوطہ، مجلہ علوم اسلامیہ علیگرہ، دسامبر 1960 م
- حافظ شیرازی کے دو قدیم ترین مہخذ یعنی لطایف اشرفی و مکتوبات اشرفی، فکر و نظر علیگرہ، ج 1، ش 1، ژانوی؟ 1960 م.
- دیوان حافظ کا ایک نادر مخطوطہ، تحریر، دہلی، ج 4، ش 3، 1970 م.
- حافظ شیرازی کے استاد قوام الدین عبداللہ شیرازی، غالب نامہ، مؤسسہ غالب دہلی نو، ش 1، ژانویہ 1997 م.
- دیوان حافظ: نسخہ شاہان مغلیہ
- مقدمہ دیوان حافظ، تحقیق، دانشگاه سندھ، پاکستان، 1998 م.
- خواجہ شمس الدین حافظ، فکر و نظر علیگرہ، ج 26، ش 3، 1989 م.
- حافظ شیرازی۔ ایک مطالعہ، فکر و نظر علیگرہ، ج 3، ش 2، 1993 م.

مقالات فارسی

- نسخہ قدیمی مہم از دیوان حافظ، ایران شناسی، تہران، ش 2، 1349 شمسی.
- درباره دیوان حافظ چاپ قزوینی و خانلری، ایران شناسی.
- کشف یک نسخہ خطی گورکھپور، ایران نامہ، تہران، سال پنجم، ش 3، بہار 1366 شمسی.
- ماجرای چگونگی کشف یک نسخہ خطی قدیمی دیوان حافظ، ایران نامہ، تہران، سال پنجم، ش 3، 1366 شمسی.
- نظری بر دیوان حافظ دکتر قاسم غنی، قزوینی و چاپ دکتر خانلری،

- تحقیقات اسلامی ایران، سال ششم، ش 1 - 2، 1370 شمسی.
- نظری در دیوان حافظ، ایران نامه، تهران، سال پنجم، ش 3، 1366 شمسی.
 - قوام الدین عبدالله شیرازی استاد حافظ شیرازی، قند پارسی (ویژه نامه حافظ) ش 11، زمستان 1375 شمسی.
 - بررسی پیرامون دیوان حافظ، قند پارسی (ویژه نامه حافظ) ش 11، زمستان 1375 شمسی.
 - گزارش مختصری درباره یک غزل حافظ، قند پارسی (ویژه نامه حافظ) ش 11، زمستان 1375 شمسی.
 - گزارشی مختصر درباره مقدمه دیوان حافظ، قند پارسی (ویژه نامه حافظ) ش 11، زمستان 1375 شمسی.
 - دیوان حافظ: نسخه شاهان مغلیه، قند پارسی (ویژه نامه حافظ) ش 11، زمستان 1375 شمسی.
 - درباره اساتذده حافظ شیرازی، قند پارسی، ش 13، زمستان 1375 شمسی.
 - چند نکته درباره اشعار الحاقی در دیوان حافظ، قند پارسی، ش 16، زمستان 1375 شمسی.
 - ذکر نسخه خطی قدیمی دیوان حافظ مکتوبه 824 هجری، قند پارسی، ش 14 زمستان 1379 شمسی.
 - غزلیات حافظ، نامواره جلد نهم، تهران (نامواره دکتر محمود افشار) 1375 شمسی.
 - درباره مقدمه جامع دیوان حافظ، کتاب قند پارسی (جلد دوم)

مقالات انگلیسی

- A very old Source of Hafiz's Ghazals, Indo-Iranica, Kolkata, 1966.

- The Discovery of an old Manuscript of Diwan of Hafiz, its edition and publication, Indo–Iranica, Kolkata 1968.
- Credibility of the Diwan of Hafiz Published by the Late Mr. Qazwini and Dr. Khanlari, Indo–Iranica, Kolkata, 1987.
- Some Problems Related to Introduction to The Diwan–E–Hafiz, Indo–Iranica, Kolkata.

این مقاله ، در رهنمای دکتر اشتیاق احمد نوشته شده است.

منابع و ماخذ:

- * جلالی نائینی و نورانی وصال ، دیوان حافظ ، چاپخانه تك ، مركز پخش انتشارات علمی - خیابان انقلاب - مقابل دانشگاه تهران ، 1372 ش.
- * ریحانه خاتون ، کارنامه نذیر ، اندوپرشین سوسایتی ، دهلی ، 1995 م.
- * سلیم نیساری ، مقدمه ئی بر تدوین غزلهای حافظ ، انتشارات علمی تهران ، 1367 ش.
- Essays on Persian اداریه ادبیات دهلی ، 2005 میلادی
- * شریف حسین قاسمی Literature
- * شریف حسین قاسمی ، فهرست نسخه های خطی و چاپی دیوان حافظ در هند ، رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران ، دهلی نو ، 1988 میلادی.
- * قاسم غنی ، قزوینی و چاپ خانلری ، نظری بر دیوان حافظ ، نذیر

احمد، تحقیقات اسلامی ایران، سال ششم، ش 1-2، 1370 شمسی.
 * محمد معین، حافظ شیرین سخن (جلد دوم)، شرکت انتشارات
 معین تهران، چاپ دوم 1370 ش.
 * محمد معین، حافظ شیرین سخن، شرکت انتشارات معین تهران،
 1369 ش.
 * نذیر احمد و جلالی نائینی، دیوان حافظ آستان قدس، تهران،
 1971 میلادی.
 * نذیر احمد، دیوان حافظ، مرکز تحقیقات فارسی، خانه فرهنگ
 ایران دهلی نو، 1988 میلادی.
 * نذیر احمد، غزلیهای حافظ، خانه فرهنگ جمهوری ایران دهلی
 نو، 1991 میلادی.
 * نذیر احمد، غزلیات حافظ، مرکز تحقیقات فارسی، خانه فرهنگ
 ایران دهلی نو، 1988 میلادی.

مجلات:

* قند فارسی (ویژه نامه استاد نذیر احمد) زمستان 1391 ش.
 * قند فارسی، شماره 1، رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی
 ایران، دهلی نو، 1369 ش.
 * معارف اعظم گره، فوریه 1957 م. ص. 112.

حواشی:

- 1- حافظ شیرین سخن (جلد دوم)، محمد معین، شرکت انتشارات معین
 تهران، چاپ دوم 1370 ش. ص. 749
- 2- قدردانی حافظ در هند، ادريس احمد، قند فارسی، شماره 1، رایزنی
 فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو، 1369 شمسی، ص. 171

- 4- فهرست نسخه های خطی و چاپی دیوان حافظ در هند، شریف حسین قاسمی، رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو، 1988 میلادی، ص مقدمه ب.
- 5- قدردانی حافظ درهند، دکتر ادريس احمد، قند فارسی، شماره 1، رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو، 1369 شمسی، ص. 171
- 6- زنده یاد استاد نذیر احمد، شریف حسین قاسمی، قند فارسی (ویژه نامه استاد نذیر احمد) زمستان 1391 ش. ص. 14
- 7- کارنامه نذیر، ریحان؟ خاتون، اندوپرشین سوسایتی، د؟لی، 1995 م. ص 60.
- 8- کارنامه نذیر، ریحانه خاتون، اندوپرشین سوسایتی دهلی، 1995 میلادی، ص. 55
- 9- دیوان حافظ، چاپ نذیر احمد و جلالی نائینی، آستان قدس، تهران، 1971 میلادی، ص مقدمه یازده.
- 10- دیوان حافظ، چاپ نذیر احمد و جلالی نائینی، آستان قدس، تهران، 1971 میلادی، ص مقدمه یازده. ص دوازده.
- 11- همان
- 12- همان ص سیزده.
- 13- همان
- 14- دیوان حافظ، چاپ نذیر احمد و جلالی نائینی، آستان قدس، تهران، 1971 میلادی، ص مقدمه بیست.
- 15- Essays on Persian Literature، شریف حسین قاسمی، اداره ادبیات دهلی، 2005 میلادی، ص. 84
- 16- نظری بر دیوان حافظ، دکتر قاسم غنی، قزوینی و چاپ خانلری، نذیر احمد، تحقیقات اسلامی ایران، سال ششم، ش 1-2، 1370 شمسی.
- 17- مقدمه ی بر تدوین غزلهای حافظ، سلیم نیساری، انتشارات علمی تهران، 1367 ش. ص. 75
- 18- دیوان حافظ، چاپ جلالی نائینی و نورانی وصال، چاپخانه نك، مركز

- پخش انتشارات علمی - خیابان انقلاب - مقابل دانشگاه تهران، 1372 شمسی، ص مقدمه 24.
- 19- دیوان حافظ، چاپ نذیر احمد، مرکز تحقیقات فارسی، خانه فرهنگ ایران دهلی نو، 1988 میلادی، ص مقدمه الف.
- 20- همان
- 21- دیوان حافظ، چاپ نذیر احمد، مرکز تحقیقات فارسی، خانه فرهنگ ایران دهلی نو، 1988 میلادی، ص مقدمه ی.
- 22- دیوان حافظ، چاپ نذیر احمد، مرکز تحقیقات فارسی، خانه فرهنگ ایران دهلی نو، 1988 میلادی، ص مقدمه ل.
- 23- غزلیات حافظ، چاپ نذیر احمد، مرکز تحقیقات فارسی، خانه فرهنگ ایران دهلی نو، 1988 میلادی، ص مقدمه 1-3.
- 24- غزلیات حافظ، نذیر احمد،
- 25- غزلیات حافظ، نذیر احمد، مرکز تحقیقات فارسی، خانه فرهنگ ایران دهلی نو، 1988 میلادی، ص مقدمه 6.
- 26- غزلیات حافظ، نذیر احمد، مرکز تحقیقات فارسی، خانه فرهنگ ایران دهلی نو، 1988 میلادی، ص مقدمه 6.
- 27- غزلیات حافظ، چاپ نذیر احمد، خانه فرهنگ جمهوری ایران دهلی نو، 1991 میلادی، ص مقدمه 12.
- 28- غزلیات حافظ، چاپ نذیر احمد، خانه فرهنگ جمهوری ایران دهلی نو، 1991 میلادی، ص 55، در حاشیه.
- 29- غزلیات حافظ، چاپ نذیر احمد، خانه فرهنگ جمهوری ایران، دهلی نو، 1991 میلادی، ص مقدمه 26.

☆☆☆

دکتر علی اکبر شاه
استاد یار، بخش فارسی،
دانشگاه، دهلی-

اقدامات تازه در راستای استحکام و توسعه روابط هند و افغانستان

روابط هند و افغانستان به دوره قبل از تاریخ بر می گردد. پژوهشهای باستانشناسان با دلایل متقن این ادعا را به اثبات رسانده است. زمان آغاز دوره تاریخ در هر دو کشور هند و افغانستان نیز همزمان و در قرن پنجم و ششم قبل از میلاد بیان شده است. در زمان پادشاه بزرگ هند اشوکا مذهب بودایی در سرزمین افغانستان رونق بسزایی داشت. مسکوکات، و کتیبه های دریافت شده در نتیجه حفاریهای جدید در افغانستان به اثبات رسانده است که در دوره پادشاه مذکور و در دوره های بعدی، مذهب بودایی در افغانستان بیش از هند رونق و شهرت داشت. چندین مجسمه نادر و بی نظیر بودا در شهر بامیان شاهد این ادعا است. به اثبات رسیدن وجود پایتخت باستانی راجا کنشکا در نزدیک بگرام نیز روابط تنگاتنگ و ناگسستنی هند و افغانستان را آشکار می سازد.

در روزگار سخت تاریخ مخصوصا در دوره استعمار انگلیس، هند و افغانستان همواره پشتیبان همدیگر بوده اند و این امر برای مردم کشور افغانستان و هند مایه افتخار است که نخستین دولت در تبعید هند، در ریاست راجه مهندرا پرتاپ در افغانستان تشکیل شد. مولانا برکت الله صدر اعظم، و مولوی عبیدالله وزیر داخله این دولت تشکیل شده بدست آزادیخواهان هندی و رهبران اسقلال از استعمار انگلیس بودند. این

دولت موقتی با افغانستان به عقد معاهده پرداخت. لازم به ذکر است که در دوران حکومت طالبان در کابل، هند از مجاهدین در برابر طالبان حمایت می کرد و به جای دولت طالبان، دولت در تبعید مجاهدین را به عنوان دولت قانونی افغانستان به رسمیت می شناخت.

هند جزو معدود کشورهایی است که در طول تاریخ با افغانستان روابط دوستانه داشته است. برقراری و ادامه روابط دوستانه با افغانستان در زمان معاصر که حدوداً بر نیم قرن محیط است جزء پالیسی های اساسی سیاست خارجی هند بوده است. به استثنای دوره طالبان در سایر ادوار سیاسی کشور افغانستان این سیاست هند در نسبت به افغانسان به خوبی اعمال شده و به سادگی قابل مشاهده است. پس از طالبان يك دور نوین در تاریخ روابط دو جانبه هند و افغانستان آغاز شد. در ادوار ریاست جمهوری کرزی و غنی این روابط تاریخی، فرهنگی و سیاسی بیش از پیش استحکام یافت. افغانستان پس از دوره طالبان نیاز به بازسازیه داشت و دارد. و این مراحل بازسازیه بایستی توأم با ایجاد ثبات و تامین امنیت آغاز می گردید. و بالقطع و بالحق این کشور هند است که نقش خود را در زمینه های مختلف و متعدد باز سازی افغانستان پر رونق و برجسته ساخته و دوستی و کمکهای بلا عوض خود را در قبال شهروندان این کشور عزیز به اثبات رسانده است. مساعی هند برای ایجاد ثبات سیاسی و امنیتی در افغانستان را می توان در راس همه نوع مناسبات و همکاریها قرار داد. هنگامیکه صدر اعظم هند آقای ناریندرا مودی برای افتتاح ساختمان پارلمان جدید افغانستان که توسط هند ساخته شده، به کابل سفر کرد، آقای حامد کرزایی رئیس جمهور پیشن افغانستان در دوران دیدار با صدر اعظم هند بیان داشت که: کمک های هند به افغانستان بی شایبیه و از ته دل بوده است.

کمکهای هند به افغانستان در زمینه های اقتصادی، آموزشی،

ترانسپورتی، به داشت و درمان و ساخت و ساز از عمده گامهای تازه در راستای توسعه روابط دو جانبه محسوب می شود.

هند يك مقصد طبیعی برای محصلان نسل جوان افغانستان است. تعداد زیادی از مقامات افغان در هند تحصیل کرده اند. حامد کرزی نخستین رئیس جمهور منتخب افغانستان، دانش آموخته دانشگاه هیمالچال پرادش هند است. در حال حاضر تقریباً ۱۶۰۰۰ محصل افغان در کشور هند مصروف تحصیلات عالی می باشند و تا حال ۶۰ هزار محصل از پوهنتون های مختلف هند فارغ شده اند. اعطای بورسیه به هزار محصل افغان سالیانه از طرف دولت هند گام بسیار مهمی در راستای پیشبرد سطح علمی و انکشاف افغانستان است. لازم به ذکر است که صدر اعظم هند آقای نریندرا مودی در دوران سفر خود به کابل در سال ۲۰۱۵ میلادی، ۵۰۰ بورسیه جدید سالیانه را برای اطفال شهیدان افغانستان اعلام کرد که این افزون بر هزار بورسیه قبلی است. این برنامه های بورسیه همراه با انستیتوت هایی که با اشتراک هند و افغانستان، در افغانستان، تاسیس شده نسل جوان افغانستان را با آموزش های مدرن و مهارت های حرفوی مجهز ساخته و دارد به احیای کشاورزی و معدن کاوی برای افغانستان کمک میکند و تسهیلات پیشرفته پزشکی را در کابل فراهم ساخته است. علاوه بر این آموزش در عرصه های گوناگون از جمله آموزش دیپلماتهای افغان، بانکداران، نیروهای پلیس، پرسنل هوانوردی، کارشناسان رایانه، معلمان و کمک به توسعه مدارس از جمله مدرسه حیویه با هزاران دانش آموز بخشی از این آموزش هاست. همچنین راه اندازی و توسعه و تکمیل چاپخانه های پیشرفته و دست کم ده ایستگاه رادیو تلویزیون در افغانستان نقش موثر هند را در انکشاف افغانستان آشکار می سازد.

ساختمان جدید پارلمان افغانستان يك هدیه بزرگ هند برای کشور

دوست افغان است. صدر اعظم هند آقای نریندرا مودی در خطابه خود به مناسبت افتتاح ساختمان پارلمان بیان داشت که: ما روزی بهتر از زادروز یکی از بزرگترین رهبران زمان خود و صدر اعظم اسبق هند آقای اتل بهاری واجپایی نمی توانستیم برای این کار انتخاب کنیم. او بود که ۱۱ سال پیش با آقای کرزی رویای این پروژه را دیده بودند و ما صمیمانه متشکر هستیم که نام این ساختمان را اتل بلاک انتخاب کردید، این پارلمان در نتیجه بصیرت رهبران دو کشور در باره مردم ما و سنگ های سرزمین های ما هر دو کشور را نزدیک هم می آورد و بلاک اتل روح های ما را به هم نزدیک میکند، چون معنی اتل در زبان پشتو قهرمان است و به هندی به آدم راسخ العقیده اتل میگویند. این حامل هر دو روح افغانستان و دوستی ما است. این پارلمان یک احترام کوچک به پیشرفت کشور شما و جمهوریت است و این یک نشانه روابط دوستانه و آداب و احساس و اشتیاق خواهد بود که ما را در یک رابطه خاص قرار میدهد. رئیس جمهور افغانستان آقای اشرف غنی در دوران خطابه خود به همین مناسبت گفت که: ساخت ساختمان جدید شورای ملی توسط هند، به مفهوم دست دادن بزرگ ترین دموکراسی جهان با دموکراسی جوان افغانستان است. آقای غنی با همه جانبه خواندن کمک های هند به افغانستان گفت: ساخت این ساختمان نشان دهنده این است که بزرگ ترین دموکراسی دنیا به دموکراسی افغانستان دست داده است.

احداث سد سلما که به سد دوستی افغانستان و هند نامیده شده است و بازسازی قصر ستوری از نمونه های برجسته نقش هند در زمینه ساخت و ساز در افغانستان است. همچنین بلندترین پرچم افغانستان که در تپه ای در کابل به اهتزاز درآمده، از طرف هند به این کشور تقدیم شده است از دیگر نمادهای شاخص روابط دوستانه فرهنگی و اجتماعی هند و افغانستان، خواهرخواندگی چندین شهر دو کشور است. تاکنون میان

شهرهای دهلی و کابل، مومبای (بمبئی) و قندهار، اجمر شریف (راجستان) و هرات، حیدرآباد و جلال آباد، احمدآباد (گجرات) و اسدآباد (کنر) و نیز ایالت آسام و ولایت (استان) هلمند پیوند خواهرخواندگی بسته شده است.

همه اینها شمه ای از گامهای تازه هند در راستای توسعه روابط هند و افغانستان بود چون بیان تمامی این اقدامات از مجال این گفتگوی مختصر خارج است. در بخش دوم گفتگوی خود انشاء الله به بعضی از اقدامات دیگر خواهیم پرداخت.

بنده دوست دارم سخنان خودم را با يك بند از سخنرانی صدر اعظم نریندرا مودی که به مناسبت افتتاحیه ساختمان جدید پارلمان در کابل ایراد شده بود، پایان بدهم. ایشان بیان داشت که: هند صادقانه و با جدیت از افغانستان حمایت میکند، درد شما درد ماست، تعبیر رویای شما مسوولیت ماست، به توانمندی شما باور داریم، شهادت شما مایه تشویق ماست. از همه مهمتر، دوستی شما مایه افتخار ماست. من مطمئن هستم که امیدها به خانه های شما، خنده به مکتب های شما، زندگی در کوچه های شما، خوشبختی در شهر های شما، اتحاد در جامعه شما و صلح در کشور شما باز خواهد گشت. و در هر گام سفر شما هندوستان با شما خواهد بود، هندوستان با شما خواهد بود.

دکتر زرینه خان، بخش فارسی
دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره، هند

بررسی و ارزیابی سبک غنی کشمیری

چکیده:

درین امر شاید کسی شکی نداشته باشد که شبه قاره نیز مثل سر زمین ایران از حیث گسترش زبان و ادبیات فارسی چه رشته در نظم و چه نثر، گویندگان و نویسندگان ممتازی داشته است. دوره مغول درهند عروج زبان و ادبیات فارسی بشمار میرود، شهرهای مختلف درهند مرکز گسترش ادبیات فارسی بودند. مانند این که کشمیر، گهواره علم و ادب و پیروان طریقت شناخت خود دارد. ازین سرزمین، غنی کشمیری شاعر معروف و مقبول دوره عالمگیر برخاست و بر آسمان ادب مثل ستاره درخشان جلوه افروزی کرد.

واژگان کلیدی: مولد منشا کشمیر، احوال و اقدار زندگی، شعری معاصر بحیث غزلگو، تمثیل نگاری

مقدمه: ملا محمد طاهر غنی کشمیری نماینده گوینده ی عهد خویش است. نوشته ها و اشعار او در دوران زندگیش مشهور و زبان زد عام بود. غنی شاگرد شاعر بزرگ محسن فانی بود. صائب تبریزی، قدسی، کلیم، و فطرت و جز آن از معاصرین او بودند. صائب درزندگی خویش غنی را ملاقات کرده بود و ستایش گرسخن او بود. صائب یکی از ابیات شعر غنی را بسیار می پسندید و آن را معادل کل دیوان خود می دانست، و آن بیت اینست.

حسن سبزی به خط سبز مرا کرد اسیر

دام هم رنگ زمین بود، گرفتار شدم

(فارسی ادب بعهد اورنگ زیب، ص ۲۸)

صائب تبریزی هم در جواب غزل غنی، غزل گفته است و درین بیت
خاطر نشان کرده است.

این جواب آن غزل صائب که میگوید غنی

یاد ایامی که دیگ شوق ما، سرپوش داشت

(سرو آزاد، ۱۰۳)

غنی بیشتر عمر خود در کشمیر بسر برد و گاه بگاه به اطراف هند برای سیر
و تماشای رفت و لیک چو از وطن خود جدا بود، خیلی ناراحت شده و
درین رباعی در باره رفتن بیرون کشمیر تذکر داده است.

کرده است هوای هندد لگیر مرا

ای بخت رساں بباغ کشمیر مرا

گشتم ز حرارت غریبی بیتاب

از صبح وطن بده طباشیر مرا

دیوان غنی کشمیری، ص ۴۱)

در سراسر زندگی خویش غنی در پیشه درس و تدریس منسلک بود.
همچنین در مشق سخن و شعر گوئی مشغول بود. اهمیت و ارزش اقدار
اعلیٰ درزنگیش زیاد بود. بیشتر زندگی خود در تجرد و خانه نشینی بسر
برد. غنی در حین حیات با منصبداران و امیران در ارتباط بود. ولیک
هیچ وقت شعرو سخن گوئی را وسیله کسب معاش نگر دانید. اخلاق
مرضیه و اعتقاد پاکیزه و خود داری، سخاوت، درویش منشی در مزاجش
بدرجه اتم بود. اگرچه او گنج و ثروت زیادی نداشت، اما در تجرد و
تفرد از علائق دنیا همچو او کمتر کسی دیده میشود.

غنی کشمیری عمر دراز یافت و در پیری لاغر و کمزور شد.

در سنه ۱۰۷۹ هـ از دارفانی راوداع گفت و در مقبره الشعری کشمیر،

مدفون گردید (سرو آزاد، ص ۱۰۴)

غنی عالم و فاضل و دانش مند بود و در علم و فضیلت بلند مرتبه داشت.

چنانکه او در بیت زیر از مقام علمی و ادبی و سخن گوئی خود می
سراید.

ز شعرِ من شده پوشیده فضل و دانش من
چون میوه ای که بماند ب زیر برگِ نهان
(همان، ص ۲۱۱)

در دیوان چاپ شده، غنّی کشمیری غزلیات، رباعیات، قطعات و یک
مثنوی در ستایش حجام و دیگر مثنوی شتائیه دیده می شود. عده ای
اشعار وی از یک هزار و نه صد می گذرد.

در خطّه کشمیر مثل غنّی، سخن گوی دیگر بنود، و طرز نگارش
این سخنور به گو نه ای متفاوت بود. در نثر نگاری و انشا پر دازی هم هنر
مندی خود را به ثبوت رسانید. غنّی در مقایسه با شاعران پیشینش مقامی
بلند داشت. درستی زبان، روانی کلام، فراوانی، لطافت معنی، مثل او
دیگر نیست. غنّی هر دو دوره بادشاه شاهجهان و اورنگ زیب را دیده
بود. نه فقط شعرای هم عصر او بلکه دیگر شعرای هند هم گلها ی عقیدت
به پایش افشاندند. شعرای مثل فطرت سوبو مرزا بیدل شیفته طرز نگارش
او بودند. چنانکه در ابتدای مقاله آراء صائب تبریزی نقل شده. شاعر
مشرق علامه اقبال لاهوری هم معترف به خوش الحانی و قادر الکلامی او
بود.

غزلگویی غنّی کشمیری سبکی و بزه است. موضوعات غزل آن
چنان که در آن زمان رواج داشت شامل اخلاق و تصوف و فقر و استغنا
می شدند. ویژگی و امتیاز خاص غزل او معانی یابی و مضامین تازه
و تراکیب مهذب و زبانش روان، شیرین، نرم و لطیف است. باین که وی
متصوف بوده، در کلامش رنگ صوفیانه دارد.

مثال تازه گوئی و معنی یا بی در این اشعار قابل ملاحظه است:

آب بود معنی روشن غنّی

خوب اگر بسته شود گوهر است

معنی صاف که در قالب الفاظِ بداست

هست آئینه صافی که نهان در نمداست

(همان، ص ۹۹-۱۰۱)

غنی در غزلیاتش از ویژگیهای سنتی، نظیر چهره، زلف، چشم
وابرو، لب و دندان، قامت و رفتار و غمزه و عشوهای معشوق را کمتر
تذکر داده است. ولیکن چون او عاشقانه و خمیه موضوعات را در غزل
استفاده میکند، دلکشی و دلنشینی طرز نگارش نمایان میشود چنانکه
میسراید-

عاشقان را جنبش مژگان چشم یار گشت

عالمی را اضطراب نبض این بیمار گشت

(سرور آزاد، ص ۱۰۴)

ساقی بجام ریز می پرتگال را

ماه تمام ساز بیک شب، هلال را

باد صبا به گلشن حسن توره نیافت

آن غنچه دهن به نسیم سخن شگفت

(دیوان غنی، ص ۱۱۷-۷۰)

در آن دوره رواج عام بود که گویندگان کلام خود را از صنایع و
بدایع آراسته و مزین میکردند. غنی کشمیری هم در غزل خود معنی
یابی، مضمون آفرینی، ایهام و تمثیل، تلمیح و تشبیه و استعاره و کنایه را
بخوبی استفاده میکند و این وصف مخصوص کلام او است. از آن جهت
که در آن زمان گویندگان و نویسندگان علم و هنر و قابلیت خود را به

نمایش می گذاشتند- در سخن گوئی مشکل پسندی و ایهام، قدر و ارزش داشت- به سبب این غنی کشمیری هم این طرز نگارش را ورزیده و بعد از تفکر بسیار شعر سروده-

باین که اشعارش بظاهر ساده و سهل می نمایند ولی معنی عمیق و نکته های دقیق دارند- نمونه ای از اشعارش که باعتبار الفاظ ساده و عام فهم اند، معنی تأثیری مهم دارند-

هر که پابند وطن شد می کشد آزارها
پای گل اندر چمن دائم پراست از خارها

تا رزق خود رسد بدهانت چو آسیا
دائم خموش دار زبان سؤال را

مدت شادی و غم، نیست برابر بجهان
گریه شمع شبی، خنده صبح است دمه

(همان، ص ۷۱، ۷۰، ۲۲۳)

زیاده شهرت و مقبولیت کلام غنی بخاطر استدلال و تمثیل نگاری است- در فن تمثیل نگاری امیر خسرو پیشرو بود و مرزا صائب تبریزی این فن و هنر را به اوج کمال رساند و لیکن غنی کشمیری هم درین فن مهارت نشان داده و فن ارسال الممثلة را پیشرفت داد و همیشگی کرد- مدتها متاخرین گویندگان هندو بیرون هند از طرز غنی پیروی می کردند-

در ابیات گونه گونی، غنی کشمیری موضوعات مثالیه رانوین نموده و تازگی بخشیده است- در اشعارش از علامات مروجه استفاده کرده و لاکن در آن جدت و معنی تازه، مضامین نوین و جود دارند، چنان که خوانندگان آفرین میگویند- و سخن شناسان و منتقدین به قدرت کلام و

دقت نظر غنّی معترف هستند. زبان و بیان وی، صاف و روان و سلیس
است و به قول معروف "از دل برمی خیزد و در دل می نشیند".
به عنوان نمونه، ازین ابیاتش، چندین بیت نقل می گردد:
دیده چون آن دولب شیرین دید
معنی قند مکرر فهمید

ار شهرت هوس داری، اسیر دام عزلت شو
که در پرواز دارد گوشه گیری نام عنقارا

لباس ماسک ساران تعلق بر نمی تابد
بود همچون حباب از بخیه خالی پیرهن مارا

فلک در گردش است، از بهر خواب بخت ناسازم
بود در جنبش گهواره راحت، طفل بد خورا

نمی باشد مخالف قول و فعل راستان باهم
که گفتار قلم باشد ز رفتار قلم پیدا

هلال نیست که ناخن زده است بردل چرخ
نوشته مصرع ابروی او بآب طلا
(همان، ص ۷۵، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۱۴۳، ۶۳)

ندارد ره بگردون روح تا باشد نفس در تن
رسائی نیست در پرواز مرغ، رشته دریا را

نگردد شعر من مشهور، تا جان در تنم باشد

که بعد از مرگ آهو، ناله بیرون می‌دهد بو، را
سنگین دل است هر که بظاهر ملائم است
پنهان درون پنبه نگر پنبه دانه است

(همان، ص ۱۰۶، ۱۰۷)

غنی کشمیری در اشعارش فلسفه و تصوف باهم آمیخت و این
آمیزش، بسیار جالب دلکش و دلنواز است. افکار را در انداز مخصوص
خودش که طرۀ امتیاز اوست، ارایۀ نموده است.
درین جا از این ایاتش که مثل مثنوی از خروار، برای خوانندگان گرامی
نقل میشوند.

هزاران معنی باریک باشد بیت ابرورا
بغیر از موشگافان کس نفهمد معنی اورا

عنان نفس کشیدن، جهاد مردان است
نفس شمرده زدن، کار اهل عرفان است

در بیابان طلب، رهگزری نتوان یافت
که بهرگام نشانی ز سر نتوان یافت

گوش غواص شنید، از لب خاموش حباب
دم نگهدار کزین به گهر نتوان یافت

(همان ۱۰۶-۱۰۳)

این سخنور خوش بیان، در اشعارش از صنائع لفظی بیشتر
استفاده کرده. مثل صنعت تلمیح که خاص وصف غزل است را در
محل مناسب استفاده نموده و حسن و رعنائی غزل را دوچندمی کند.
غنی در کلامش روش دلنشینی را بکار برده است. وی در اشعار زیر "قصۀ

یوسف و زلیخا“ را اشاره کرده از مضمون تازه کمال هنر پیدا کرده است:

غنی روز سیاه پیرکنان را، تماشا کن
که نور دیده اش روشن کند، چشم زلیخا را

خضاب موی زلیخا، مگر کند یوسف
که برده است سیاهی ز دیده یعقوب
(همان، ص، ۹۳-۵۸)

علم و فضل و هنر و تفکر عمیق، غنی را شاعر مخصوص مکتب فکر گردانیده است. چنان که شعرا و همیشه به باریک بینی غنی اشاره کرده و مضامین تازه را بیان می دارد. در کلامش فراوانی مضامین تازه و جدت، مانند آب روان از هنر کلکش بوجود می آیند. چند بیت از اشعارش که نمونه تازه گوئی اند برای بینائی چشمان و راحت خسته دلان نقل میشود.

قوس قزح اگر چه، بگردون کشیده سر
ابروی یار دیده و رنگش پیده است

از سر خاکی که آن شیرین شمایل بگذرد
بیضه طوطی شود خرمن بجای دانه ها

مگر نقلی ز روی نسخه حسن تو بردارد
که مه امشب کشید از هاله، جدول صفحه رورا

در جهان نتوان نشان از سیر چشمی یافتن

چشمه خورشید ہم محتاج آب شبنم است

(همان، ص ۶۹-۴۹)

بخاطر معنی آفرینی، تازه گوئی، موضوعات نوین، تشبیهات و استعارات وافر، کلامش را فی الجمله پرکیف و پرمغزو دلنشین ساخته است۔
نتیجه گیری:

بیشتر تذکره نویسان، غنی کشمیری را نه فقط در کشمیر بلکه در سراسر هند، شاعران در مقایسه باهمه بسیار خوش فکر و نازک خیال، دقیق بین دانند۔ غنی مقبولیت و شهرت خاص در صحنه ادبیات هندو بیرون از هند دارد۔ ویژگی و ارزش اشعارش غنی و طرز نگارش خاص وی او را در بین شاعران هند مقام شامخی می دهد۔ و کلام شور انگیز و شیرین و شیوای او 'باب روشن' شعر فارسی است۔

مآخذ و منابع:

- ۱۔ دیوان غنی کشمیری، جمو کشمیر اکیڈمی آف آرٹس اینڈ لینگویجز، سری نگر، ۱۹۶۴۔
- ۲۔ تذکرہ سرو آزاد، میر غلام علی آزاد بلگرامی، دھانی رفاه عام، لاہور، پنجاب، طبع اول، ۱۹۱۳
- ۳۔ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ڈاکٹر نور الحسن انصاری، کوه نور پریس، دھلی، اشاعت اول، ۹۶۹۱

☆☆☆

دکتر سرفراز احمد خان،
اسسٹنٹ پروفیسر، شعبہ فارسی،
مانو، لکھنؤ کیمپس، لکھنؤ۔

صنعتگری قصیدہ نگاران ادبیات فارسی

مقدمہ:

قصیدہ نویسی در فارسی از آغاز ادبیات فارسی یعنی از دربار شاهان طاهری و صفاری آغاز شد۔ شاعران چون حنظلہ بادغیسی، فیروز مشرقی، ابوسلیک گرگانی، ابوشکور بلخی از نخستین شاعران مدیحه سرا هستند که با شعر خود سبب تبلیغ عظمت و قدرت و مکتب ممدوح می شدند و برای او دوستان تازه فراهم می آوردند و دشمنان وی را مرعوب نام وی را مشهور و مقامش را استوار می ساختند و بهمین جهت در ادوار بعد نیز بادشاهان و امرا و دیگر بزرگان برای شاعران احترام و اهمیت فراوان آنها را مجذوب و مفتون خویش می ساختند و شاعران خود به دستگاه آنان روی می آوردند و ایشان را می ستودند۔

واژهای کلیدی: قصیدہ، ممدوح، تشبیب، فخریه، عبارت پردازی، تغزل۔
چون مابہ تاریخ شعر فارسی نگاه می کنیم می بینیم که بادشاهان، امراء و وزراء از اوائل عهد شعر فارسی علاقه داشتند و این امر واضح است که قصیدہ نویسی به سرپرستی شاهان و دیگر اشخاص دربار ترقی یافته است و در نتیجه این سرپرستی شعر فارسی کاملاً بدربار وابسته شد۔ نه تنها شاهان بلکه امراء و وزرای شاهان برای شاعران وظائف مقرر کردند و در عوض این وظائف شاعران بموقعه جشن عیدین، لشکرکشی و کامیابی و کامرانی شاهان و امراء و غیره قصیدہ نوشتند و نذر شاه کردند و باینطور رواج قصیدہ نویسی در زبان فارسی رواج یافت۔ برای نمونه چند

کلمات از دکتر منصور رستگار فسائی که در انواع شعر فارسی نوشته شده است این مورد اشاره دارد:

”مدح از نخستین موضوعاتی است که شاعران پارسی گو، طبع خود را بدان آزموده اند. بسیاری از شاعران ایران از دوره صفاری به بعد به مناسبت های خاص، شعر را در خدمت ستایش از امیران و پادشاهان و بزرگان قوم قرار دادند و در روزهای رسمی و اعیاد و جشنهای ملی و مذهبی و پیروزیهای نظامی به خواندن قصائد مدحیه در حضور بزرگان پرداختند.“ (۱)

قصیده پاره از اشعار است که نیمه دیگر هر شعر از آن بر قافیه ملترمه باشد الا مطلع که بر هر دو نیمه آن قافیه داشته باشد و آن شعری است که ابتدا قصیده از آن جا کنند و مصرع بودنش لازم است. برائے مدح عموماً هیت قصیده را بکار آمده شده است از جهت اینکه هیئت قصیده و الفاظ و تعبیرات که در آن بکاری برنند می شوند برای مدح کردن بسیار موزون هستند. قصیده در لغت بمعنی قصد شده و در اصطلاح ادبی شعری اطلاق میشود که به بیش از پا نژده یا بیست ایات مشتمل باشد و کلیه ایات نیز در وزن و قافیه از بیت مصرع نخستین پیروی نمایند. قصائد زبان فارسی معمولاً بین سی و پنجاه بیت است و گاهی از این حد بیشتر و کمتر هم میشود. بیت اول قصیده را مطلع گویند. موافقت حروف قافیه در هر دو مصرع یعنی تقریح مطلع لازم است. گاهی قصیده دو یا زائد از دو مطلع هم دارد. در اغلب قصائد مدحیه قبل از اینکه شاعر وارد مقصود اصل و مدح ممدوح شود، نخست مقدمه ای ایراد میدارد. این مقدمه را تغزل تشبیب یا نسیب گویند. انتقال از نسیب و تشبیب باصل مقصود را گریز میگویند. چون شاعر مقصود اصلی خود را در ایراد قصیده با انجام رسانید، قبل از آنکه لب از گفتار فرو بندد چند بیتی در دعائی ممدوح می سراید این قسمت قصیده را دعا ئیه گویند. در این صنف

سخن شاعران پارسی گو موضوعات گوناگون شامل کرده اند. ظاهراً این صنف مدحیه است ولی در تشبیب، شعرا موضوعات بسیار جالب و نغز بکار برده اند مثلاً مضامین عاشقانه، بهاریه، فخریه، اخلاقی، مذهبی، عارفانه، تاریخی، سیاسی و قومی. در باره قصیده شمس قیس رازی می فرماید:

”بدان که چون ایات مکرر شد از پانزده و شانزده در گذشت آن را
 قصیده خوانند و هر چه از آن کمتر بود آنرا قطعه گویند و در قصاید
 پارسی لازمست که بیت مطلع مصرع باشد یعنی قافیه هر دو مصراع در
 حروف و حرکات یکی باشند و الا آن را قطع خوانند هر چند از بیست
 بیت در گذرد.“ (۲)

قصیده نویسی در فارسی از آغاز ادبیات فارسی یعنی از دربار شاهان طاهری و صفاری آغاز شد. شاعران چون حنظله بادغیسی، فیروز مشرقی، ابوسلیک گرگانی، ابوشکور بلخی از نخستین شاعران مدیحه سرا هستند که با شعر خود سبب تبلیغ عظمت و قدرت و مکنت ممدوح می شدند و برای او دوستان تازه فراهم می آوردند و دشمنان وی را مرعوب و نام وی را مشهور و مقامش را استوار می ساختند و بهمین جهت در ادوار بعد نیز پادشاهان و امرا و دیگر بزرگان برای شاعران احترام و اهمیت فراوان آنها را مجذوب و مفتون خویش می ساختند و شاعران خود به دستگاه آنان روی می آوردند و ایشان را می ستودند.

این صنف سخن در دوره سامانیان بکمال رسید. دوره سامانیان که تقریباً شامل تمام نیمه دوم و قرن سوم و ربع قرن چهارم است، دوره کمال زبان و ادبیات فارسی است. در این دوره شعرای بزرگی مانند شهید بلخی، رودکی، دقیقی عماره مروزی و دیگر ظهور کردند. شعرائی این دوره در مقام مدح بخرد بزرگمهر، عدل نو شیروان، حشمت پرویز و شجاع رستم مثال می دادند. مضامین مدحی عموماً عاری از پیچیدگی و استدلال و مبالغه است و شعرائی مدیحه گو فضائل و

کمالات ممدوح را بسادگی و صراحت بیان میکردند. رودکی سمرقندی اولین مستند قصیده گو بود که در الفاظ ساده قصیده بسیار عالی سروده شده است. در تاریخ سیستان يك قصیده تاریخی رودکی منقول است. قصیده مشتمل بر نود و چهار ایات است. رودکی این قصیده در مدح امیر ابو جعفر نوشته بود. در ضمن واقعات نگاری این قصیده یکی از نمونه بسیار جالب و عمده است. بطور نمونه چند اشعار را ملاحظه بفرمائید:

ما در می را بکرد باید قربان بچه او را گرفت و کرد بزدان
مرد ادب را خرد فراید و حکمت مرد خرد را ادب فراید و ایمان
دیگر قصیده رودکی که خیلی معروف و مشهور بود و شان نزول این قصیده همه اشخاص واقف اند. شاعر درین قصیده توصیف و تشبیه بویژه در وصف مناظر طبیعت نقاش چیره دستیست که با کلك موئن خویش طبیعت و رنگارنگ زیبا را در نقش لفظ خشک و بیروح را به دم مسیحائی جان می بخشد و بدانگونه ترکیبی می سازد که جز حد زیبائی و کامل و جمال و نشاط و طرب نامی بدان نمی توان داد، مثلاً رودکی میگوید:

بوئی جوئی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی
ریگ آمو و درشتی راه او زیر پایم پر نیان آید همی
همین طور در دوره غزنویان شهر غزنین مرکز حکومت غزنویان مرکزیت ادبی مهمی پیدا کرد و شعرا و گویندگان از هردیار بدر بار غزنوی رسیدند. سلطان محمود بجهات سیاسی و نیز از ذوق فطری گویندگان را تشویق میکرد. در این دوره نیز قصیده پیش رفت یافت و سبب این سرپرستی شعراء گرانها وظائف سلطان محمود یافتند. قصیده سرایان بزرگ این دوره عنصری، عسجدی، فرخی، منوچهری قابل ذکر هستند.

منوچهری دامغانی یکی از شیرین سخن و نکته پرداز زبان

فارسی این عهد است. او از القاب شصت کله معروف است. عوفی در باب‌الاباب او را مداح سلطان محمود غزنوی می‌داند. خاطر وی همه وقت بهاری جاویدانیست پر از گل و شگوفه شادی و نغمه های شادی و نغمه هائی سرود انگیز و طرب آور دل آویز است. شعری چون طبع وی هم با ملاحظت است و هم حسن:

نو بهار آمد و آورد گل یاسمنا

باغ همچون تبت و راغ بسان عدنا

از فروغ گل اگر اهرمن آید بچمن

از پری باز ندانی دورخ اهرمنا

علاوه از بی شعرای دیگر نیز با دربار محمود و جانشین او تعلق داشتند مثلاً علوی محموده، بهرای سرخی و ناصر خسرو و غیره. در قرن پنجم در زمینه قصیده ناصر خسرو به شکل دیگری ظهور نموده. او در برابر قصیده سرایان پیشتر قصیده خود را با بینشی ژرف و مفاهیم تازه و نو سرود. شاعران در توصیف صفات و خصائل عالیه ممدوح، آخرین درجه ابتکار و قدرت خود را در یافتن مضامین بدیع و نکات تازه بکار می‌برند، آن چنان که ممدوح به صورت مظهر عالیت‌ترین درجات کمال صوری و معنوی جلوه می‌کرد. دوره اول غزنوی تکمیل اسلوب شاعری دوره سامانی می‌کند در این دوره تشبیب و قصائد که بوجود آمدند در مقابله شعرای عهد سامانی بحیثیت احساسات و جذبات حتی باعتبار فنی تر قی یافته دیده میشوند. شعرای ایندوره در اشعار خود اوصاف شاعری را نسبتاً زاید بکار آورده است. مثلاً نزد عنصری کی در قصیده نگاری بدرجه استادی رسیده بود زور معنی، حسن تراکیب، ترتیب مصرع و بندش مصرع مهارت دیده میشود ولی در ایندوره این تغیر دیده میشود که شعرا ایران آن جوش و خروش را که پیش ازین از لحاظ علاقمندی بر رسوم و آداب ملی داشتند از دست دادند و اینان برخلاف گذشتگان

غالباً با شخص بر جسته دین و نا میان قوم عرب مثال میزدند و اگر نیز از بزرگانی ایران یاد میکردند و تقلید و رعایت سنت داشت - علی نمودار علم و شجاعت ، عمر نمائنده عدل ، حاتم مظهر کرم و بخشش بودند - شاه را بصفات غازی و دین پرور و بت شکن می ستودند مثلاً عنصری درباره سلطان محمود میگوید:

ایا شنیده هنر های خسروان بخیر

بیا ز خسرو مشرق عیان بین تو هنر

بچشم خویش بسی دیده ام که شاه زمن

به نیک روز و به نیکو زمان و نیک اختر

قصیده نویسی از اوائل دوره اول غزنوی چنین هیئت و صورت مشکل اختیار کرد که اسلوب شعرائی آیندوره به اختلاف معمولی تا قرن ششم هجری باقی ماند -

از نیمه دوم قرن پنجم که تقریباً شروع دوره سلجوقیانست بتدریج تغییرات و تحولات زیاده عارض شعر گردید و سبک و اسلوب قصیده پرداز و طرز بیان مقصود صورت دیگری اختیار کرد - گویندگان این عصر از سادگی و صراحت اولیه عدول کردند و بواسطه تاثیر محیط و سیر تکامل طبیعی و لغوی و فکری و معنوی ادبیات عرب و دخول علوم و معارف در ادبیات و عوامل دیگر دچار تکلف و لفاظی شدند - اگر چه قصیده سرائی در آیندوره با وج کمال رسید و قصیده سرایان بزرگی مانند انوری مسعود سعد سلمان ، خاقانی ، ظهیر فاریابی ، سنائی و دیگر که از زمره بزرگترین قصیده سرایان ایران بشمار میروند ظهور کردند ولی توجه بعبارت پردازی و لفاظی ، تعقید و پیچیدگی در کلام و انحراف از سادگی و مسائل دیگر تا حد زیادی موجب کاهش ارزش معنوی ادبیات این عصر گشته است - در آیندوره شیوه تصوف و تاثیر آن در ادبیات تقاوتی بزرگی از قبل دارد - شاعر آیندوره نه تنها بایان موضوعات عرفانی و

اخلاقی و دینی باب جدیدی در ابیات و قصیده سرائی کشودند بلکه سوز و گداز و حالت معنویته را که لازمه شعر حقیقی است بوجود آوردند.

نا صر خسرو نخستین شاعر قصیده است که قصیده را برائے توضیح مطالب اخلاقی و حکمی و فلسفی و دینی اختصاص داد. سنائی نیز این روش را اختیار کرد. علاوه ازین انوری و خاقانی و دیگر شعرائی ایندوره قصیده را باوج کمال رسانید. در ایندوره قصیده نگاری در مرکزی دیگر داخل شد که از لحاظ شاعری مقامات دیگر مختلف بود. درین علاوه به کلام جمال اصفهانی، و دیگر سبک عراقی بوجود آمد.

از ابتدائی ظهور تا حمله مغول خراسان مرکز ادبیات زبان فارسی بود و از میان اقسام شعر قصیده اهمیت درجه اول داشت. جمله مغول و خرابی شهر خراسان شعر و شاعری را نقصان رسانید و ممدوحین و مداحین تلف شدند. خراسان مرکزیت خود را از دست داد. از نتایج حمله مغول انتقال مرکز شاعری بعراق یعنی نواحی مرکزی و خصوص ایران نیست. در این مدت بیشتر شعرائی معروف ازین نواحی برخاستند و تغییرات بسیاری در روش گویندگان این عصر پدید آمد. در ایندوره شعرائی قصیده سرایان خریدار نداشت. باینمه قصیده سرائی بکلی از میان نرفت و شعرائی مانند امیر خسرو، اوحدی مراغه ای، خواجوی کرمانی، سلمان ساوجی و حتی گوینده ای چون سعدی در این صنف طبع آزمائی کرده. قصیده در ایندوره از لحاظ معنی و مطالب فرق زیاد نکرد و دنباله قرن ششم بود. اگر چه سعدی امام غزل است ولی قصائد او پر از اخلاق و مضامین حکیمانه است و حق گوئی شیوه سعدی است. چند اشعار بطور نمونه ملاحظه فرمائید:

بسی صورت بگردیدست علم وزین صورت بگردد عاقبت هم
عمارت با سرای دیگر انداز که دنیا را اساسی نیست محکم

فریدون را سر آمد پادشاهی سلیمان را برفت از دست خاتم
 دورهٔ تیموریان عصر غزل و شعرهائی عرفانی دلغزو معما و سایر تکلفات
 ادبی است قصیده درین دوره رواج و اعتبار چندانی نداشت ولی شعرا
 عموماً درین زمینه نیز طبع آزمائی کرده مانند لطف الله نیشاپوری،
 نعمت الله ولی، ابن حسام و جامی قصائد خوبی در مدح پادشاهان و یا
 در مدایح مذهبی و گاهی در عرفان و پند و حکمت سروده اند. هر چند
 شعرائی این دوره تقلید از گذشتگان میکردند اما سبک مصنوع و متکلف
 زمان را در سخن نیز اختیار کرد و لحن خاص در این صنف بخشیده.
 مثلاً نعمت الله ولی میگوید:

جنبش دریا اگر چه موج خوانندش ولی در حقیقت موج دریا عین آن دریا بود
 در دورهٔ صفویه قصاید چندان ترقی نکرد زیرا که سلاطین صفوی
 چندان بشعر و شاعری اهمیت نمیدادند و مخصوصاً از مداحی و تملق
 گوئی شاعران گریزان بودند و باین سبب شعرانیروئی سخنوری خود را
 در موضوعات مذهبی بکار بست. ولی همعصر صفویان سلاطین گور
 کانی در هند در مقابل این بی اعتنائی نسبت با دییات زبان فارسی توجه
 مبذول داشتند و شعرا را بابخشودن صلات تشویق نمودند. بهمین
 جهت سرزمین هند یواش یواش مرکز مهم شعر و ادب فارسی گردید.
 سبک شعری اینزمان بعلت انتساب بمحل ظهور و نشوونمایی آن بسبک
 هندی معروف است ولی قصیده مخصوصاً قصائد مدحیه در این دوره
 اهمیت چندانی نداشت و باین سبب قصیده ایندوره عموماً از زمرهٔ
 شعرای غزل سراسمار می شوند. باینهمه جمعی از گویندگان بودند که
 از لحاظ قصیده سرائی اهمیت بر دیگر اقران داشتند. محتشم کاشی،
 عرفی شیرازی، طالب آملی و کلیم همدانی از جمله قصیده سرایان
 ایندوره اند. قصائد ایندوره اگر چه خالی از تکلفات مصنوعی نیست
 ولی ساده تراز غزل است مثلاً عرفی میگوید:

جهان بگشتم و در دا به هیچ شهر و دیار
 نی افتم که فرو شند بخت در بازار
 بسایه علم مصطفی در آن عرصه
 که آفتاب شود هم علاقه دستار
 ای متاع درد در بازار جان انداخته
 گوهر هر سود در جیب زیان انداخته
 اقبال کرم می گزد ارباب همم را
 همت نخورد نیشتر ل و نعم را

دوره قاچاریه که آنرا دور باز گشت ادبی می نامند، در انجام مقصود
 خود توفیق زیاد حاصل نکرد و اشعار ایندوره جز معدودی که بشیوه
 متقدمین نزدیکتر است آنقدر لطف و گیرائی ندارد ولی این مسلم است
 که در ایندوره قصیده بیش از سایر فنون سخن مراحل تجدد و کمال را
 پیمود. قصیده سرایان ایندوره در روش قصیده پردازی نه تنها مقلد بو
 دند بلکه مبتکر و صاحب نظر بودند و بعضی مثلاً صبا، قانای، مجمر
 اصفهانی، نشاط و وصال شیرازی از خود مکتبی داشتند و سبک و روش
 آنها مدتها مورد تقلید و تتبع گویندگان دیگر بودند. میان آنها قانی بعد
 از صائب از معروف ترین شاعر ایران در تمام عهد صفوی و قاجاری
 بحساب می آید. قانی وصف بهار در یک قصیده این طور بیان کرده
 است:

نسیم خلد می و زد مگر ز جوئبارها
 که بوئی مشک می دهد هوای مرغزارها
 فراز سرو بوستان نشسته اند قمریان
 چو قمریان نغز خوان بزمردین منارها
 مهی دوهفت سال او سواد دیده خال او
 شگفته از جمال او بهشته بهارها

دورهٔ معاصر که در حقیقت از ظهور مشروطیت شروع میشود دورهٔ تحول و انقلاب ادبی است. در این دوره قصیده جایی خود را بمثنوی و انواع مسمطات ترجیعات را داد. مضمون بافی و عبارت پردازی از میان برخاست و شعر روان، ساده و طبیعی شد. دربار بادشاهان که پیش ازین مرکز اجتماع فضلا و شعرا بود نداشتند جایی خود را باحزاب سیاسی سرودن قصیده بکلی منتفی گشت. همچنین بعد از انقلاب اسلامی قصیده رونق از دست داد خود را باز نگرفته است بجز قصیدهٔ حماسی.

حواشی:

- ۱- دکتر منصور رستگار فسائی، انواع شعر فارسی، ص- ۸۱، انتشارات نوید، شیراز ایران، ۳۷۳۱ش
- ۲- ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج- ۱، ص- ۸۴۴

کتابیات:

- ۱- دکتر خسرو فرشیدورد، دربارهٔ ادبیات و نقد ادبی، جلد دوم، امیر کبیر، ۳۶۳۱
- ۲- آراین پور، از صبا تا نیما، جلد دوم
- ۳- دکتر احمد تمیم داری، انواع ادبی، ایران
- ۴- شفیعی کدکنی، ادوار شعر فارسی، ایران



دکتر فائزه کرن، استاد یار،
دانشکده زنانه لاهور۔

بهره گیری مولوی از حیوانات در بیان مفاهیم عرفانی

چکیده:

تمثیل و کاربرد آن در ادب پارسی سابقه دیرینه ای دارد و یکی از کسانی که به خوبی و زیبایی از این توانمندی ادب پارسی استفاده کرده است مولانا جلال الدین محمد بلخی است. سرزمین ایران از دیرباز مهد تفکرات عرفانی و تأملات اشراقی بوده است. از این رودر طی قرون و اعصار نام آورانی بیشمار در عرصه عرفان و تصوف در دامن خود پرورش داده است. مولانا علاوه بر شاعر نیز عارف هم است. عارفی که از شریعت و طریقت به حقیقت رسیده است. مولانا به وسیله حکایت و تمثیلات مفاهیم تصوف و عرفان را خیلی خوب بیان کرده است. حکایات شیرین مثنوی گاه از زبان جانوران و حیوانات بیان می شود و شخصیت های داستان، حیوانات اهلی و وحشی هستند. این مقاله به بررسی هدف مولانا از بیان داستانهای حیوانات می پردازد و تاویل های خاص او را در این داستانها نشان می دهد. واژگان کلیدی: عرفان و تصوف. حیوانات اهلی و وحشی. آهو، اسب، باز، شیر، طوطی، بلبل، سیمرغ، زنبور، فاخته، مرغ.

مقدمه:

مولانا حیوانات و حکایت های آن ها را برای بیان و تعلیم آموزه های اخلاقی، فلسفی و عرفانی هنرمندانه از دل شعر، تمثیل و رمز تصاویر زیبا و

نغز می آفریند و کلام خود را در کمال زیبایی به نمایش می گذارد، و از کنایات، ضرب المثل ها و باورهای عامیانه مربوط به هر حیوان در بیان این آموزه ها استفاده می کند.

بر همین اساس مقاله حاضر ما چند حیوان را از نظر مولوی و مفاهیم عرفانی آنها را بیان می کنیم:

آهو:

آهو در فرهنگ اغلب نشانه رندگی و دوندگی است. اما در مثنوی آهو گاه تمثیل اهل الله و اهل معرفت و گاه تمثیل قهر و لطف و گاه همان حیوان رنده و زیبا است.

مولوی در مثنوی، دفتر پنجم، آهورا برای تمثیل اهل الله بکار برده است.

چکیده داستان چنین است:

صیادی آهوپی شکار می کند و در طویله ی خران می اندازد. وقتی جلو حیوانات کاه می ریزد آنها با طمع هر چه تمام تری می خورند اما آهو اصلا کاه نمی خورد. گاوان و خران، آهورا مسخره میکنند. آهو می گوید: این کاه ارزانی خودتان. من پیش از این که گرفتار شوم در کنار جویباران / چشمه می خرامیدم و نافه ی من بر این سخن من گواه است. اما شما بوی آن را نمی شنوید چون به بوی پشک و سرگین عادت کرده اید.

ایاتی چند از این قصه را در پی می آوریم

اهوی را کرد صیادی شکار

اندر آخر کردش آن بی زینهار

آخری را پرز گاوان و خران

حبس آهو کرد چون استمگران

اهواز وحشت به هر سومی گریخت
او به پیش آن خران شب گاه ریخت

از مجاعت و اشتها هر گاو و خر
گاه را می خورد خوشتر از شکر

گاه آهو می رمید از سو به سو
گه ز دود و گرد که می تافت رو...¹

... آن خری شد تخمه وز خوردن بماند
پس به رسم دعوت، آهو را بخواند

سرچنین کرد او که نه رو، ای فلان
اشتها ام نیست، هستم ناتوان

گفت: می دانم که نازی می کنی
یا ز ناموس احترازی می کنی

گفت او با خود که آن طعمه ی توست
که از آن اجزای تو زنده و نواست

من الیف مرغزاری بوده ام
در زلال و روضه ها آسوده ام²

در این داستان آهونماذ اهل الله و آخور کنایه از دنیا و گاو و خران
کنایه از مردم دنیا طلب و شهوت پرست و صیاد کنایه از حضرت حق
است.

مولانا در این داستان می خواهد بگوید اهل الله در این دنیا غریب اند
و همچنین اشارتی دارد به غریب بودن روح و جسم و روح های پاک

هر وقت وصال خداوند می خواهد.

رد آهو، آغاز راه سالک:

مولانا در بیت زیر می گوید سالک در آغاز راه بیشتر به صورت حقیقت توجه دارد، اما باقی راه را عاشقانه می پیماید، نظیر آن شکارچی که در آغاز رد آهورا دنبال می کند، علوم رسمی نیز در آغاز راه برای سالک مفید است.

چند گاهش گام آهو در خورست

بعد از آن خود ناف آهوره برست 3

گام آهو، اقوال و افعال انبیاء و اولیاء:

در این آیات مولانا می گوید دنبال اقوال انبیا و اولیاء را بگیر تا موفق شوی زیرا آنان آهوان صحرای حقیقت هستند.

گام آهو را بگیر و رو معاف

تارسی از گام آهو تا به ناف 4

آهو کنایه از اهل معرفت:

در این آیات آهو کنایه از اهل معرفت و موش کنایه از دنیا پرستان حقیر است.

موش کی ترسد ز شیران مصاف

بلکه آن آهو تکان مشک ناف 5

فنا و بقای درویش:

مولانا وقتی می خواهد مسالهی فنا و بقای درویش را مطرح کند، آهورا مثال می زند.

پیش شیری، آهوئی بیهوش شد

هستی اش در هیبت او روپوش شد 6

در این بیت می گوید فرض کنید آهوئی با دیدن شیری از ترس بیهوش

می شود. به يك اعتبار او وجود دارد، زیرا ذات او در عرصه هستی تحقق عینی دارد. اما به يك اعتبار نیز وجود ندارد برای اینکه هیبت شیر موجودیت او را محو کرده است.

اسب:

در مثنوی معنوی اسب گاه تمثیل تیز روی و سرعت و شتاب، گاه تمثیل سرکشی است و گاه تمثیل برای جان، جسم، نفس اماره و شیطان آمده است.

اسب تمثیل جان و روح الهی:

در این بیت اسب تمثیل روح و جان آدمی است و زین تمثیل جسم انسان:

اسب جان ها را کند عاری ز زین
سر النوم اخو الموت است این 7
در آیات زیر نیز روح الهی را به اسب تشبیه کرده است:
اسب خود را یاوه داند و زستیز
می دواند اسب خود در راه، تیز
اسب خود را یاوه داند آن جواد
واسب خود او را کشان کرده چو باد
در فغان و جست و جو آن خیره سر
هر طرف، پیرسان و جویان، در به در
کان که دزدید اسب ما را کو و کیست
این که زیران توست ای خواجه چیست؟
آری این اسب است، لیک اسب کو
با خود آ، ای شهسوار اسب جو 8

باز:

باز در مثنوی معنوی مولانا تمثیل برای عارفان بالله و انسانهای کامل و
بندگان محبوب حق بکار برده است.

باز الگو عارفان وارسته و انسانهای دارای فکر و همت عالی:

در این بیت زیر مراد از شهباز اهل حق و مراد از جعد اهل سوی است:

خاصه شهبازی که او عرشی بود

بایکی جعدی که او فرشی بود

آن یکی خورشید علیین بود

وین دیگر خفاش کز سچین بود 9

باز تمثیل عرفان:

مولانا در داستان خود بسیار بار باز به تمثیل عارفان بالله بکار برده
است. یکی از داستان که در دفتر چهارم آورده است، مجدداً باز تمثیل
عارفان بالله است و رابطه ی باز و پیرزن همان حالت دوستی خاله
خرسی را تداعی می کند و کنایه از این دارد که دوستی با نادان مضرات
بسیاری خواهد داشت.

خلاصه داستان چنین است که اگر تو باز زیبایی را به پیرزنی بسپاری
ابتدا گمان خواهد کرد، کسی را نداشته تا از او مراقبت کند و لذا از روی
دلسوزی ناخن هایش را می چیند، بی خبر از این که ناخن ها وسیله ی
تهاجمی و تدافعی اوست.

سپس از آش و تتماعی که خود می خورد جلو او می گذارد، غافل از
این که خوراک باز شکار گرم و زنده است. و مراد از تتماع افکار و
گرایشهای نفسانی و مبتذل است، و منظور از باز عارفان بالله و انسان های
کامل است.

چند تا ابیات این داستان درج ذیل اند:

باز اسپیدی به کم پیری دهی
او ببرد ناخن بهر بهی

ناخنی که اصل کارست و شکار
کور کم پیرک ببرد کوروار

که کجا بوده ست مادر که تورا
ناخنان زین سان درازست ای کیا؟

ناخن منقار و پرش را برید
وقت مهر، این می کند زال پلید

چون که تتما جش دهد او کم خورد
خشم گیرد، مهر ها را بر درد

که چنین تتماج پختم بهر تو
تو تکبر می نمایی و عتو؟

تو سزایی در همان رنج و بلا
نعمت و اقبال کی سزد تو را؟

آب تتما جش نگیرد طبع باز
زال بترنجد شود خشمش دراز

از غضب شربای سوزان برسرش

زن فرو ریزد، شود کل مغرش 10

اما باز در آخر برای دلداری خود می گوید: خدا را شکر اگر چه غضب
پیرزن شعله ور شد، اما شکوه و نور صبر و علم مرا نسوزانید. یعنی سالک

ستم دیده خدا را شکرمی کنند که آزار نادانان تنها چشمشان را می
آزارد و هیچ آسیبی به فرو شکوه روحانی آنها وارد نمی کند:
باز گوید: خشم کم پیرار فروخت
فرو نور و صبر و علمم را نسوخت 11

شیر:

شیر گاه در مثنوی مولوی سمبل عرفان، گاه شجاعت و زورمندی و گاه
نیز تمثیل است برای زورمندان دینوی.

شیر حق:

مولانا در برخی ابیات مثنوی نیز حضرت علی علیه السلام را شیر یزدان و
شیر حق ربانی لقب داده است. به عنوان نمونه در وصیت کردن رسول
الله علی را کرم الله وجهه که چون هر کسی به نوع طاعتی تقرب جوید
به حق، تو تقرب جوی به صحبت عاقل و بنده ی خاص تا از همه پیش
قدم تر باشی. مولانا قول پیامبر درباره حضرت علی شیر حق می نامند:

گفت پیغمبر علی را کای علی

شیر حقی، پهلوانی، پر دلی

لیک بر شیری مکن هم اعتماد

اندر آ در سایه ی نخل امید 12

وجود حقیقی:

مولانا در قصه ی (تهدید کردن نوح علیه السلام) مرقوم را که با من می
پیچد که من روی پوشم، با خدای می پیچد در میان این به حقیقت، ای
مخدولان حضرت نوح را به شیر تشبیه کرده و باز چون نوح نبی جامع
جميع مرتب هستی بود. در ابیات زیر مراد از شیر، به طور کلی انبیاء و
اولیاء الهی است:

هست اندر نقش این روباه شیر

سوی این روبه نشاید شد دلیر
گر ز روی صورتش می نگروی
غره ی شیردان ازو می شنوی؟
گر نبودی نوح را از حق یدی
پس جهانی را چرا برهم زدی؟
صد هزاران شیر بود او در تنی
او چو آتش بود و عالم خرمنی

هر که او در پیش این شیر نهان
بی ادب چون گرگ بگشاید دهان

همچو گرگ آن شیر بر در اندش
فانتقمنه منهم بر خواندش

زخم یابد همچو گرگ از دست شیر
پیش شیر، ابله بود کو شد دلیر 13
و در بیت بعدی مولانا نیز هستی حقیقی را به شیر تشبیه می کند:
چون فقیر آید اندر راه راست
شیر و صید شیر، خود آن شماست 14

طوطی:

طوطی در مثنوی معنوی مولوی نقش مهمی دارد.
داستان طوطی و بزرگان در مثنوی خیلی معروف است. محور اصلی این
حکایت موت ارادی و گسستن از تعلقات غیر خدایی و رها شدن از
خویشتن کاذب خود نهایتاً به مقام فناء رسیدن است. در این حکایت
طوطی قفس نشین سالک طالبی است که می خواهد از قفس کالبد و
مقتضیات آن رها شود.

خلاصه ی داستان چنین است: بازرگانی قصد سفر هندوستان می کند و از همه غلام خود می خواهد به او بگویند چه چیزی را دوست دارند که به عنوان سوغات بیاورد. هر کس سوغاتی را سفارش می دهد. طوطی خوش سخن فقط درخواست می کند که سلام را به طوطیان هند برساند و آنها بگویند آیا شایسته است که او در قفس و آنها آزاد ورها باشند؟ بازرگان هندوستان می رسد و پیام او را به طوطیان هند می دهد. وقتی طوطیان هند پیام را شنید بر خود لرزید و بمرد. بازرگان همین قضیه را طوطی خود بیان می کند. طوطی او هم لرزید و افتاد و بمرد. بازرگان فکر می کند، مرده است قفس باز می کند و طوطی را بیرون می اندازد. وقتی طوطی از قفس آزاد شد پرو بال می گشاید و به سوی رهایی پرواز می کند.

چند تا ابیات این حکایت درج ذیل اند:

بود بازرگان، او را طوطی
در قفس محبوس، زیبا طوطی

چون که بازرگان، سفر را ساز کرد
سوی هندوستان شدن آغاز کرد

گفت طوطی را چه خواهی ارمغان
کارمت از خطه هندوستان

گفت آن طوطی که آنجا طوطیان
چون بینی، کن ز حال من بیان

کان فلان طوطی مشتاق شماست
از قضا آسمان، در حبس ماست
بر شما کرد او سلام و داد خواست

و ز شما چاره و ره ارشاد خواست

گفت: می‌شاید که من در اشتیاق
جان دهم اینجا، بمیرم در فراق؟

کرد بازرگان تجارت را تمام
باز آمد سوی منزل شاد کام

هر غلامی را بیاورد ارمغان
هر کنیزک را بخشید او نشان

گفت: طوطی ارمغان بنده کو؟
آنچه گفتمی، و آنچه دیدی، باز گو

گفت: نی‌من خود پشیمانم از آن
دست خود خایان و انگشتان گران

چون شنید آن مرغ، کان طوطی چه کرد
پس بلرزید، اوفتاد و گشت سرد

خواجه چون دیدش فتاده همچنین

برجهید و زد کله را بر زمین¹⁵

مولانا در ادامه ی این حکایت طوطی زیرکی را که آواز او از غیب می

رسد، تمثیلی برای روح و جان قدسی گرفته و می‌گوید:

طوطی کآید ز روحی، آواز او

پیش از آغاز وجود، آغاز او

اندرون توست آن طوطی نهان

عکس او را دیده تو براین و آن¹⁶

بلبل:

بلبل در میان مردم از قدیم سمبل خوش صدایی و عاشقی بوده است. ولی در مثنوی بلبل گاهی تمثیل عارفان واقعی، گاهی تمثیل آوای خوش، گاهی تمثیل عاشقان وارسته است.

عارف کامل:

مولوی در مثنوی معنوی بلبل را برای عارفان کامل و عارفان بالله استفاده کرده است.

لطف سبزه، جزو لطف گل بود
بانگ قمری، جزو آن بلبل بود 17

در این بیت نیز بلبل همان عارف کامل است و مولانا می خواهد بگوید حکم الهی را فقط میتوان به اهل آن گفت.

چونکه گل رفت و گلستان درگذشت
نشوی زان پس ز بلبل سرگذشت 18

در این بیت نیز بلبل سالکی است که به عالم معنا می رود و به بازی بلند پرواز تبدیل می شود.

بلبلی زینجا برفت و بازگشت
بهر صید این معانی بازگشت 19

در این ابیات زیر نیز بلبل به منظور بلبلان ولایت است و آخرت نیز به بهار تشبیه شده است:

چونکه زاغان خیمه بر بهمن زدند
بلبلان پنهان شدند و تن زدند
ز آنکه بی گلزار بلبل، خامش است
غیبت خورشید، بیداری کش است 20

در این بیت نیز بلبل تمثیل انسان کامل است:

بلبلان را جای می زبید چمن
مر جعل را در چمن خوشتر وطن 21
در این ایات زیر مولانا می گوید انسان های کامل نفس خود را به يك
بوستان عوض کردند. وقتی نفس انسان باغ و بوستان شده است، بلبلان
ذکر و تسبیح به نغمه سرایی پرداخته اند:

نفس ناری را چو باغی ساختید
اندر و تخم وفا انداختید
بلبلان ذکر و تسبیح اندر او
خوش سرایان در چمن بر طرف جو 22
در بیت زیر بلبل کنایه از عارفان و سالکانی است که تحت تصرف پیری
هستند:

بلبل ایشان که حالت آرد او
در درون خویش، گلشن دارد او 23
در این بیت نیز عارف شیدا به بلبل تشبیه شده و مراد از گل، تجلیات
جمال الهی است، شاه قل مراد از حضرت حق است که از طریق وحی با
پیامبران سخن می گوید:

هین خَمْش کن تا بگوید شاه قل
بلبلی مفروش با این جنس گل 24
در این بیت نیز بلبلان مراد عارفان است و مولانا می گوید هرگاه محرم
اسراری دیدی، اسرار را برای او بیان کن:

چون ببینی محرمی، گوسرّ جان
گل ببینی، نعره زن چون بلبلان 25
در این بیت زیر نیز به عارفان صادق توصیه میکند و برای مبتدیان و
سالکان نوپا بهتر است از مسموعات بگویی، چون آنان هنوز قابلیت
مکاشف را ندارند:

بلبلا نه نعره زن در روی گل
تا کنی مشغولشان از بوی گل 26

سیمرغ:

سیمرغ پرنده ای افسانه ای است که در فرهنگ مردم عامه اغلب سمبل قدرت و بزرگی و عظمت است. ولی در شاهنامه فردوسی نیز زال در کنار این پرنده پرورش می یابد. در مثنوی معنوی نیز سیمرغ اغلب تمثیل موجود برتر و یا موجود عظیم و کامل است.

در بیت زیر می گوید حتی اگر ما به باز بلند آشیان و سیمرغ هم تبدیل شویم باز عامل افتادن ما در دام نفس شریر است:

دم به دم ما بسته ی دام نویم

هر یکی گر باز و سیمرغی شویم 27

در این بیت زیر نیز سیمرغ کنایه از موجودات و انسانهای برتر است:

هر که کژ جنبد به پیش جنبشیم

گرچه سیمرغست، زارش می کشم 28

اما در این بیت سیمرغ کنایه از عارفان بالله است:

جای سیمرغان بود آن سوی قاف

هر خیالی را نباشد دست باف 29

در این ابیات زیر روح به سیمرغ تشبیه شده است:

و ز هوایی کاندرو سیمرغ روح

پیش ازین دیده است پرواز و فتوح 30

ظل او اندر زمین، چون کوه قاف

روح او، سیمرغ بس عالی طواف 31

در این بیت مولانا دل را به سیمرغ تشبیه کرده است:

چون شما در دام این آب و گلید

کی شما صیاد سیمرغ دلیر؟ 32
 در این بیت مولانا می گوید درویش فارغ از معنا به مرغ خانگی و عارف
 کامل به سیمرغ هوا تشبیه شده است:
 مرغ خانه است او، نه سیمرغ هوا
 لوت نوشد او، ننوشد از خدا 33

زنبور:

زنبور در مثنوی گاه تمثیل خرد، گاه تمثیل انسان و گاه روح به کار برد؟
 است.

روح:

در این ابیات زیر ارواح مارا به زنبوران و کالبد هارا به موم تشبیه کرده
 است:

ما چو زنبوریم و قالب ها چو موم
 خانه خانه کرده قالب را، چو موم 34

مومنان:

در ابیات زیر مومنان به عسل که حامل شیرینی و خوبی اند و کافران به
 مار که حامل زهر و بدی هستند تشبیه شده اند و باز می گوید آنان که
 اهل الهامات ربانی هستند مثل چشمه آب حیات هستند و آنان که مفتون
 هوای نفس هستند همچون زهر کشنده اند:

ز آنکه گرّما شد آدم ز اختیار
 نیم زنبور عسل شد، نیم مار
 مومنان کان عسل زنبور وار
 کافران خود کان زهری همچو مار
 ز آنکه مومن خورد بگزیده نبات
 تا چو نحلی گشت ریق او حیات

باز کافر خورد شربت از صدید
هم ز قوتش زهر شد دروی پدید
اهل الهام خدا عین الحیات
اهل تسویل هو اسم الممات 35

فاخته:

فاخته یا مرغ کوکو در فرهنگ عامیانه تمثیل ذاکرین است. چنانکه در کردی آن را یا کریم می گویند. در مثنوی نیز در اغلب ابیات شکرگزاری عارفانه به آوای فاخته تشبیه شده است و گاه نیز به انسان هشدار می دهد که اگر میخواهد رستگار شود باید مانند فاخته پیوسته کوکو گوید. چنانکه در بیت زیر مولانا می گوید فاخته پیوسته مشغول شکرگزاری است، در حالی که شام شب او هم فراهم نیست:

شکر می گوید خدا را فاخته

بر درخت و برگ شب ناساخته 36

در بیت زیر نیز گویی فاخته چون طالبان حقیقت کوکو می کند:

کی بیاید بلبل و گل بو کند؟

کی چو طالب فاخته کوکو کند؟ 37

در این بیت می گوید از امور دینی فارغ شوی و دنبال طلب باشی و چون فاخته کوکو کنی:

از همه کار جهان پرداخته

کو و کو می گو به جان، چون فاخته 38

و در بیت زیر می گوید من تا کی چون فاخته "کوکو" بگویم؟

چند همچون فاخته ی کاشانه جو

کو و کو و کو و کو و کو و کو؟ 39

مرغ:

مرغ در داستان های مختلف مولوی نقضهای گوناگونی برعهده دارد.

مرغ گاه تمثیل انسان های ناقص، گاه تمثیل برای تجانس، گاه تمثیل
عزم و گاه تمثیل دل است.

مرغ، تمثیل روح و جان:

در بیت زیر روح شاه را به پرنده تشبیه کرده است:

مرغ جانش در قفس چون می طپید

داد مال و آن کنیزك را خرید 40

در ایات زیر جان در کالبد، به مرغ در قفس تشبیه شده است:

ور پذیرایی چو بر خوانی قصص

مرغ جانت تنگ آید در قفس

مرغ کواندر قفس زندانی است

می نجوید رستن از نادانی است 41

در این بیت از داستان پیر جنگی نیز مجدداً جان به مرغ تشبیه شده
است:

خواب بردش مرغ جانش از حبس رست

چنگ و جنگی را رها کرد و بجست 42

گر برانی مرغ جانش از گزاف

هم به گرد بام تو آرد طواف 43

در این بیت نیز مرغ گردونی کنایه از جان های مردمان است و مولانا
می گوید همت و جهد انبیاء و اولیاء در تبلیغ و ترویج دین خدا، جانهای
هدایت گریز مردم را صید کرد و چون مردم هدایت یافتند نقص شان به
کمال تبدیل شد:

دامهاشان، مرغ گردونی گرفت

نقصهاشان، جمله افزونی گرفت 44

در این بیت جان آدمی را به مرغ آبی تشبیه می کند و عالم خواب را به
دریای عسل که جان را شیرین می کند، همچون چشمه ای که از زیر پای

ایوب پیامبر جوشید و بیماری او را شفا داد. این بیت اشارتی به آیه 42 از
سورۀ ص است:

ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ
ای ایوب پای خود را بر زمین کوب این که چشمه ای خنک که جای تن
شستن و سزای نوشیدن است 45

مرغ آبی غرق دریای عسل

عین ایوبی، شراب و مغتسل 46

در این بیت نیز روح آدمی به مرغ و مرگ به گربه تشبیه شده است:

گربه مرگ است و مرض چنگال او

می زند بر مرغ و پرو بال او 47

در این بیت زیر روح انبیاء را به مرغ تشبیه کرده است:

هریکی شان را یکی فزی دگر

مرغ جانسان طایری از پری دگر 48

در این بیت زیر مولانا مجدداً روح را به مرغ تشبیه کرده است:

زینہ بدنہ اندر عذابِ ای بشر

مرغ روح بسته با جنسی دگر 49

در این ابیات مولانا روح را که در قفس تن اسیر است به مرغی که در

قفس گرفتار است تشبیه کرده است و می گوید انسانهای کامل خود را از

دام اهریمن کنار می کشند:

مرغ اندر دام دانه کی خورد؟

دانه چون زهرست در دام، ار چرد

مرغ غافل می خورد دانه ز دام

همچو اندر دام دنیا، این عوام

باز مرغان خیبر هوشمند

کرده اند از دانه خود را خشک بند

کاندرون دام دانه زهرباست

کور آن مرغی که در فح دانه خواست 50

مرغ تمثیل انسان کامل و انبیاء و اولیاء الهی:

در برخی ابیات مولانا انسان کامل را به مرغ تشبیه کرده است.

در بیت زیر انسان های کامل را که به ظاهر ضعیف هستند به مرغی که

اندرون او انباشته از سلیمان حقیقت است، تشبیه کرده است:

کو یکی مرغی ضعیفی بی گناه

و اندرون او، سلیمان با سپاه 51

در این بیت زیر مرغ تمثیل انسان کامل و آنکه لطف و علم الهی شامل او

شده و موش تمثیل کسانی است که ناکامل هستند و دارای علم عاریتی:

گر خدایش پر دهد پرّ خرد

برهد از موشی و چون مرغان پرد 52

در بیت زیر نیز مولانا می گوید من انسان کامل هستم، پس اندیشه های

پست چگونه می تواند به من دسترسی یابد:

من چو مرغ اوجم، اندیشه مگس

کی بود بر من مگس را دسترس؟ 53

در این بیت نیز می گوید هر کس لذت نفسانی را کنار بگذارد به

حقیقت خواهد رسید و راه کمال را خواهد پیمود:

ز آنکه مرغی کو به ترک دانه کرد

دانه از صحرای بی تزویر خورد 54

در این بیت نیز میگوید هر که لذت نفسانی را کنار گذاشت، به سوی

سعادت و کمال می رود:

باز، مرغی کآن تردد را گذاشت

ز آن نظر بر کند و بر صحرا گماشت 55

در ابیات زیر نیز مولانا انسان کامل را به پرندۀ ای در قفس تشبیه کرده و

می گوید انسان کامل همچون دیگران نیست که از افتادن به دام مرگ
اندوه ناک باشد:

مرگ شیرین گشت و نعلیم زین سرا
چون قفس هشتن ، پریدن مرغ را
آن قفس که هست عین باغ در
مرغ می بیند گلستان و شجر
جوق مرغان از برون گرد قفس
خوش همی خوانند ز آزادی قصص
مرغ را اندر قفس، زان سبزه زار
نه خورش مانده است و نه صبر و قرار
سر زهر سوراخ بیرون می کند
تا بود کین بند از پا بر کند
چون دل و جانیش چنین بیرون بود
آن قفس را در گشایی چون بود؟
نه چنان مرغ قفس در اندهان
گرد بر گردش به حلقه گربگان
کی بود او را درین خوف و حزن
آرزوی از قفس بیرون شدن 56

در اییات زیر نیز طالبان حق و انبیاء و اولیاء، به مرغان شریف و شگرف
تشبیه شده اند و دنیا طلبان به مرغان ضعیف:

مال دنیا دام مرغان ضعیف
ملك عقی، دام مرغان شریف
تا بدین ملکی که او دامیست ژرف
در شکار آرند مرغان شگرف 57

مراد از جان هر مرغی نیز در بیت زیر روح انسانهای کامل است:

جان هر مرغی که آمد سوی قاف
 جمله ی عالم ازو لافند، لاف 58
 در ایات زیر مراد از مرغ مرده انبیاء و اولیاء هستند و مولانا می گوید
 خداوند به وسیله آنان عاشقان دیگر را شکار میکند، همچنان که
 شکارچی به وسیله مرغ، هم جنسان او را به دام می اندازد:
 همچو مرغ مرده شان بگرفته یار
 تا کند او جنس ایشان را شکار
 مرغ مرده مضطرب اندر وصل و بین
 خواندی، القلب بین اصبعین؟
 مرغ مرده ش را هر آنکه شد شکار
 چون ببیند، شد شکار شهریار 59

نتیجه گیری:

پس ما می توانیم بگوییم که این همه اسامی حیوانات که در مقاله حاضر
 ذکر شده است، مولانا به وسیله حکایت و تمثیلات مفاهیم تصوف و عرفان
 را خیلی خوب بیان کرده است.

حواشی:

- ۱- 837 تا 833 دفتر پنجم - ب
- ۲- 917 تا 913 دفتر پنجم - ایّات
- ۳- 162 دفتر دوم، ب
- ۴- 492 دفتر سوم، ب
- ۵- 3006 همان، ب
- ۶- 3676 همان، ب
- ۷- 400 دفتر اوّل بیت
- ۸- 1119 تا 1115 دفتر اوّل بیت
- ۹- 2107 تا 2106 دفتر دوم بیت
- ۱۰- 2637 تا 2628 دفتر چهارم، ب
- ۱۱- 2647 دفتر چهارم ب
- ۱۲- 2960 و 2959 دفتر اوّل بیت
- ۱۳- 3134 تا 3127 دفتر اوّل ایّات
- ۱۴- 3139 همان، بیت
- ۱۵- 1652 تا 1547 دفتر اوّل ایّات
- ۱۶- 1718 و 1717 همان، بیت
- ۱۷- 2906 دفتر اوّل ب
- ۱۸- 29 همان، ب
- ۱۹- 8 دفتر دوم، ب
- ۲۰- 40-41 همان، ایّات
- ۲۱- 2116 همان، ب
- ۲۲- 2566 تا 2565 دفتر دوم، ایّات
- ۲۳- 3755 همان، ب
- ۲۴- 1815 همان، ب

- ۲۵- 2037 دفتر ششم، ب
- ۲۶- 700 همان، ب
- ۲۷- 735 دفتر اول، ب
- ۲۸- 1063 دفتر چهارم ب
- ۲۹- 4016 دفتر ششم، ب
- ۳۰- 1441 دفتر اول، ب
- ۳۱- 2962 همان، ب
- ۳۲- 2712 دفتر سوم، ب
- ۳۳- 2755 دفتر اول، ب
- ۳۴- 3291-3295 دفتر اول، ب
- ۳۵- 492 دفتر سوم، آیات
- ۳۶- 2292 دفتر اول، ب
- ۳۷- 1661 دفتر دوم، ب
- ۳۸- 2303 دفتر سوم، ب
- ۳۹- 3314 دفتر ششم، ب
- ۴۰- 39 دفتر اول، ب
- ۴۱- 1540-1541 همان، آیات
- ۴۲- 2089 دفتر اول، ب
- ۴۳- 1992 دفتر ششم، ب
- ۴۴- 974 دفتر اول، ب
- ۴۵- 642 مثنوی معنوی شرح کریم زمانی، ص
- ۴۶- 2096 دفتر اول، ب
- ۴۷- 3984 دفتر سوم، ب
- ۴۸- 1142 دفتر چهارم ب
- ۴۹- 842 دفتر پنجم - ب
- ۵۰- 1414 تا 1411 دفتر پنجم - آیات
- ۵۱- 1576 دفتر اول، ب
- ۵۲- 2434 دفتر دوم، ب

- ۵۳- 3561 دفتر دوم، ب
 ۵۴- 2860 دفتر سوم، ب
 ۵۵- 3388 دفتر سوم، ب
 ۵۶- 3951-3958 دفتر سوم، اییات
 ۵۷- 647-648 دفتر چهارم، اییات
 ۵۸- 838 همان، ب
 ۵۹- 1058 تا 1055 دفتر چهارم - اییات

فهرست منابع :

- 1- غفری، اسدالله (1381). «قصه و قصه پردازی در مثنوی»، مجله ادبیات داستانی، ش. 62
- 2- زرین کوب، عبدالحسین (1374). «از قصه های مثنوی»، مجموعه مقالات نامه شهیدی، به اهتمام علی اصغر محمدخانی، تهران: طرح نو.
- 3- شرح مثنوی شریف به کوشش کریم زمانی، چاپ انتشارات اطلاعات، چاپ نهم، 1380 تهران، جلد های اول تا ششم
- 4- مثنوی معنوی به کوشش رینولد. السن. نیکلسون، چاپ ششم، 1368 تهران، انتشارات مولی، جلد اول تا ششم.
- 5- نقش حیوانات در داستان های مثنوی معنوی، بهروز خیریه، انتشارات فرهنگ مکتوب، تهران، 1384
- 6- نبی لو، علی رضا (1386). «تاویلات مولوی از داستان های حیوانات»، فصل نامه پژوهش های ادبی، ش 16.

☆☆☆

دکتر محمد افروز عالم،

استادیار بخش زبان و ادبیات فارسی،

دانشگاه کشمیر حضرت بل، سری نگر

بررسی کتاب “بوستان برای دوستان” از مولانا محمد عیسیٰ فرتاب

نمی‌توانیم بگوییم که ابیات مولانا محمد عیسیٰ فرتاب در کتاب “بوستان برای دوستان” بسی عالی و گرانقدر و جالب است. اما چیزی که حایز اهمیت است، این است که فرتاب افکار و خیالات و تجربیات و مشاهدات خود را هنگامی به سلك ابیات می‌کشید که زبان وادیات فارسی در هند روبه انحطاط و زوال بود و یا بهتر بگوییم که زبان وادیات فارسی رونق خود را از دست می‌داد. ناگفته نماند که زبان وادیات فارسی در هند رواج بیشتری پیدا کرد و يك وقت بود که کانون زبان وادیات فارسی از ایران به هند منتقل شده و دوره شهنشاہ اکبر شاهد این امر بوده است اما دوره ای رسید که نه فقط زبان وادیات از رونق افتاد و زبان فارسی که زبان رسمی هند بود بسبب تسلط انگلیسها از اداره های دولت بیرون آمده و غیر رسمی شده بلکه برای زبانهای محلی هند از جمله زبانهای اردو و هندی جایش را خالی کرد. اکنون نه کسی به فارسی صحبت می‌کرد نه کسی به فارسی چیزی می‌نوشت. کسانی که می‌نوشتند تعدادشان انگشت شمار است. از جمله کسانی که با زبان وادیات فارسی علاقه می‌داشتند مولانا محمد عیسیٰ فرتاب یکی از آنها بود.

مولانا محمد عیسیٰ فرتاب در چندین زبان از جمله زبانهای فارسی، اردو و عربی آثارهای مهمی بجای خود گذاشته. اما آثار فارسی از همه آنها مهمتر است. با وجود اینکه او اردو زبان بود اما علاقه که با زبان و ادبیات فارسی نشان داده است شگفت انگیز است. شاید به علت همین علاقه گی و حوصلگی که او با زبان و ادبیات فارسی داشت آثار برجسته فارسی از قلمش بیرون آمد. مثلاً بوستان برای دوستان، انجیل عجم، روشن نو، تاریخ اسلام، دیوان فرتاب و غیره.

اثری که نام فرتاب را در تاریخ زبان و ادبیات فارسی بعنوان شاعر زبان فارسی ثبت کرده است "بوستان برای دوستان" است. کتاب نامبرده در سال ۱۹۵۸ میلادی بتوسط دوست و همنام مؤلف محمد عیسیٰ از انتشارات جهانگیر کشن کنج بچاپ رسید و آرزوی مؤلف برآورده شد. اگرچه نام این کتاب "بوستان برای دوستان" است ولی شاعر خود آنرا بعنوان "بوستان جدید" یاد کرده است. چنانکه در طی ستایش همنام خود یعنی محمد عیسیٰ می گوید:

نگویم اگر مدح او در کتاب مرا سرزنش می کند آفتاب
 که هم رنگ او مرد عالی خیال کرا دانی ای شاعر خوش مقال
 پی طبع گر او نه بستی کمر که خوانندی چنین نامه نامور
 پی طبع این "بوستان جدید" نوای ز نصر من الله کشید
 شنیدم چو قول صداقت اثر ز بهر کشن گنج کردم سفر^۱

آقای سلیمان اختر یکی از معاصرانش مؤلف را در يك مقاله مختصری اردو معرفي کرده است که آنرا در اواخر کتاب شامل کرده اند. آقای سلیمان اختر نیز "بوستان برای دوستان" را چندین بار به عنوان "بوستان جدید" یاد کرده است. این امر چنین نشان می دهد گوی نام اصلی این کتاب "بوستان جدید" باشد. بهر حال نام کتاب

هر چه که باشد با آن سروکاری ندارم و من توجه خود را بسوی مطالب اساسی کتاب جلب می کنم.

هر کس که بعد از مشرف الدین مصلح بن عبد الله سعدی شیرازی چشم به جهان گشود و در نثر و شعر فارسی طبع آزمود دانسته و یا ندانسته تحت تأثیر سبک سعدی قرار گرفته است چنانکه محمد علی فروغی، تصحیح کننده کلیات سعدی می گوید: ”اما اقتباسها و تقلیدهای که گویندگان دیگر از شیخ کرده اند به حساب و شمار نمی آید و حاجت به تفصیل ندارد که هر کس به فارسی نثر نیکو نگاشته و غزل شیوه سروده پس از سده هفتم هجری دانسته یا ندانسته شاگرد شیخ سعدی است“

اگر چه محمد علی فروغی مربوط به پیروی و تقلید نثر نیکو و غزل شیوه ای شیخ صحبت کرده است مع هذا این امر در باب کلام دیگر شیخ مثلاً در باب قصاید و مثنویات مخصوصاً ”بوستان“ که مثنوی است و سراسر آن مظهر تربیت و اخلاق است، نیز صادق می آید. مانند گلستان و غزلیات سعدی بوستان هم مورد تقلید بسی از سخنوران فارسی واقع گردیده است مثلاً ”گلشن صبا“ از فتح علی خان صبا، ملك الشعراى دربار فتح علی شاه قاجارى انیس العاشقین“ از سید قاسم انوار، ”خرابات“ از علی حزین و غیره کتابهای است که در تتبع بوستان سعدی به نگارش آمد.

مولانا محمد عیسی^۱ فرتاب سبک بوستان سعدی را در نظر گرفته کتاب خود بوستان برای دوستان را به سبک ابیات کشیده است چنانکه شعر اول بوستان برای دوستان یا بوستان جدید دلیل این امر است:

بحمد خدا تا کشادم زبان چو سعدی نویسم دگر بوستان

کتاب حسب روایت با حمد باری تعالی و نعت رسول اکرم ﷺ آغاز شده است و بعد ابیاتی چند درباره استاد خود شیخ الاسلام مولانا سید حسین احمد مدنی آمده است که شاعر در آن واقعه تبعید سیاسی

وزندانی شدن او را بتوسط دولت انگلیسی بقلم آورده است و دولت انگلیسی را نحس گفته است:

گرفتار دست حکومت شده حکومت سراسر نحوست شده^۴

برخلاف بوستان سعدی مؤلف سبب تالیف این ”بوستان جدید“ را ذکر نکرده است همچنین کتاب در ابواب هم منقسم نیست، چنین بنظر می رسد که شاعر این چیزها را در نظر نگرفته است معهذا نکته ای که مهم است این است که بر صفحه ۹۰ این کتاب عنوانی است موسوم به ”باب دوم در حکایات همسر ۱۳۷۶هـ“ که می توان آنرا یا اشتباه کاتب شمرد و یا می توان گفت که کتاب در دو باب است و کاتب در آغاز جایی باب اول ننوشته است. اگر موضوع مورد بحث درست بحساب آوریم، می توانیم بگوییم که کتاب مورد نظر در دو باب است.

بوستان برای دوستان بنام کسی موسوم نیست. این کتاب کوچک شامل 1550 (۱۵۵۰) بیت و متضمن صد و بیست و دو صفحه است. شاعر کتاب را مانند شاهنامه فردوسی و بوستان سعدی به بحر متقارب مثنی مقصور / محذوف یعنی فعولن فعولن فعول / فعل یکبار در هر مصراع، سروده است.

در نگارش گلستان و بوستان سعدی مراد مشخصی را پیش نظر داشته و آن تربیت و تهذیب نفس است، هر سخنور و نویسنده وقتی می خواهد چیزی بنویسد پیش نظرش مقصد مشخصی می باشد. مولانا محمد عیسی فرتاب نیز در تالیف این کتاب مراد مشخصی حتماً در نظر داشته باشد و آن حتماً همان و تهذیب نفس باشد اما موضوع اخلاق و تهذیب نفس بوستان برای دوستان با بوستان سعدی تفاوت بزرگی دارد. مخاطب سعدی در بوستان انسان عام است اما مخاطب مولانا محمد عیسی فرتاب معمولاً مسلمان است در کلام خود فرتاب بیشتر با مسلمانان صحبت کرده است اگر می خواهد حرفی مربوط به اخلاق و

تهذیب نفس کند معمولاً مسلمانان را مورد مخاطب خود قرار می دهد. چنانکه جایی جایی از کلامش هویدا است مثلاً مطلب در این است که بمناسبت احوالپرسی گفتگو باید از سلام آغاز شود برای اینکه این طریق مسلمانی است و رسم اسلام هم همین است و اگر کسی حرفش را از سلام آغاز نمی کند سزاوار نیست به طرفش نگاه کنند و چنین کس فرستاده دشمن است و باید از احوال پرسش خود داری کرد، این تمام مطالب که بالا ذکر نمودیم در يك حکایت به تفصیل آورده و ما اینجا بذکر چند بیت از آن حکایت مبادرت می جوییم:

یک‌ صبحدم بر در من رسید	کز آن پیش دیده کسی را ندید
به پرسیدن حال فرزند وزن	سراپا با خلاص شیرین سخن
بحیرت شدم کاندترین روزگار	که کس را بکس نیست فرصت ز کار
رسیدن آن کز وهیج سودی نبود	سلام و دعاء و درودی نبود
نگوید سلام آنکه وقت سحر	نشاید که بروی کشانی نظر!
فرستاده دشمن تست او	کند بی سلام آنکه خود گفتگو
ز حالش مپرس و برویش مبین	که آید به پیشست سحر گر چنین
طریق مسلمان بود در کلام	که اول گزارند رسم سلام

اما اگر بدقت نگاه شود آنگاه بر ما آشکار خواهد شد که پیش مولانا محمد عیسی^۱ فرتاب مقصد معینی نیست و چنین بنظر می رسد که شاعر می خواسته است افکار و خیالات که در ذهنش موج می زد آن را فقط و فقط به سلك ایات بکشد و تجربیات و مشاهدات خود را بی مقصد بیان نماید و یا به عبارت دیگر شاعر در اغلب موارد برخلاف سعدی و رومی و غیره نه فقط اینکه نتیجه بسی مؤثر و درس آموز و شگفت انگیز اتخاذ نمی کند بلکه هیچ نتیجه ای اتخاذ نمی کند. و یا اگر نتیجه ای اتخاذ می کند، طرز و روش آن خیلی ضعیف است. یعنی از حکایات آن مثل اینکه مانند درختان باغ با جان و دل آبیاری شده و در آخرین وقت

که وقت جوانه زدن و بردادن زدن می باشد آنها را خشکانده شود و یا بهتر بگوییم که شاعر آن حکایتها را با آب و تاب آغاز می کند اما هیچ نتیجه ای بر نمی آرد: این نوع حکایات در کتاب بوستان برای دوستان چندین است و ما برای مثال چند حکایت را بمیان می آوریم باینقرار:

شاعر بعد از تحصیلات مقدماتی برای کسب فضائل به مدرسه دار العلوم دیوبند که بزرگترین مدرسه هند بشمار می رود، رفت و پنج سال بعد به خانه برگشت، وقتی پدرش را دید اشک از چشمهایش سرا زیر شد. چنان بگریه افتاد که اهالی آن ناحیه صدایش را از دور و نزدیک شنیدند و گرداگرش جمع شدند. علاوه بر مادر و برادر و خواهر، هر کس

چه خاص و چه عام، خواه هندو باشند خواه مسلمان، بدیدنش اشک ریختند تا اینکه شاعر خود از دست ایشان به ستوه آمد. وی پس از فراگیری علم و فن از دیوبند آمده بود شاعر این حکایت را بعنوان حکایت تاریخی یاد کرده است.

اما بعد چه هیچ . ابیات را ملاحظه بکنید:

حکایت تاریخی که بار اول از دیوبند آمدم

پدر را چو دیدم پس از پنج سال	مرا گریه آمد چو ابر شمال
چنان زار نالیدم اندر حضور	که آواز من رفت نزدیک و دور
پدر هم زشادی چنان اشک راند	هر کس که می دید حیران بماند
ز چشمان مادر سرشکی چکید	ندانم به هجران چه آهی کشید
برادر زشادی برافروخت چهر	بیفزود در خاطرش لطف مهر
چو خواهر شنید آمد اندر زمان	پی دیدنم با دل مهر بان
همه ساکنان وطن خاص و عام	چه هندو چه مسلم چه رحمان و رام
پی دیدن من گروه ها گروه	رسیدند و گشتم ز مردم ستوده
من از دیوبند آمدم تا وطن	مرا بود شهرت به هر علم و فن

يك جای دیگر در طی ستایش استاد خودش مولانا سید محمد

اعزاز علی مدرس دار العلوم دیوبند می گوید، که او مرد نیکوتر از او در زندگانی خود ندیده است. استادش حبیب خدا و رسول ﷺ بود و در دار العلوم مانند مهر روشن بود، در علوم وفنون ماهر و سرش از کبر و غرور خالی بود، در سراسر کشور عالمی مثل او دیده نمی شد او با اوصاف خلفاء اسلام متصف بود با وجود این همه خصائص و شمائل که او داشت شاعر از او دوران تحصیلات در غیب و حضورش شکایت می کرد و نامش به زشتی می برد، ولی بعداً قبول می کند که او این چیزها را از روی جهالت و بی دانش بر علیه استاد خود می گفت که نباید آنرا درست شمار کرد، شاعر این همه مطالب را به تفصیل آورده است اما از این حکایت جالب نتیجه شایانی نمی گیرد فقط و فقط می خواهد به کسانی اطمینان دهد تا وی را از طرف استاد خود بدگمان محسوب نکنند و با عبارت دیگر وی می خواهد کسانی را مطمئن سازد که او از طرف استاد بدظن نیست و هر چه که قبلاً نسبت استاد گفته بود از روی نادانی بود. اگر شاعر به طور نتیجه اییاتی بمیان می آورد که در آن صحبت می شد که کسی نباید در جهل و بدون آگاهی نقایص و عیوب کسی شمرد، حکایت جالبتر می شد زیرا آنوقت حکایت نشان گر مراد معین شاعر می شد. چند شعر از آن در زیر نقل می کنیم

خدا را حبیب و نبی را ولی	نکو تر ندیدم ز اعزاز علی
در آن انجمن گاه دار العلوم	چو مهرست روشن میان نجوم
چو او نیست کوشنده علم و فن	که دیوبند از وهست چون انجمن
سر خود تهی ساخته از غرور	من این تحفه آوردم از راه دور
ندیدم چو او عالمی بی همال	گران پایه هم رنگ کوه شمال
شکایت بسی کردم صبح و شام	بزشتی گرفتم و را نیک نام
زیدانشی گفتمی جابجا	کلامی که نبود شنیدن روا
دل زنده اش گوخبر داشتی	بمن سایه همچو پدر داشتی

هم چنین شاعر در حکایتی راجع به شفایابی از بیماری محمد عبد السلام که پسر او بود سخن می گوید. از عنوان این حکایت چنین بر می آید که شاعر بعد از شفایابی پسر خود جشنی برگزار کرده است لیکن بمحض اینکه کسی حکایت را خواند بر او آشکار خواهد شد که شاعر در این حکایت مربوط به شفا و شفایابی پسرش چیزی نگفته است بلکه در قسمت اول حکایت که مشتمل بر هشت بیت است در ستایش خدا سخن گفته است و در قسمت دوم حکایت که شامل نه بیت است، مربوط به بیماری عبد السلام حرف زده است و گفته است که پسرش در روزهای بیماری غذا خیلی کم می خورد و بعلت آن چنان لاغر و ضعیف شده بود که آرام و راحت از وی دور شد. این امر شاعر را نیز رنجیده کرد بطوری که پیش چشمانش دنیا سیاه شد. اکنون چاره ای نبود بجز اینکه پیش خدای متعال که مالک کون و مکان و محرم رازها است، دست دعا برای شفایابی اش بلند کند زیرا که همان حکیم است و همان بخشنده شفا. قسمت اول حکایت چنین نشان می دهد که گویی حمد باشد. ما برای ثبوت چند بیت در زیر نقل می کنیم.

سپاس خداوند مولیٰ الکریم	که هست او بزرگ و علیم و حکیم
کند از کرمهای خود آشکار	مراد دل بنده بی قرار
کرم جو شد از شان والای او	بهر جاست انعام والای او
ز اوهام و افکار بالاست او	حکیم و علیم است و مولا ست او
کند یاد او هر کی در صبح و شام	شود از مرادات خود شاد کام

و مطالبی که بالا ذکر نمودیم در قسمت دوم حکایت چنین بقلم آورده است

چنان گشت بیمار عبد السلام	که کمتر همی خورد آب و طعام
چنان لاغر و سست اندام شد	که غائب از و لطف و آرام شد

غمی دارم از طرف او در ضمیر	بدام تردد چو مرغم اسیر
کنونم پریشان تر از گرد راه	جهان شد به پیش نگاهم سیاه
بجز آن خداوند کون و مکان	ندارم دگر محرم راز دان
دعا می کنم از دل سوگوار	که بخشد شفا پاک پروردگار

از مزایای کتاب بوستان برای دوستان یکی این است که مؤلف در بیان مطالب جای جای از واژه های زبانهای اردو، هندی و انگلیسی و غیره کار گرفته است. ممکن است این کار بردها از روی ضرورت باشد لیکن در این هیچ تردید نیست که شاعر این واژه ها را بخوبی در ابیات فارسی گنجانیده است. این کار بردها را نباید از نقایص کتاب شمرد چنانکه می دانیم در دوره حاضر سخنوران و گویندگان ایرانی نیز واژه های انگلیسی و فرانسه را بوفور در عبارت فارسی بکار می برند. واژه های که مولانا محمد عیسی^۱ فرتاب در کتاب خود بکار برده است تعدادش زیاد نیست. اینجا بی محل نخواهد بود اگر آن واژه را بمیان آریم: مثلاً موثر، یورپ، ٹیبل، ڈاک، خط، دنگ اشتهار و غیره واژه های هست که شاعر آن را در عبارت فارسی آورده است که معادل آن بفارسی بقرار زیر است. موثر یورپ، ٹیبل که واژه های انگلیسی است و معادل فارسی آن علی الترتیب موتور یا ماشین، اروپا و میز است. ڈاک که واژه های هندی است و معادل فارسی آن پست است که خود و واژه ی انگلیسی است. يك جای ”واژه دنگ بکار شده که گرچه واژه فارسی است اما در کتاب مورد نظر بعنوان مترادف ”حیران“ بکار شده. واژه ”دنگ“ در زبان هندی وارد و بکثرت بمعنی حیران استعمال می شود. همچنین واژه ها خط و اشتهار با وجودیکه واژه های عربی است که در اردو بکثرت مستعمل است و معادل آن در فارسی علی الترتیب نامه و پوستر است و پوستر خود واژه ی انگلیسی است. اینک ابیاتی را که واژه های مذکور در آن بکار

شده ارائه می دهیم:

وگر هست دهقان بدانش بلند بشهرش خود او را بموثر کشند ۹

☆☆☆

شنیدم به یورپ یکی شاه بود ورا دختری خوب چون ماه بود ۱۰

☆☆☆

بخوردن نشستند و بستند در شه یورپ وملکۀ چون قمر(۳)

☆☆☆

زيك خوان بخوردند با همدگر مساوات آن شاه یورپ نگر(۴)

☆☆☆

نوشتیم خطی اندرین آرزو بنازی کشادم در گفتگو(۵)

☆☆☆

من آن خط نیند ا ختم تابداك دلم نیست آسوده از ترس وباك(۶)

☆☆☆

یکی آمد امروز هنگام کار زبهر رسانیدن اشتهار(۷)

☆☆☆

درختان بهر سو چنان رنگ رنگ که بیننده را کرد حیران ودنگ(۸)

در اشعار مولانا عیسیٰ فرتاب وضع سیاسی آن زمان هم بیان شده است. هر گاه شاعران و نویسندگان چیزی ناپسند در اجتماع می بینند خواه از طرف دولت می باشد خواه از طرف اجتماع بوسیله آنان مورد انتقاد قرار می گیرد. چون در آن زمان هرسو صدای آزادی بلند می شد و علماء و دانشمندان هند علم بغاوت ضد حکومت انگلیسی بر افراشته بودند و جور و ظلم حکومت انگلیسی جابجا هر روز از حد می گذشت، یکی از گروه علماء جمیعۀ علماء هند فتوی داده بود که وظیفه انگلیسی حرام است همه باشندگان هندوستان باید که با انگلیسیها کمک نکنند، کنگره ملی هم حامی این فتوی بود، رئیس کنگره ملی مهاتما گاندی بود و رئیس جمیعۀ علماء هند مولانا محمود الحسن

دیوبندی و شیخ الاسلام مولانا سید حسین احمد مدنی عضو فعال جمیعة علماء هند بود آن همه بدست حکومت گرفتار شده بودند و حکومت انگلیسی آنان را تحت تبعید سیاسی به مالتا (Malta) فرستاد. این واقعه را شاعر چنین بیان می کند.

جهان تار شد همچو شب در نظر	شنیدم زوقتی که من این خبر
نماند چنین سلطنت پائیدار	که آن را ست زینگونه بیهوده کار
که در ملک هندوستان جابجا	فتاد است این شور این غلغله
که شیرز شیران اسلام بود	بمردی و را در جهان نام بود
گرفتار دست حکومت شده	حکومت سراسر نحوست شده

شخصیتهای که مولانا محمد عیسی^۱ فرتاب در کتاب خود درباره آنها صحبت کرده است سعدی شیرازی، نظامی گنجوی، مولانا جامی، اساتید مختلف خصوصاً شیخ الاسلام مولانا سید حسین احمد مدنی، مولانا اعزاز علی، مولانا معراج حق، ویک جا اسم مولانا ابو الکلام آزاد را هم ذکر نموده است.

از اشعار سعدی این طور متأثر بود که ”بوستان برای دوستان“ بطرز بوستان سعدی نوشت. و در اولین شعر گفت:

۱۳ بحمد خدا تا کشادم زبان چو سعدی نویسم دگر بوستان

اگرچه کتاب مورد نظر به سَك بوستان نوشته شده است لیکن شاعر يك جا بر شعر گلستان تضمین کرده است چنانکه می گوید:

یکی گشت مجروح در کارزار	بنالند نزدیک شیخ دیار
که از شدت درد شب تا سحر	ره خواب شد بسته بر چشم تر
پیایی چنان ضرب پیهم رسید	که جان تا بلب تا بلب جان رسید
بچوبم فرو کوفتند آن چنان	که اندر تنم سوده شد استخوان
چنین گفت شیخ ای شکسته عظام	نباید که دشمن شود شاد کام
که اظهار رنج تن خویشتن	به پیشانی مرد آرد شکن

مگویانده خویش با دشمنان که لا حول گویند شادی کنان^{۱۴}

شاعر در این تضمین نصیحت کرده است و از روی تمثیل درس داده است که نالیدن و گریه وزاری کردن نزد مردم بی فایده است چون بهی خواه شما نیست وقتی شما از آنان دور می شوید، شادی می کنند و لا حول می گویند در این ضمن اگر حکایت گلستان سعدی را اینجا ذکر نمایم بیجا نخواهد بود. ”بازرگانی را هزار دینار خسارت افتاد پسر را گفت نباید که این سخن با کسی در میان نهی، گفت ای پدر فرمان ترا است نگوییم ولیکن خواهیم بر فایده این مطلع گردانی که مصلحت در نهان داشتن چیست. گفت تا مصیبت دو نشود یکی نقصان مایه و دیگر شماتت همسایه.“

کتاب مورد نظر در سبک خراسانی است و سبک خراسانی بنا به گفته صاحب زبان و نگارش فارسی، سبک شاعران عهد سامانی و غزنوی را سبک خراسانی می گویند، از جمله نمایندگان این سبک رودکی سمرقندی، شهید بلخی، دقیقی، فرخی سیستانی، عنصری، منوچهری دامغانی، و ناصر خسرو را می توان نام برد از حیث نوع، بیشتر قصیده است و از لحاظ لفظ ساده روان و عاری از ترکیبات دشوار است و واژه های عربی در آن اندک است و از لحاظ معنی، صداقت و صراحت لهجه، تعبيرات و تشبیهات ساده و ملموس، از اختصاصات مهم آن سبک است مضمون بیشتر اشعار این سبک وصف طبیعت و مدیحه و شرح فتوحات پادشاهان و گاه پند و اندرز بوده است. این سبک تا قرن ششم هجری نیز رواج داشته است.^{۱۵}

از اقتباس بالا معلوم می شود که سبک خراسانی یکی از بزرگترین و مهمترین سبک شعر فارسی است که بسیاری از شاهان مهم در این سبک شعر گفته اند. این تمام مزایا که بالا ذکر شد در اشعار کتاب

مورد نظر جابجا دیده می شود مثلاً از واژه ”ورا“ بجای اورا ”همی آید“ یا آید همی بجای می آید که ویژگی مهمی سبک خراسانی است، در اشعار این کتاب استفاده شده است و طریق نصیحت و پند و اندرز و نگارش داستان قدیم و جدید در اوصاف صحابه رضی الله عنهم و علماء هم در آن مثل سبک خراسانی است.

موضوعات کتاب: موضوعات این کتاب مکارم اخلاق، قرآن و نماز و انتقال دادن طریق اسلامی به اجتماع است. جابجا برای اصلاح اجتماع حکایتهای نوشته است. مثلاً این حکایت که کسی روزی وقت صبح نزد من آمد و احوال فرزند وزن را پرسید ولی من جوابش ندادم چون بطریق اسلامی سوال نکرده بود این حکایت را در ”بوستان برای دوستان“ این طور ذکر نموده است.

یکی صبح دم بر در من رسید	کزان پیش دیده کسی را ندید
به پرسیدن حال فرزند وزن	سراپا باخلاص شیرین سخن
رسید آن کزوهیچ سودی نبود	سلام و دعا و درودی نبود
نگوید سلام آنکه وقت سحر	نشاید که بروی کشایی نظر
فرستاده دشمن تست او	کندی سلام آنکه خود گفتگو
زحالش می پرس و برویش می بین	که آید به پیش سحرگان چنین
نباید چنین مونس و غمگسار	که آید تبه پرسش نباید بکار
نفاق است در خاطر آن ندیم	که باشد خسیس و نماید کریم
کسی را در این ملک آرام نیست	که دینی چو این دین اسلام نیست
طریق مسلمان بود در کلام	که اول گزارند رسم سلام

وهمین طور در حکایت دیگر ذکر نموده است که روزی بعد نماز فجر تلاوت قرآن نه کرده بودم. شاعر را این امر چنین ناگوار گذشت که این حکایت را از هر خاص و عام بیان می کرد و می گفت من دیروز مثل خرگوش خفتم. چنین معلوم شود که با مولی سروکاری ندارم.

این واقعه را به سلك ایات اینطور کشیده است. وما بذکر چند بیت از آن توجه خود را بسوی دیگر معطوف می کنیم

يك امروز آمد چنان ناگوار	که قرآن نخواندم در آغاز کار
بخفتم چو خرگوش وقت سحر	نهادم به بالین چو بیمار سر
تو گفתי ز مولا سروکاری نیست	مرا حاجت هیچ دربار نیست
نه پابندی دین نه تقلید شیخ	گذشتم ز ارشاد و تاکید شیخ
مرا بوالعجب فکر اندر دل ست	چو روحم مقید در آب و گل است
در این فکر شیطان وزیر من است	اگرچه خدا دستگیر من است
دگر چاره نیست اندر شعور	که از سر چسان سازم این فکر دور
چنین فکر تا همنشین دل است	چو ویرانه این مسکن و منزل ست
بزاری گریستن سزاوار تر	چو گردد زمان دل آزار تر ^{۱۷}

نیز در وصف ایوار فرموده است که نزدیک من تسیح و کلام خدا خوشتر از لطف دهر است. من این وقت یاد خدا را بهتر از همه کار می دانم. چون این اوقات که صرف می کنیم بعد از سپری شدن دوباره نمی آید مثل شباب و جوانی که دوباره بر نمی گردد. اگر ما این وقت عصر را بسیر و سیاحت گلستان و دشت تلف می کنیم هیچ فایده نیست چون این جهان فانی است و مزرعه آخرت عمل نیک است. هر چه که اینجا می کاریم نزد خدا می یابیم و این وقت که الآن در دست ما است باید که آنرا غنیمت به شماریم. زیرا که این دنیا فانی است و ما نباید به دام نیرنگی زمان بیفتیم. چند شعر برای نمونه ذیلاً می نگاریم.

به نزدیک من اندرین وقت عصر	کلام خدا خوشتر از لطف دهر
خدا را در این وقت یاد آوری	به از فتح صد ملک اسکندری ^{۱۸}
نیابی چنین وقت بعد از ذهاب	که واپس نگردد دوباره شباب

نیز جای دیگر همین مطالب را این طور تحت و عنوان ”دام برای گرفتن آهوئی آرزو“ بیان نموده است. شاعر می گوید که اگر بدام

شماشکار نمی افتد غمگین نشوید. چون فقط شما نمی هستی در جهان بلکه هزارها نفر هستند که آرزوی شان بر نمی آید.

نه تنها توی در تمنا اسیر در این فکر هستند برنا و پیر
در انبوه مردم نباید گریست به تحقیق گو مرد آزاد کیست؟
اصلاً این ایات را بطرز ایات اقبال گفته است.

حواله به شیطان ترا کرده اند ز اعمال خود آشنا کرده اند
یک جرم آدم سزا یاب شد تو گوئی پی توبه صد باب شد
که آخر چه خواهید اندر جهان؟ فزون است باله شده آب و نان^{۱۹}

اصلاً این همه ایات بجواب آن سؤالها است که در ایات زیر از خداوند کرده و گفته که ما الآن در بند رزق هستیم، باز هم سعی ما بی نتیجه می باشد. اگر شما پی کار ماهستید پس چرا کار ما آسان نمی شود. این شکوه را بسلك ایات این طور کشیده است.

نگوید کسی اندرین چارسو که بر آمده از تواس آرزو
مگر خود تو گوئی که از انتظام مرا آرزو شد به گیتی تمام
تو باشی و کار تو باشد چنین چه گویم من این احکم الحاکمین

در کتاب مورد نظر شاعر حکایت‌های آورده است که مربوط به واقعات کشتزاری و کوه ورود خانه و غیره است. مثلاً شاعر و صبح، حکایت مگس و نقل تیمم، حکایت غوک و ماهی، وصف هوا، حکایت سیر هماله و مدهو مالا، از جمله حکایتها است که خیلی جالب است. در حکایت غوک و ماهی، شاعر در این حکایت مانند نظم ”پهاڑ اور گلهری“ (کوه و سنجاب) از اقبال از مکالمه کار گرفته است.

فرتاب با مکالمه های جالب ماهی و غوک را این طور بیان کرده است گویا هر دو واقعاً بزبان قال می گویند و واقعه چنین بیان می کند که شبی یک ماهی به یک غوک گفت که زشتی مثل تو در جهان چیزی

نیست. همه به صدای زشتی تو در وقت خواب و راحت خلائق خدا را زحمت می دهی. مثل تو مؤذی در جهان ندیدم که باعث نا راحتی مردم می شوی و از خدا نمی ترسی؟ غوک از تحمل و بردباری جواب می دهد. عزیزم من شکر خدا می کنم که او برای خلائق باران می بارد از این امر خیال نمی کنم که این دلآزاری است. ایباتی ملاحظه بکنید:

شبی گفت ماهی به غوک این سخن	خراشد فغان توبس گوش من
چون بر آسمان ابر پیدا شود	ندانم ترا این چه سودا شود
که نا دیده يك قطره افغان کنی	صد هنگامه حشر سامان کنی
نیندیشی از رنج و قوم جهان	که خوابیده باشند خوابندگان
تو بیدار سازی هم رز خواب	ندیدم چنین مؤذی اندر آب
بر آشفت غوک این سخن چون شنید	جوابی به گفت آنچه باید شنید
بگفتا که من شکر باری کنم	بدرگاه حق آه وزاری کنم
زبانم ستائشگر کار او ست	که این ابر و باران ز آثار او ست

(الحشیه، بوستان برای دوستان، ص. ۱۱۰-۱۱۱)

ویکی از حکایتهای جالب، حکایت سیر هماله و مدهومالا است که شاعر مناظر دیدنی کوه هماله و مسافران که برای زیارت هماله می روند درباره آن بیان نموده است. این حکایت مشتمل بر سی و پنج ابیات است، اولاً من در باب اول یعنی (احوال و آثار شاعر) بیان کرده ام که خانه شاعر به وادی کوه هماله است، يك بار با دوستانش برای دیدن کوه هماله رفت و آنجا مناظر درختها و گلهای رنگارنگ و برف سپید مثل پنبه و در راه برای مسافران قحوه خانه، فروشگاه و رستوران که نظر کرد همه آن را در ابیات جالبی گنجایند و برای دوستان دیگر که آنجا نرفته بودند آنرا بعنوان هدیه آورد. اینجا چند بیت از این داستان ذیلاً نقل می کنیم.

۲۱ چه گویم ز احوال پیشینان محمد حسین بود در دینیان

که همراه من بود روزی دوچار	چورفتم پی دیدن کوهسار
همه راه دیدم ز برگ و شجر	نهان بود خورشید و مه از نظر
به جای رسیدم که بازار بود	مدهومالا نامش در اظهار بود
شبی اندر بقعه دل پذیر	عجب دیدم از حال برناؤ پیر
زنان بازنان همگروه آمدند	زبالا و پستی کوه آمدند

...

نشستند باهم برقص و سرود	چواستارگان زیر چرخ کبود
وز آنجا سوی کوه کردم گذر	بدربا و خشکی نمودم سفر
شنیدم که ریحان و گل چارسو	بر آن کوه هر دم کند نشربو

و در همین حکایت می گوید که داستان هماله را این طور شنیده ام که دلش نمی خواهد که از اینجا برگردم. به خواجه حسین گفتم با من بر کوه بیا تا آن داستانهای که درباره این کوه شنیده ام بینم. چون سعدی گفته است "شنیده کی بود مانند دیده". خواجه اشتیاق من را چون دید چاره ای ندید سوای این که رخت سفر برای کوه هماله به بندد و این طور آرزوی دیرینه من برآ شد، ایات:

سخن تانه گفتند از خیر و شر	نمی داشت ز نهار شاعر خبر
شود شوق پیدا ز تعریف شی	رود آدمی جانب روم وری
چو تعریف کوه هماله شنید	دلیم گشت در حال مشتاق دید
بخواجه حسین گفتم ای نیک رای	روم بهر این منظر دلکشای
توبامن اگر همراهی می کنی	بظلمت پدید آیدم روشنی
مرا دید کامل چو در شوق دید	توجه بسامان بدا نسو کشید

مناظر کوهسار را چنان به ایات دلکش کشیده است که اگر آنرا در ضمن ذکر نه نمایم موزون نخواهد بود:

در اثنای ره دیدم آن مرغزار	که کردند وحش و بیابان فراز
درختان به هر سو چنان رنگارنگ	که بیننده را کرد حیران و دنگ

گل ولاله بر شاخها هر طرف	ز فردوس بوده پیام شرف
شجر بر شجر در یمین و یسار	ثمر در ثمر شاخها در کنار
ز سبزه زمین سبز چون آسمان	بشاخ اندرون طوطیان نغمه خوان
به بالا طیور و به پستی وحوش	ز جاموس گا و خرومار و موش،
به هر جان تو بینی هزاران هزار	ندانند کسی کردن آن را شمار
در آن دشت و کهسار شیرو بلنگ	خورشها بگیرند از آب و سنگ
عجائب سفر بود حیران شدم	بحیرت خدا را ثناء خوان شدم
چو واپس شدم زیر نخلی بلند	به زنجیر زلفی شدم پای بند
هزار آفرین بر چنان دلبری	که چهرش درخشید چون اختر
ازین بیش گفتن ندارم مجال	که حاجی است زاهد بگیرد ملاهم
مراد در دل است آنچه در دل بود	بالفاظ اظهار مشکل بود

اشتباهات خطی در این کتاب زیاد هست. شمردن همه آن در این مقاله مختصری ممکن نیست چون در هر صفحه تقریباً دو سه اشتباه خطی دارد.

باعث این اشتباهات خطی جابجا اوزان و بحور تبدیل شده است و بعضی از ابیات از وزن افتاده است مثلاً خطاط بجای تعیین تعیین نوشته است و يك جای از روی ضرورت شعری حسین آورده است که به محك وزن درست نمی آید. شعر ملاحظه بکنید

بخواجه حسین گفتم ای نيك رای روم بهر این منظر دلکشای
روی همرفته مامی گوئیم که کتاب ”بوستان برای دوستان“
فرتاب يك بوستان جدید برای ما دانشجویان فارسی است. این بوستان
جدید فرهنگ هندی را نشان می دهد باختصاص ناحیه ارریه وپورنیه که
آنجا سطح زندگی مردم چه نوعی است. هر سال مناظر وحشتناك آفات
سماوی مثل باد و باران و سیل و طوفان را از چشم خود می بینند. می
گویند که باران باعث رحمت است. هر کس برای باران دست به دعا

بلند می کند ولی در ناحیه ارریه گاه گاهی همین باران باعث زحمت مردم می شود هر سال سیل می آید و کشتزار کشاورزان را می برد. ولی بیش از همه چیزی که حایز اهمیت است، این است که ”بوستان برای دوستان“ در زمانی نوشته شده که زبان وادیات فارسی رونق خود را از دست داده بود ولی باوجود این همه مولانا محمد عیسی فرتاب بود که عزم وی مثل کوه هماله بود که در زبان فارسی هند روح تازه می دمید، اما کسی نبود صدایش بشنود. اصلاً عشق وی با این زبان فقط و فقط باین سبب بود که بتوسط همین زبان واهالی زبان، اسلام به هند آمده بود. بوسیله این زبان مسلمانان هند از فرهنگ و تاریخ اسلامی و فلسفه وادیات آشنا شده اند، و ”بوستان برای دوستان“ مظهر خیالات و افکار ادبی است که از قلم مولانا محمد عیسی فرتاب بیرون آمده.



مراجع

- ۱- فرتاب، محمد عیسی، بوستان برای دوستان، ص، ۱۲۱، انتشارات جهانگیر کهن گنج ۱۹۵۸ میلادی، بهار.
- ۲- مقدمه کلیات سعدی تصحیح شده محمد علی فروغی، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۷۳، ص، ۱۸.
- ۳- فرتاب، محمد عیسی، بوستان برای دوستان، ص، ۷، انتشارات جهانگیر کهن گنج ۱۹۵۸ میلادی، بهار.
- ۴- همان، ص، ۴.
- ۵- همان، ص، ۴۹، ۵۰.

- ۶- همان، ص، ۸۹- ۹۰
- ۷- همان، ص، ۸۸- ۸۹
- ۸- همان، ص، ۱۱، ۲۲، ۲۶، ۳۱، ۵۸، ۶۳، ۱۱۳
- ۹- همان، ۴
- ۱۰- همان، ص، ۱
- ۱۱- همان، ص، ۸۴
- ۱۲- گلستان سعدی باب چهارم در فواید خاموشی، ص، ۱۱۲، انتشارات تهنوی دیوبند، ۱۹۴۷ میلادی-
- ۱۳- زبان و نگارش فارسی، ص، ۱۶۹
- ۱۴- فرتاب، محمد عیسی، بوستان برای دوستان، ص، ۴۶، انتشارات- جهانگیر کشن گنج ۱۹۵۸ میلادی، بهار-
- ۱۵- همان، ص، ۵۰- ۵۲
- ۱۶- همان، ص، ۷۹
- ۱۷- همان، ص، ۸۱- ۸۲
- ۱۸- يك قريه در نيپال است
- ۱۹- فرتاب، محمد عیسی، بوستان برای دوستان، ص، ۱۱۲- ۱۱۳، انتشارات- جهانگیر کشن گنج ۱۹۵۸ میلادی، بهار-
- ۲۰- همان، ص، ۱۱۳
- ۲۱- همان، ص، ۱۱۳
- ۲۲- همان، ص، ۱۱۳- ۱۱۴
- ۲۳- همان، ص، ۱۱۳

☆☆☆

دکتر شاداب ارشد،

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه کشمیر

حضور شاعران ایرانی در کشمیر... (بخش اول)

چکیده:

کشمیر به علت جاذبه های متنوع از جهت زیباییهای فطری فراوان، طبیعت سرسبز، آب و هوای خوش، امنیت، آرامش و آسایش آن سرزمین و دارا بودن اماکن تاریخی و اسلامی همچون مدارس، خانقاه ها، مساجد و کتابخانه ها از يك سو و رونق و گسترش زبان فارسی در کشمیر و توجه روز افزون دربار و سلاطین کشمیری به زبان و ادبیات فارسی و داد و دهش فرمانداران حکومتی از سوی دیگر و علاوه بر این شباهتی و مماثلتی که با سرزمین ایران دارد، مورد توجه بسیاری از صوفیان، مبلغان و شاعران ایرانی قرار گرفته، موجب روی آوردن و مهاجرت چندی از آنها به این خطه زیبا گردید. عده دانشمندان و نویسندگان ایرانی که از مناطق مختلف ایران به سوی آن سرزمین دلکش و زیبا کشانده شده اند، خیلی زیاد است. از میان آنها بسیاری هستند که کشمیر را برای استقرار دایمی خود برگزیده بودند. طبیعی است که آنها در همان جا زندگی را به درود گفتند و در همان جا به خاک سپرده شدند. بر سر مرقد های بعضی از آنها عمارات رفیع به عنوان یادگار تأسیس شده است. از میان آنها آرامگاه محمد امین اویسی منطقی بیهقی (م- ۵۸۸۹.ق.) در محله اویسی، سید کمال الدین در محله سید کمال، سید محمد کرمانی در مقبره گنج بخش، سید حسین خوارزمی در محله منور آباد، سید حسین سمنانی در دهکده کولگام، مرزا اکمل الدین بدخشی (صاحب مثنوی بحر العرفان) در محله

علمگری معروف هستند. از این رو، این شاعران باتوجه به غنای فرهنگی ایران و زبان فارسی و متأثر از جاذبه های دل انگیز کشمیر در آن سرزمین آثار ارزشمندی را پدید آوردند که اکنون از یادگارهای فرهنگی کشمیر به شمار می رود. در این مقاله ذکر زندگی و نمونه اشعار تنی چند از این شاعران مهاجر ایرانی به کشمیر بسنده کرده و علاقه مندان به مآخذ مورد ارجاع داده شده است.

مقدمه:

۱- بابا طالب اصفهانی: وی در زمان حکومت چکان (۹۶۲-۹۹۲ ه.ق.) به کشمیر آمده با حکام آن جا تقرب حاصل نمود و در نزاع امرای کشمیر اصلاح کلی فرمود و تا عهد نورالدین جهانگیر گورکانی هند چمن پیرای باغ سخن سنجی بود تا در سال ۱۰۳۲ ه.ق. در کشمیر فوت کرد و در محله بابا پور در مزار بابا خیل آسود او لطف طبعش از حسن معنی ظاهر ازوست:

از سرکوی تو دل با دیده تر می رود

شعله در دل، ناله برب، خاک بر سر می رود

حرف شرح درد دل، گر آشنای لب کنم

خون ز جیب دیده تا دامن محشر می رود ۲

شعله در پروانه افتد، بلبل آید در خروش

گر بگویم آنچه ما را بی تو بر سر

در حلقه ما زمزمه سور نباشد

ما غمزدگان را دل مسرور نباشد

بی روی تو بیرون کنم از دیده نظر را

گر ذوق تماشای تو منظور نباشد
ویرانه دل چون سر تعمیر ندارد
بگذار که این غمکده معمور نباشد ۳

غمنامه من نخوانی و کهنه شود
مهجوری من ندانی و کهنه شود
دیر آمدنت مباد کین زخم فراق
ترسم که تو دیر مانی و کهنه شود ۴

۲- میرعلی: مولانا میرعلی - از اصحاب کمال و شعرای باقیل و قال بود، در عهد سلسله چکان کشمیر از ولایت (ایران) به کشمیر مهاجرت نموده شمع سخنوری افروخته و پیش حسین شاه چک قریبی داشت. ۵ وی در نستعلیق نویسی بی نظیر روزگار بود اما این میرعلی سوای میرعلی قدیم است که در عهد میرزا الخ بیگ خان واضع الاصل خط نستعلیق در شهر توران بوده است. ۶ میرعلی صاحب نطق و بیان بود و فکر شعری جسته جسته می کرد و این دو بیت از زاده های طبعش است:

گل به دستم چه نهی ، در کف من خار خوشست
این گل تازه بر آن گوشه دستار خوشست
سبو سبوده و خم خم دل لوند مرا
مرا قدح چه آب زند آتش بلند مرا؟ ۷

”مسجد موزون مختصر سنگی در اطراف نو شهره قریب بوته کدل، جایی که الحال باغ علی مردان خان است ساخته اوست، ۸ ظاهرأ مسکن بلکه مدفن اوهمانجاست.“ ۹ مؤلف تاریخ حسن می نویسند: وی در تعریف کشمیر رساله ای نظم کرده است. ۱۰

۳- فتح الله شیرازی: میرفتح الله شیرازی (= شاه فتح الله...) اعلم علمای زمان و مقتدای حکام و اکابر فارس بود. خواجه محمد دهدار

شیرازی متخلص به فانی از اکابر علمای صوفیه است، در علوم معقول و منقول از شاگردان میر فتح الله شیرازی بود، بعداً به دکن رفت و در بیجا پور نزد علی عادلشاه (۹۶۵-۹۸۸ ه.ق.) تقرب بهم رسانید، و او را بر انگیخت تاوی رابه در بار خود بخواند، و چون میر به دکن رفت، منصب و کالت یافت و صاحب اختیار مهمات او گردید. پس از کشته شدن علی عادلشاه (۹۸۸ ه.ق.) در سال نهصد و نود (۹۹۰ ه.ق.) جلال الدین محمد اکبر شاه، پادشاه گورکانی هند فرمانی به طلب او فرستاد، و وی به سال نهصد و نود و یک (۹۹۱ ه.ق.) در فتحپور به حضور رسید، در نهصد و نود و چهار (۹۹۴ ه.ق.) به صدارت کل بلاد هندوستان رسید. اکبر شاه هنگامی که در سال نهصد و نود و هفت (۹۹۷ ه.ق.) برای سیاحت کشمیر شد، فتح الله به همراهی او به کشمیر رفت و در آن جا مبتلاء به اسهال شد و همان جا رخت از جهان بریست. سال و صال او در واقعات کشمیر نهصد و نود و هفت (۹۹۷ ه.ق.) هجری قمری نوشته شده است. ۱۱ وی نخست در خانقاه میر سید علی همدانی ۱۲ واقع در کشمیر مدفون گشته، ۱۳ و بعداً به دستور اکبر شاه، جنازه اش را به موضعی رفیع که به تخت سلیمان مشهور است انتقال داده اند. ۱۴ این همان مکان است که بعدها پس از دفن سلیم تهرانی، کلیم همدانی، طغرای مشهدی، قدسی مشهدی و قاضی ابوالقاسم به "مزار الشعراء" معروف شد. این مقبره را اکبر شاه گورکانی در دامن کوه سلیمان در محله درگجن، برفراز تپه ای و در کنار تال دل برای فتح الله شیرازی تأسیس نمود و نخستین کسی که در مزار الشعراء مدفون گردید میر فتح الله شیرازی ملقب به عضدالدوله از حکمای دربار جلال الدین اکبر شاه بود.

بر روی مرقده فتح الله شیرازی سنگی بزرگ با کتیبه ای به زبان عربی و فارسی موجود است که تا روز گاران ما باقی مانده است. اما این

کتیبه خوانا نیست ، چون اکثر حروف آن با مرور زمان شکسته و خراب شده اند.

این جا باید متذکر شوم که دانشمند فقید علی اصغر حکمت در ” نقش پارسی بر احجار هند ۱۵ و استاد ارجمند محمد صدیق نیازمند در مقاله خود در مجله ایران شناسی ۱۶، میر فتح الله شیرازی را با ابوالفتح گیلانی اشتباه کرده اند. ایشان می نویسند که ابوالفتح گیلانی اولین کسی است که در مزار الشعراء مدفون گشته است. ولی این درست نیست، چون مؤلف اکبر نامه ۱۷، مآثر الامرا ۱۸ و عرفات العشاقین ۱۹ می نویسند که حکیم مسیح الدین ابوالفتح پسر مولانا عبد الرزاق گیلانی از امرا و مریدان اکبر شاه در سال نهصد و هشتاد و سه (۹۸۳.ق.) وارد هند شده به ملازمت عرش آسیانی (اکبر شاه) سعادت اندوخته به منصب در خور سرافرازی یافت. اکبر شاه در سال نهصد و نود و هفت (۹۹۷.ق.) برای سیاحت کشمیر عازم کشمیر شد، و هنگامی که انتهای الویه پادشاهی از کشمیر به کابل اتفاق افتاد، ابوالفتح در مضافات دمتور در راه کابل به اجل طبیعی در گذشت، حسب الحکم، خواجه شمس الدین خوافی به مقبره بابا حسن ابدال برده در گنبدی که خواجه بنا کرده بود به خاک سپرد. تقی اوحدی نیز می نویسند که ” وفات و مرقد او در راه کابل است در مقبره بابا حسن ابدال“ چون پیش از این سانحه روزی چند علامه امیر عضدالدوله (فتح الله شیرازی) هم فوت کرده بود، صرفی ساوجی ۱۹ این تاریخ یافت.

امسال دو علامه ز عالم رفتند رفتند، مؤخر و مقدم رفتند
تا هر دو موافقت نکردند بهم تاریخ نشد که: هر دو باهم رفتند: ۹۹۷ هـ
صاحب عرفات می نویسد: ((در وادی شعر اگر چه کمتر کوشیده، اما رطل فضایل چنانکه باید نوشیده، و این رباعی که به حسن لذت منسوب می دارند روایت کرده آمد، وله)):

آنجا که به چرخست در زخم پلنگ (۹) آتش زند از شوق در آن راه شلنگ (۹)
رفتیم و شنیدیم و گرفتیم به چنگ (۹) آن حلقه که صور (۹) ازوست يك زخم خدنگ (۹) ۲۱
ازوست:

می از خم معرفت چشیدن مشکل وزهستی خویشتن بریدن مشکل
تحقیق نکات اهل عرفان آسان اما به حقیقتش رسیدن مشکل
مولانا قریبی دماوندی: قریبی از دماوند بوده است اما مدتها در
بغداد و عتبات به سر برده از آن جا در دوران حکومت مغولان گورکانی
هند به هندوستان مهاجرت نمود و به دربار جهانگیر پادشاه گورکانی
منسلک گردید ۲۲، بعد از گذراندن مدتی در هندوستان قریبی به
همراهی جهانگیر پادشاه به کشمیر رفت و در آن جا توطن اختیار نمود و
در همان جا فوت کرد. تقی اوحدی معاصر قریبی و مؤلف تذکره عرفات
العاشقین در باره اش می نویسد:

”.... مولانا قریبی دماوندی، از اهل سخن و از گوهر دانش بی
نیاز بوده، غایت ادراک و علو فکر نهایت ذکا و سمو فطرت داشته،
خاطرش چون شهر ششم منظر سعد اکبر، طبعش چون جبل دماوند معدن
گوگرد احمر آمده، شعله ادراک و دقت خیال، سرعت انتقال، صفای
ذهن، تتبع سخن، جامعیت علوم، تجرد ذاتی، استغنائی جبلی،
وارستگی تمام او را حاصل بوده، مدتها در بغداد و عتبات به سر کرده، از
آنجا به هند افتاده، مدتی در کشمیر رحل اقامت فکنده، در این از منه به
قرب جوار اوحدی پیوست.....“ ۲۳

قریبی در شعر مهارت داشت و در میان شاعران رتبه عالی داشت.
طبیعتش مستغنی بود چون صاحب ریاض الشعراء می نویسد:
”در شاعری کمال قدرت و نهایت مهارت داشته، بسیار مستغنی و

عالی مرتبت ۲۴

ازوست:

خنده بی در دیست براحوال زار عندلیب هیچ عاشق را الهی یار هر جایی مباد

می فرستم بر او قاصد و می گوید رشک سببی ساز خدایا که به منزل نرسد

آهنگ حج ای دلبر فرزانه مکن بازم ز شکیب و عقل بیگانه مکن
ای بت مکن آهنگ حج از بهر خدای ز نهار که کعبه را صنم خانه مکن

این شعله که نو گرفته در من نه خرقه گذاردم نه خرمن
این دوستی از چنین بماند نه دوست گذارم نه دشمن
کس دامانم ز جیب نشناخت تا جیب شناختیم ز دامن
آنانکه ز یار و همنشین می پرسند والله که ز خصمان به از این می پرسند
من خود به شکایت از تو لب نگشایم اما نه ز دوستان چنین می پرسند ۲۵

الهی شیرازی: حکیم صدرالدین شیرازی متخلص به الهی فرزند حکیم فخرالدین محمد است که در عهد شاه طهما سب صفوی سر آمد طبای عصر بود، وی پس از تحصیل طب و ریاضی و سایر فنون این علم به سال هزار و یازده (۱۰۱۱ ه.ق.) به اتفاق حکیم رکنا مسیح کاشی به هندوستان رسید. چنانکه ابوالفضل علامی در اکبر نامه در ذیل وقایع سال چهل و هفتم جلوس جلال الدین محمد اکبر شاه نوشته است: حکیم رکنا و حکیم صدرا قاید توفیق زمام طالع گرفته از عراق به دارالنعمیم هندوستان آورد و از دولت ملازمت پادشاه غریب پرور کامیاب مطالب گردیدند، نخستین پزشکی را با صوری دانش فراهم آورده بود و به قافیه سنجی میل تمام داشت و مضامین بلند در رسته نظم کشیدی، دومین در فنون حکمت صاحب دستگاه و از طبابت نیز آگاه و بر انشای نظم و نثر قادر و آراسته باطن و ظاهر بود. (۲۶)

صدرا ی مزبور چندی در محضر حکیم علی گیلانی که از

پزشکان معتبر در بار اکبری بود تلمذ کرد و به تکمیل معلومات خود پرداخت ، در زمان جانگیر پادشاه (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ ه.ق.) از پزشکان معتمد وی بود و پس از فوت حکیم علی گیلانی (۱۰۱۸ ه.ق.) به خطاب ”مسیح الزمان“ معزز و مکرم گشت ، در عهد شاه جهان نیز از مقربان در گاه و به خدمت عرض مکرر منصوب بود. در اواخر ایام عمر زمستان در لاهور و تابستان در کشمیر به سر می برد، و سر انجام به سال هزار و شصت هجری (۱۰۶۰ ه.ق.) در کشمیر وفات یافت ۲۷ کلیم همدانی در تاریخ فوت وی گفت:

ندانم تا کی از فوت عزیزان مرا خواهد ز دل تاب و توان رفت
سوی عیسی به گردون بیدش شد مسیح عهد چون زین خاکدان رفت
ز دل تاریخ فوتش خواستم ، گفت: طیب درد دلها از میان رفت= ۱۰۶۰ ۲۸

تقی اوحدی که هنگام تألیف عرفات العاشقین (۱۰۲۲ ه.ق.) جوانی او را دریافته بوده ، در باره وی چنین نوشته است:

رضوان بهشت نفوس شامله ، خورشید سبهر دانش عقول کامله ،
مجموعه علم و حکمت الهی ، گنجینه فضل و رحمت نامتناهی ، حکیم
مسیح الزمان آلهی.....

اوراست:

بیا که زمزمه عشق وحی تنزلی است زبان خامه ما در مقام جبریلی است
رخی نشسته در اوبخت عاشقی از خواب به حیرتم که طشت فلك چرانیلی است

”رویت که هست در عرق از یار حسن خویش نسبت به مه مکن مده آزار حسن خویش
در دل نهال دوستی کس نپروری کین شاخ را شگوفه سرشک است و بار داغ

در نامه دوست دلفریبی ثبت است صد جای تعال یا حییی ثبت است
من دژه آفتاب و نامم به غلط در دفتر گل به عندلیبی ثبت است

در آتشم از خوی تو چون عود به فریاد چون عود بر انگیخته ام دود به فریاد
طاقت بر بیداد تو باد است، و گر نه آنم که نیایم ز ستم زود به فریاد
من غافل از آن رسم که در شهر محبت آزرده خمش باشد و خوشنود به فریاد
دردا که در آن کوی، فغان کس نکند گوش آید به مثل گر همه داود به فریاد

تلخم چو صبر و شهد مکس آشنا نیم یعنی به ذوق اهل هوس آشنا نیم
راز نهان محمل از او می توان شنید افغان که با زبان جرس آشنا نیم ۲۹

(۶) میر الهی همدانی: در میان شاعران ایرانی که از ایران به سوی
هند مهاجرت نمودند و سپس وارد سرزمین دلکش و زیبای کشمیر شدند
، یکی میر عماد الدین محمود بن میر حجتہ اللہ اسد آبادی همدانی
متخلص به الهی بوده است که کشمیر را مقام دایمی بر ای استقرار خود
نموده است. تقی اوحدی دوست و معاصر الهی می گوید: وی مدتی در
شیراز به کسب کمال اشتغال داشت، از آنجا به عراق آمده يك دوسال
در صفاهان مكث نموده، و در سنه هزار و بیست و يك ۱۰۲۱ ه.ق. به
هند آمده به صحبت وی در آگره رسیدم. ۳۰ باقی نیاورند می
نویسند که میر الهی در سال ۱۰۱۸ ه.ق. به ملازمت میرزا غازی وقاری
صوبه دار قندهار رسید. ۳۱ بنا بر این معلوم می شود که وی در سال
۱۰۱۸ ه.ق. از خراسان عازم هند بوده چون به قندهار رسیده به جمع
شاعران ملازم میرزا غازی پیوسته و در سال ۱۰۲۱ ه.ق. که میرزا در
گذشت از قندهار به آگره رفته و در آن جا ملازمت مهابت خان اختیار
کرده است و بعد به توسط وی به دربار جهانگیر شاه راه یافت و در سلك
شاعران آن پادشاه در آمد. الهی در سال ۱۰۳۳ ه.ق. به کابل رفت و آن
جا ملازم ظفر خان احسن، استاندار کابل شد. بعد از گذراندن چند سال
در کابل به دهلی مراجعت کرد و به دربار شاه جهان پیوست و صاحب و
ندیم خاص آن پادشاه نایل آمد. الهی در سال ۱۰۴۲ ه.ق. به همراهی

ظفر خان احسن به کشمیر رفت و به سیر گلستان و مناظر کشمیر می پرداخت، وزدگانی خود را در کشمیر به خوشی می گذارد. الهی به دستور شاه جهان در سال ۱۰۵۰ ه.ق. در کشمیر باغی به نام "باغ الهی" احداث کرد. ۳۲ میر الهی در سال ۱۰۶۳ ه.ق. در کشمیر چشم از جهان فرو بست و همان جادر "مزار گنج بخش" مدفون گردید و سنگی بالای قبرش استاده بوده روی آن این تاریخ نوشته دیده ام:

میر الهی مَلِكْ مُلْكْ نَظْمِ بود در اقلیم سخن بی قرین
 سال وفاتش طلبیدم ز عقل گفت بگو بود سخن آفرین = ۱۰۶۳ ه.ق.
 وی دیوان اشعار فارسی بالغ بر پنج هزار بیت ۳۳ و یک تذکره ای به نام
 (خزینة گنج الهی) ۳۴ و دو مثنوی در تعریف کشمیر از خود باقی گذاشته
 است. ۳۵

از اوست:

چشم از هر گردشی، باناز، عهد تازه بست خط مشکینت، در کتاب حسن را شیرازه بست
 نشأه از تیغ او دارم، که چاک سینه ام چون خمار آلوده نتواند لب از خمیازه بست
 دسته گل پرده رخ ساختی بهر حجاب سایه گل شد شفق بر آفتاب غازه بست
 غیرت فرهاد و مجنونم الهی ز آنکه عشق از پی رسواییم آوازه بر آوازه بست ۳۶

به که سجاده تقوا به شراب اندازم طی کنم نامه طاعت و به آب اندازم
 کف ساقی شوم و، از هوس رشحه می خویش را در قدم جام شراب اندازم
 چشم مرهم نبود محرم نظاره داغ به که بر عارضش از پینه نقاب اندازم
 مست و بی باکم الهی عجیبی نیست اگر سبحة در آتش و آتش به کتاب اندازم ۳۷

پاورقی و کتابشناسی:

- ۱- دیده مری، خواجه محمد اعظم، تاریخ کشمیر اعظمی (واقعات کشمیر): انتشارات غلام محمد نور محمد تاجران کتب، مهاراج رنیر گنج بازار، سری نگر، چاپ اول ۱۹۳۷ھ. ق.، ص ۱۱۴
- ۲- همان؛ ص ۱۱۴- نیز رجوع کنید: کویہامی، پیر غلام حسن- تاریخ حسن، (۴مجلد)، انتشارات سازمان تحقیق و اشاعت حکومت جامو و کشمیر (ہند)، چاپ اول ۱۹۶۰ م، ج ۴، ص ۴
- ۳- واقعات کشمیر؛ ص ۱۱۴ و تاریخ حسن؛ ج ۴، ص ۴
- ۴- بدایونی، عبدالقادر - منتخب التواریخ (۳ مجلہ): انتشارات ایشیائیک سوسائٹی، کلکتہ، چاپ اول ۱۸۶۹ م، ج ۳، ص ۲۶۶
- ۵- حسین شاہ فرمانروای کشمیر (۹۷۱-۹۷۷ھ. ق.) از سلسلہ چکان، مذهب تشیع داشت- وی قدر دان شاعران بود و خود شعری سرود، این دو بیت ازوست:

آن ترک آل پوش سوار سمند شد یاران حذر کنید کہ آتش بلند شد

- حمایل کردہ تیغ و بستہ خنجر یار می آید دلاہر خیز و کاری کن کہ جان در کار می آید رجوع کنید: تاریخ فرشتہ، مقالہ دہم (ص ۲۶۲) طبقات اکبری (۳: ۲۹۰) تاریخ حسن (۲: ۲۸)
- ۶- میر علی بن میر حسن تبریزی متوفی ہشتاد و پنجہ ہجری قمری مقصود است کہ سلطان علی مشہدی دربارہ اش گوید:
نستعلیق اگر خفی و جلیست واضح الاصل، خواجه میر علیست
رسالہ ای منسوب بہ وی در قواعد نستعلیق و بہ خط رضا قلی ادیب و مقدمہ دکتر محمد عبداللہ چغتایی بہ چاپ عکسی افست در لاہور بہ سال ۱۳۸۹ھ. ق. نشر یافتہ است۔
- ۷- واقعات کشمیر؛ ص ۱۱۵
- ۸- علی مردان خان از طرف شاہ عباس صفوی، شاہ ایران قلعہ داری قندہار را بہ عہدہ داشت، ولی بہ علت سوء تفاہم قلعہ را بہ سپاہیان مغول واگذار کردہ بہ ہند پناہند شد و شاہ جہان اورا بہ ملازمت خود پذیرفت۔ علی مردان دوبار از طرف شاہ جہان بہ استانداری

کشمیر مقرر شد (بار اول از ۱۰۵۲-۱۰۵۳، بار دوم از ۱۰۶۱-۱۰۶۷ ه.ق.)
علی مردان در جریان اقامت خود در کشمیر باغی به نام باغ علی
مردان خان احداث نمود که تقریباً هشت کلومتر دور در شمال شهر
سریناگر واقع است.

۹- واقعات کشمیر؛ ص ۱۱۵

۱۰- تاریخ حسن؛ ج ۴، ص ۳۰۲

۱۱- واقعات کشمیر؛ ص ۱۱۴

۱۲- میر سید علی همدانی معروف به امیر کبیر از مشاهیر متصوفه
اسلام است. خانقاه او در شهر سرینگر، کشمیر در محلی که اولین بار
در آن جا نماز گذارده است بنا شده؛ و اکنون این خانقاه که به نام
”خانقاه معلی“ یا ”مسجد شاه همدان“ معروف است در نزد کشمیریان از
اماکن مقدسه شمرده می شود. خانقاه معلی در محله علاء الدین پوره
مابین پل سوم و چهارم (معروف به زینه کدل و فتح کدل؛ کدل = پل)
در شهر سرینگر واقع شده است و ظاهراً در ۷۹۸ ه.ق. به توسط پسر او
سید محمد ساخته شده است.

۱۳- گلچین معانی، احمد؛ کاروان هند؛ (۲ مجلد)، انتشارات آستان قدس
رضوی، مشهد چاپ اول ۱۳۶۹ ه.ش. ج ۲، ص ۹۹۲

۱۴- در شهر سرینگر - پایتخت کشمیر، کوهی معروف است، مسلمانان
کشمیر آن را ”کوه سلیمان“ گویند و اهل هندو آن را به نام ”شنکر
آچاریه“ یاد می کنند. در دامن آن کوه محله ای آباد است که به
نام ”در گجن“؛ در محله مزبور محلی است به نام ”مزار الشعراء“ -
این مقبره آخرین قرارگاه شش نفر شاعران شهیر ایرانی نثراد می
باشد که در اوقات مختلف در دوران حکومت مغولان گورکانی هند
در کشمیر اقامت گزیدند، در آن جا توطن اختیار نمودند، در همان جا در گذشتند
و در آن جا مدفون شدند.

۱۵- حکمت، علی اصغر؛ نقش پارسی بر احجار هند، انتشارات ایران
سوسایتی، کلکته ۱۹۵۷ میلادی، ص ۷۰

۱۶- محمد صدیق نیازمند، ”شاعران ایرانی نثراد مدفون در مزار الشعراء کشمیر“ مجله
ایران شناسی، انتشارات بنیاد کیان، ایالت متحده آمریکا، سال چهارم دوره جدید،
شماره ۱، بهار ۱۳۸۱ ه.ش ص ۱۵۴

- ۱۷- رجوع کنید: اکبر نامه (۳/۱۴۴: ۵۵۸-۵۶۴)
- ۱۸- شاهنواز خان، میر عبدالرزاق خوافی: مآثر الامراء، (۳ مجلد)، به تصحیح مولوی عبدالزحیم و مولوی مرزا اشرف علی، انتشارات ایشیا نیک سوسائیتی بنگاله، کلکته، ۱۸۸۸ م، ج ۱، ص ۵۵۸-۵۶۲
- ۱۹- اوحدی، تقی‌الدین محمد دقاقی بلیانی: تذکره عرفات العاشقین و عرصات العارفین، (۷ مجلد)، مقدمه، تصحیح و تحقیق از سید محسن ناجی نصر آبادی، انتشارات اساطیر، تهران چاپ اول ۱۳۸۸ هـ ش ج ۱، ص ۵۴۲
- ۲۰- صلاح‌الدین صرفی ساوجی، و (حرفی ساوجی) مذکور در مآثر الامراء اشتباه چاپی است.
- ۲۱- اوحدی، تقی‌الدین محمد دقاقی بلیانی: تذکره عرفات العاشقین و عرصات العارفین، (۷ مجلد)، تصحیح ذبیح‌الله صاحب‌کاری، آمنه فخر احمد، انتشارات مرکز پژوهشی میراث مکتوب تهران، چاپ اول ۱۳۸۹ هـ. ج ۵، ص ۳۲۵۶
- ۲۲- در تذکره روز روشن آمده است: در عهده شاه جهان پادشاه به هندوستان ورود نمود، اکثر بلا دهند را بقدم سیاحت پیموده، به رباب جهانگیر پادشاه به کشمیر رسید.....“ (ص ۶۵۷- تذکره روز روشن از مولوی محمد مظفر حسین صبا، به تصحیح و تحشیه محمد حسین رکن زاده آدمیت، انتشارات کتابخانه رازی، تهران ۱۳۴۳ هـ. ش.) قول مزبور صاحب روز روشن درست نیست چون شاه جهان بعد از جهانگیر پادشاه تخت نشین شد.
- ۲۳- عرفات العاشقین به تصحیح سید محسن ناجی نصر آبادی، ج ۵، ص ۳۰۷۹-۳۰۸۰
- ۲۴- والله داغستانی، علی‌قلی خان: ریاض الشعراء، مقدمه، تصحیح و ترتیب شریف حسین قاسمی، انتشارات کتابخانه رضا، رامپور (هند)، ۲۰۰۱ م، ص
- ۲۵- عرفات العاشقین؛ ص ۳۰۸۰-۳۰۸۱
- ۲۶- اکبر نامه از ابوالفضل؛ ج ۳، ۸۱۶
- ۲۷- کاروان هند؛ ج ۱، ص ۹۰
- ۲۸- همان؛ ج ۱، ص ۹۰
- ۲۹- عرفات العاشقین؛ ج ۱، ص ۶۳۱-۶۳۳

- ۳۰- همان؛ ج ۱، ص ۶۲۵
- ۳۱- نهاوندی، ملا عبد الباقي: مآثر رحیمی، (۳ مجلد)، به سعی و تصحیح محمد هدایت حسین خان بهادر، انتشارات ایشیاتیک سوسائیتی بنگاله، کلکته ۱۹۳۱ م، ج ۳، ص ۷۸۴-۷۸۵
- ۳۲- برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به تاریخ حسن؛ ج ۱، ص ۲۹۰
- ۳۳- يك نسخه خطی دیوان الهی در کتابخانه رضا، رامپور (هند) تحت شماره ۳۴۸۷ نگهداری می شود، و نسخه دیگر دیوان الهی در کتابخانه موزه بریتانیا لندن، (Add-۲۵۳۳۰) مضبوط است.
- ۳۴- يك نسخه تذکره خزینه گنج الهی در کتابخانه برلین، المان تحت شماره ۶۴۶ موجود است.
- ۳۵- نسخه قلمی هر دو مثنوی الهی در کتابخانه سازمان تحقیق و اشاعت حکومت جامو و کشمیر تحت شماره ۵۲۲ نگهداری می شود.
- ۳۶- دیوان الهی، نسخه خطی رامپور؛ برگ ۱۱۲
- ۳۷- همان؛ برگ ۲۲۱



دُکتر شاهنواز شاه،
اُستاد یار زبان و ادبیات فارسی،
دانشگاه کشمیر

احوال و آثار حضرت خواجه اسحاق قاری

اسم ایشان تقریباً همهٔ معاصران ایشان خواجه اسحاق قاری نوشتند۔
چنانچه در تصنیف خود ”چلچله العارفین“ اسم خود اینطور آورده
است:

”... اما بعد فيقول العبد الضعيف والفقر الخيف اسحاق کشمیری
والمشهور بالقاری ---“ ۱۔

حضرت بابا محمد علی رینه یکی از معاصر ایشان بود در تصنیف
خود ”تذکره العارفین“ اسم ایشان اینطور نوشته است:
”... برادر گرامی خواجه اسحاق قاری رحمة الله عليه که از خاصهٔ
مريدان صادق و از خلفاء لایق جناب غوث الثقلین حضرت مخدوم شیخ
حمزه رحمة الله عليه هست“ ۲۔

همین طور حضرت بابا شیخ حیدر تیلہ مولیٰ در تصنیف خود ”هدایه
المخلصین“ اسم ایشان اینطور می نویسد:

”... که خواجه اسحاق قاری رحمة الله عليه چون بخدمت محبوب
العالم حضرت مخدوم شیخ حمزه قدس سره رسید۔“ ۳۔

حضرت خواجه حسن قاری در تصنیف خود ”راحت الطالبین“ اسم
ایشان اینطور آورده است:

”... وخدمت قطب الاقطاب حضرت خواجه اسحاق قاری و فقیر
الحقیر کاتب الخلفاء حسن قاری بلدیمری ---“ ۴۔

حضرت خواجه اسحاق قاری در شهر سرینگر در ناحیه بلدیمر زندگی
می کرد چنانچه در تصنیف خود ”چلچله العارفین“ اینطور اشاره می

کند:

”...اما بعد فيقول العبد الضعيف والفقير الخيف اسحاق كشمیری
والمشهور بالقاری ساکن بلدیمر“ ۵-

خواجه حسن قاری برادرِ بزرگ وی بود این دو برادر خلفاء حضرت
مخدوم شیخ حمزه قدس سرّه بودند. چنانچه حضرت خواجه اسحاق
قاری در تصنیف خود ”چلچله العارفين“ به زبان مادرِ خود اینطور می
گوید:

”...روزی حضرت والده مشفقہ بر فقیر دید که از ناصیه این فرزند
کمی هویدا است واضطراری در طلب مرشد آشکار فرمود که ای پسر پدر
تو مرید و خاکسارِ حضرت سلطان العارفين بود و من نیز از کمترین
خادمانِ آن بارگاه گشته و برادرِ بزرگ تو که خواجه حسن قاری باشد
وی نیز از مریدان و مخلصان و معتقدانِ همین درگاه است.“ ۶-
حاجی غلام محی الدین مسکین در تصنیف خود ”تاریخ کبیر“ اینطور
نوشته است:

”خواجه اسحق قاری برادرِ عینی خواجه حسن قاریست و قرأتِ عشره و
تجوید ممتاز بود و از خدمت شریف حضرت محبوب العالم قدس سرّه
شرف بیعت و تربیت حاصل نموده.“ ۷-

خواجه اسحق قاری حافظ قرآن بود بعد از حفظ کردن قرآن مجید به
سوی علوم دیگر پرداخت. گاه نزد حضرت بابا داؤد خاکی و برادرِ خود
خواجه حسن قاری و گاه نزد حضرت بابا محمد علی رینه تلمذ اختیار
نمود. چنانچه در تصنیف خود ”چلچله العارفين“ تصدیق این امر
اینطور میکند:

واضح تواند بود که فقیر چون مصحفِ مجید را از روی عنایت حفظ
کرده بعده تحصیلِ علومِ عربی مشغول بودم و توضیح را مطالعه می
نمودم روزی در خاطرَم گذشت که چون توضیح را مطالعه تمام شود

دیگر درس کتاب نکنم و بطاعت حق در آیم و طالب خدا شوم درین فکر بخواب رفتم و چراغ و چراغدان در پیش بود شراره از آن چراغ در کتاب من افتاد و تمام کتاب سوخت اثربجز خاکسترش نماند چون از خواب سر برداشتم کتاب را جای ندیدم الا خاکسترش پس در فکر متحیر شدم و صبح نماز فجر در مسجد مخدوم خود خوانده بعد از اوراد در خاطر آوردم که حقیقت شب بعرض رسانم حضرت پیر بعد از اوراد بجانب برادر عینی خویش که مخدوم علی رینه است اشاره فرمود که مشکوٰۃ بیار وی حضرت مشکوٰۃ آورد درپیش حضرت سلطان العارفین حاضر نمود و سلطان العارفین بدست مبارک خود گرفته بفقیر عطا فرمود گفت ای پسر از توضیح راه حق هرگز روشن نمی گردد و مشکوٰۃ دل طالب علم روشن میسازد و بخوان غم نیاید خورد از آنچه از خواندن آن دل مکدر کرد و سوخته به است و نعم الله بی از روشنای دل حاصل آید چه بهتر است فقیر از احوال خود اشارت بخواندن مشکوٰۃ بشارت دید نزد اوستاد رفته بمطالعه و تحصیل حضرت مشکوٰۃ مشغول گشته اختتام نموده در خواندن کتاب عوارف المعارف بخدمت قطب الاقطابی امام العلماء و بداية الفضلا زبدة العرفاء حضرت شیخ بابا داؤد خاکی استفاده نموده و کتاب عین العلم بخدمت برادر گرامی خود خواجه حسن قاری تحصیل کرده و پاره از علم احادیث نظم از خدمت مخدوم الاولیاء قدوة الکملاء حضرت شیخ محمد علی رینه مطالعه نموده غرض که بهر تقدیر علوم لابدیه واقف گشته که طلبی در راه حق بر فقیر پیدا آمد و بخدمت گوشه نشینان و درویشان این دیار بخصوصیت هر کس ملازمت نمودم. ۸

خواجه اسحق قاری مسافرت این دیار هم نموده است مسافرت ایشان چطور آغاز شد این هنوز معلوم نیست البته حضرت بابا محمد علی رینه که معاصر ایشان بود در تصنیف خود "تذکره العارفین" درباره مسافرت

خواجه اسحق قاری اینطور مینویسد:

”... قطب الحق و غوث المطلق واقف مواقف جناب باری حضرت خواجه اسحق قاری رحمة الله علیه در چند گاه با فقیر درین دیار سفر کرده و از کوه و جنگل و دشت و جبل گذری بتقدیم رسانیده و در هر جا که با ما بود بجز درد و محبت حق از ایشان چیزی ظاهر نگشت.“ ۹

خواجه اسحق قاری برای سفر حج شوق فراوان داشت این تشنگی او را بالاخره مکه معظمه و مدینه منوره برای حج رسانید و در همین راه مسافرت شهرهای دیگر هم نمود وجهی دیگر این بود که در سرزمین کشمیر وضعیت سیاسی خوب نبود به همین سبب بیشتر علماء و فضلاء برای هجرت مجبور بودند و از سرزمین کشمیر بیرون رفتند. چنانچه حضرت بابا محمد علی رینه در باره مسافرت خواجه اسحق قاری در تصنیف خود ”تذکره العارفین“ نوشته است که:

”قطب الحق و غوث المطلق مخدوم العالمین خواجه اسحق قاری رحمة الله علیه روزی در خدمت حضرت مخدوم مرشد الثقلین مخدوم شیخ حمزه قدس سره نشسته بود مولانا احمد قاری آمده در خدمت حضرت مخدوم عرض نیاز نمود که یا مخدوم دو سال است که ما را نیت حج در خاطر است و می خواهیم که سفری بحج میکنم اگر اجازت دهید و رخصت فرمائید زهی شرف حضرت مخدوم فرمود که ای مولانا رفتن بحج مبارك ولیکن خواجه اسحاق قاری را با تو در همراهی خواهش دارد ایشان را با خود مبر هر چند او الحاج بمن در باره رخصت میکند من رخصتش نمی کنم و چون رفتن ایشان باشد کسی مضایقه نخواهد آورد القصه مولانا احمد به نیت حج رفت و ایشان بعد از ادای حج برگشتند و خواجه اسحاق را در نهایت اشتیاق بحج دیدند و در آرزو مندی زیارت آن آخر الامر خواجه بحج رسید ولیکن زبان وقت بل بوقتی که

خواهش حق اندران وقت بود چون خواجه در لاهور رسیدند میان شاه محمدنام عزیزی بود که او از سجاده نشینان نواحی بود و جمعی متعدده مرید ایشان بودند و کثرت خلق بایشان راست نمی آمد ازین جهت در گوشه عزلت اختیار سکونت کرده در عالم تجریدی و تقریدی بود و از خلفاء شاه عبد الرحمن بخاری علیه الرحمة که وی از اولاد قطب العالم و غوث الاعظم حضرت مخدوم جهانیان بوده در سن یکصد و بیست ساله بود چون خواجه بایشان ملاقات شد با خواجه کرمی و اخلاص بسیار بظهور آورد و اندکی ضعف بصر داشته اما بدیده بصیرت هر که در خدمتش می آمد او را در می یافت باری روزی چند خواجه در آنجا بسر برد و گفت که ای خواجه در ملک شما فتور بعظیم است و شما اکثر عزیزان آن دیار باینطرف رجوع آوردید در آوردن رجوعه شما چه مصلحت بود که آن دیار در کل از یمن و میمنت خود خالی ساختید حضرت خواجه باوجود آنکه وقوف از آن داشته اما بنا بر ادب و مصلحت چیزی مذکور نکرده الا مذکور نمودند که مرشد ما غوث الاعظم حجت مخدوم شیخ حمزه قدس سره ازین عالم انتقال کرده دران ملک از انتقال بدن مبارک ایشان تقلب گشته بعد از آن جمعی از بی دینان سر بکار کرده ما همه مریدان حضرت ایشان بمقبره منوره ایشان رفته عاجزی کرده بودیم ایشان حاضر شده فرمودند که من ازین دیار بیرون میروم و شما هم ازینجا بدرزید و هر جا که دانید و توانید گذر کنید ازین سبب من و یاران من جمعی درین اطراف آمده جمعی در پکلی مانده و جمعی در چکار و جمعی در شالکوت - ۱۰ -

وقتی که احوال سیاسی کشمیر درست شدند آن موقع حضرت خواجه اسحق قاری در لاهور بود همان موقع از آنجا به نیت زیارت حرمین شریفین به مکه معظمه رفت و دیگر اصحاب ایشان که از کشمیر هجرت نموده بودند باز در کشمیر مراجعت نمودند - چنانچه حضرت بابا

محمد علی رینه در تصنیف خود ”تذکرۃ العارفین“ نوشته است که:
 ”--- چون باز ملک کشمیر صاف شد خواجه از لاهور به نیت مکّه معظمه زیارت نمود بشرف طواف حرمین شریفین مشرف گردید و عزیزان دیگر که در اطوار و جوانب بودند مراجعت بکشمیر آوردند و بقدوم میمنت لزوم سعادات تازه به کشمیر اندوختند و فیض فیضان حقیقت بالتمام از زبان شاه مسطور فهمیده و خود را بر آنچه اطلاع داشتند ایشان را از راه باطن مطلع دانسته چندی در صحبت ایشان گذراندند از آنجا باز رخصت گرفته و فقیر نیز از خدمت خواجه و شاه علیهم الرّحمة جدا شده بکشمیر آمد الله اعلم-“ ۱۱-

وقتی که حضرت خواجه اسحق قاری در خدمت حضرت مخدوم شیخ حمزه کسب فیض نمود بعداً حضرت مخدوم شیخ حمزه، خواجه اسحق قاری را در خانقاه خود منصب امامت عطا کرد و خواجه اسحق قاری مشاهده کشف و کرامات مرشد خود هم کرده است - چنانچه خواجه اسحق قاری در تصنیف خود ”چلچله العارفین“ می نویسد:

”--- آنحضرت از کمال اشفاق توجه عطیات بیشمار معطوف بر حال من خاکسار میداشتند اما فقیر در رعایت بنده گی سعی نمود حتی که بعد از چند گاه امام خانقاه خود کردند و فقیر را بخدمت امامت سرافراز فرمودند و در آن مدت که بتواتر در چند سال در خدمت آنحضرت حاضر بودم خوارق عادات و کشف و کرامات و مقامات عالی و درجات بلند مشاهده آنحضرت نموده است و صحبت انبیاء و مرسلین و اولیاء متقدمین دریافته و فیوض و برکات و فتوحات بی اندازه تحصیل کرده هدایت و ارشاد بر راه حقیقت از کمال آنحضرت دست داده رطب اللسان و ثنا خوان از جناب آنحضرت این احقر با برادر مانده است-“ ۱۲-

پروفسور محمد صدیق نیازمند در تصنیف خود ”هفت گنج سلطانی“

دربارۂ ولادت و وفات حضرت خواجہ اسحاق قاری نوشتہ است کہ تذکرہ نویسندگانِ معاصران حضرت خواجہ اسحاق قاری بودند دربارۂ ولادت و وفات ایشان خاموش اند ولی مصنف ”اسرار الابرار“ و مصنف ”واقعات کشمیر“ می نویسند کہ حضرت خواجہ اسحاق قاری بعد از طواف بیت اللہ بہ نیت زیارت روضۂ مطہرہ مدینہ منورہ تشریف بردند و آنجا تقریباً یک سال و شش ماہ مقیم بود و بعداً ہمینجا وفات یافت و در مزارِ بقیع مدفون هستند۔ چنانچہ پروفیسر محمد صدیق نیاز مند در ”ہفت گنج سلطانی“ می نویسد:

”خواجہ صاحب کے سنہ ولادت کی طرح تذکروں میں انکا سنہ وصال بھی درج نہیں ہے۔ جس کے پیش نظر ان کا سنہ وصال متعین کرنا قدرے مشکل ہے۔ البتہ اتنا یقینی ہے کہ انہوں نے ۹۹۴ھ ہجری یعنی مغلوں کی فتح کشمیر کے بعد انتقال کیا تھا۔ جہاں تک صاحب اسرار الابرار اور صاحب واقعات کشمیر کے بیانات کا تعلق ہے دونوں نے خواجہ صاحب کے وصال سے متعلق صرف اتنا لکھا ہے کہ طواف بیت اللہ کے بعد خواجہ صاحب نے مدینہ منورہ روضۂ مطہرہ کی زیارت کا ارادہ کیا۔ ڈیڑھ سال تک وہاں مقیم رہنے کے بعد خواجہ صاحب نے وہیں پر وفات پائی۔ وفات پانے کے بعد انہیں مزارِ بقیع میں مدفون کیا گیا۔ ۱۳۔

آثار حضرت خواجہ اسحاق قاری چلچلۃ العارفین:- خواجہ اسحاق قاری این کتاب را بہ اجازتِ مرشدِ خود (سلطان العارفین حضرت مخدوم شیخ حمزہ قدس سرہ) نوشتہ است بقول خواجہ اسحاق قاری من در این کتاب کشف و کراماتِ مرشدِ خود را بہ اختصار مندرج ساختم و این خواہش ہمہ مریدانِ مرشدِ من بود کہ بر احوالِ پیرِ طریقت خود کتابها بنویسند چنانچہ خواجہ اسحاق قاری در ”چلچلۃ العارفین“ اینطور می نویسد:

”--- پس چه عجب که بولایت حضرت مخدومی باوجودی که کتابی تصانیف جمعی از خاکساران جناب ایشان تصنیف از حالات و کرامات ایشان مسطور نموده اظهر کما شمس که هر کدامی بقدر گرفتار شوند انکار دارند بی ایمان گردند و چون قطب الاقطابی و غوث الآفاقی عارف معارف ربانی مرشد البر والبحری خدمت شیخ داؤد خاکی سلمه الله تعالی فی الدنيا والآخرة کتاب ورد المریدین جمع نموده و تصنیف فرموده به فقیر حقیر نمود فقیر آن را دلایل بسیار در هر نقلی از مشایخ کبرا و از اصحاب اتباع آورده و مدلل گردانیده جواب با صواب فرمودند که ای برادر چون حضرت نبی علیه الصلوة والسلام انکار کردند تا به شیخ چه رسید لهذا دلیل آوردم و مفصل نکردم و در هر بیتیکمالیت آنحضرت اشاره های بیشمار کردم و اکتفا بر همان اجمال نمودم که مردم ناموافق در عالم هستند و حاسدان بسیار که آنها از شنیدن این قدر در آتش حسد بسوزند و از دیدن همین يك سخن کور میکردند لهذا بیان اصل حال آنحضرت نردیم پس فقیر حقیر که از خدمت ایشان اجازت یافتیم و بگفتن و ترتیب دادن این نسخه متابعت بر قول ایشان کرده بیان جزوی از کلیه آوردم و آنچه نادر دانستم آن را در پرده نگاه داشتم چنانچه شیخ مخفی داشته و در هر چه دلیل یافتیم از هزار یکی و از بسیار اندکی مسطور ساختم و برای خود یادگاری گذاشتم ۷

مراد ما نصیحت بود و گفتیم حواله با خدا کردیم و رفتیم ۱۴ ۷

خواجه اسحاق قاری این کتاب را در ۹۸۲ هجری پایه تکمیل رسانید در آن زمان سلطان العارفین حضرت مخدوم شیخ حمزه قدس سره در قید حیات بود وقتی که خواجه اسحاق قاری این کتاب را پایه تکمیل رسانید و نسخه ای در خدمت مرشد خود آورد حضرت مخدوم آن نسخه را مطالعه کرد و به خواجه اسحاق قاری گفت که این کتاب را از دستهای ظلم محافظت بنمود و برای آنکس دعا فرمود هر که این کتاب را مطالعه

بکند یا در خانه خود بدارد نیز این دعا فرمود که هر کس که این کتاب را مطالعه بکند ایمان آنکس را حق تعالی کامل و مکمل بسازد. چنانچه در "چلچله العارفین" مندرج است:

"... چون این نسخه که مسمی بچهل چله العارفین است در سینه نهصد و هشتاد و دو از هجرت نبی صلی الله علیه وسلم گذشته بود که در حاله حیاتی آنحضرت مخدوم مدظله مرتب گشته و چون بعد از اتمام در نظر آنحضرت مخدوم گذرانیدم و بعضی از احوال کلام صوفیه و در بعضی اقوال تصوّف و مسائل سلوک را مطالعه کرده فرمودند که این نسخه از محو کردن باز دارید و درین باب فاتحه خیر از حضرت مخدوم حاصل نموده شد که هر که این نسخه را مطالعه نماید و یا بخواند و یا در خانه خود نگاهدارد حق سبحانه و تعالی او را در حفظ حمایت خود نگاهداشته از دنیا با ایمان بسوی آخرت بر آرد." ۱۵

این کتاب در مدت دو سال و شش ماه پایه تکمیل رسید چنانچه خواجه اسحاق قاری در این تصنیف خود اشاره می کند که:

"و آنچه در چشم من حقیر بگوش این فقیر در آمده، خواستم که آن را جمع بیاورم و بنوعیکه پسند خاطر یاران ترتیب بدهم. از کثرت اشغال و از قلت فرصت در اندک مدت قریب دونیم ماه این نسخه را شروع کرده با تمام رسانید." ۱۶

خواجه اسحاق قاری در این کتاب احوال مرشد خود و چند اصطلاحات متصوّفانه و عرفانه و مقامات راه سلوک را تفصیلاً توضیح داده است. این کتاب بر هفت ابواب مشتمل است.

باب اوّل - در ارادت خود بجناب حضرت سلطان العارفین مخدوم شیخ حمزه مدظله -

باب دوّم - در سلوک طریقت و ریاضت و عبادت و طاعت -

باب سوّم - در طریق چل چله خلوت و آداب آن -

باب چهارم- در تبدیلاخلاق و در خلاف نفس و رضا، حق که عبادت عاشقانست-

باب پنجم- در اقوال معرفت و عبادت و طاعت عارفان-

باب ششم- در محویات و استغراقی رحمانی-

باب هفتم- در مقامات و کرامات و مراتب عالی درجات مرشدی و مخدومی و مربی سلطان العارفین مخدوم شیخ حمزه مدظله و در بعضی اصحاب باکمال ایشان و غیره-

پانوشتها و کتابشناسی:

- ۱- خواجه حسن قاری، راحة الطالبین، فولیو- ۱۶۱، شماره نسخه- ۵۰۱، مخطوطه مملوکه کتب خانه تحقیق و اشاعت دانشگاه کشمیر
- ۲- حضرت بابا محمد علی رینه، تذکرة العارفین، فولیو- ۳۳۸، شماره نسخه- ۵۹۲، مخطوطه مملوکه کتب خانه تحقیق و اشاعت دانشگاه کشمیر
- ۳- میر شیخ حیدر تیلہ مولی، ہدایۃ المخلصین، فولیو- ۱۱۴، شماره نسخه- ۴۹۷، مخطوطه مملوکه کتب خانه تحقیق و اشاعت دانشگاه کشمیر
- ۴- خواجه حسن قاری، راحة الطالبین، فولیو- ۱۶۱، شماره نسخه- ۵۰۱، مخطوطه مملوکه کتب خانه تحقیق و اشاعت دانشگاه کشمیر
- ۵- خواجه اسحاق قاری، چلچلۃ العارفین، فولیو- ۱، شماره نسخه- ۱۸۰۰، مخطوطه مملوکه کتب خانه تحقیق و اشاعت دانشگاه کشمیر
- ۶- ایضاً، فولیو- ۷
- ۷- حاجی غلام محی الدین مسکین، تاریخ کبیر، فولیو- ۱۵۱، شماره

نسخہ ۲۰۴۸، مخطوطہ مملوکہ کتب خانہ تحقیق و اشاعت دانشگاه

کشمیر

۸۔ خواجہ اسحاق قاری، چلچلہ العارفین، فولیو ۷، شماره نسخه ۱۸۰۰،

مخطوطہ مملوکہ کتب خانہ تحقیق و اشاعت دانشگاه کشمیر

۹۔ حضرت بابا محمد علی رینہ، تذکرۃ العارفین، فولیو ۳۳۸، شماره

نسخہ ۵۹۲، مخطوطہ مملوکہ کتب خانہ تحقیق و اشاعت دانشگاه

کشمیر

۱۰۔ ایضاً، فولیو ۳۴۲

۱۱۔ ایضاً، فولیو ۳۴۳

۱۲۔ خواجہ اسحاق قاری، چلچلہ العارفین، فولیو ۵، شماره نسخه۔

۱۸۰۰، مخطوطہ مملوکہ کتب خانہ تحقیق و اشاعت دانشگاه کشمیر

۱۳۔ پروفیسر محمد صدیق نیاز مند، ہفت گنج سلطانی، صفحہ ۱۷۱،

مطبع، مطبوعہ جے۔ کے۔ آفسٹ پرنٹرز، دہلی، اشاعت اول۔ اکتوبر

۱۹۹۴ء

۱۴۔ خواجہ اسحاق قاری، چلچلہ العارفین، فولیو ۶۰، شماره

نسخہ ۱۸۰۰، مخطوطہ مملوکہ کتب خانہ تحقیق و اشاعت دانشگاه

کشمیر

۱۵۔ ایضاً، فولیو ۱۲۱

۱۶۔ ایضاً، فولیو ۷۸

☆☆☆

دکتر واحد احمد شیخ،
استاد موقتی زبان و ادبیات فارسی،
بخش فارسی دانشگاه کشمیر۔

آثار بابا خضر محمد مقل کشمیری شاعر برجسته دوره افغان در کشمیر

مقل کشمیری از ایام طفولیت ذهن و فهم بود۔ و در ایام نوزادگی در علوم متداوله شوق فراوانی داشت۔ چنانکه شاعر مذکور در ایام طفلگی برای مطالعه خود کتابها را نقل ساخت مثل رساله قرأت، رساله فلسفه، سه نثر ظهوری، و جز آن۔ از کتابهای مذکور معلوم می شود که مقل کشمیری در ایام طفلگی در زبان عربی و فارسی مهارت تامه داشت ۱۔ بدین سبب وی در علماء و شاعران کشمیر شمرده می شود از تصنیفات وی معلوم می شود که وی چقدر عالم و فاضل می باشد۔ تصنیفات وی از این قرار اند۔

۱۔ زبد الازکار: مؤلف این مثنوی بابا خضر محمد مقل کشمیری است۔ درباره آغاز کردن این هیچ اطلاع نداریم ولی ایشان این کتاب را بتاريخ ربیع الاول ۱۲۳۴هـ به پایان رسیدند۔ تاریخ اختتام کتاب از این بیت بر می آید:

چشمه فیض اگر خوانی نکوست

ز آن که "عین فیض جاری" سال اوست (۱۲۳۴هـ) ۲۔

این مثنوی مبنی بر چهار هزار و پنج صد (۴۵۰۰) ابیات است و از لحاظ ادب و فرهنگ و تصوف و مذهب دارای اهمیت فوق العاده ای است۔ این مثنوی به این سبب مشهور و قابل استفاده می باشد که این

مثنوی مشتمل بر سیر پاک حضرت محمد ﷺ، سیرت خلفای راشدین و امام زادگان است و چندین نعت هم در تحریر آورده شده است. این تصنیف شاهکار مقبل کشمیری است علاوه بر شعر در این مثنوی نثر هم به زبان عربی تحریر شده است. در این مثنوی موضوعات گوناگون دارد این کتاب مشتمل بر يك صد سی و يك ابواب است. چند موضوعات این طور هستند.

۱- فصل در بیان حکمت در دفن حضرت رسول ﷺ

۲- فصل در بیان نعت شریف بر حضرت محمد ﷺ

۳- فصل در بیان مناقب حضرت ابوبکرؓ

۴- فصل در بیان حضرت عثمانؓ

۵- فصل در بیان معجزه حضرت محمد ﷺ و جز آن موجود اند.

آغاز این مثنوی از حمد باری تعالی شده است ۱

حمد بیحد خالق افلاک را

نور بخش دیده ادراک را ۲

بعد از حمد خداوند متعال درود و سلام بر ذات اقدس حضرت

محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم و بر آل نبی صلی الله علیه وآله

وسلم و بر اصحاب کبار رضی الله تعالی عنه می کند و می گوید: ۳

تحفه پاک تحیات و سلام

بر محمد ﷺ آل و اصحاب کرام ۴

علاوه ازین سیرت پاک حضرت محمد ﷺ ازین بیت آغاز می شود:

عمر آن حضرت سه سال و شصت بود

قرب چهلش حق ره دولت نمود

خلعت بعثت چون پوشید آن رسول

کرد دعوت با همه اهل قبول

بعد از آن تا مدت ده باسه سال
 بود در مکه بامر ذوالجلال
 سوی یثرب کرد هجرت بعد از آن
 ز امر خلاق زمین و آسمان
 ز آن سپس ده سال از آن بدرالدجی
 شد مدینه پر صفا همچو ذ کا هـ

یعنی عمر مبارك حضرت محمد ﷺ شصست و سه (۶۳) سال
 بود و در عمر چهل سالگی بر آن وحی نازل شد چون حضرت محمد ﷺ
 لباس بعثت (روانگی) پوشید و تمام اهل دین را دعوت شاه را قبول
 کرد. بعد از آن بحکم ایزد تعالی حضرت محمد ﷺ تا مدت سیزده سال
 در مکه بود و بعد از آن سوی یثرب هجرت کرد آنجا تا مدت ده سال
 قرار کرد و مدینه منوره مثل خورشید تا بنده شد.

علاوه ازین خاتمه کتاب مشتمل بر سه فصل است فصل اول در
 ذکر معجزات حضرت محمد ﷺ، فصل دوم در بیان صلو بر رسول
 کاینات ﷺ و فصل سیوم در بیان نعت
 آنحضرت ﷺ و در آن نعت و سلام عشق نبی ﷺ دیده می شود و
 مناقب اصحاب کبار هم از عشق خالی نیستند. چند بیت ازین قرارند.

مقبل بی چاره آواره
 جان ز تیغ هجر تو صد پاره
 می فریسد سوی تو از راه دور
 روز و شب از جان درود با حضور
 تحفه دیگر ندارد جز صلوات
 زین وسیله تا بود یا بد نجات

اسلام ای خاتم پیغمبران ﷺ

اسلام ای تاج فرق سروران

اسلام ای قاب قوسین جای تو

اسلام ای لامکان ماوای تو ۶-

این مثنوی بر شعر زیر به اتمام می رسد:

باد نازل رحمت حق صبح و شام

ناظم قاری و سامع را مدام--

تمت: تحریر یافت بدستخط فقیر الحقیر محمد بابا بتاریخ شهر ۲۳ صفر

المظفر ۱۲۴۰هـ بروز دوشنبه بوقت چاست اتمام پذیرفت - شعری که

کاتب خود نوشته است -

نوشته بماند سیه بر سفید

نویسنده را نیست فردا امید ۷-

۲- منتخب المسائل

نویسنده این کتاب بابا خضر محمد مقبل کشمیری است این کتاب شرح

”ضروری خورد“ است - این کتاب مشتمل بر مسائل فقه گوناگون و شرح

آن می باشد - نسخه مذکور ۱۸۷ ورق دارد و هر صفحه تقریباً هجده

سطور دارند - این نسخه خطی در خط نستعلیق مائل به خط شکسته

نوشته شده است - این نسخه از اول تا آخر سالم است -

نسخه مذکور در کتابخانه شخصی پیر غلام محمد فوراهی

المعروف به خلف مقبل ساکنه حال پیر فوراه کولگام نگهداری می

شود - در این نسخه اسم کاتب نه نوشته است و در این نسخه کاغذ

کشمیری بکار برده است - آغاز نسخه مذکور این طوری شود -

”الحمد لله المعبود بكل مكان- والمذكور بكل لسان و المعروف بكل احسان الذي انزل على عبده الكتاب وخلق الجان والانسان لعباد و العرفان والصلوا والسلام الاتمان الاكملان على رسول محمدن المعوت الى كاف الانامه لتبليغ الاحكام و تعليم الفرقان الذي امرنا باتباع ملته الباهر البهي و شريع الطامر العلي و امثال سن العالي السنی---

اما بعد ۸ـ

بر ضمائر ارباب دانش پوشده نماند که نسخه منظوم فقهه مسمی بضروری خورد که از مصنفات یکی از علما کشمیراست در و جازت الفاظ و کثرت معانی نظیر و ثانی ندارد مشتمل بر بیان احکام طهارت و نماز و روزه بطریق ایجاز است ۷ـ

صد درود پاک بر روح محمد مصطفی

بعد از آن بر آل و بر اصحاب آن شمس الضحی ۹ـ

مصنف بعد حمد الهی بیت ثانی مشتمل بر نعت و درو صاحب مقام محمود در آورد- چون درود فرستادن بر روح مطیب مطهر آنحضرت از واجبات است و اهم مرادات و افضل اعمال است بعد ازین چون ذکر آل و اصحاب در ضمن صلوات از متحسنان است اشاره بآن فرمود قوله بعد از آن بر آل یعنی بر اولاد و ذریات طاهره آنحضرت و ازواج مطهرات درود و سلام فرستند- درباره وضو مقبل کشمیری در نسخه مذکور این طور می نویسد:

۷ـ سه باشد اصل شرع ای مومن صاف

کتاب و سنت و اجماع اسلام

قیاس را سخون العلم بر حق

بود با این اصول شرع ملحق ۱۰ـ

یعنی بقرآن و حدیث متواتر و اجماع امت آنچه ثابت شد آن

فرض است و قیاس مجتهدان نیز ملحق باجماع است و حکم فرض این است که ثواب باید قطعا بعمل آوردن آن و عقاب است قطعا در ترك آن و کفر است قطعا انگار آن فاذا فرض بر او نوع است یکی فرض عین دوم فرض کفایه می باشد. آخرش مقبل کشمیری در ذکر خلفا الراشدین می گوید -

رونق ملک دین ازین چار است
نور شرع مبین ازین چار است
چاره نیست مقبل آخر کار
بجز از دوستداری این چار ۱۱-

۳- شرح سراجی

مؤلف این کتاب بابا خضر محمد مقبل کشمیری است. این شرح کتاب سیراجی است. که مشتمل بر مسائل فقه است. در این کتاب همه مسائل فقه موجود اند. سراجی اصلا در زبان عربی نوشته شده است مقبل کشمیری این کتاب را به زبان فارسی شرح کرد و شرح سراجی نام داشت.

شرح سراجی در کتابخانه مرکزی تحقیق و اشاعت علامه اقبال دانشگاه کشمیر، زیر شماره ۲۱۱۳ نگهداری می شود. در این نسخه ۱۷۶ برگها موجود اند و کاغذ کشمیری (رنگ زرد) بکار برده است. در خط نستعلیق تحریر شده است. این کتاب سالم نیست، اسم کاتب و تاریخ معلوم نیست. تعداد ورقها در نسخه مذکور است و در هر صفحه سطور دارند. این نسخه خطی از حمد باری تعالی اینطور آغاز می شود.

”الحمد لله رب العالمین و حمد الشاکرین، حمد و سپاس و حمد دایم از ازل تا ابد از زبان هر حامد ثابت و راسخ بذات واجب متعال که لایق و سزاوارست مر خدای را عز وجله که تربیت کنند و پرورنده عالیمانست. حمد الشاکرین ستایش شکر کننده گان با دو الصلو و

السلام علی خیر البریه و جمیع افراد صلوات و سلام نازل بار بر بهترین مخلوقات اسم شریف او محمد واله و اصحابه طاهرین و بر آل او و اصحاب او که پاکند و صلوا از خدای رحمت است و از ملیکه استغفار و از بندگان دعاست قال رسول الله ﷺ تعلموا الفرائض و علموا لها الناس فانها نصف اعلم خیره فرمود رسول ﷺ که بیاموزید علم فرائض را بیاموزانید- آن را بمردم پس بدرستی که فرائض نصف علم است“ ۱۲-

مقبل کشمیری در این نسخه يك مسئله فقیهیه یعنی الحمل زیر تحریر آورد اینطور می نویسد” فصل فی اولادهم این فصل در بیان اولاد صنف رابع است بدان که دختر اعمام مادری و پدری و دختران اعمام پدری مثل اولاد صنف اولند در احکام بعد از آن نیز بدانکه صنف اول که اولاد نبات بودند و اولاد نبات ابن مطلقا یعنی بواسطه بافی واسطه حکم در همه یکیست و صنف مرحوم در اجداد و جدات ساقطات بودند هر چند بالا روند حکم در همه یکی بود و درین صنف اولاد اینها را اعتبار نکرده بودند و صنف سیوم که اولاد خواهر بودند و برادران مطلق و پسران برادر مادری خواه بواسطه باشند خواه بواسطه حکم در همه گویا یکی بودند بنا بر اولاد این سه صنف را که مذکور شد علاجه ذکر نکرد- ۱۳-

نسخه مذکور ازین عبارت به اتمام پذیر رفت :

”فصل فی الاسیر این فصل در بیان اسیر است و اسیر کسی است که او را کافران گرفته باشند از روی قدحکم الاسیر کحکم سائر المسلمین فی المیراث مالم یفارق دینه حکم اسیر همچو باقی مسلمان است در میراث ما دامی که جدا نشده این از دین خود یعنی میراث میرد اسیر میراث می برند وارثان ما دامی که مرتد نشده باشند- زیرا که در مسلمان از دار اسلام است هر جا که باشند و زنی که شوهر او را اسیر کرده باشند و بدار حرب برده زن آن اسیر است و نکاح او بر طرف نمی

شود پس اسیر کردن چون تاثیر نکرد در قطع عصم نکاح تاثیر نمی کند“

۱۴۷

۴- مجموعه تعلیم الفرائض (مجمع الفرائض)

مؤلف این کتاب هم بابا خضر محمد مقبل کشمیری است چنانکه این کتاب شرح از تعلیم الفرائض است که نویسنده این کتاب مولانا محمد امین کشمیری است مقبل کشمیری کتاب تعلیم الفرائض را توضیح تشریح و اضافت کرد و بنام مجموعه تعلیم الفرائض (مجمع الفرائض) نام گذاشت.

مقبل کشمیری این کتاب را بتاریخ ۵ به زبان فارسی در تحریر آورد. در این کتاب توضیح و تشریح وراثت، موانع در وراثت، درباره حقائق زنان و برادران، خواهران و پسران داده است و درباره مسلك حنفیه و حقائق پدر و مادر هم بحث کرده است.

این کتاب فقه مشتمل بر صفحات است این هم نسخه خطی است و در کتابخانه شخصی پروفیسور غلام محمد شاد ساکنه حال سیکاپ رود (Secope Road) بیجبهاره اسلام آباد نگهداری می شود. کاتب نسخه مذکور محمد امیر بن بابا عبدالله (وارث عبدالاحد ناظم) و بتاریخ ۱۳۱۸هـ بروز یوم الجمعه بوقت عصر در تحریر آورد. در این نسخه خطی کاغذ کشمیری بکار برده است و در خط نستعلیق نوشته شده است این طور شعر آغاز می شود:

حمدی که سزای خالق عرض و سما است

چون تاب کسی نیست کجا طاقت ما است

لا اوصی گفت آنکه از جمله رسل

بگذید حق و زبده هر دو سرست ۱۵۷

یعنی حمد نامعدود و ثنا نامحدود مر واجب الوجود است که بود همه موجودات بوجود اوست و بقای هر بود به هستی بود او:

زبد جاوید که او را بقاست

هست کن و نیست کن، کن ماسواست ۱۶-

بعد از حمد حق و درود و سلام بر ذات اقدس حضرت محمد

مصطفی صلی الله علیه و آله و بر آل وی مقبل کشمیری اینطور رقمطراز است -

” بر ضمائار ارباب بصائر مستتر است که تعلیم علم الفرائض از

واجبات است و اشتغال آن افضل انواع عبادت است پس این ضعیف

قلیل بضاعت و نحیف الاستطاعه راجع الرحمت الباری مقبل کشمیری

یجبیهاری بتبیع علماء متقدمین، متاخرین بلکه بتحریک بعض از عجله

صالحین عنان ارادت بصوب شغل آن در اشرف اوقات و عتیب ساعت

معطوف ساخته در توضیح دقائق آن به وجه اختصار پرداخته بسی

جمیل در فکر تشریح نظم بدئع که ترجمه منظوم نسخه فرائض است از

تصانیف استاد جماهیر و مشاهیر علما کشمیر عماد الملت و دین ملا

محمد امین روائح الله روح الکریم بعبارت فارسی بطرز نثر جهت تسهیل

مبتدیان و حفظ کم ذهن متعلمان قصور فهم که عبارت عربی بر ایشان

متعذر است“ این نسخه ازین عبارت به اتمام پذیر رفت - ”بانی خیرالبقاع

ورافع اعلام دین ثانیه اسکندر ثانی درین کهنه بنه اعتماد و دولت العظا

محب الصالحین آن غلام شیخ محی الدین امیر مقتدی ---“ ۱۷-

۵- شرح زاد الفقراء

این کتاب شرح زاد الفقرا از بابا داود مشکواتی^{۱۸} است که وی در

این کتاب همه حالات و واقعات مرشد خود بابا نصیب الدین غازی در

تحریر آورد و همین کتاب را مقبل کشمیری توضیح و تشریح کرد و

بصورت کتاب بنام ”شرح زاد الفقراء“ در تحریر آورد- چنانکه بیشتر کلام

مقبل کشمیری ناپید شد در این زمان این کتاب هم در دست ما نیامد باید

که همین اطلاعات اکتفا کنیم-

۶- نست و بس: این نسخه خطی در خط نستعلیق نوشته شده است و در

کتابخانه شخصی دکتر واحد احمد شیخ نگهداری می شود - چنانکه مرزا مجرم شاگرد مقبل کشمیری بود و مجرم در تردید عالمان، فاضلان قاریان، مصنفان، بزرگان و شاعران از مسلک سنی در زمان خود بصورت نظم در تحریر آورد - و بنام است و بس معروف گشت - چون مرزا مجرم شیعه بود و در این نظم فقط در شان مقبل کشمیری توصیف کرد - وقتی که این نظم را در نظر مقبل کشمیری شد به دیدن این نظم بر آن خیلی ناراحت شد و در تردید آن شاگرد در زبان فارسی نظم بنام نست و بس در تحریر آورد این نظم مشتمل بر فقط ده (۱۰) تا ورقها است آغاز این نظم از حمد باری تعالی شده است -

نام پاك حق كليلد گنج عرفان است و بس

حمد او آرایش دل زیور جان است و بس ۱۸ -

جای که در این نظم مقبل کشمیری تردید مرزا مجرم کرد -

خضر ره گر بایدت تا چشمه آب حیات

پس خضر بابای قاری نیک ره بان است و بس ۱۹ -

میرزا مجرم در است و بس بجای - "خضر بابای قاری" لفظ "خضر بابا مقبل کشمیری" نوشته است -

از این نظم ازین شعر به اتمام پذیرفت -

مقبلا اكنون توشو خاموش مولا یاد كن

آن خدا ستاره و عفار نیز رحمان است و بس ۲۰ -

علاوه ازین غزلیات و نعت، قصاید در مدح شیخ حمزه مخدوم، بابا نصیب الدین غازی و بابا هردی ریشی و جز آن از آثار شاعر مذکور اند - از آثار بابا خضر محمد المعروف به مقبل کشمیری معلوم می شود که وی چقدر شاعر، عالم، فاضل، ادیب و کاتب و هم شارح بی بدیل بود - در مورد کلام وی اطلاعات مختصری در دست داریم به همین علت بر تذکره مختصری اکتفا نمود -

کتابیات:

- ۱- سوانح عمری ابوالفقرا از مقبل محمد مقبول چاپ میر اسلامک بک دیوبته مالو سریناگر، ص ۱۹
- ۲- زبد الازکار از بابا خضر محمد مقبل کشمیری نسخه خطی در کتاب خانه اکادمی فرهنگ لال مندی، زیر شماره ۴۲۰، ورق - ۱۷۶
- ۳- زبد الازکار از بابا خضر محمد مقبل کشمیری نسخه خطی در کتاب خانه مرکزی تحقیق و اشاعت علامه اقبال دانشگاه کشمیر، زیر شماره - ۲۱۳۳، ورق - ۱
- ۴- همان ماخذ ورق - ۱
- ۵- همان ماخذ، ورق - (۲-۳)
- ۶- زبد الازکار از بابا خضر محمد مقبل کشمیری نسخه خطی در کتاب خانه مرکزی تحقیق و اشاعت علامه اقبال دانشگاه کشمیر، زیر شماره ۱۱۶۰، ورق - ۱۵۹
- ۷- زبد الازکار از بابا خضر محمد مقبل کشمیری نسخه خطی در کتابخانه اکادمی فرهنگی لال مندی، زیر شماره ۴۲۰، ورق - ۱۶۷
- ۸- منتخب المسائل از بابا خضر محمد مقبل کشمیری نسخه خطی در کتابخانه شخصی پیر غلام محمد فوراھی ساکنه حال فواره کولگام، ورق - ۱
- ۹- همان ماخذ، ص - (۲ - ۳)
- ۱۰- همان ماخذ، ص - ۵

- ۱۱ - همان مآخذ، ص - ۴۶۳
- ۱۲ - شرح سراجی از بابا خضر محمد مقل کشمیری نسخه خطی در کتابخانه مرکزی تحقیق و اشاعت علامه اقبال دانشگاه کشمیر، زیر شماره ۲۱۱۳، ورق - (۲ - ۱)
- ۱۳ - همان مآخذ ورق - ۱۳۲ - ۱۳۱
- ۱۴ - همان مآخذ، ورق، ۱۷۶ -
- ۱۵ - مجمع الفرایض از بابا خضر محمد مقل کشمیری قلمی نسخه در کتابخانه شخصی پروفیسو غلام محمد شاد، ص - ۱
- ۱۶ - همان مآخذ، ص - ۳
- ۱۷ - همان مآخذ، ص، - ۴۸
- ۱۸ - نست و بس از بابا خضر محمد مقل کشمیری، نسخه خطی در کتابخانه شخصی پیر غلام محمد فوارهی، برگ - ۲
- ۱۹ - همان مآخذ، ص - ۶
- ۲۰ - همان مآخذ، - ۱۰

☆☆☆

دُکتر مدثر نظر،

اُستاد موقتی، بخش فارسی، دانشگاه کشمیر۔

ترویج شعر فارسی در کشمیر و سهم افغانان

به ویژه سهم سکه جیون مل

کشمیر از دیر از گهوراره علم و ادب بوده و کدام نویسندگان و شاعران بزرگ نبوده اند که درین سر زمین پرورش نیافته و در پشرفت زبان فارسی بذل مساعی نه نموده اند۔ سلطان شمش الدین شاهمیر مؤسس سلسله سلاطین کشمیر می باشد۔^۱ شاه میریان را بنیان گذار زبان فارسی می توان شمر د که در همین دوره فارسی ترویج یافت و شاه ولایت حضرت امیر کبیر میر سید علی همدانی با هفصد تن رفقاء وارد کشمیر شد۔^۲ سلطان قطب الدین که شاه پنجم سلسله شاه میریان می بود به زبان و ادبیات فارسی رغبت زیادی داشت و شعر هم می سرود۔ از اوست؛

ای بگرد شمع رویت عالمی پروانه ای

وزلب شرین تو شور یست درهر خانه ای

من بچندین آشنائی میخورم خون جگر

آشنا را حال این است وای بر بیگانه ای

قطب مسکین گر گناهی میکند عیش مکن

عیب نبود گر گناهی میکند دیوانه ای^۳

علاوه ازین شاعران مثل سید محمد خاوری، ملا محمد یوسف، مولانا محمد حسین منطفی و جز آن را بنیان گذاران شعر این دیار توان شمر د۔^۴ علاوه بر بودن مبلغ و مفکری بدیل شاعر سخن شناس و ادیب دقیق النظر هم بوده که فارسی را برای ترویج دین مبین بکار برده و

رسائل اخلاقی و صوفیانه به رشته تحریر در آورده است.^{۵-}
 شاهی خان معروف به زین العابدین از همه کس در دوره مذکور محرک و
 مشوق زبان فارسی بوده چون روابط خارجی با حاکمان سمرقند و
 بخارا و آسیای میانه داشت جمعی از ارباب صنائع مثل کا
 غذگر صحاف و قالین باف و جزآن را به کشمیر آورد.^{۶-} در همین دوره
 کتاب های مختلف سانسکرت به زبان فارسی برگردانیده شدند
 صوفیان مثل شیخ نورالدین نورانی، شیخ بهاودین گنج بخش و ناصر
 الدین بیهقی پرورده همین دوره اند. ذین العابدین خود شاعر بوده شعر
 زیر طبعزاد اوست.

هزاران نازای کشمیر بر باغ جهان داری
 که در فصل بهاران هم خوش بهار زعفران داری
 هزاران گل بود فصل بهار در باغ کشمیرم
 چه می نازی تو ای کابل همین يك ارغوان داری.^{۷-}
 می توان گفت شاه میریان بنیان گزاران فارسی در کشمیر بودند بعد از
 آن چکان در سال ۹۶۲هـ عنان مملکت در دست گرفتند و غازی چک
 اولین کس بود که تخت کشمیر را تحت تسلط خود در آورد.^{۸-}
 مخفی نیست این دوره کشاکش های سیاسی و فردی داشت که ذکر همه
 آنها باعث طوالت مقاله شود پس باید ذکر کنم که حسین شاه چک شعر
 فارسی را به دربار رواج داد و شاعران مثل ملا نامی، مولانا میر علی
 محمد امین مستغنی و ملا عینی پرورده. همین دوره اند. یوسف شاه
 چک خودش هم شعر می سرود. برای اینکه شعر آن زمان را درک کنید
 شعری در زیر می آورم که مولانا احمد در باب قحط و زبون حالی مردم
 آن زمان چنان آورده است؛

گر نظر بر هلال می کردند
 لب نانی خیال می کردند

گردن خود را دراز می کردند

دهن آ باز می کردند ۹

دوره امپراطور گورگانی [مغول] در این مورد از همه قابل ذکر است در کشمیر و هند با تشویق و کمک پادشاهان و امرای دربارشان نهال زبان و ادبیات فارسی آبیاری می شد. جلال الدین محمد اکبر اولین کس می باشد که کشمیر را تحت تسلط خود در آورد و در سال ۵۹۹۴ محمد قاسم میر بحر کابلی وارد این دیار شد. ۱۰ - اکبر بنا بر بودن عمی به شعر و ادب شغف داشت و شعر می سرود ، از اوست ؛

عمرم همه در فراق و هجران بگذشت	با درد و الم
این عمر گرانمایه چه ارزان بگذشت	در رنج و ستم
عمری که بشد صرف سمرقند و هری	با عیش و طرب
افسوس که در آگره ویران بگذشت	با غصه و غم ۱۱ -

بابر و همایون ، اکبر و جهانگیر و اعقاب آنان حامیان علوم و ادبیات فارسی بودند و تحصیلات عمده آنان به فارسی بود. حبی ، غنی ، صرفی ، فانی ، داؤد خاکی و جز آن شاعران همان زمان هستند که کشمیر تحت تسلط مغولان بود. صله و پاداش شاهان چغتائیه موجب ترویج و گسترش زبان و ادبیات فارسی شد. علاوه از این نسبت به فارسی علاقه زیادی داشتند. می توان گفت که مغولان در گسترش زبان و ادبیات فارسی بذل مساعی نموده اند که ذکر همه آن بس است محال ؛

مورد بحث بنده ترویج شعر فارسی دوره افغانان است به ویژه از دست استاندار افغانان راجه سکه جیون مل کهتری. در سال ۱۱۶۵ هـ احمد شاه ابدالی سپه سالار خود عبدالله خان اسحاق معروف به ایشک اقا صی را برای تسخیر دیار کشمیر فرستاد و در همین سال بعد از مدافعت مختصری ایشک خان کشمیر را مسخر کرد ۱۲ - بعد از چند ماه عبدالله خان کابلی سکه جیون مل را نائب خود گردانیده استاندار کشمیر شد.

سکه جیون مل کهری که اصلش خوشاب پنجاب بود در کابل متولد شد، در سال ۱۱۶۷ هـ رایت استانداری خود افراشت و ابوالحسن باندی را نأثب خود مقرر نمود. ۱۳ افغانان سر بازاری چیره دست بودند به علم و زبان هیچ علاقه ای نداشتند. اشتغاش و حالت دگرگون سراسر هندروی داده بود. اما وقتی که سکه جیون استاندار کشمیر شد به رعیت پروری و عدل گرائیده ماند سکه جیون مردی سخن سنج و شاعر خوش خوان می بود. به علما و فضایی وقت مراجعت نموده معاونت نمود از اشعار زیر که طبعزاد اوست ذوق شعری توان دریافت.

چشم از وضع جهان پوشیده به
 سربسرا حوال آن نادیده به
 هر که چون من داشت جابر فرق گل
 عاقبت در خاک و خون غلطیده به
 چند روزی خود تماشا کرده ام
 زین چمن گلهای عبرت چیده به
 گر دهی شیرشن دهد زهرت عوض
 زین سیاه مار جهان ترسیده به
 باز اگر چشم جهان بینم دهند

چون گدا یان در بدر گر دیده به ۱۴-
 مخفی نیست که سکه جیون مل اولین کسی است که شاعران را برای نوشتن شاهنامه کشمیر تشویق داد و هفت تن از شاعران دربار خود را برای شاهنامه منظوم مقرر ساخت و می توان گفت که انجمن شعرای کشمیر بنیان نهاده شد. عبدالوهاب شائق، ملا محمد توفیق، محمد جان بیگ سامی، ملا راجع، رحمت باندی نوید، محمد علی خان متین و محمد رفیع ماننجی از هموندگان آن انجمن می بودند ۱۵-
 ملا محمد توفیق کشمیری که از هموندگان انجمن شعرای کشمیر بود

ملك الشعراى دربار سكه جيون مى باشد در مدح سكه جيون قصيده
 هاى زيادى نوشته است در زير تعدادى از اشعار مدحيه وي را نقل كنم
 مرحباى آنكه هست از بارگاه كبريا
 هر چه مى بايد ترا حاصل ز اقبال رسا
 دولت و همت شجاعت بخشش و خيل
 حشم و علم، حلم عزو تمكين، فطرت عقل و ذكا
 قدرت انصاف و عدل حسن خلق و معرفت
 تيغ و كلك زور و زر، فتح و ظفر، صدق و صفا ۱۶
 هموند ديگر انجمن عبدالوهاب شائق در باب عدل و ادب پر
 رورى وي چنين سرائيده است:

تو چون شاه محمود و من عنصرى
 تو جوهر شناس و من جوهرى
 بجان من الطاف بيسار كن
 دهانم پراز در شهوار كن
 كنم گرم در نظم هنگامه را

رسانم به شاهنامه اين نامه را ۱۷

شاهنامه كه با دست مار سيده از قبيل احوال ملك كشمير و رياض السلام
 در كتابخانه تحقيق و اشاعت مضبوط است اول الذكر نوشته ملك الشعرا
 دربار سكه جيون مل - ملا محمد توفيق است و دوم سروده عبدالوهاب
 شائق مى باشد، از هموندگان ديگر متاسفانه هيچ شعري راجع به تاريخ
 اين ديار به مانه رسيده چون سكه جيون مل بنا به مخاصمت و گردش ا
 يام بقتل رسيد وقتى كه از دست نورالدين خان با منرئى گرفتار شده به
 دربار شاه درانى رسيد رباعى زير مى سرود كه بر ذوق شعري وي دلالت
 مى كند

هر چند گفتم نفس دنى را بايد نكردن نا كردنى را

این نفس سرکش از من شنید تا دید آخر نادیدنی را ۱۸۰
 در زمان سکه جیون مل بازار شعر گرم بود و می توان گفت که بنا بر
 اشتغاش و غوغه شاعران شعرهای شرین و پر نمک سروده اند برای اینکه
 تبحر شعر آن زمان آشکار شود بنده در زیر از شاعران که هموندگان
 انجمن شعرای کشمیر بودند نقل کنم چون توضیح همه آنها باعث
 طوالت مقاله خواهد شد:

میان اهل دنیا مرد مغلس زار میگردد
 الف چون در میان زردر آید زار میگردد (شائق)
 ☆

گر کدورت زده ام عیب مکن کز غم دهر
 آنقدر وقت نیا بم که بخود پیر دازم
 گر خراباتی ورنند و بد کارم توفیق
 بر خطا پوشی و الطاف الهی لازم (توفیق)
 ☆

سامی از روی حیا بیرون در افتاده است
 باز گردد یار در آید چیست فرمان شما (سامی)
 ☆

بی پرده شد میان من و یار گفتگو
 ورد زبان غیر دعای حجاب بود (متین)

من حیث المجموع تا دوره سکه جیون مل شعر سر و صورتی گرفته بود و
 شاعران نام چین و بی بدیل در زمینه شعر کارهای شایانی کرده بودند
 هر چند که انجمن شعرای تا مدت مختصری بجای ماند ولی شاعران را
 بار دگر سر پرستی حاکمان میسر نمود پس سهم سکه جیون مل را
 فراموش نتوان کرد.

منابع و حواشی:

- ۱ - تاریخ حسن، ج ۲ غلام حسن کهویهامی، سازمان تحقیق و اشاعت، ۱۹۹۷ م، ص ۱۶۸
- ۲ - واقعات کشمیر، محمد اعظم دیده مری، چاپ سنگی- ۱۳۵۵ هـ، ص ۳۵
- ۳ - واقعات کشمیر، محمد اعظم دیده مری، چاپ سنگی- ۱۳۵۵ هـ، ص ۳۵
- ۴ - واقعات کشمیر، محمد اعظم دیده مری، چاپ سنگی- ۱۳۵۵ هـ، ص ۳۶
- ۵ - امیر خیبر در زبان فارسی رسائل زیادی بعنوان تصوف و عرفان، اخلاق و ایمان نوشته است که در کتاب خانه مختلف هند و جهان مضبوط اند.
- ۶ - واقعات کشمیر، محمد اعظم دیده مری، چاپ سنگی- ۱۳۵۵ هـ، ص ۴۷
- ۷ - عکس کشمیر، صابر آفاقی، مقبول اکیدمی لاهور، ۱۹۹۱ م، ص ۲۲
- ۸ - واقعات کشمیر، محمد اعظم دیده مری، چاپ سنگی- ۱۳۵۵ هـ، ص ۸۹
- ۹ - تاریخ حسن، ج ۲ غلام حسن کهویهامی، سازمان تحقیق و اشاعت، ۱۹۹۷ م، ص ۳۲۳
- ۱۰ - بزم تیموریه، سید صباح الدین، شبلی اکیدمی اعظم گر، ۲۰۰۹، ص ۱۱۲

۱۱- اکبر نامه ، جلد اول ، ابو الفضل ، انجمن آ? سایی بنگال ، ۱۸۸۶ م ،
ص ۲۷۱

۱۲- تاریخ کبیر ، نسخه خطی ، محی دین مسکین ، ورق ۸۵ ب

۱۳- تاریخ کبیر ، نسخه خطی ، محی دین مسکین ، ورق ۸۵ ب

۱۴- نگارستان کشمیر ، قاضی ظهور الحسن ، گلشن پبلشر سرینگر ، ۲۰۰۲ ،
ص ۳۲۲

۱۵- انجمن شعرای کشمیر مشتمل بر هفت تن شاعران نام چین
آنرمان بود که برای نوشتن تاریخ منظوم گرد آورده بودند

۱۶- کلیات توفیق ، وصی اختر ، ادره تحقیقات عربی و فارسی پتنه بهار ،
۱۹۸۹ م ، ص ۴۶

۱۷- تاریخ شائق- عبدالوهاب شائق ، نسخه خطی کلچرل اکادمی ، ۳۱ ،
ص ۱۱۴

۱۸- تاریخ حسن ، ج ۲ غلام حسن کهویهامی ، سازمان تحقیق و اشاعت ،
۱۹۹۷ م ، ص ۶۶۱

☆☆☆

محمد کوثر علی، دانشجوی دکتری
مرکز مطالعاتی آسیای میانه، دانشگاه کشمیر

ملتان نخستین مرکز ادب فارسی در شبه قاره

مقدمه:

مهم ترین شاکله ی هویت فرهنگی ایرانیان زبان و ادبیات فارسی است که با پیشینه ی هزار و چندصد ساله اش میراث معنوی همه ی اقوام ایرانی در این سرزمین پاك اهورایی به شمار می رود . از گذشته های دور ، همه ی ایرانیان در گسترش و غنای زبان فارسی دست داشته اند ؛ شواهد گویای این واقعیت تاریخی را در سخن رودکی از سمرقند ، فردوسی از توس ، فرخی از سیستان ، فخرالدین اسعد از گرگان ، بیهقی از سبزوار ، انوری از ایبورد ، نظامی از گنجه ، خاقانی از شیروان ، اوحدی از مراغه ، کمال الدین عبدالرزاق از اصفهان ، نیما از مازنداران و صدها شاعر ، نویسنده و دانشمند دیگر از جای جای حوزه ی تمدنی ایران بزرگ می توان دید . با این حساب، زبان و ادبیات فارسی، ملك مشاع و میراث مشترك همه ی پارسی زبانان و فارسی دانان همه ی جهان به طور عام و سامان بخش هویت فرهنگی ایرانیان به طور خاص است . »

موقعیت فرهنگی ایران و فرهنگ ایرانی در حوزه ی گسترده ی تمدنی ایران و امداد ادبیات فارسی ست . برای مثال ، در شبه قاره ی هند ، کسانی هم چون غنی کشمیری ، منیر لاهوری ، محمد داراشکوه ، غنیمت لاهوری، بیدل عظیم آبادی ، فیضی اکبر آبادی ، غالب دهلوی و سرانجام اقبال لاهوری به پارسی به نظم و نثر آثاری جاویدان از خود به جای گذاشته اند . سلاطین عثمانی در آسیای صغیر به پارسی فرمان می نوشتند و شعر می سرودند و امپراتوران مغول گورکانی در شبه قاره

ی هند به پارسی سخن می گفتند و فرمان می راندند. «(امین ، 1384 ص 4) مهم تر آن که زنجیره ی ادبیات عرفانی ، جایگاه راسخ زبان فارس را سرتاسر جهان - چه کشورهایی که مسلمانان در آن جا یا اکثریت یا اقلیت باشند . تثبیت می کند . اگر زبان عربی ، زبان شریعت اسلام است ، زبان فارسی زبان طریقت عرفان و معرفت در میان مسلمانان جهان است . آثار ادبی منظوم و منثور پارسی از ارزشمندترین ذخایر و غنائم فرهنگی در حوزه ی تمدنی ایران است . خلاصه ، زبان و ادبیاتی که فردوسی در توس خراسان ، مولوی در قونیه ی روم ، سعدی و حافظ در شیراز ، خواجو در کرمان ، قطران در تبریز ، خاقانی در شروان ، نظامی در گنجه ، ناصر خسرو در یمگان ، شهریار در تبریز و اقبال در لاهور با آن سخن گفته اند ، میراث معنوی ماست و باید آن را صادقانه پاس بداریم . یعنی همان «لفظ در دری» که ناصر خسرو آن را در «پای خوکان» نیفکند و همان «قند پارسی» که حافظ از شیراز به بنگاله فرستاد ! در سطح سیاسی و بین المللی هم ، این ادبیات ماست که هویت ما را به طور مستمر در سطح کلان محفوظ داشته است . این شعر سعدی ست که بر سر در سازمان ملل نقش است و این غزل حافظ ، مثنوی مولانا و رباعیات خیام است که اروپاییان چون کاغذ زرش می برند . به عکس ، اکثر سیاست ورزانی که هر کدام در برهه یی به طور رسمی و سیاسی بر ملت ایران حکومت کرده اند ، هیچ کدام در حافظه ی جمعی ملت ما به اندازه یی جا نیفتاده اند که موجب قوام هویت ما بشوند . اما زبان و فرهنگ و هویت ما به یمن داشتن بزرگانی چون فردوسی ، مولوی ، سعدی ، حافظ و خیام برقرار و بر دوام ماند . کسی که تاریخ ایران را می شناسد و هویت ایرانی را ارج می نهد ، نیک می داند که پاسداری از فرهنگ ملی ، زبان و ادبیات پارسی و تقویت هویت ایرانی بیش از مسائل دیگر باعث رشد آگاهی فرهنگی و ملی ، زمینه ساز همه ی جهش

های مثبت سیاسی و اجتماعی خواهد شد. در این میان چهره‌هایی (که هرگز از یاد نخواهند رفت) وجود دارد مانند: حضرت حافظ که گوته بزرگترین شاعر آلمان و یکی از نامداران شاعران جهان در ستایش حافظ و شعر او چنین شیفته وارسخن می‌گوید: «ای حافظ، سخن تو چون ابدیت با عظمت است زیرا آن را آغاز و انجامی نیست. کلام تو چون گنبد آسمان تنها به خود وابسته است و میان نیمه غزل تو با مطلع و مقطعش فرقی نمی‌توان نهاد، چه همه‌ی آن در حد کمال و جمال است. ای حافظ، خود را با تو برابر نهادن حقاً که دیوانگی محض است! تو آن کشتی مغرور و سرافرازی هستی که باد در بادبان افکنده‌ای و سینه‌ی دریا را می‌شکافی و پا بر سر امواج می‌نهی، و من تخته‌پاره‌ای بیش نیستم که از خود بی‌خبر سیلی خور امواج می‌نهی، و من تخته‌پاره‌ای بیش نیستم که از خود بی‌خبر سیلی خور امواج اقیانوسم. در دل سخن شورانگیز تو گاه موجی از پس موج دیگر می‌زاید و گاه دریایی از آتش در تلاطم است. اما مرا این موج آتشین در کام خویش می‌کشد و فرومی‌برد. با این همه هنوز در خود جراتی اندک می‌یابم که خویشتن را یکی از مریدان تو بشمار آورم زیرا من نیز چون تو در سرزمین نور زندگی کردم و عشق ورزیدم» (یوسفی، 1370، ص 26) پس بی‌گمان شاعران و ادیبان گذشته ما جهانیان به خوبی می‌شناسند و بر ماست که ضمن احترام و پاسداشت میراث گرانهای مفاخر گذشته‌ی خویش، به فکر شناخت بهتر شاعران معاصر خویش و بررسی فکر و زبان و اندیشه آن‌ها و شناساندن آنان به دیگران باشیم.

ملتان اولین مرکز زبان فارسی:

بررسی و تحقیق پیرامون چگونگی نام نهادن بر اماکن حاکی از این است که نام گذاری اماکن به مناسبت یا از روی علت بوده است، ممکن است نام بعضی از اماکن به نام شخصیتی تاریخی، فرهنگی یا اجتماعی

و نام بعضی دیگر بیانگر صفت، مناسبت و یاد بود تاریخی، مذهبی و سیاسی باشد البته این نامها با گذاشت ایام دستخوش تغییر می شوند. اوپل کشمیری در تصنیف خود به نام سنگهست در این باره می گوید که این گونه تغییر با سرعت انجام می گیرد و این در مورد ملتان نیز صادق است. زیرا این سرزمین در هر دور نامی متفاوت داشته است. ابو ریحان دانشمند، تذکره نویس، تاریخدان که در عهد سلطان محمود غزنوی دو بار به هند آمد و اثر معروف کتاب الهند را نوشته است. شمس الدین التمش پادشاه هند ملتان را به سه منطقه لاهور، سند ملتان تقسیم کرد و برای هر يك حاکمی جداگانه مقرر است. آب و هوای ملتان گرم و خشک و کم باران است و چون در مجاورت صحرای قرار دارد چنانکه شاعری در اینمورد گفته است.

چار چیز است تحفه ملتان گرد، گرما، گدا و گورستان

قوم آریا پس از مهاجرت از سرزمین مادری خود در آسیای مرکزی اولین سرزمینی را که در سکنا گزید. در میان آریای های هند افرادی بودند که اهل علم بودند با گذشت زمان این همه مشکلات حل شد. از انجای که حاکم ملتان تاب مقاومت در برابر سپاهیان سبکتکین را نداشت با وی از در صلح در آمد اما با بازگشت سبکتکین به غزنه اعلام استقلال کرد. با وفات سبکتکین هر دو فرزند وی به نام نامهای محمود و محمد برای تصاحب حکومت با یکدیگر در گیر شدند. محمد به دست سلطان محمود به قتل رسید. سلطان محمود پس از نصب حاکم ملتان به غزنه مراجعت کرد. ملتان پس از رحلت سلطان محمود غزنوی تا حمله غوریان آزاد بود همانطور که گفته شد اسماعیلیان در زمان تسلط خود بر ملتان ظلم و ستم فراوان کرده و خرابی به بار آوردند، حکومت غزنویان از یورش های سلطان محمود غزنوی در پاکستان آغاز گردید. او حملات خود را از سال ۲۹۳ هجری شروع کرده و ۷۱ یا ۹۱ بار سرزمین پاکستان و

هند را مورد تاخت و تاراج قرار داده تبلیغ و بنیان حکومت وسیع اسلامی را پی ریزی کرد. اگرچه سلطان محمود نتوانست بطور دایم در پاکستان مستقر شود بلکه هر سال برای پیشبرد اهداف خود از غزنین به آنجا حمله می کرد اما در زمان او شهر لاهور به عنوان پایگاه نظامی بزرگ و دایم و سپس به عنوان پایتخت دوم برگزیده شده بود لذا مردم خراسان و ایران و ماوراءالنهر و کشورهای دیگر به آنجا روی آورده و رحل اقامت می افکندند که بعداً تا ۰۵۱ سال حکومت غزنویان به آبادی آن شهر افزوده می شد. ورود زبان فارسی در پاکستان و پیدایش شاعران و نویسندگان فارسی زبان مسلم است هنگامیکه پاکستان از سوی سلطان محمود غزنوی فتح گردید و شهر لاهور بصورت مرکز پایتخت دوم آن سلسله درآمد و نیروهای آنان به طور دایم در آنجا استقرار یافتند و فرمانداران و استانداران از دربار غزنین منصوب و اعزام می شدند راهی برای مهاجرت و رفت و آمد خراسانیان و ایرانیان و به طور کلی فارسی زبانان باز شد و آزادانه مسافرت می کردند. شاید هر سال صدها هزار نفر برای کسب و کار و بازدید و بخت آزمایی به آن سرزمین می رفتند و چون جذابیت های متنوع می یافتند، زیرا ثروت و نعمت و سرسبزی و فراوانی و خوشحالی و آسایش در آن سرزمین زیاد بود، اکثر مهاجران به کشورهای خود بر نمی گشتند؛ مخصوصاً کسانی که در آنجا کسب و کاری پیدا می کردند و به علاوه به عنوان فارسی زبان و فاتح بودن غرور و افتخار و برتری نسبت به افراد محلی داشتند. و اما گفته می شود چون زبان دری زبان فاتحین بود بنابراین در اردوگاه و پایگاه های نظامی همین زبان به کار می رفت و طولی نکشید که زبان دری به صورت يك زبان رسمی و فرهنگی درآمد.

کسانی که پس از فتح لاهور توسط غزنویان به پاکستان رفته در آنجا بطور موقت یا دایم سکنی گزیدند طبعاً افرادی از طبقات مختلف بودند.

چنانکه گفته اند در میان آنان شاعر و ادیب و صنعتکار و منجم و طیب و هنرمند و کاسب و تاجر و سیاح و پیشه‌ور و سپاهی و سیاستمدار و افرادی از هر طبقه اجتماعی دیده می‌شدند که با اختلاط و آمیزش با مردم محلی پنجاب، جامعه جدید را بوجود آوردند که آن جامعه و حکومت اسلامی بود و زبان فارسی یا دری به عنوان زبان زبان رسمی و نظامی و درباری قرار گرفت. طبعاً کسانی که با دربار و حکومت می‌خواستند ارتباط داشته باشند این زبان را فرامی‌گرفتند. از سوی دیگر پادشاهان و دولتمردان نیز نیاز به شاعران و ادیبان داشتند که در مدح و ستایش آنان بنویسند. دربار لاهور از دربار غزنی جداگانه بود که نایب السلطنه‌ها یا فرماندهان در آنجا زندگی می‌کردند و نام بسیاری از این نایب السلطنه‌ها در تاریخ مانده است:

۱- ساروغ ۲- یکی از امیران ۳- عبدالله قرانگین ۴- ابوالفتح دامغانی ۵- ابوالفرج کرمانی ۶- اریاق ۷- احمد ینالتگین ۸- مجدود و ایاز ۹- ابوالقاسم محمود ۱۰- علی بن ربیع از سوی دیگر از سلطان یمین الدوله سلطان محمود گرفته تا علاء الدوله مسعود سوم (۴۹۲-۵۰۸هـ)، یازده پادشاه اول این سلسله که دو پایتخت غزنی و لاهور را با هم داشتند، اکثر اوقات در لاهور به سر می‌بردند و شوکت و جلال دربارهای آنان در اشعار شاعران توصیف گردیده است و همچنین آخرین سه پادشاه غزنوی فقط به عنوان پادشاه لاهور یا پاکستان حکومت داشتند زیرا متصرفات آنان در غزنی و کابل و اطراف آن بدست سلجوقیان افتاده بودند آنان را باید پادشاه پاکستان دانست و نه خراسان. در دربار این یازده پادشاه که در سده پنجم هجری قمری می‌زیستند، شاعران زیادی قصیده سرایی می‌کردند و علاوه بر شاعرانی که در دربار سلطان محمود و مسعود و محمد در غزنی بودند، در دربار لاهور نیز شاعرانی قوی و نیرومند پیدا شدند و شهر لاهور، مرکز زبان و ادب فارسی و تصوف و

عرفان اسلامی شناخته شد. معمولاً شاعرانی که با دربارها وابسته بودند، نامهایشان در کتب تاریخی و ادب ثبت شد و شاعرانی که بدون سرپرستی دربار به سخنوری اشتغال داشتند کمتر کسی با نامهای آنان آشنایی دارد و اکثراً همچون نام آنان اشعارشان نیز از میان رفته اند. به همین علت از شاعرانی که در سده پنجم هجری (زیرا در سده چهارم هجری قمری هنوز زبان فارسی به طور گسترده به پاکستان سرایت نکرده بود و شاعران و نویسندگانی فارسی زبان دیده نمی شوند) بوجود آمده بودند نام عده بسیار کمی بمانده است که از میان آن ها: ابو عبدالله روزبه نکتی لاهوری، ابوالفرج رونی، مسعود سعد سلمان را می توان نام برد.

از میان صوفیان و عارفان و مبلغان اسلام: شیخ صفی الدین کازرونی (م ۳۹۷ ه = ۱۰۰۷ م) شیخ اسماعیل لاهوری (بخاری)، سید علی بن عثمان هجویری لاهوری (معروف به داتا گنج بخش) (م ۴۶۵ ه) و شاه یوسف گردیزی ملقانی م ۵۴۷ ه را نام برد.

علاوه بر آنها علامه ابوریحان بیرونی (که در غالب غزوات سلطان محمود غزنوی به هندوستان در ملازمت او بود و با دانشمندان و حکیمان هند مخالفت کرد و آثار زیادی به عربی و کمی بفارسی هم نوشت) در ملتان زندگی می کرد و بنابراین می توان نام او را در تاریخ فارسی پاکستان آورد.

اما کسانی که در شعر و سخن و تصوف و عرفان پیشرو همه در سرزمین پاکستان بودند و باعث بوجود آمدن ادبیات فارسی در آنجا شدند مختصری پیرامون آنها آورده می شود.

شیخ صفی الدین کازرونی (متوفی ۳۹۷ ه ۱۰۰۷ منطقه ای در سرزمین پاکستان به نام اوچ در نزدیکی ملتان از لحاظ پذیرش صوفیان عظام و عارفان کرام بسیار معروف است و این شهر به خاطر سر راه بودن افغانستان و ایران و پاکستان و هند به صورت مرکز تصوف و عرفان در آمده

بود و هر صوفی و عارفی که از سمت غرب یعنی افغانستان و ایران وارد می شد او را به سوی خود جلب می نمود بنابراین صدها صوفی و عارف بزرگ که بعضی از آن ها مؤسس سلسله ها نیز شده اند. از این شهر برخاسته در سراسر شبه قاره پراکنده گشته اند.

شیخ صفی الدین کازرونی نیز از راه افغانستان و سند به اوچ رفت و خواهرزاده ابواسحاق کازرونی، عارف معروف بود و در ۹۶۲ م (۳۵۲ هـ) متولد شد. در هفده سالگی به دستور پیر و مرشد و دایی خویش به سند و اوچ رسیده کار تبلیغ دین و عرفان را شروع نمود. شیخ صفی الدین کازرونی را نخستین عارف و صوفی می شمارند که به خاک پاکستان پا نهاد و همانجا بسال ۱۰۰۷ م (۳۹۸ هـ) درگذشت مقبره وی هنوز در اوچ پابرجاست. معجزات و کرامات زیادی به او نسبت می دهند. شیخ اسماعیل بخاری لاهوری در زمانی که او به شهر لاهور وارد شد، هنوز پادشاهی هندو در آنجا حکومت داشت و شاید او باگذار سلطان محمود غزنوی بوده باشد زیرا هیچ نائب السلطنه ای در لاهور منصوب نشده بود. شیخ سید اسماعیل بخاری نخستین کسی است که در لاهور (بسال ۲۰۰۵=۳۹۴) وعظ کرده و صدها نفر را با اسلام آشنا ساخت. در تذکره علمای هند آمده که از عظمای محدثین و مفسرین بود. اول کسی که علم تفسیر و حدیث به لاهور آورده هزارها مردم در مجلس وعظ وی مشرف به اسلام شدند. او در چهارصد و هشت هجری (۴۴۸ هـ) در لاهور درگذشت. شاه یوسف گردیزی

شاه یوسف گردیزی بسال ۴۶۲ هـ در گردیز افغانستان متولد شد و در سال ۵۴۷ هـ در ملتان وفات یافت او به عهد زیاد حکومت بهرام شاه غزنوی به ملتان رفته بود. مزارش در شهر ملتان (پنجاب) زیارتگاه بزرگ است. شیخ علی بن عثمان هجویری لاهوری معروف به "داتا گنج بخش" کسی که در لاهور (پنجاب) بلکه در همه شبه قاره پاکستان و هند از بالاترین شهرت

و احترام بر خوردار شد علی بن عثمان هجویری لاهوری است که تقریباً در سال ۱۰۰۹ م - (۴۰۰ هجری قمری) در غزنین متولد شد و پس از مسافرت به کشورهای مختلف اسلامی و کسب فیض از بزرگان دین و تصوف و عرفان در سایر بلاد همراه با دو تن از رفقای خود به نامهای شیخ احمد حماد سرخسی و ابوسعید هجویری وارد لاهور شد. او در زمان سلطان مودود بن مسعود غزنوی وارد این شهر شد و حکمران محلی رای راجوز را مسلمان کرد. داتا گنج بخش در سال (۵۶۵ / ۱۰۷۲ م) در همان شهر به آخرت شتافت مزار وی مرجع خلایق است.

داتا گنج بخش نخستین صوفی و عارفی در پاکستان است که کتابهای زیادی را تالیف کرده است مانند کشف المحجوب، کشف الاسرار، منهاج الدین، الیابن الاهل العیان و غیره، او شعر نیز می سروده است و علی تخلص می کرد.

اشتیاق تو روز و شب دارم دلا
 عشق تو دارم نهان و بر ملا
 جان بخواهم داد اندر کوی تو
 گر مرا آزار آید یا بلا
 سوز تو دارم میان جان و دل
 می دهم از عشق توهر سو صلا
 دلبر از تو همی خواهم لقا
 آن تو «آری» و مکن هرگز تولا

کشف المحجوب نخستین کتاب تصوف به زبان فارسی است که به تقاضای دوستش ابوسعید هجویری نوشته شده است. غیر از کتابهای کشف المحجوب و کشف الاسرار که بزیور طبع آراسته شده اند بقیه کتابهای دیگر او نایاب هستند.

بدون شك در همین زمان به علت مهاجرت فارسی زبانان، بسیاری از

صوفیان و عارفان دیگر نیز به همان سرزمین رفته اند و چون نمی خواستند میان مردم شهرت کسب کنند بلکه به اصول تصوف گوشه گیری را ترجیح دادند و نامه های آنان در کتب نیامده و نوشته ای بجا نگذاشته اند، اکنون از احوال آنها بی خبر هستیم مانند: نثار شاه متوفی ۴۳۲ (ترچناپی) حسام الدین لاهوری، حسین زنجانی متوفی ۴۳۱، ابوسعید هجویری و شیخ احمد حماد سرخسی و دیگران. شاعران و ادیبان زبان در پاکستان علاوه بر صوفیان و عارفان که باعث ترویج و رونق دین اسلام و زبان و فرهنگ ایرانی در پاکستان شده بودند، عده ای شاعران و نویسندگان نیز در سده های چهارم و پنجم هجری در آن سرزمین بوجود آمدند؛ البته در سده چهارم شاعری که نامش در کتب آمده باشد نبوده اما از قرائن بر می آید که فارسی / دری زبانان از منطقه خراسان و افغانستان کنونی همیشه در حال رفت و آمد به آنجا بوده اند و مخصوصاً در استانهای مرزی غربی تأثیری داشته اند. گفته می شود که نزدیک به سیصد شاعر و گوینده و نویسنده در رکاب سلطان محمود غزنوی حرکت می کردند و احوال جنگها و شجاعت های لشکریان را ثبت می کردند اما در سده های پنجم هجری از نامهایی که بر ما معلوم شده آنها را در زیر نقل می کنیم. اشخاصی دیگر دور از دربار با ذوق و سلیقه شخصی بفارسی می نوشتند و شعر می سرودند که تاریخ نتوانست نان آنان را در دل خود ثبت کند؛ و حتی بعضی از گویندگان که نامشان در کتب آمده زندگی آنان در پرده ابهام مانده است مانند مسعودی رازی یا غزنوی و مسعود مسعودی پدر ابوالفرج رونی و امثال آنها. در آن زمان چند گوینده که زندگیشان روشن تر است در زیر می آوریم:

ابوالفرج رونی:

نخستین شاعر فارسی زبان پاکستان در سده پنجم هجری ابوالفرج رونی است که در دوران پادشاهی ظهیرالدوله ابراهیم بن مسعود

غزنین (۴۵۱-۴۹۲) و سیف الدوله بن سلطان ابراهیم نائب السلطنه لاهور و علاء الدوله ابو سعد مسعود بن ابراهیم بن مسعود نائب السلطنه (۴۹۲-۵۰۷) پادشاه زندگی می کرد. احوال ابوالفرج رونی در هیچ کتابی بطور کامل دیده نمی شود. اما مسلم است که بیشتر عمر وی در لاهور گذشته است و روزگار نیز با او سازگار نبوده؛ زیرا همیشه از تنگی معیشت شکایت دارد.

او به ۱۲ تن از بزرگان و وزیران و نوابان و امیران مدح گفته است. او شاعر زبردستی بود که بسیاری از شاعران بعدی حتی در ایران از او پیروی و تقلید کرده اند مانند مسعود سعد سلمان، انوری، ظهیر فاریابی، ابوالفضل فیضی، او در قصیده و غزل و رباعی و قطعه استاد مسلم بوده و نوآوریها و ابتکارهای زیادی در شعر او دیده می شود. وفاتش محقق نیست اما باید پس از سال ۴۹۷ هـ اتفاق افتاده باشد.

مسعود سعد سلمان:

ابا و اجداد مسعود سعد سلمان چنانکه گفته اند از همدان به لاهور رفته و ساکن شده بودند. پدرش تا شصت سال خدمت دربار غزنوی می کرد و در زمان سلطان مسعود بن محمود در سال ۴۲۷ هـ به پایتخت دوم غزنویان رسید. تاریخ تولد مسعود سعد سلمان معلوم نیست اما به حدس و گمان ۴۳۸ هـ برشمرده اند. او دوران جوانی را در لاهور و خدمت سیف الدوله محمود و با خوشحالی و سعادت‌مندی سپری کرده و حتی به امارت جالندر نیز رسید. اما این شادی و خوشحالی دیری نپایید و او به تهمت و اتهام حاسدان به زندان افتاد و این زندان پشت سر هم تا ۱۹ سال ادامه یافت. او درین فله‌ها و سیاه چالها چه رنجه‌ا کشیده فقط کسی می داند که دچار این بلاها شده باشد. و رنجه‌ا و دردهای خود را از طریق نوشتن حبسیات به ما نشان می دهد. در دیوان مسعود سعد سلمان انواع شعر مانند قصیده و غزل و قطعه و رباعی و ترکیب بند و ترجیع بند و غیره دیده

می شود و حبسیات او بسیار مشهوراند . شعر فارسی در آن زمان در پاکستان بسیار گسترش یافته بود . اگر شعرای پخته کار چون ابوالفرج و مسعود سعد را در نظر داشته باشیم، پیداست که شاعران دیگری نیز بوده اند که اشاره ای رفته است . مانند: غرابی و راوی و ابوالکلام و غیره که مسعود سعد می گوید:

ای غرابی غریب نظمی تو
آن غرابی اهل دام نه ای
نیستی بوالفضول چون راوی
نیز چون بوالکلام نه ای
بدکنند ایند و با تو، تونکنی
زانکه با حقه و انتقام نه ای

علاوه بر آن همه امیران و استانداران و متصدیان دولت و علما و فضایی زمان همانند قوام الملك نظام الدین ابونصر هبائله الفارسی، مؤسس خانقاه عمید در لاهور و الحمید الاجل افضل العصر مطابق یعقوب الکاتب ۴۹۱ هـ ذوق شعری داشتند زیرا در آن زمان یکی از لوازمات دربار بوده است.

ابو عبدالله روزبه نکتی لاهوری:

یکی از شاعران دیگر آن زمان بوده است که اگرچه تاریخ تولد و وفات وی معلوم نیست اما بعضی اشعارش از طریق لباب الالباب به ما رسیده که سبک زمان غزنویان را نشان می دهد.

به نرگس بنگری چون جام زرین
بریزد جام زرین چشمه چشمه
نوگویی چشم معشوقست مخمور
زناز و نیکویی گشته کرشمه

اما از سده ششم به بعد دوران شکوفایی زبان و ادبیات در پاکستان در

هند بود و در آن زمان صدها شاعر و نویسنده پیدا شدند ولی زیر بنا و اساس ادبیات فارسی در آغاز حکومت غزنویان ریخته شد که تا هشتصد سال بعد ادامه داشته و امروز نیز ادامه دارد.

آثار فارسی در سده های چهارم و پنجم هجری در پاکستان:

اگرچه زبان فارسی پیش از سده چهارم هجری به سرزمین سند و ملتان رسیده بود چنانکه از نوشته های جهانگردان و جغرافیدانان مسلمان مانند ابن حوقل و بشاری برمی آید که در آن زمان زبان فارسی در مکران و ملتان تکلم می شده است. (۱۳) اما آثاری از آن سده ها بدست ما نرسیده است. زیرا در این زمان هنوز حکومت فارسی زبانان در آن سرزمین تشکیل نشده بود. لذا شاعران و نویسندگانی که پشتیبانی درباری نداشتند این موقعیت را بدست نیاورده بودند و فقط در سده پنجم بود که مجمع های شعر و سخن تصوف و عرفان را می کردند و این تبلیغ سینه به سینه نقل می شد زیرا به نظرشان علم همان بود که با کشف و مجاهده حاصل شود؛ تا اینکه شیخ علی بن عثمان هجویری (دانا گنج بخش) نخستین کتاب بنام کشف المحجوب را در این زمینه نوشت و پس از وی این روش و سنت ادامه پیدا کرد. لذا کشف المحجوب را باید نخستین کتاب فارسی در پاکستان و اولین تصوف و عرفان در جهان شمرد.

کشف المحجوب:

نخستین کتاب در موضوع تصوف و عرفان می باشد البته پروفیسور دکتر مولوی محمد شفیع می نویسد که نخستین کتاب در موضوع تصوف بنام «شرح تعرف» نوشته ابراهیم اسماعیل بخاری بود که در سال ۳۳۴ هجری نوشته شد که از دیوبند منتشر شد اما اکنون نایاب است (۱۴) گفته می شود که شیخ علی بن عثمان هجویری لاهوری کتب زیر را نیز برشته تحریر درآورده بود. اما بجز کشف المحجوب و کشف الاسرار همه از میان رفته اند.

۱- کتاب فنا و بقاء ۲- آثار الخرق و المخلوقات ۳- الرعايه بحقوق الله تعالى ۴- کتاب البيان لاهل العيان ۵- کتاب در شرح کلام حسين بن منصور حلاج ۶- منهاج الدين اندر طريق تصوف (درباره ی این کتاب نوشته که شخصی آن را دزدیده بنام خودش منسوب ساخته است) ۷- نحو القلوب ۸- کتاب الايمان ۹- دیوان اشعار (مؤلف تصریح نکرده که این دیوان بفارسی بوده یا عبری. اصل نسخه آنرا نیز شخصی مجهول برده و نام و تخلص خود را بر آن گذاشته بنام خودش منتشر ساخته است يك بيت عربی از آن دیوان در كشف المحجوب آمده است.

فینت فتائی بفقد هوائی

فصار هوائی فی الامور هواك

دیوان ابوالفرج رونی: قبلاً درباره ی این شاعر نوشته شده است. بهر حال او نخستین شاعران سرزمین است که در پاکستان بوجود آمده و دیوانش تاکنون چندین بار در پاکستان و ایران چاپ گردیده است.

دیوان سعد سلمان:

دومین دیوان از دومین شاعر پاکستان است که بارها منتشر شده است.

آمیزش زبان پنجابی و فارسی در لاهور و اطراف آن

همین که زبان فارسی در سده چهارم و اوایل سده پنجم هجری به لاهور وارد شد، فارسی زبانان آن شهر را به عنوان مرکز و پایگاه نظامی خود ساختند، طبعاً زبان پنجابی که آنرا هندی یا هندوی و سانسکریت می گفتند نمی دانستند اما نیازهای روزمره زندگی را بایستی از مردم بومی لاهور و اطراف آن تامین می کردند لذا اجباراً واژه های زبان پنجابی را یاد می گرفتند و مردم بومی نیز با اختلاط با فارسی زبانان واژه ها و جمله های فارسی را می آموختند تا بتوانند با آنان دادوستد و کارهای ضروری را انجام دهند. اینگونه واژه ها و بویژه نامهای خاص را در نوشته های شاعران و نویسندگان دوره بوضوح می توان دید مانند دیوان های

فرخی و عنصری و منوچهری و عسجدی و دیگران که همراه با لشکر کشی
های سلطان محمود و سلطان مسعود غزنوی به پاکستان آمد.

فهرست منابع:

- ۱- آب کوثر دکتر شیخ محمد اکرام، فیروزه سنز لاهور ۱۹۶۸ م صفحه ۷۲.
- ۲- روابط زبانه‌های پارسی و پنجابی دکتر شاهد چوهدری پایان نامه برای
دریافت دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران ۱۳۵۴.
- ۲- تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند جلد سوم، دانشگاه پنجاب لاهور
سال ۱۹۷۱ م صفحه ۴۱
- ۳- تاریخ ادب فارسی در پاکستان دکتر ظهورالدین احمد جلد اول
صفحه ۱۳۶ م چاپ لاهور ۱۹۷۱ م.

☆☆☆

آصف اقبال، دانشجوی دکتری،

بخش فارسی دانشگاه جواهر لعل نهرو-

نمایشنامه نویسی در ایران

اگر ما بر ادبیات جهانی نظر کردیم معلوم می شود که در یونان تاریخ نمایشی خیلی کهنه و قدیم تر است و بعضی محققان گفته اند که قبل از یونان در هند نمایشنامه وجود داشته بود. ولی این درست نیست. زیرا که اکثر تاریخ نویسندگان یونان مقدم داشته اند. پس اگر ما درباره نقوش اولین جهان را تلاش و جستجو کردیم معلوم می شود که بابل، مصر و یونان شهرهای قدیم هستند که ریشه کهن دارد.

ارسطو گفته است که "نقل" در جبلته انسان از جمیع حیوانات خیلی بسیار است و انسان "نقال" محض است. انسان قدیم وقتی که از شکار و صید باز آمده بودند. آنها باهم برای تفریح و دل بستگی نقالی کرده بودند و همین سبب است برای وجود نمایشنامه محققین یونان را اولین کشور نمایشی قرار داده است و همین طور نخستین اصول و بنا نمایشی در ادبیات یونان و روم دیده می شود و ارسطو اولین شخص است که اصول و مبانی نمایشی را در کتاب خود "بوطیقا" بیان کرده است. در این کتاب بخشی که درباره تراژدی آورده است. خیلی مفصل و واضح تر است. ولی درباره کمدی ارسطو گفته است که کمدی را بعد از تراژدی خواهد بیان کند ولی در این کتاب بحث کمدی دیده نمی شود. یعنی وقتی که این کتاب در دست عربها رسید کامل نبود همین سبب است که در تراجم عربی این کتاب باب کمدی دیده نمی شود و گوشه کمدی هنوز تشنه است.

در دوران حکومت اسلامی نمایش وجود دارد بعد از تسلط عربها بر

سرزمین ایران تهذیب و تمدن و رسم و رواج کهنه هم وجود دارد. مردم ایران بعد از تسلط عربها اسلام قبول کرد ولی آداب و رسوم خود را از دست ندادند. مثل جشن نوروز از آن زمان تا امروز با جنب و جوش برگزار می شود. ولی این صنف سخن در دوره صفوی بسیار پیشرفت کرد. پادشاهان صفوی اهل تشیع بودند به همین سبب آنها به شاعران و نویسندگان گفتند که نظم و نثر فقط باید در وصف شهدای کربلا و منقبت اولیاء بشود. بنابر این در این دوره تعزیه و شب خوانی رشد گرفت. شعرا و نویسندگان که در مرثیه شهدای کرب و بلا بوجود آورده اند مانند ملا حسین واعظ کاشفی "روضه الشهداء"، رفیعای قزوینی "حمله حیدری"، محتشم کاشانی، کمال غیاث شیرازی، تاج الدین حسن سبزواری و لطف الله نیشاپوری نخستین هستند که تعزیه نامه های ما را با میزان تارتار نویسی سنجیده و بعنوان ادبیات درامتیک ایران با اروپا معرفی کرده اند.

دوره قاجاری از لحاظ گسترش و پیشرفت نمایشنامه نویسی دارای ارزش و اهمیت فوق العاده دارد. مسافرت ناصرالدین شاه به کشورهای اروپایی در این فن نقش مهمی ایفاء نموده است. شاه پس از برگشتن اروپایی که در آنجا از تیاتر اروپایی متأثر شده بود، در ایران به این فن تقویت و تشویق داد. در این ضمن اولین نمایشنامه های که به تقلید اروپیان نویخته شده و در دست می باشد. یکی نمایشنامه نویس معروف آذربایجانی "فتحعلی آخوندزاده" است که به وسیله مرزا جعفر قرجه داغی به فارسی ترجمه شده است که باید جز آثار جارجی ایران به حساب آورد. در تالار دارالفنون نمایشنامه "میزان تروپ" اثر مولیر با عنوان گزارش مردم گریز توسط میرزا حبیب اصفهانی از زبان فرانسه به زبان فارسی ترجمه شده است. بتدریج موسیسات کوچکی بوجود آمد و اولین شرکت نمایشی بنام فرهنگ با اهتمام گروهی از ده روشنفکران

یافت.

بعد از کمدی ایران در سال 1303 شرکتی بنام "کمدی ایران" بسپرستی مرحوم محمود ظهرالدین که یکی از اوضاع کمدی ایران و از معروف ترین هنرپیشگان کمدی بود، تاسیس گردید. و در این حسن سیاسی، محمود الهی، ابوالقاسم لاجینی، رفیع حالتی، نعمت مصیری و با نوسرنا شرکت کردند. درام نویس که در این دوره پیدا شدند و آثاری آنها با قیست بشرح زیر می باشد.

رضا کمال شهزاده "پریچهر و پریزاد، عروس ساسانیان و غیره- مرحوم حسن مقدم، جعفر خان از فرنگ آمده، ایرانی بازی- سعید نفیسی" آخرین یادگار نادرشاه "قربانی يك دختر"- میرزا عشقی "بچه گدا"- صادق هدایت "پروین دختر ساسان" "مازیار" افسانه آفرینش.

در دوره مشروطیت مسایل که پیدا شد مانند ظلم و استبداد بر جامعه، مسایل زنان، میهن پرستی، علاوه دیگر لازم بود که اثر زمانه بر نویسندگان و شاعران منقش شد و در نتیجه گیری ادبی که در آن زمان وجود پذیر شد يك بازگشت انقلابی بود که درون خود يك می جوشید و خواهد که منفجر شد. پس نویسندگان برای بیدار کردن مردم ایران را در سبك ساده و سلیس می نوشتند تا ایرانیان می فهمند که این وقت برای بیداری خیلی مهم است پس در این زمان چیزی که در ادبیات معاصر دیده می شود يكسان و يك رنگ است و همین زمان است که هنر برای زندگی دیده می شود. و نویسندگان که در این زمان بودند بر این نهج اند و زبان آنان ساده و خالی از صنایع و بدایع است و شرح آنان در زیر می آید.

جعفر خان حسن مقدم در تاریخ نمایشنامه نویسی در ایران نامی است و آثار او در ادبیات فارسی فراموش نشدنی است. وی از درس خواندگان فرنگ بود. اما در بهروری از ادب غرب و آشنایی با محافل ادبی آن دیار

به ادبیات فرهنگ و ایران عشق می ورزید و دایم در این زمینه مطالعه می کرد.

اکبر رادی در سال 1318 در شهر رشت چشم به جهان گشود. او همراه بهرام بیضایی و غلام حسین ساعدی برجسته ترین نمایشنامه ایران به شمار می رود. که اوضاع تیاتر را به زاری و عوامه نه را شکستند و تیاتر متفکرانه رونق دادند.

غلام حسین ساعدی معروف به گوهر مراد در تبریز متولد شد و در پاریس جهان را درو گرفت. صمد بهرنگی از دوستان گوهر بود. ساعدی با وجود "بدست های ورزیل"، بهترین بابای دنیا، پنج نمایشنامه از انقلاب مشروطیت دیگری که نوشت وارد دنیای تیاتر ایران شد. و نمایشنامه های هستند که از لحاظ ساختار و گفتگو به فارسی نویخته شده اند. او به همراه بهرام بیضایی و اکبر رادی و نویسندگان دیگری چون علی نصیریان، رحیم حیاوی، بهمن فرسی و غیره تیاتر ایران را در سالهای 40-50 دیگرگون کرد

نمایشنامه های وی عبارت اند. عروسی، چوب بدست های ورزیل، پنج نمایشنامه از انقلاب مشروطیت، خانه روشنی، چشم در برابر چشم، هنگامه آرایان، جانشین، ماه غسل و غیره.

مسایل های که در عصر معاصر دیده می شود و مضمونهای نمایشنامه در عصر بیداری را زیل چند عنوان زیر می توان به شمرد که این درونمایه ها هر يك به نوعی از آشنایی با فرهنگ غربی متأثر اند. مثل آزادی، قانون، وطن، تعلیم و تربیت و توجه به علوم و فنون جدید و غیره.

منابع:

* ادبیات نمایشی در ایران از جمشید ملک پور

* مسایل ادبیات نوین ایران از حسین محمدزاده ای صدیق

* از صبا تا نیما جلد اول و دوم از یحیی آرین پور

* بنیاد نمایشی در ایران از دکتر جنتی عطایی

* History of Persia by General Sir PERCY SKYES

* H.kamshad; Modern Persian Prose Literature, Cambridge University, 1996, Press, Cambridge

* Bates, Alfred; The Drama : Its History, Literature and its influence on civilization; 1903 publisher; Athenian Society, London.

* دیداری با اهل قلم جلد دوم مولف دکتر غلام محسین یوسفی

* اینترنت وکی پدیا دانشنامه آزاد

* جویبار لحظه ها دکتر محمد جعفر یا حقی

☆☆☆

دکتر باقر حسین شاه
دانشکده پونچھ،

آرای تذکره نویسان در باره شوکت بخارایی

تذکره نویسانی که شوکت بخارای را مورد توجه قرار داده اند شمه ای از زندگانی شوریده حال و رو به انزوایی او را تحریر نموده اند تعداد آنها از پانزده شانزده نفر تجاوز نمی کند. ولی از آنچه که به مرحله ترقیم آورده شده بدست می آید که چه اوضاع و احوال داشته، به چه جاهای مسافرت نموده، با چه اشخاصی روبرو گردیده یا از آنها استفاده کرده و چگونه زندگی نموده دارائی چه نوع افکار و نظریات علمی، دینی، فرهنگی و ثقافی ریشه دار و سطحی بوده.

تلاش و پرداخت در ابعاد زندگی شوکت بخارایی فرصت طولانی و وسایل هنگفتی را می طلبد که فعلاً از عهده ی این مختصر خارج است، منتهی تحت مقوله ای،

شعر فارسی است،

آب دریا را گرتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید

آنچه که از تذکره نویسانی همچون نصرآبادی و شیخ علی حزین وغیره بدست آمده مقداری از آتش تشنگی کسانی را که تشنه ی شناخت کامل از آن شاعر وراسته و شوریده حال هستند، خاموش میکند. مطابق همین مقوله رفتار نموده آن چه را که از بعضی از تذکره نویسان به ما رسیده اینجا می آوریم تا قاریان گرامی مقداری از آب دریا را بجشند.

در تذکره ی نصرآبادی که نامش محمد طاهر بوده در صفحه ی ۳۶۲ چنین می خوانیم که شوکت بخارایی همانطور که از انتسابش

پیداست جوانی از اهل بخارا بود بخارا در آن زمان تحت قلمرو "روس" روسیه بوده، در ۸۸۰ هجری به هرات روئی آورد آن جا به خدمت صفی قلی خان حاکم هرات شرفیاب میگردد و شمول الطاف و عنایات عالیه می گردد، طبعش خالی از لطف نبوده و حدود ده بیت از اشعار او را که مبنی بر مضامین عشقیه و ترك تعلق به دنیا و دل دادگی اوست نقل می کند مولف ریاض العارفین می نویسد که ایشان از وارستگان زمان خود بوده و در بلاد ایران سیاحت نموده، در اصفهان با شیخ محمد علی لاهیجی متخلص به حزین ملاقات می کند.

شیخ علی حزین در يك جمله مرتبه و مقام شوکت بخارایی را بیان می کند: شوکت بخارایی خال رخسار دیار خویش و در زمره ی یاران سعادت کیش بود. بعد به حالات زندگی او می پردازد و در آخر اشعاری را از وی نقل میکند که مضامین تنوع و گوناگونی را در بر گرفته است.

در تذکره ی بنام "نتایج الافکار" که تالیف محمد قدرت الله گوپاموی است چنین می خوانیم که محمد اسحاق شوکت بخارایی نقاد بازار خوش گفتاری بود. به گفهی وی، او به محض این که در وادی شعور داخل می شود نقود نازک خیالی به بساط خوش مقالی عرضه می کند و به جواهر معانی آبدار عروس سخن را آرایش می بخشد، در نزاکت کلام و تلاش یکه تازه یگانه در فکر دقت پسند و در فصاحت و بلاغت منتخب روزگار بود. در آواژ "نازک" تخلص می کرد ولی در ادامه "شوکت" اختیار نمود. اشعار زیادی از ایشان در این تذکره بچشم می خورد که اکثر مشتمل بر مضامین برجسته همچون، شکوه از روزگار و حب دوست است.

"هدات" در تذکره خود که بنام "ریاض العارفین" موسوم نموده، شوکت بخارایی را از وارستگان زمان خود قلمداد می کند و قصه ی دیدار با حزین لاهیجی را هم نقل می نماید.

حسان الہند مولانا میر غلام علی آزاد بلگرامی در تذکرہ ی خود بنام "سرو آزاد" دربارہ ی محمد اسحاق شوکت بخارایی می نویسد کہ وی، معنی یاب، دقت آفرین و گلدستہ بند خیالات رنگین است۔ از عنفوان شعور زلف سخن را شانہ کشید و چہرہ ی عرائس معنی را گازہ ی تازہ مالید۔ در بخارا نشو نما یافت و بنقادی نظر خدا داد طلای جید در بازار نکتہ سنجی رائج ساخت۔ در این بہ حالات زندگی وی و شغل کہ داشتہ، و داستان کوچک او و حشر و نشروی با والی خراسان، اشارہ شدہ و در آخر نمونہ ای از اشعار وی کہ مبنی بر پند و نصائح، حب دوست و عشق معشوق است نقل شدہ۔

تذکر الشعراء ہم سخنی مختصر از شوکت بخارایی را بہ میان آورده و بدون اظہار نظر دربارہ ی مقام شعری و علمی وی رد شدہ است۔ در "منتخب اللطائف" کہ تالیف رحم علی خان ایمان است چنین بہ چشم می خورد کہ، محمد اسحاق شوکت "تخلص" بخارایی، سخنور تازہ خیال و اوستاد صاحب کمال است۔

سید مصلح الدین مہدوی در تذکرہ القبور یا "دانشمندان و بزرگان اصفہان" می نویسد کہ شوکت بخارایی محمد اسحاق، ادیب و شاعر بود، ایشان بہ قناعت پسندی وی اشارہ می کند و می گوید کہ وی مدت سی و چہار سال بہ یک لباس قناعت کردہ۔

در کتابی بنام گزیدہ ہ اشعار سبک ہندی کہ توسط علی رضا ذکاوتی قراگزلو، تالیف گردیدہ، می توان دید کہ شوکت بخارایی، محمد اسحاق یا محمد بن اسحاق، از خاندان اشرافی تبار بود، بعد از آموختن مقدمات بہ شغل پدری کہ صرافی بود، خود را مشغول ساخت و در همان زمان بہ شیوہ ی صائب شعر می سرود۔ مصنف در ادامہ می نویسد کہ شوکت از مایہ های شاعری تخیل نیرومند و حساسیت را بحد کمال داشت، قدر تصور و تصویر گرئی وی نیز قابل ملاحظہ است۔ بعد بہ تنقید وی می

پردازد و مه گوید که شوکت به سبب واقع شدن در زمان انحطاط سبک مشهور به هندی و دور ماندن از واقع، گرفتار اغراق در توهّمات و افراط در صنائع معنوی گردیده، و می توان گفت که در حد استعدادش کار نه کرده است. معاصران وی گاه بر او طنز می کردند و از یکی از مصرعه های او کاریکاتور ساخته بود، "هما عینک گذارد تا ببیند استخانم را" در ادامه دست از تنقید کشیده و به تمحید روی آورده می گوید که در آثار شوکت اییاتی از نمط عالی و در اوج ظرافت مینیاتوری با محتوای عرفانی و انسانی ارزشمند نیز وجود دارد. ولی اشعارش بخاطر دیرپای بودن معانی دیوانش را مهجور کرده و از ارتباط با زندگی برخوردار نیست.

یکی از تذکره نگاران "علی قلی خان واله داغستانی" در "ریاض الشعراء" ابتدا به سوانح زندگی شوکت بخارایی می پردازد و در آخر می نویسد که، دیوانش متداول است. در روش خود بی نظیر و در طرز خود بدیل است. نزاکت افکارش به حدی رسیده که بعضی از آنها در هیچ اعتدال نمانده است.

شیخ احمد علی سندیلوی هم وی را به نازک خیالی و معنی بند یاد می کند و می گوید که در غزل طرز خاص دارد و در روش خود بی نظیر است، سخنش در سخنوران قدر و قیمتی دارد. "سید غلام علی آزاد بلگرامی" هم در آرای فوق هم خیال شیخاحمد علی سندیلوی است با تفاوت اندک.

در آخر تذکره ی "میر عظیمت الله بی خبر بلگرامی" را ورق می زنیم و می بینیم که ایشان، شوکت بخارایی را در بستن معانی مضامین مرد تلاش گرمی داند و می گوید که چنین فردی که شاعر پر قوت است در آن ولایت بدنیا نیآمده.

خلاصه این که کلیه تذکره نگارانی نه به تذکر و فکر شوکت بخارایی

پرداخته اند، وی را شاعر پر قوت، سخنور بی نظیر و در طرز خود بی بدیل، مرد قناعت پیشه و دور از زرق و برق دنیا، خوددار، دوست داشتنی، از دقیقه یابان معنی رس و نازک خیالان گرم نفس، از خاندانی اشرافی تبار، دارای تخیل نیرومند و حساسیت در حد کمال، صاحب قدرت تصور و تصویرگری، شاعر، ادیب سخنور تازه خیال و استاد صاحب کمال، معنی یاب، دقت آفرین از وارستگان زمان خود، نقاد بازار خوش گفتاری، خال رخسار دیار خویش و در زمره بیاران سعادت کیش، قلمداد نهوده به تمجید و تکریم وی پرداخته اند.

تنها علی رضا ذکاوتی است که بخاطر دیر یاب بودن معانی اشعار وی دیوان او را مهجور می داند، و پیدا است که رای يك نفر در مقابل این همه تذکره نگاران صاحب نام چقدر می تواند از ارزش بر خوردار باشد. قضاوت بر عهده ی قاریان گرامی است، اما به نظر بنده به يك جمله، اگر اوضاع و احوال زمانه او را یاری می کرد بیش از آن مقدار که ظاهر شده بر منصفه ی شعر شاعری با کمالات فنی بیشتر و بالا تر متجلی می شد.

منابع:

- ۱- مولانا محمد عبدالغنی خان غنی، تذکرہ الشعراء، ص ۹۵۱۔
- ۲- آزاد بلگرامی، سید غلام علی، تذکرہ ید بیضا، ص ۰۳۱۔
- ۳- سندیلوی، شیخ احمد علی، مخزن الغرائب، ص ۸۱۲۔
- ۴- سید مصلح الدین مہدوی، تذکرہ القبور، ص ۲۷۳۔
- ۵- گوپاموی، محمد قدرت اللہ، تذکرہ نتائج الافکار، ص ۶۸۲۔
- ۶- علی رضا ذکاوتی قراگزلو، گزیدہ اشعار سبک ہندی، ص ۸۸۲۔
- ۷- مرزا محمد طاہر نصر آبادی، تذکرہ نصر آبادی، ص ۳۶۲۔
- ۸- شیخ محمد علی حزین لاهیجی، کلیات حزین، ص ۲۸۹۔
- ۹- علی قلی خان والہ داغستانی، ریاض الشعراء، ص ۳۱۲۔
- ۱۰- میر حسین دوست حسینی، تذکرہ حسینی، ص ۴۸۱۔
- ۱۱- میر غلام علی آزاد بلگرامی، خزانہ عامرہ، ۱۸۲-۲۸۲۔
- ۲۱- مولانا میر غلام علی، مآثر الکلام، ص ۰۲۱۔



شیرازه اختر، دانش پژوه مقطع دکتری
در زبان ادبیات فارسی، دانشگاه کشمیر-

تاریخ و تطور خمسه نویسان فارسی در کشمیر چکیده:

دوره سلجوقیان ۴۲۹- ۵۹۰ ه. ق ۱- در ایران برای ترقی و ترویج در ادبیات فارسی هویت فراوان می دارد ۲- این دوره از لحاظ رشد و ترقی زبان و ادبیات از همه دوره ها، دوره ی مهم به شمار می رود- چون در این دوره شاعران فارسی مضامین متصوفیانه، عاشقانه و فیلسوفیانه را در شعر خود مطرح کرده اند ۳- این دوره در ادبیات فارسی برای این دوره ی ویژه ای محسوب می گردد که در شعر فارسی يك طرح تازه به عنوان خمسه سرایی نیز آغاز گردیده است- خمسه واژه عربی است که معنی اش ”پنج“ است، ”خمسه“ یا ”خمسه“ نوعی تعویز و طلسم به شکل کف دست یا پنج انگشت باز شده است- خمسه از لحاظ ادبیات فارسی مجموعه ی پنج مثنویهای گویند که در يك جا از يك شاعر سروده شده باشد و عناوین مختلف دارد- قبل از دوره ی سلجوقیان ۴- در دوره های پیش گرچه مثنوی نویسی در ادبیات فارسی آغاز شده بوده ۵- اما پنج گنج نویسی اولین بار در دوره ی سلجوقیان به دست شاعر میرزبه نام نظامی گنجوی م ۵۹۹ ه. ق ۶- آغاز گردیده است- نظامی گنجوی اولین شاعر زبان و ادبیات فارسی در ایران می باشد که به این سمت متوجه شده است ۷- نظامی گنجوی در سال ۵۳۵ ه ۸- ق در یکی از شهرهای باستانی آذر بایجان ۹- یعنی در گنجه چشم به جهان گشوده است- نظامی خمسه نویسی در ادبیات فارسی را در حدود سال ۵۷۵ ه. ق آغاز نموده ۱۱- و اولین

مثنوی در این سمت به نام مخزن الاسرار در سال ۵۷۵ سروده است. در عصر نظامی ۵۳۵-۵۹۹ ه.ق، آذر بایجان و حوالی آن مرکز حکومت دودمان مختلف بوده است. اما نظامی هیچ وقت به دربار پادشاهی منسلک نه گردیده است ۱۲- او همه عمر خود را در وطن اصلی خودش یعنی در گنجه، آذر بایجان گذاریند و مسافر تهای مهمی نکرده است ۱۳- اساس شهرت نظامی به علت کتاب او بنام خمسه یا "پنج گنج" که به طرز مثنوی سروده شده است و دارای پنج مثنویهای است. تعداد ابیات خمسه نظامی در حدود ۲۸۰۰۰ است ۱۴- این اثر نظامی نه فقط سبب و مایه معروفیت نظامی شد بلکه يك طرز و روش تازه ای در شعر فارسی نیز به دست نظامی بنا کرده که بسیاری از شاعران معاصر و متاخرین در پیروی این طرز آثار خود شان جای گذاشته اند. شاعرانی مانند خسرو ۵۷۲ ه.ق، خواجه ۵۳۷-۱۶۷ ه.ق، جامی ۸۹۸ ه.ق ۱۷- و هاتفی خرجی دی ۱۵۲۵ م شاعرانی هستند که در تتبع و استقبال خمسه نظامی خمسه های خود شان را سروده اند. به نظر بسیاری از محققان خمسه نظامی از سایر خمسه های که در تتبع آن سروده شده اند، جایگاه استادانه دارد. خمسه نظامی مشتمل بر پنج مثنویها است که شرح و تفصیل آنها به قرار ذیل است ۱۸-

۱- **مخزن الاسرار**: این مثنوی تحستین مثنوی خمسه ۱۸- نظامی است که در تصوف سروده شده است و در حدود ۲۴۰۰ بیت دارد ۱۹- که مشتمل بر بیست مقاله های داستانی است. نظامی این مثنوی را در سال ۵۷۵ ه.ق سروده است. نظامی این مثنوی را به این شعر آغاز کرده است ۲۰-

۲۰-

هست کلید در گنج حکیم

۲- **خسرو شیرین**: این مثنوی دومین مثنوی خمسه نظامی است.

مثنوی خسرو شیرین يك داستانِ عاشقانه است. نظامیّ این مثنوی را بنام شمس الدین ایلدجهان پهلوان (۵۶۷-۵۷۲) ه. انتساب داده است. مثنوی مزبور در سال ۵۷۶ ه. ق به پایان رسانیده است ۲۱-.

۳- **لیلی و مجنون:** سومین مثنویّ خمسۀ نظامیّ لیلی و مجنون است، که در سال ۵۸۶ ه. ق سروده است. این مثنوی نیز يك داستانِ عاشقانهّ عربی است.

۴- **هفت پیکر:** مثنوی هفت پیکر که بنام هفت گند یا بیرام نامه هم یاد می شود، در سال ۵۹۳ ه. ق سروده است که دارای هفت داستانِ های عاشقانه است ۲۲-.

۵- **اسکندر نامه:** آخرین مثنوی خمسۀ نظامیّ اسکندرنامه است. این کتاب مجموعاً ۱۰۵۰۰ بیت و شامل دو قسمت است. نظامیّ قسمت نخستین را شرفنامه و قسمت دومین را آقبالنامه نامیده است. نظامیّ بعد از فردوسی م ۴۱۱ ه. ق شاعرِ میرزا ایران می باشد که بعد از فردوسی در مثنوی نویسی کمال شهرت یافته است ۲۳- تاثیر عمیقِ نظامیّ م ۵۹۹ ه. ق در ادبیّاتِ فارسی به دلیل خمسۀ سرایی او بوده است چون هر يك از منظوم های نظامی بلافاصله پس از سرایش مورد توجه شاعران دیگر قرار می گرفت.

شاعرانی که در استقبال پنج گنج نظامی خمسۀ سروده اند:

۱- **خمسۀ خواجو کرمانی م ۷۵۳:** خواجو کرمانی معروف و مشهور شاعر زبان و ادبیّات فارسی به شمار می رود. خواجو کرمانی در سال ۶۷۹ ه. ق در کرمان متولد شد و در سال ۷۰۹ ه. ق در تتبع خمسۀ نظامی خمسۀ سروده است که مشتمل بر مثنویهای ذیل است ۲۴-.

(۱) هما و همایون (۲) گل و نوروز (۳) کمال نامه (۴) روضة الانور (۵) گوهر نامه،

۲- **خمسه جامی** م ۵۸۹۸. ق: جامی یکی از شاعران بزرگ ایران است که او را باید به لقب، خاتم الشعرا در ادبیات فارسی یاد می کنند. نورالدین، عبدالرحمن جامی عارف، شاعر مبرز و نویسنده ای چیره دست می باشد در خمسه سرایی تقلید و تتبع خمسه نظامی کرده است و مجموعه مثنوی های خود شان که دارای هفت مثنویهای می باشد و هفت اورنگ نام گذاشت. خمسه جامی مشتمل بر مثنویهای ذیل است: (۱) سلسله الذهب (۲) سلامان و ابسال (۳) تقحه الاحرار (۲) سخته الابرار (۵) یوسف زلیخا (۶) خرد نامه اسکندری (۷) ولیلی و مجنون.

۳- **خمسه هاتقی خرجردی** م ۱۵۲۵. م: هاتقی خرجردی یکی از شاعران ایرانی به شمار می رود که در تتبع خمسه نظامی، خمسه خود سروده است اما شاعر بر ای تکمیل کردن این خمسه توفیق نیافت و فقط چهار تا مثنوی را به اتمام رسانیده که مشتمل بر مثنویهای ذیل است: (۱) لیلی مجنون (۲) شیرین خسرو (۳) هفت منظر (۳) تیمور نامه.

۴- **خمسه امیر خسرو** م ۵۷۲۵. ق: امیر خسرو شاعر بزرگ فارسی گوی هند از قبیله راچین ترک بود. امیر خسرو در حدود در سال ۵۶۵۱. ق در دهلی و به قولی در پتیالی بدنیا آمد. وی از همان اوایل کودکی قریحه شاعری خود را آشکار ساخت. امیر خسرو به تقلید خمسه نظامی خمسه سروده است که مشتمل بر مثنویهای ذیل است: (۱) مطلع الانوار (۲) شیرین خسرو (۳) مجنون و لیلی (۴) آئینه سکندری (۵) هفت بهشت.

۵- **خمسه ملك الشعراء فیفی** م ۱۰۰۴. ق: فیفی پسر شیخ مبارك و برادر بزرگ شیخ ابوالفضل دکنی است. دلادش به سال ۵۹۵۴. ق در شهر اگره هندوستان اتفاق افتاده و، وفاتش به سال ۱۰۰۴. ق بود. فیفی از سر آمدن سخن فارسی در هندوستان و در قصیده و غزل و

و مثنوی صاحب مقامی شامخ است به تقلید از نظامی مثنویهای به نام سلیمان و بلقیس نل و دمن، هفت کشور، مرکز ادوار و نیز گیتا ۲۷ را به نظم کشیده است.

۶- **خمسه شیرازی** م ۱۰۰۰ ه.ق: سید محمد ملقب به جمال الدین فرزند زین العابدین متخلص به عرفی در سال ۹۶۴ ه.ق در شیراز به دنیا آمد. عرفی در جوانی به سفر هندوستان می رود در آن سرزمین ساکن می شود. و هم در آنجا به سال ۱۰۰۰ ه.ق در سن سی و شش سالگی چشم از تماشای جهان فرومی بندد. خمسه در مقابل خمسه نظامی سرودن آغاز کرد ولی شاعر برای تکمیل کردن این مثنوی توفیق نیافت و فقط دو تا مثنوی ها در مقابل مخزن الاسرار و خسرو شیرین سروده است.

۶- **خمسه غزالی مهدی**: غزالی مهدی از مشاهیر شعرای زمان شاه طما سب صفوی بوده است. غزالی مهدی در اوائل عمر شاعر شناخته شد و چون نوری دنداتی را هجو گفت شهرتی سزا یافت. در زمان شاه مرحوم از تهمت ارتداد اندیشید و مهاجرت اختیار کرده به هندوستان رفت و در همین جا در سال ۹۷۰ ه.ق در گذشت. در تتبع و استقبال خمسه نظامی خمسه سرودن را آغاز کرد اما شاعر توفیق نه یافت که خمسه خود را به اتمام رسانیده است.

نه فقط شاعران ایران و هند بلکه شاعران کشمیر مثل شیخ یعقوب صرفی م ۱۰۰۳ ه.ق، فانی کشمیری، بینش کشمیری، یکتا کشمیری، بلبل کشمیری م ۱۱۶۹ ه.ق، عبدالغفور شوپیان، ملا بهاؤ الدین متو / م ۱۲۴۸ ه.ق و حمید الله شاه آبادی م ۱۲۶۴ ه.ق و جز آن شاعران هستند که در تتبع خمسه نظامی خمسه های خودشان را سروده اند.

مقدمه

خمسۀ نويسان فارسی در کشمیر: زبان فارسی در رَهْلَةُ اوّل سده هشتم هجری قمری در کشمیر وارد شد. گرچه قبل از اسلام در میان کشمیر و ایران روابطه تجارتي بوده است. اما از ظهور پذیری اسلام در کشمیری ۵۷۲۵. ق روابطه میان دو کشور استوار شد، و در دوره ی شه میریان (۱۳۳۹-۱۵۶۱. ق) ۲۸- این روابطه تاحد زیادی مستحکم شده که کشمیر ایران ثانی یا ایران صغیر نام رفت. در این دوره ۲۷۹-۵۳۸۹. ق ۲۹- روابط فرهنگی میان کشمیر و ایران مستقماً استوار گردید. در این دوره کشمیر مرکز علم و ادب و منزل گاه بسیاری از علما و فضلاء شاعران ایران گردید. سلاطین محلی کشمیر، باقلب صمیم از آنها استقبال نمودند و به جان و دل به تعظیم و سرپرستی آنها پرداختند. در نتیجه مساعی آنها ذخیره بزرگی از ادبیات شعر فارسی به وجود آمد. بسیاری از شاعران کشمیر اثر و نفوذ شاعران ایران را پذیرفته اند. در کشور ایران نظامی / م ۵۵۹۹. ق خمسۀ نویسی را آغاز گردید و در کشمیر اولین کسی که به این سمت متوجه شد صرفی کشمیری است.

خمسۀ شیخ یعقوب صرفی کشمیری: شیخ یعقوب صرفی یکی از شاعران الماسی درخشان زبان و ادبیات فارسی در کشمیر به شمار می رود. شاعر مزبور در سال ۹۳۸. ق در شهر سرینگر چشم بجهان گشود. ۳۰- اسم گرامی یعقوب و صرفی تخلص گنایی و عاصمی القاب خانوادش است. صرفی اولین شاعر زبان و ادبیات فارسی در کشمیر که در جواب خمسۀ نظامی يك خمسۀ تالیف فرمود. مصنف پارسی سرایان کشمیر گرداری لعل تیکو در باره این می نویسد که صرفی از نظر شعر فارسی در کشمیر مقام نظامی دارد. ولی اینجا ناگفته نگزیم که صرفی نه فقط آثار نظامی گنجوی را نگاه داشته بلکه کلام جامی و طوطی هند

امیر خسرو دهلوی را هم مطالعه دقیق نموده است. خمسة صرفی موضوع گوناگون دارد مثل رزمیه، یزمیه، عشقیه، اخلاقیه و صوفیه که هر يك جدا گانه و سفی دارد. این خمسة اگر چه با خمسة نظامی و مولانا جامی زیاد برتری ندارد ولی در بعضی جاها در سلامت و روانی از آن بهتر است از لحاظ سبک کلام ایشان بسیار شیرین ساده صاف و روان است. مردم کشمیر در پیش کردن پنج گنج صرفی فخر می نمایند زیرا خمسة صرفی در بیان کردن خصوصیات توحید و مصارف، عشق و محبت و سوز و گداز و جز آن هیچ پایه کم ندارد. خمسة صرفی مشتمل بر پنج مثنویها است که شرح و تفصیل آنها به قرار ذیل است:-

۱- **مسلك الاخيار:** این مثنوی اولین مثنوی خمسة صرفی کشمیری است. در این مثنوی صرفی ذکر تصوّف کرده است و اقوال اولیاء و مشائخ را به رشته تحریر آورده است ۳۱- صرفی مسلکهای گوناگون مردم را درین مثنوی مورد بحث قرار داده است. در ضمن نکته های باریک و معانی عرفانی تصوّف را شرح داده است.

۲- **وامق و عذرا:** این مثنوی دومین مثنوی خمسة صرفی کشمیر است. در این مثنوی صرفی کشمیری داستان عاشقانه را مطرح کرده است. این مثنوی با مناجات پرور دگار، منقبت سید علی همدانی و پیر خود حسین خوارزمی فضیلت عشق آغاز می شود و صرفی پسر خود را پند می دهد.

۳- **لیلی مجنون:** این مثنوی سومین مثنوی خمسة صرفی کشمیری است. این مثنوی هم موضوع عاشقانه دارد. صرفی برای سرودن این مثنوی خود توضیح می دهد که شخصی بصورت حضرت خضر علیه سلام در رویا ویرای سرودن این داستان عشقی واداره نموده است.

۴- **مغاز النبی:** این مثنوی چهارمین مثنوی خمسة صرفی است. این

مثنوی مبنی بر جنگهای حضرت محمد که برای نشر اشاعت دین اسلام با دشمنان دینی انجام داده است - در این مثنوی صرفی احوال خود را به تفصیل آورده است -

۵- مقامات مرشد: این مثنوی آخرین مثنوی خمسۀ صرفی کشمیری است - در این مثنوی صرفی احوال و کشف و کرامات استاد خود خواجه حسین خوارزمی را شرح داده است -

۲- خمسۀ فانی کشمیری: ملا شیخ محمد محسن متخلص به فانی شاعر مبرز زبان و ادبیات فارسی به دوره ی مغولان گورکانی (۱۵۲۶ - ۱۸۰۷ م) به شمار می رود - فانی کشمیری شاگرد ملا یعقوب صرفی و ملا واصب و استاد غنی کشمیری و سالم کشمیری می باشد - وی نیز مرید شیخ محب الله اله آبادی و از درباریان شاهزاده دارا شکوه بوده است - در تعریف دارا شکوه و مرشد خود می سراید -

فانی که سجده در دارا شکوه کرد

دیگر سرش فرود به هر در نمی شود

فانی کشمیری در سال ۱۰۸۱ هـ ق ازین جهان فانی در گذشت - فانی کشمیری شاعر دوم که در دوره ی مغولان گورکانی ۱۵۲۶ - ۱۸۵۷ م خمسۀ سروده است - خمسۀ فانی مشتمل بر چهار مثنویها است که شرح و تفصیل آنها به قرار ذیل است -

(۱) ناز و نیاز: این مثنوی اولین مثنوی خمسۀ فانی کشمیری است که دارای يك داستان عاشقانه و تاریخی می باشد و در حدود ۱۹۲۸ بیت دارد -

(۲) میخانه یا ماه و مهر: این مثنوی دومین مثنوی خمسۀ فانی است - میخانه در حدود ۱۲۱۳ بیت دارد - در مثنوی مزبور شاعر از باغها، رود خانه ها، نهر ها و جاهای باصفای کشمیر ذکر و ستایش کرده است -

(۳) **مصدر آثار:** مصدر آثار سومین مثنوی خمسۀ فانی کشمیری است. شاعر این مثنوی را بنام بادشاه مغولان گورکانی شاهجهان (۱۶۲۸-۱۶۵۸ م) وقف کرده است و در تتبع ف مخزن اسرار سروده شده است.

(۴) **هفت اختر:** این مثنوی آخرین مثنوی خمسۀ فانی کشمیری است. شاعر این مثنوی را در سال ۱۰۶۸ ه. ق سروده است. مثنوی مزبور ۲۵۵۸ بیت دارد.

۳- **خمسۀ یکتا کشمیری:** محمد اشرف یکتا کشمیری از شاعران بر جسته و ستارۀ درخشان دورۀ مغولان گورکانی ۱۵۲۶-۱۸۵۷ به شمار می رود^{۳۳}. اسم اصلی این شاعر محمد اشرف و یکتا تخلص او است. متأسفانه مادر بارۀ زندگانی اش اطلاعات زیاد نه داریم. اما از کتاب های تاریخی مثل ”تاریخ حسن“ و ”واقعات کشمیر“ معلوم می شود که او معاصر خواجه اعظم دیده مری، محمد توفیق کشمیری و ملا ساطع می باشد. از این دلیل ثابت می شود که یکتا تقریباً در سال ۱۵۰۰ م چشم بجهان گشوده است. یکتا کشمیری در تتبع خمسۀ نظامی خمسۀ سروده است که وحدت پنج گنج نام دارد.

۴- **بینش کشمیری:** میر جعفر بیگ متخلص به بینش از شاعران سده یازدهم در هند است. بینش کشمیری شاعر بر لیان و الماس تابان دورۀ ی اورنگ زیب به شمار می رود که در تتبع خمسۀ نظامی خمسۀ سروده است^{۳۴}. خمسۀ بینش مشتمل بر پنج مثنویها است که شرح و تفصیل آنها ذیل است: ۷

(۱) **بینش البصار:** این مثنوی اولین مثنوی خمسۀ بینش است. شاعر این مثنوی را در تتبع مثنوی مخزن الاسرار از نظامی سروده است. بینش در این مثنوی مدح اورنگ زیب کرده است. شاعر این مثنوی را

به این شعر آغاز کرده است -

بسم الله الرحمن الرحيم

گلبن برجسته باغ قدیم

(۲) گنج روان: این مثنوی دومین مثنوی خمسۀ ینش کشمیری است - مثنوی مزبور در تتبع مثنوی اسکندر نامه نظامی است - در این مثنوی شاعر در باره شهرهای ایران صحبت کرده است و ذکر و ستایش فصل های سال کرده است -

(۳) گلدسته: این مثنوی سومین مثنوی خمسۀ ینش کشمیری است مثنوی مذکور در تتبع لیلی و مجنون از نظامی سروده است شاعر این مثنوی را به این شعر آغاز کرده است -

گلدسته بوستان توحید

حمدست بچشم صاحب دید

(۴) شور خیال: این مثنوی چهارمین مثنوی خمسۀ ینش کشمیری است - که نظیره یی بر خسرو شیرین است - مثنوی مزبور در بیان سرگزشت عاشق و معشوق ز شهر بنارس است - شاعر این مثنوی را به این شعر آغاز کرده است -

خداوند ز شوق دل خوایم

نمک پرورده چون مرغ کبابیم

(۵) رشته گوهر: این مثنوی آخرین مثنوی خمسۀ ینش است - که در جواب هفت گند از نظامی سروده شده است - در این مثنوی شاعر حکایت های مختلف را در لباس نظم آورده است - آغاز این مثنوی از شعر ذیل می شود -

نتوان یافت در خزینه شاه

رشته گوهری چو بسم الله

(۴) **بلبل کشمیری م ۱۱۶۹:** محمد اشرف بلبل کشمیری متخلص به دیرتی در سال ۱۰۹۴ هـ. ق در کشمیر چشم بجهان گشوده است. و در سال ۱۱۶۹ هـ. ق از این جهان در گذشت. بلبل شاعر معروف دوره ی افغانان در کشمیر ۱۱۶۶ - ۱۲۳۴ هـ. ق به شمار می رود. بلبل را نظامی کشمیر نیز می گوید ۳۵. **خمسه ای که در تقلید خمسه نظامی سروده است** مشتمل بر پنج مثنویها است که شرح و تفصیل آنها به ذیل است.

(۱) **رضا نامه (۲) هیمال و ناگ رائے (۳) هشت اسرار (۴) مهر و ماه**

هشت تمهید: - اما متأسفانه فقط مثنوی رضا نامه به مار سیده است.

(۱) **رضا نامه:** رضا نامه معروفترین شاهکار بلبل کشمیری است. مثنوی مزبور موضوع رزمیه دارد. در این مثنوی بلبل داستان کربلا را بیان کرده است. يك نسخه خطی این مثنوی در کتابخانه سازمان تحقیق و اشاعت حکومت جموں و کشمیر زیر شماره ۳۱۱۹ نگهداری می شود. بلبل کشمیر آغاز این مثنوی به شعر ذیل کرده است -

خدایا همیشه بقای تر است

هر کار مشکل کشائی نور است

تو بودی و باشی همیشه مدام

بجز تو نباشد کسی بر دوام

(۶) **خمسه عبدالغفور شوپیان:** عبدالغفور شوپیان متخلص به مسکین شاعر غزایی دوره ی افغانان در کشمیر ۱۱۶۶ - ۱۲۲۴ به شمار می رود. مسکین در یکی از منقط جنوب کشمیر که تقریباً ۵۰ کیلومتر از شهر سری نگر دور است و نامش شوپیان است، چشم بجهان گشوده است ۳۶. مسکین در تتبع و استقبال خمسه نظامی خمسه سروده است که شرح و تفصیل آن به قرار ذیل است:-

(۱) **گنج اول:** اولین مثنوی خمسه مسکین گنج اول نام دارد. در این

مثنوی شاعر فضیلت کلمه ، نماز ، روزه ، زکوة و حج را شرح داده است - ارکان مزبور برای مسلمانان مهم هستند و بر هر مسلمان فرض هستند - شاعر درباره این می گوید -

گنج اول گوسمیت از شرح لین دین
ناشوی اندر شریعت فخر و دین

(۲) گنج دوم: دومین مثنوی خمسۀ مسکین گنج دوم نام دارد - در این گنج شاعر درباره عبادت الهی می گوید که مسلمانان را باید که در عبادت الهی مشغول بشوند - شاعر آغاز این مثنوی از این شعر کرده است -

کرده ام واضح نزا سلام و دین
و اکشایم گنج دوم از یقین

(۳) گنج سوم: در گنج سوم مسکین در بارۀ ”عدم“ صحبت کرده است که عدم معتبر است - شاعر آغاز این گنج از این شعر می کند -

گنج سوم سر سر آمد عدم
گنج چارم بعد از آن گویم قدم
لیک اول از عدم گویم خبر
چون عدم از نزد صوفی معتبر

(۴) گنج چهارم: گنج چهارم مسکین در باره ”قدم“ است - ”قدم“ برای عارفان مهم است - آغاز این مثنوی از این شعر می شود -

مدتی ساکن بودم اندر عدم
گنج چارم باز گویم از قدم
چون بتابد نور از شمع قدم
همچو خود روشن شود جمله عدم

(۵) گنج پنجم: گنج پنجم آخرین مثنوی گنج مسکین است - در این

مثنوی شاعر در باره نور الهی می گوید- آغاز این مثنوی از این شعرها می شود-

گنج پنجم چیست ای صوفی بگو
تا بیابم رمزی از اسرار او
گنج پنج آمده نور احد
بر محمد نور آن سند

۷- **خمسه ملاً بهاؤ الدین متو:** بهاؤ الدین متودر سال ۱۱۸۰ هـ. ق در کشمیر چشم بجهان گشوده است- بهاؤ الدین متو یکی از شاعران میرز دوره ی سنگهان ۱۸۱۹-۱۸۴۶ م به شمار می رود- بهاؤ الدین در سال ۱۲۴۸ هـ. ق از این جهان در گذشت- بهاؤ الدین متودر تتبع خمسه نظامی ای خود سروده است- خمسه ای بهاؤ الدین مشتمل بر پنج مثنویها است که شرح و تفصیل انها به قرار ذیل است-

(۱) **رشی نامه:** این مثنوی اولین مثنوی خمسه بهاؤ الدین متواست در این مثنوی شاعر در باره رشیان کشمیر صحبت کرده است- مثنوی مزبور چهار هزار بیت دارد- شاعر می گوید -

ریشان نور مطلق اند
حاصه حضرت حق اند همه

(۲) **سلطانیه:** دومین مثنوی خمسه بهاؤ الدین سلطانیه است- بهاؤ الدین متودر این مثنوی درباره احوال حضرت شیخ حمزه مخدوم صحبت کرده است- شاعر درباره حضرت حمزه مخدوم می گوید -

حضرت شیخ چون بکوه و دشت
از سر حال روز و شب میگشت

(۳) **غوئییه:** این مثنوی سومین مثنوی خمسه بهاؤ الدین متواست- مثنوی غوئییه ۵۵۰۰ ابیات دارد-

(۴) **نقشبندیه:** این مثنوی چهارمین مثنوی **خمسه بهاء الدین** متو است. در مثنوی **مزبور** شاعر در باره صوفیان سلسله **نقشبندیه** صحبت کرده است. این مثنوی ۴۶۰۰ ابیات دارد.

(۵) **چستیه:** این مثنوی آخرین مثنوی **خمسه بهاء الدین** متو است. مثنوی **مزبور** ۳۰۰۰ ابیات دارد. ۳۷

(۸) **ملا حمید الله شاه آبادی:** **حمید الله** شاعر عزایی و الماس تابان به دوره **سنگهان** در **کشمیر** ۱۸۱۹ - ۱۸۴۶ م به شمار می رود هر چه گفته ناخنی بر دل میزند. او را **فردوسی کشمیر** هم می گوید. **حمید الله** شاه آبادی نیز در **تبع خمسه نظامی خمسه** سروده است که شرح و تفصیل آن به قرار ذیل است:

(۱) **اکبر نامه:** **اکبر** نامه معروفترین شاهکار **حمید الله** شاه آبادی است. این مثنوی از **رش تاریخی کشمیر و افغانستان** می دارد. در مثنوی **مزبور** شاعر احوال جنگهای **اکبر خان** فرزند **محمد خان بانگلستان** و **سنگهان** به تفصیل **تحریر** آورده است. شاعر این مثنوی را در سال ۱۲۶۰ هـ. ق در رشته **تحریر** آورده است. در باره این شاعر می گوید:

چو این تیز فکر ت بیرون زشت

زهجرت هزار و دوصد بود و شعت

(۲) **شکرستان:** **شکرسان** دومین مثنوی **ملا حمید الله** شاه آبادی است. شاعر این مثنوی را در سال ۱۲۲۴ هـ. ق سروده است. در این مثنوی ۲۵۰۰ ابیات است. مثنوی **مزبور** مشتمل بر موضوعات حسن و عشق، طنز و مزاح، فلسفه و اخلاق است. در باره این مثنوی **حمید الله** شاه آبادی می گوید:

طوطی طبعم چون این شکر فشاند

شکرستان این افسانه خواند ۳۹

(۳) چائی نامہ: چائی نامہ سومین مثنوی مزبور کارنامہ ای جالب حمیداللہ شاہ آبادی بہ شمار می رود۔ شاعر این مثنوی را در مدح چائی سروده است۔ این مثنوی ۲۵۸ آیات دارد۔ حمیداللہ در مدح چائی می گوید ۔

الہی چہ آبے عجب دل کش است
کہ از مستش عالمے سرخوش است

پاورقی و کتابشناسی:

- (۱) آشیانی، عباس اقبال: ”تاریخ مفصل ایران“، انتشارات کتابخانہ خیام۔ چاپ اول ۱۳۴۳-۱۳۴۳ھ۔ ق، ص ۳۰۷۔
- (۲) شفیق، دکتر رضا زادہ: ”تاریخ ادبیات ایران“، ترجمہ سید مبارز الدین رفعت: انتشارات حیدر آباد دکن، چاپ اول ۱۹۸۲م ص ۱۳۵
- (۳) همان، ص ۱۳۸
- (۴) همان، ص ۱۳۸
- (۵) ریاض، دکتر محمد، شبلی، دکتر صدیق: ”فارسی ادب کی مختصر ترین تاریخ، انتشارات ایچ۔ ایس آفسیت، دہلی نو، چاپ اول ۲۰۱۶م، ص ۲۳
- (۶) شفیق، دکتر رضا زادہ: ”تاریخ ادبیات ایران“، ترجمہ سید مبارز الدین رفعت: انتشارات حیدر آباد دکن، چاپ اول ۱۹۷۲م، ص ۹۳
- (۷) احمد، دکتر ظہور الدین: ”ایرانی ادب“، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، چاپ اول ۱۹۹۶م، ص ۹۳

(۸) شفیق، دکتر رضا زاده: ”تاریخ ادبیات ایران“، ترجمہ سید مبارز الدین رفعت: انتشارات حیدر آباد حیدر آباد دکن، چاپ اول ۱۹۷۲م، ص ۲۸۴۔

(۹) مبارز، ع، قلی زاده، م۔ آ، سلطانی، م: ”زندگی و اندیشہ ی نظامی“، انتشارات توس، تهران، چاپ اول ۱۹۷۲م، ص ۲۸۴
(۱۰) شفیق، دکتر رضا زاده: ”تاریخ ادبیات ایران“، ترجمہ سید مبارز الدین، رفعت، انتشارات حیدر آباد دکن، چاپ اول ۱۹۷۲م ص ۸۸۲۔

((۱۱)) آذر بایجان آن شهر معروف ایران است که در آن جا ”ذرتشت“ چشم به جهان گشوده است۔

(۱۲) ریاض، دکتر محمد، شبلی دکتر صدیق: ”فارسی ادب کی مختصر ترین تاریخ“، انتشارات۔ ایچ۔ ایس آفسیت، دہلی نو، چاپ اول ۲۰۱۶م، ص ۵۲۔

(۱۳) مبارز، ع، قلی زاده، م۔ آ، سلطانی، م: ”زندگی و اندیشہ نظامی“، انتشارات توس، تهران، چاپ اول ۱۳۵۴ھ، ق، ص ۱۱۔
(۱۴) شفیق، دکتر رضا زاده: ”تاریخ ادبیات ایران“، ترجمہ سید مبارز الدین رفعت، انتشارات حیدر آباد دکن، چاپ اول ۱۹۷۲، ص ۲۸۸۔

(۱۵) جعفری، سید اصغر علی شاہ: ”انتخاب از غزلیات حضرات امیر خسرو“، انتشارات زبانی پریس، نئی دہلی، چاپ اول ۲۰۱۴م، ص ۱۶۔

(۱۶) شفیق، دکتر رضا زاده: ”تاریخ ادبیات ایران“، ترجمہ سید مبارز الدین رفعت، انتشارات حیدر آباد دکن، چاپ اول ۱۹۷۲م، ص ۳۹۰۔

(۱۷) ریاض، دکتر محمد، شبلی دکتر صدیق: ”فارسی ادب کی مختصر

ترین تاریخ“، انتشارات - ایچ - ایس آفسیت، دہلی نو، چاپ اول
۲۰۱۶ء، ص ۸۵۔

(۱۸) مبارز، ع، قلی زادہ، م۔ آ، سلطانف، م: ”زندگی و اندیشہ نظامی“،
انتشارات توس، تہران، چاپ اول ۱۳۵۴ء، ق، ص ۳۰۔

(۱۹) ریاض، دکتر محمد، شبلی، دکتر صدیق: ”فارسی ادب کی مختصر
ترین تاریخ“، انتشارات - ایچ - ایس آفسیت، دہلی نو، چاپ اول
۲۰۱۶ء، ص ۵۳۔

(۲۰) نظامی، حکیم گنجوی: ”مخزن اسرار“ باتصحیح و حواشی حسن
وحید دستگردی، انتشارات حیدر آباد دکن، چاپ اول - ۱۹۷۲ء،
ص ۸۸۔

(۲۱) شفیق، دکتر رضا زادہ: ”تاریخ ادبیات ایران“، ترجمہ سید مبارز
الدین رفعت، انتشارات حیدر آباد دکن، چاپ اول - ۱۹۸۲ء،
ص ۲۸۸۔

(۲۲) ریاض، دکتر محمد، شبلی، دکتر صدیق: ”فارسی ادب کی مختصر
ترین تاریخ“، انتشارات - ایچ - ایس آفسیت، دہلی نو، چاپ اول
۲۰۱۶ء، ص ۵۳۔

(۲۳) مبارز، ع، قلی زادہ، م۔ آ، سلطانف، م: ”زندگی و اندیشہ نظامی“،
انتشارات توس، تہران، چاپ اول ۱۳۵۴ء، ق، ص ۸۹۔

(۲۴) ریاض، دکتر محمد، شبلی، دکتر صدیق: ”فارسی ادب کی مختصر
ترین تاریخ“، انتشارات - ایچ - ایس آفسیت، دہلی نو، چاپ اول
۲۰۱۶ء، ص ۵۳۔

(۲۵) همان مآخذ، ص ۷۹۔

(۲۶) شفیق، دکتر رضا زادہ: ”تاریخ ادبیات ایران“، ترجمہ سید مبارز
الدین رفعت، انتشارات حیدر آباد دکن، چاپ اول ۱۹۸۲ء، ص

۲۸۸

(۲۷) ریاض، دکتر محمد، شبلی، دکتر صدیق: ”فارسی ادب کی مختصر ترین تاریخ“، انتشارات۔ ایچ۔ ایس آفسیت، دہلی نو، چاپ اول ۲۰۱۶ء، ص ۱۹۷۔

(۲۸) سروری، پروفیسور عبدالقادر: ”کشمیر میں فارسی ادب کی تاریخ“، انتشارات نیشنل فائن، چہار کمان، حیدر آباد، چاپ اول ۱۹۶۸ء، ص ۱۶۔

(۲۹) آشتیاری، عباس اقبال: ”تاریخ مفضل ایران“، انتشارات کتابخانہ خیام، ص ۲۱۹۔

(۳۰) تیکو، دکتر گرداری لعل: ”پارسی سرایان کشمیر“، انتشارات انجمن ایران و ہند، تہران، ص ۸۔

(۳۱) صرفی، شیخ یعقوب: ”مسلك الاخیار“، نسخہ خطی، مضبوط در کتابخانہ سازمان تحقیق و اشاعت حکومت جموں و کشمیر، شمار، ۱۶، ب ۵۔

(۳۲) فانی، ملا محمد محسن، ”مثنویات فانی“، باہتمام دکتر سید امیر حسن عابدی، انتشارات سری نگر، چاپ اول ۱۹۶۴ء، ص ۸۔

(۳۳) داغستانی، علی قلی والہ: ”ریاض شعراء“، بکوشش پروفیسور شریف حسین قاسمی: انتشارات۔ یو۔ پی، ہند، چاپ اول ۲۰۰۱ء، ص ۷۹۶۔

(۳۴) صفاء دکتر ذبیح اللہ: ”تاریخ ادبیات در ایران“، ج ۵، انتشارات فردوس، تہران چاپ اول ۱۳۶۴ھ، ش، ص ۱۳۲۱۔

(۳۵) اصلح، میرزا: ”تذکرہ شعراء کشمیر“، گرد آورده حسام الدین راشدی: انتشارات اقبال اکادمی، پاکستان لاہور، چاپ اول ۱۹۲۸ء، ص ۱۳۶۔

(۳۶) مسکین، عبد الغفور شوپیان: ”پنج گنج“، نسخہ خطی، مضبوط در کتابخانہ سازمان تحقیق و اشاعت حکومت جموں و کشمیر،

شماره ۱۸۳۰، ب ۷۱

(۳۷) صوفی، غلام محی الدین: ”کشیر“، ج دوم، انتشارات، کپتل

پابلسنگ هاوس دهلی نو، چاپ اول ۱۹۹۶م، ص ۵۲۶۔

(۳۸) شاه آبادی، حمید اللہ: اکبر نامہ، نسخہ خطی، مطبوع در

کتابخانہ سازمان تحقیق و اشاعت حکومت جموں و کشمیر،

شماره ۱۱۱۹، ب ۳۸۔

(۳۹) شاه آبادی، حمید اللہ: شکرستان، نسخہ خطی، مطبوع در

کتابخانہ سازمان تحقیق و اشاعت حکومت جموں و کشمیر، شماره

۵۶۸، ب ۲۷۔

☆☆☆

فائقه فیاض،

بی - ایچ - ڈی اسکالر،

یونیورسٹی آف کشمیر -

معرفی اجمالی خمسه نویسی

در ادبیات فارسی

(از نظامی تا جامی)

خمسه واژه عربی است که در لغت معنی اش 'پنج' است. خمسه در اصطلاح ادبیات فارسی مجموعه پنج مثنویها را گویند که يك جا از يك شاعر سروده شده باشد و عناوین مختلف دارد. خمسه سرایی عبارت است از آن که شاعری پنج منظومه مثنوی بلند یا کوتاه داستانی را در قالبها و معانی متفاوت و اوزان عروض مختلف، به نظم آورد.

خمسه مجموعه ای است مرکب از پنج کتاب (مثنوی) که به همین دلیل آن را خمسه خوانده اند و در زمانه گذشته آن را پنج گنج نامیده اند. باید متذکر شویم که موجد خمسه نویسی در ادبیات فارسی نظامی گنجوی در میان بیت های خمسه خود جایی که به کتاب خود اشاره می کند. آن را به اسم گنجینه می خواند. ابیات زیر به همین مناسبت این جا نقل می شود. -

وز خاصه خویشتن در اینکار گنجینه فدا کنم بخروار

گر کردن این عمل صوابست شیرین تر از این سخن جوابست ۱ -

خمسه سرایی عبارت است از آن که شاعری پنج منظومه مثنوی بلند یا کوتاه داستانی و مستقل را در قالبها، معانی متفاوت و اوزان عروض مختلف، به نظم آورد. نخستین بار حکیم نظامی گنجوی (م. ۵۹۹ - ق.) خمسه سرایی را در ادب فارسی آغاز کرد. او

که استاد مثنوی روایی و داستانی غنایی است، با آفریدن پنج گنج یا خمسه خویش سر مشقی مهم و کامل برای داستان سرایی بزمی و غنایی فراهم آورد که از عهد خود شاعر به این سو، نه تنها در ایران، بلکه در تمام قلمروی زبان فارسی و ادب اسلامی مورد توجه و تقلید و تتبع بسیاری از شاعران فرار گرفت. شاعران، از گنجه تا کشور کشمیر به نهایت افتخاری به دنباله رویی و اقتفای او رفتند و از آنها برخی یک یا چند مثنوی و بعضی تمام خمسه که دارای پنج، هفت یا هشت مثنوی را به نام و موضوعاتی در ادبیات فارسی هم مانند یا متفاوت، به پیروی از وی پدید آوردند.

خمسه نویسی یا پنج گنج نویسی به زبان فارسی سابقه ی بیش از هشت صد و پنجاه سال دارد. اولین کسی که در این طرف توجه خود را جلب نمود، نظامی (۵۳۵-۵۹۵ هـ.ق) از شهر گنجه از حوالی آذربایجان^۲ بوده است. او در حدود سال ۵۷۰ هـ.ق. خمسه نویسی را آغاز نمود. **خمسه نظامی:-**

حکیم ابو محمد الیاس بن یوسف بن زکی بن مؤید نظامی از شاعران بزرگ داستان سرایی ایران، که در ادبیات جهانی، با اثر سترگ که روی هم خمسه نامیده می شود، شهرت یافته است که به طرز مثنوی است. نظامی در ۵۳۵ هـ.ق. در گنجه متولد شد و بیشتر عمر در وطن خود صرف کرده و مسافرت مهمی ننمود و تنها یک بار سفر کوتاهی که به دعوت قزل ارسلان (۵۸۱-۵۸۷ هـ.ق.) به یکی از نواحی نزد گنجه کرده و در همان شهر بین سالها ۵۹۹ تا ۶۰۲ هـ.ق. در گذشت. به این نقطه در مثنوی مخزن الاسرار این طور اشاره کرده است:-

گنجه گره کرده گریبان من بی گرهی گنج عراق آن من
بانگ بر آورد جهان کای غلام گنجه کدامست و نظامی کدام
شکر که این نامه به عنوان رسید بیشتر از عمر بپایان رسید^۳

در عصر نظامی دوره ضعف سلجوقی، اتابکان هم، که سرپرستی شاهزادگان صغیر را به عهده داشتند، موفق به تشکیل دولتهای محلی داشتند. تذکره نویسان وی را معاصر اتابکان آذربایجان (۵۳۱-۵۶۲ هـ.ق-) دانسته اند، زیرا از آثار ثبت شده است که وی زمان پادشاهی این سلسله خصوصاً محمد جهان پهلوان (۵۶۸-۵۸۱ هـ.ق-)، قزل ارسلان عثمان (۵۸۱-۵۸۷ هـ.ق-) و نصره الدین ابوبکر (۵۸۷-۶۰۷ هـ.ق-) را دیده است.

در دوره نظامی شروانشاهان (۱۸۳-۹۴۵ هـ.ق) هم با سلجوقیان روابط بر شروان و مرز آن حکومت می کردند. نظامی لیلی مجنون را به حکم یکی این پادشاهان این سلسله یعنی اخستان بن منوچهر (۵۵۶-۵۶۶ هـ.ق-)، به طرز مثنوی سروده شده است.

چنانچه از ابیات آن بر میآید که بعضی سلاطین را دوست داشتند و در پاداش وی بی توجهی نکردند هیچ گاه در مدح وی مبالغه ننمود و برای حس گرفتن حکمرانان شعر نه ساخت. خصوصاً در اواخر عمر گوشه نشینی بازهد و وزلت اختیار کرده و این امر او را از وابستگی به دربارهای سلاطین دور کرده است. چنانکه در مثنوی خسرو شیرین فرموده اند:

منم روی از جهان بر گوشه کرده کفی پست جوین ره توشه کرده ۴
در ستایش کلام خود فرموده است:

اگر چه در سخن آب حیات است بود جایز هر آنچه از ممکنات است
چو بتوان راستی را قدم کم گشت کسی کوراستگو شد محتشم گشت
چو صبح صادق آمد راست گفتار جهان در زد گرفتن محتشم داره ۵
آثار نظامی در زمان حیات خود او، دردنیای شرق حسن قبول داشت. آنچه موجب شهرت نظامی شده، کتاب خمسه یا پنج گنج اوست که به طرز مثنوی در پنج بحر در حدود ۲۸۰۰۰ بیت سروده شده

است. نخستین مثنویِ خمسۀ نظامی مخزن الاسرار است که در زمینۀ زهد و تقوی و مقامات معنوی سروده شده است؛ و چهار مثنوی های دیگر یعنی خسرو شیرین، لیلی مجنون، هفت پیکر و اسکندر نامه در قصه های عاشقانه و حکایت قدیم سروده شده است. در بارۀ ترتیب خمسۀ از آثار وی این طور ظاهر شده است:۷

سوی مخزن آوردم اول بسیج که سستی نکردم در آن کار هیچ
 وزو چرب و شیرینی انگیختم بشیرین و خسرو در آویختم
 وز آنجاسرا پرده بیرون زدم در عشق لیلی و مجنون زدم
 وزین قصه چون باز پرداختم سوی هفت پیکر فرس تاختم
 کنون بر بساط سخن پروردی ز من کوس اقبال اسکندری
 سخن رانم از فرو فرهنگ او بر افرازم اکلیل و اورنگ او ۶-
 اما در باب موضوع و تاریخ تألیف پنج گنج به طوری که از ابیات خمسۀ به دست می آید بدین قرار است:

۱) مثنوی مخزن الاسرار: مثنوی اوّل و مهم خمسۀ نظامی مخزن الاسرار است که مشتمل بر دو هزار و چهارصد بیت است. این مثنوی مشتمل بر بیست داستان منظوم که در مناجات، نعت، زهد و تقوی و مقامات عرفانی در بحر سریع، تحت تأثی حدیقة الحقیقه سنایی (م- ۵۳۵-ق-) سروده شده است.

نظامی در این مورد به کتاب خود مخزن الاسرار می گوید:

نامه دو آمد ز دو ناموس گاه هر دو مسجل بدو بهرام شاه
 آن زری از کان کهن ریخته وین دری از بحر نوه انگیخته
 آن بدر آورده ز غزنی علم وین زده بر سکه رومی رقم
 گر چه در آن سکه سخن چون زدست سکه زرین از آن بهتر است ۷-
 ۷- نظامی مخزن الاسرار را به نام فخر الدین بهرام شاه بن (۵۵۰-۶۱۰ هـ-ق-) حکمران اتابکان آذربایجان ساخته و برای وی تحفه

فرستاده است - چنانکه در همان مثنوی خود در مدح او گفته است:

شاه فلک تاج سلیمان نگین مفخر آفاق ملک فخر دین
نسبت داروی او کرده چیست بر شرفش نام سلیمان درست
رایت اسحاق از و عالیت ضدش اگر هست سماعیلیست
یگدله شش جهته و هفت گاه نقطه نه دایره بهرام شاه
خاص کن ملک جهان بر عموم هم ملک ارمن و هم شاه روم ۸
یکی از صفات خاص و محسنات بر جسته مخزن الاسرار این است که
مضامین و حکایات آن بدیع است و پیش از نظامی دیگری آن مضامین
حکیمانه و حکایت را به نظم نیاورده است، چنانکه خود نیز در آن
مثنوی می گوید:

عاریت کس نیز گرفته ام آنچه دلم گفت بگو، گفته ام
شعبده ای تازه بع انگیختم هیکلی از غالب نور یختم ۹
(۲) مثنوی خسرو شیرین: مثنوی دوم خمسة نظامی خسرو شیرین است
که مشتمل بر هفت هزار و هفت صد بیت است - این مثنوی در بحر هزج
مسدس مخذوف سروده شده است - این مثنوی نظامی به نام طغرل بن
ارسلان (۵۷۳-۵۹۰ هـ-ق-)، شمس الدین ابو جعفر محمد بن ایلدگز
جهان پهلوان (۵۶۷-ق- ۵۷۲ هـ-ق-) و قزل ارسلان ایلدگز برادر جهان
پهلوان (۵۸۲-۵۸۸ هـ-ق-) از اتابکان آذربایجان کرده - سروده اند:
طراز آفرین بستم قلم را زدم بر نام شهنشہ درم را
سرو سر خیل شاهان شاه آفاق چو ابرو با سری هم جفت و هم طاق
ملک اعظم اتابک داور دور که افکند از جهان آوازه جور
ابو جعفر محمد کز سر جود خراسان گیر خواهد شد چو مسعود ۱۰
در ستایش کلام خود در این مثنوی این طور گفته است ۱۱

به عشقی در که شصت آمد پسندش سخن گفتن نیامد سود مندش
نگفتم هر چه دانا گفت از آغاز که فرخ نیست گفتن گفته را باز

در آن جزوی که ماند از عشق‌بازی سخن راندم چو تیغ مد‌غازی ۱۱-
 این مثنوی در سال ۵۵۸۶-ق- به اتمام رسید- چنانکه گوید:-
 گذشت از پانصد و هفتاد و شش سال نزد بر خط خوبان کس چنین فال
 چو دانستم که دارد هرد یاری ز مهر من عروسی در کناری ۱۲-
 (۳) مثنوی لیلی مجنون: سومین مثنوی نظامی لیلی و مجنون است که
 منظومه ای است حاوی قریب ۵۱۰۰ بیت دارد- این مثنوی در بحر هزج
 مسدس احراب مقبوض سروده شده است- این مثنوی شرح معاشقات
 قیس بن عامر عاشق معروف عرب ملقب مجنون است با معشوقه او به نام
 لیلی محسوب می شود- این مثنوی مشتمل بر ۴۰۰۰ بیت این طور آغاز
 می کند:

ای نام تو بهترین سر آغاز بی نام تو نامه کی کنم باز
 ای یاد تو مونس روانم جز نام تو نیست بر زبانم
 چو دانستم که دارد هر دیاری ز مهر من عروسی در کناری ۱۳-
 نظامی این مثنوی را به فرمان شروان شاه ابوالمظفر اخستان بن
 منوچهر نظم کرده- چنانچه خود می نویسد:-

لیلی مجنون بیایدت گفت تا گوهر قیمتی شود جفت
 این نامه نغز گفته بهتر طاووس جوانه خفته بهتر
 خاصه ملکی چو شاه شروان شروان چه که شهر یار ایران
 این نامه بناه از تو درخواست بنشین و طراز نامه کن راست
 گفتم سخن تو هست بر جای ای آیین روی آهین رای
 تاج ملکان ابو المظفر زبندۀ تخت هفت کشور
 شروانشه آفتاب سایه کی خسرو کی قباد پایه
 شاه سخن اخستان که نامش مهریست که مهر شد غلامش
 بهرام نژاد امشتری چه در صدف ملک منوچهر ۱۴-
 (۴) مثنوی بهرام نامه: چهارمین مثنوی نظامی که به نام هفت پیکریا

هفت گنبد نیز خوانده می شود - این منظومه به وزن مخبون مقصور از بحر خفیف سروده شده است - این را که نیز از قصه های ایرانی مربوط به عهد ساسانیان است - این مثنوی به نام علاء الدین تکش (۵۶۹-۵۹۶ هـ - ق) - که پنجمین پادشاه سلسله خوارزمشاهی است که حکومت و امارت مراغه را داشته است در مقدمه و نیز انجام منظوم آورده است :

عمده مملکت علاء الدین حافظ و ناصر زمان و زمین
 شاه کرب ارسلان کشور گیر به زالب ارسلان بتاج و سریر
 مهدی کافتاب این مهد است دولتش ختم آخرین عهد است
 رستمی کز فلک سواری رخس هم بزرگ است و هم بزرگی بخش
 نسل آقسنقری مؤید از و اب وجد با کمال ابجد از او ۱۵ -
 هفت پیکر مرکب از ۵۰۰۰ بیت و در سال ۵۹۳ هـ - ق - سروده شده
 است - می نویسد -

ای فلک بر در تو حلقه بگوش هم خطا پوش و هم خطائی پوش
 چون مرا دولت تو یاری کرد طبع بین تا چه چهر کاری کرد
 از پس پانصد و نود و سه بر آن گفتم این نامه را چوناموران
 روز بر چار ده ز ماه صیام چار ساعت ز روز رفته تمام
 باد بر تو مبارک این پیوند تائشینی بر این سریر بلند
 نوشی آب حیات از این ایات زنده مانی چو خضر از آب حیات ۱۶ -
 (۵) مثنوی اسکندر نامه: آخرین مثنوی از خمسة نظامی اسکندر نامه
 است - این اثر که به دو بخش شرفنامه و اقبال نامه (خرد نامه) تقسیم
 شده است - در بخش اولین این کتاب اسکندر را به عنوان فاتحه ای
 بزرگ و در دوم وی را به نام حکیم و پیامبر گفته است -
 آغاز این مثنوی از این ایات است:
 خدایا جهان پادشاهی تراست ز ما خدمت آید خدائی تراست

پناه بلند و پستی توئی همه نیستند آنچه هستی توئی ۱۷-
این مثنوی را در سال ۵۹۷ هـ.ق. به نام نصره الدین ابوبکر بن محمد
جهان پهلوان (۵۸۷ هـ.ق. - ۶۰۷ هـ.ق.) از اتابکان آذربایجان سروده
است.

طرفدار مغرب به مردانگی قدر خان مشرق به فرزانی
جهان پهلوان نصره الدین که هست بر اعدای خود چون فلك چیره دست
خداوند شمشیر و تخت و کلاه سه نوبت زن پنج نوبت پناه ۱۸-
در ستایش کلام خود در کلام خود این طور می نویسد:
گر این نامه را من به زرگفتمی بعمری کجا گوهری سفتمی
همانا که عشقم بر این کار داشت چو من کم زنان عشق بسیار داشت
مرا درد توفیق گفتن خدائی ترا باد تأیید و فرهنگ و رای
جهان پیش خورد جوانیت باد فرزون از همه ز نگانیت باد ۱۹-
در دوره مغولان (۶۱۶-۷۸۲ هـ.ق.) و تیموریان (۷۱۱-۹۱۱ هـ.ق.) ادبیات
فارسی نیز قابل توجه داشت و حامی شعر و ادب فارسی موجود بوده
اند. در این دوره قصیده محدود می شد و به همان وجه غزلهای عرفانی
و عاشقانه جای آن را گرفت. هم چنین منظومه های داستانی، عرفانی،
اجتماعی و حکایت یا قصه کوتاه معمول گردید. داستانهای منظوم
بالخصوص به پیروی نظامی شاعر مشهور این دوره خمسه سروده و از
مشهور ترین مقلدان نظامی در این دوره امیر خسرو، خواجو کرمانی و
جامی را می توان ذکر کنیم.

آثار نظامی در زندگی وی، در سراسر دنیای شرق حسن قبول و آوازه ای
همگانی داشت. از سالهای آغاز سده هفتم هجری این اثر بی همانند
نظامی از شاعران بی شمار شرق میانه و نزدیک بارها تقلید یا استقبال
نظیره سازی شده است. در بیشتر تاریخها و تذکره های معتبر این ذکر
آمده است که نخستین "خمسه" بر اساس آثار نظامی را امیر خسرو

دهلوی در سده هفتم هجری در هند سروده است. امیر خسرو دهلوی از خمسه‌ی نظامی به مثابه‌ی اثر ادبی که در دنیای ادب مثل و مانند ندارد. و به این طریق، خسرو شاگرد ه بودن از نظامی، فخر می‌کند. امیر احمد اشرفی که ویرایش نگار خمسه‌ی امیر خسرو دهلوی در مقدمه^{۲۰} این کتاب می‌نویسد:

”مهارتی که نظامی گنجوی در تنظیم و ترتیب منظومه‌های خود بکار برده باعث شده است که آثار او مورد تقلید شاعران بعد از او قرار گیرد و اولین بار امیر خسرو دهلوی پیروی از نظامی را آغاز کرد و خمسه خویش را به تقلید از او سرود“^{۲۰}.

خمسه‌ی امیر خسرو:

امیر یمین الدین خسرو بن سیف الدین محمود معروف به امیر خسرو دهلوی در سال ۶۸۱ هـ.ق. در پتالی چشم به جهان گشود. پدر وی سیف الدین محمود از مردم ترکستان بوده و در حمله مغول به هند مهاجرت نمود. او ترك نژاد و هندی زاده بود. در شعر خود کلمات بسیار هندی و ترکی را به کار برده است. خود نیز به تحصیل علوم و فنون پرداخت و در زبان و ادبیات فارسی تبحر کامل پیدا کرد. وی در حلقه‌ی یکی از بزرگ‌ترین و مشهورترین مشایخ و عارفان دواران خود شیخ نظام الدین اولیاء (م. ۷۲۵ هـ.ق.)^{۲۱} منسلک گردید و خسرو وی را گرامی داشتند. خسرو برای پیر خود احترام خاصی داشته حتی که پس از مرگ مرشد خود، فقط شش ماه بعد در ۷۲۵ هـ.ق. جهان را درود گفت و نزد آرامگاه پیر و مرشد خود در دهلی (هند) به خاک سپرده شد.

خمسه‌ی امیر خسرو که بر اساس موضوع مثنوی‌های نظامی نوشته شده یکی از نوادر آثار ادبی شرق به شمار می‌رود. امیر خسرو دهلوی بزرگ‌ترین نماینده ادبیات فارسی هند و نخستین ادامه دهنده مکتب ادبی حکیم نظامی گنجوی می‌باشد. خمسه امیر خسرو مرکب از است از سه

داستان، "شیرین خسرو"، "مجنون لیلی" و "هشت بهشت" که داستان عاشقانه مربوط به بهرام گور است و دومثنوی "مطلع الانوار" و "آینه اسکندری" که به ترتیب تقلیدهای خمسۀ نظامی این پنج مثنوی است: (۱) **مطلع الانوار**: اولین مثنوی خمسۀ امیر خسرو مطلع الانوار است که در جواب مخزن الاسرار نظامی سروده شده است که دارای ۳۱۰ بیت است و شاعر آن را در سال ۶۹۸ هـ.ق. فقط در مدت دو هفته تمام کرده است. ابیات زیر که درباره علل سرودن این مثنوی گفته شده است، این جا نقل می شود.

من کنم آنچه از دلم آمد بکسب باقی الا تمام علی الله فحسب
شکر خدا را که ز فضل خدای گشت مرتب چو بهشت این سرای
بیست خزینۀ است درو پرز گنج بیست خزینۀ ز صد و بیست و پنج
ور همه بیت آوری اندر شمار سیصد و ده بر شمر سه هزار
از اثر اختر گردون خرام شد بدو هفت این مه کامل تمام
سال که از چرخ کهن گشت بود از پس شش صد نود و هشت بود
چرخ که خورشید جنابش نبشت مطلع الانوار خطابش نبشت ۲۲-
(۲) **شیرین خسرو**: این مثنوی خسرو که باز به تقلید خسرو شیرین نظامی سروده شده است. این مثنوی را پس از پایان دادن مثنوی مطلع الانوار در همان سال به اتمام رسانیده است. این مثنوی دارای ۴۱۲۰ بیت است.

نخست از پرده این صبح نشورم نمود از مطلع الانوار نورم
پس از کلمکم چکید این شربت نو که نامش کرده ام شیرین خسرو
در آغاز رجب شد فرخ این فال ز هجرت شش صد و هشت و نود سال
و گر پرسی که بیتش را عدد چیست چهار الف و چهارست و صد و بیست ۲۳-
(۳) **مجنون لیلی**: این مثنوی دارای ۲۶۶۰ بیت در مقابل لیلی مجنون نظامی در همان سال یعنی ۶۹۸ هـ.ق. سروده شده است. درباره ختم

این نامه خودش فرموده است:

از شکر خدا خوش کنم کام که آغاز صحیفه شد با نجام
نامش که غیب شد مسجل مجنون لیلی بعکس اول
تاریخ ز هجرت آنج به گذشت سالش نودست و ششصد و هشت
بیتش بشمار راستی هست جمله دو هزار و ششصد و شصت و ۲۴
(۴) آئینه اسکندری: خسرو این مثنوی نیز در جواب اسکندر نامه نظامی
است. این مثنوی دارای ۴۴۵۰ بیت در سال ۵۶۹۹ ق. به پایان
رسانیده است. درباره مثنوی خود گفته است:

مرا این نامه را ز اتفاق صواب شد آئینه‌های سکندر خطاب
گر آری همه بیتش اندر عدد چهار الف و پنجه شد و چهار صد
در این دم که پایان این پیکر است ز تاریخ هفصدیکی کم تر است ۲۵
(۵) هشت بهشت: این مثنوی در تقلید و جواب هفت پیکر نظامی،
دارای ۳۳۴۴ بیت است. این مثنوی آخرین مثنوی پنج گنج
است. درباره این نامه که در سال ۵۷۰۱ ق. به اتمام رسانیده، سروده
شده است:

خانه خاك او عبیر سرشت خانه های دگر درو چو بهشت
همه بیتش بگاه عرض شمار سه هزار است و سیصد و چل و چار
سال هجرت یکی و هفتصد بود که این بنا بُرد سر به چرخ کبود ۲۶
خسرو پنج گنج خودش را فقط در سه (۳) سال به اتمام رسیده است. در
آخرین مثنوی این خمسه می فرموده اند:

شکر حق را که از خزاین غیب ریخت چندان جواهرم در جیب
که از آن نقد قیمتی بسه سال کردم این پنج گنج مالا مال
در هر گنج کش فرو بستم کیمیای دگر در و بستم ۲۷
بعد از امیر خسرو در همین دوره یکی از شاعران بزرگ دیگر که به کار
خمسه پرداخت خواجو کرمانی است.

خواجو کرمانی

ابوالعطاء کمال الدین محمود بن علی بن محمود متخلص به
خواجو که در سال ۵۶۸۹-ق در کرمان متولد شده و به سال ۵۷۵۳-ق-
در شیراز وفات یافت. وی همانجا کسب فضایل کرده و پس از کسب
علوم متداول زمانه به سیر و سیاحت می پردازد. و پس از سیر و سیاحت
در شهرهای مهم ایران، تبریز، عرب و پس از زیارت کعبه به بغداد باز می
گردد. در این سفر با علماء و مشایخ عصر محصور گشت.
خواجو در انواع اصناف سخن چیره دست بود که برای او حافظ
شیرازی سروده است:

استاد سخن سعدی است پیش همه کس اقا

دارد سخن حافظ طرز روش خواجو ۲۸-

گذشته از دیوان اشعار و رساله ها، به پیروی خمسة نظامی گنجوی
خمسه ای سروده است، آنها به ذیل قرار است:

(۱) **همای و همایون**: اولین مثنوی از خمسۀ خواجو که بر وزن اسکندر
نامه نظامی است. این مثنوی را در سی سالگی آغاز کرد و دارای ۴۴۳۵
است. -

که اکنون ز دور سپهری که گشت

سه ده سال از عمر من در گذشت ۲۹-

تاریخ این مثنوی به حساب ابجد از کلمه "بذل" (۵۷۳۲-ق-) به دست
می آید:-

من این تحفه زان عالم آورده ام

در آن عالم این میوه پرورده ام

من این خوشه در لامکان چیده ام

مکان دل از لامکان دیده ام-----

من این نامور نامه از بهر نام
 چو کردم به فال همایون تمام
 کنم بذل بر هر که دارد هوس
 که تاریخ این نامه بذل است و بس ۳۰-

۲) گل ونوروز: این مثنوی در بین مثنوی های خواجه از زیبایی خاصی
 برخوردار است و این داستان عشقی بر وزن خسرو شیرین نظامی سروده
 شده است. این مثنوی به سال ۵۷۴۲-ق. انجام یافته، می گوید:-

دوشش بر هفت صدوسی گشته افزون
 پایان آمد این نظم همایون
 چو ایات دلکش را به خوانی
 گرت باید که اعدادش بدانی
 غلام خویش را با سرو گلشن
 مکرر کن که گردد بر تور روشن ---
 نبیند نظم در شیرین کلامی
 چو خواجه هیچ شاگرد نظامی ۳۱-

۳) روضة الانوار: این مثنوی عرفانی است که در جواب مخزن الاسرار
 نظامی سروده شده مشتمل بر ۲۲۲۴ بیت است و به سال ۵۷۴۳-ق.
 انجام یافته چنانکه در آغاز مثنوی می گوید:-

زینت الروضة فه فی الاول بسم الله صمد مفضل
 شد چمن طبع ترنم سرای روضة الانوار به نام خدایی ۳۲-
 این مثنوی در بیست مقاله و حکایت عرفانی، دینی و اخلاقی دارد و
 درباره نظامی می نویسد:-

گر چه سخن پرور نامی توئی
 معتقد نظم نظامی توئی
 در گذر از مخزن الاسرار او

برگذر از جدول پرگار او
 خازن مخزن دل دانای تست
 در کھف مهر آیینہ رای تست ۳۳-

۴) کمال نامہ : این مثنوی خواجو بروزن ہفت پیکر نظامی کہ دوازده باب دارد و بہ سال ۷۴۴ھ-ق- تمام شدہ و آغاز این است:

بسم من لا الہ الا الہو
 صنع لفظی وزین معنہ
 قادری کومنزہست از غیب
 صانعی کومقدست از ریب ۳۴-

در بارہ نام و تاریخ این مثنوی در خاتمہ کتاب می گوید:

چون بہ چشم کمال در من دید
 خار نقصان ز دامنم بر چید
 نام نظم کمال نامہ نہاد
 از کمالیتم دری بگشاد-----

شد بہ تاریخ ہفتصد و چل و چار
 کار این نقش وزری چونگار ۳۵-

۵) گوہرنامہ : این مثنوی در جواب خسرو شیرین نظامی بر موضوع اخلاق وتصوف دارای است- این مثنوی با این ابیات آغاز می شود-

بنام نام بخش نامداران
 گدای درگاہ او شہر یاران
 برافرازندہ ایوان زرکار
 کہ خار از خارہ آرد خیری از خار ۳۶-

این مثنوی در شب جمعہ ۱۵ تیر ماہ برابر با ۵ ربیع الاول سال ۷۴۶ھ-ق بہ ا ختام رسید ، خودش می گوید:-

چو کردم عزم آن کان طایر راز

به گلزار کتابت خوانمش باز
 به نی گفتم که بر شکر نویسم
 دگر گفتم که بر گوهر نویسم--
 شب آدینه بود و روز بر جیس
 سعود آسمان ناظر به تدریس
 مه تیر و زمه يك نیم رفته
 ز هجرت ذال و واو و میم رفته ۳۷-

پس از خسرو و خواجو، جامی پرکار ترین مثنوی سرای ایران در دوره
 نهم هجری است که مثنویات هفت اورنگ می سازد-

مولانا جامی

عماد الدین یا نور الدین ابوالبرکات عبد الرحمن بن نظام الدین احمد
 بن شمش الدین محمد حنفی جامی از شاعران و نویسندگان فاضل
 خراسان ۳۸- در قرن نهم هجری بوده است- نام پدرش نظام الدین
 دشتی و جدش شمش الدین دشتی منسوب به محله دشت اصفهان بوده
 بعد ولایت جام مهاجرت کرده اند- وی از دودمان و ابساط امام محمد
 شیبانی (م- ۱۸۹ ه- ق-) است که یکی از شاگردان امام ابی حنیفه نعمان
 بن ثابت فارسی (م- ۱۵۰ ه- ق) بوده است- جامی در سال ۸۱۷ ه- ق-
 در خرجرد جام متولد شد- چون مولدش ولایت جام است تخلص جامی
 هم به مناسبت ولایت جام است و نیز نسبت به شیخ الاسلام احمد
 جامی (۵۳۶ ه- ق-) که استاد معنوی اش و بانی سلسله نقشبندیه بوده، به
 همین مناسبت تخلص خود جامی اختیار نمود- در همان زمان به
 تحصیل علوم متداول زمان مشغول بود، مجذوب طریقه ی تصوّف شد و
 نزد معروف ترین دانشمندان زمان، تحصیل علم کرد بعد از آن در جوانی
 شاعری آغاز کرده بود-

عبد الرحمن جامی نه تنها یکی از شاعران بزرگ ایران به شمار می رود بلکه او خاتم شاعران ایران نیز دانسته می شود زیرا که پس از او شاعری به آن بزرگی و کمال نیامده است، و به حق به "خاتمة الشعرا" لقب یافته است. جامی ده ها کتاب و رساله از نظم و نثر به زبانهای فارسی و عربی به یادگار گذاشته است. آثار منظوم جامی که وی را ردیف گویندگان بزرگ ایران در آورده در دو مجموعه ی بزرگ فراهم آمده است. در میان آثار منظوم وی یکی دیوان اشعارش (دیوانهایی سه گانه) است که محتوی بر قصاید، غزلیات، مراثی، ترجیع بند، ترکیب بند، مثنویات و رباعیات است. قصاید جامی در توحید، نعت پیامبر اسلام ﷺ، وصحابه، اهل بیت و نیز مطالب عرفانی و اخلاقی است. اما هفت اورنگ جامی که از زبده ترین آثار جامی تشکیل می شود که شامل این مثنویهاست:

۱- (اورنگ اول) سلسلة الذهب: مثنوی است طولانی به بحر خفیف در ذکر حقایق عرفانی که از سه دفتر فراهم آمده و در سال ۸۹۰ هـ.ق. تألیف شده است. در این مثنوی اصول عقاید اسلامی و مذهب اشعری را به درخواست فرزند خواجه عبید الله احرار که از مشایخ نقشبند است. این مثنوی را به نام سلطان حسین بایقرا (۸۷۲ هـ.ق. - ۹۱۲ هـ.ق.) کرده. مطلع دیباچه این مثنوی این طور است:

لله الحمد قبل كل كلام
بصفات الجلال والاكرام
حمد او تاج تارك سخن است
صدر هر نامه نو و کهن است
خامه چون تاج نامه آراید
دره التاج نام او شاید
الله الله چه طرفه نام است این

ورد دل حرز جان تمام است این ۳۹-

۲- (اورنگ دوم) مثنوی سلمان و ابسال : به بحر رمل مسدس مخدوف یا مقصور حاوی اشارات عرفانی و اخلاقی همراه با حکایتها و تمثیلهای که در سال ۵۸۸۵-ق. نظم آورده است. این مثنوی را به نام امیر یعقوب ترکمان آق قونیلو (م. ۵۸۸۳-ق) کرده. اشخاص این داستان عبارت اند از پادشاه یونان و مرد حکیم که معلم اوست و پسر او موسوم به "سلمان" و دایه خوبروی او به نام "ابسال". در اختتام این مثنوی در باره سلمان و ابسال این طور فرموده است:

زادهٔ پس پاک دامن آمدست
نام او ز آنرا و سلمان آمدست
کیست ابسال این تن شهوت پرست
زیر احکام طبیعت گشته پست
تن بجان ز ندست جان از تن مدام
گیرد از ادراک محسوسات کام
هر دو آنرو و اشق یکد یگرند
جز بحق از صحبت هم نگذرند
چیست آن دریا که دروی بوده اند
و زوصال هم در آن آسوده اند ۴۰-

۳- (اورنگ سوم) تحفة الاحرار: منظومه ای است به بحر سریع در وعظ و تربیت همراه با حکایتها و تمثیل های بسیار در بیست مقاله که به سال ۵۸۸۶-ق. به نظم آمده و شامل ۱۷۱۰ بیت است. این مثنوی را به نام خواجه ناصر الدین عبید الله نقشبندی (م. ۵۸۹۵-ق.) شیخ سلوک آن عصر معروف به خواجه احرار بود نظم کرده. در پایان این مثنوی گفته:

شکر که این رشته بپایان رسید
بخیه این خرقه بدامان رسید
مهر نه خاتمه این کتاب
شد رقم خاتم تم الكتاب

”اتمام انتظام این سبحة در ماه تسیح و شهر تراویح منتظم در سلك
شهور سنه ست و ثمانین و ثمان همه اتفاق افتاد.“ ۴۱-

جامی این مثنوی را از مناجات حق سبحانه و تعالی آغاز کرده است:

ای صفت خاص تو واجب بذات
بسته بتو سلسله ممکنات
گر نرسد قافله بر قافله
فیص تو در هم درد این سلسله
کون و مکان شاهد جود تواند
حجت اثبات جود تواند
دایر چرخ دمار از تو یاف
مرحله خاک قرار از تو یافت ۴۲-

۴- (اورنگ چهارم) سبحة الابرار: منظومه ای است در یکی از اوزان بحر
رمل در ذکر مقامات سلوک، تربیت و تهذیب که شاعر آن را در چهل عقد
تنظیم کرده و هر عقد با شرح یکی از فضایل نفسانی آمیخته به حکایتهای
نغز شروع می شود و به مناجات حق تعالی ختم گردد. این مثنوی را در
سال ۸۸۲ هـ.ق. به نام سلطان حسین بایقرا (۸۷۲-۹۱۱ هـ.ق.) کرده. در
خاتمه این مثنوی این طور نصیحت فرموده است:

جامی ای کرده بساط عمر طی
در خیال شعر بوند تابکی
همچو خامه چند باشی خامکار
در سواد شعر پیچی نامه وار

موی تو شد در سیاه کاری سفید
 روسفیدی این هنر کم دار امید--
 عالم از فیض نوالش تازه شد
 نوبت عدلش بلند آرازه شد
 هر دمش جاه و جلال تازه باد
 مدت ملکش برون ز اندازه باد ۴۳-

۵- (اورنگ پنجم) یوسف و زلیخا: به بحر هزج مسدس مقصور یا محذوف،
 در ذکر داستان یوسف و زلیخا، چنان که مشهور است جای این منظومه
 ی عالی داستان عشقیه را در سال ۵۸۸۸-ق- برای نظیره سازی بر خسرو
 شیرین نظامی و از روی سوره یوسف زلیخا که احسن القصص به نظم
 آمده است- در آغاز سبب نظم این کتاب فرموده است:

دل فارغ ز درد عشق دل نیست
 تن بی درد دل جز آب و گل نیست
 ز عالم روی آور در غم و عشق
 که باشد عالمی خوش و لم عشق
 غم عشق از دل کش کم مبادا
 دل بی عشق در عالم مبادا
 گلک سرگشته از سودای عشقت
 جهان پر فتنه از غوغای عشقت ۴۴-

۶- (اورنگ ششم) لیلی و مجنون: که در سال ۵۸۸۹-ق- به یکی از اوزان
 بحر هزج یعنی بر وزن لیلی و مجنون نظامی به پیروی از آن سروده
 است- اصل این داستان عشقی از نازی به پارسی ترجمه شده است- لیلی
 دختر مهدی بن سعد عامری بود و مجنون و عاشق او که نامش قیس بن
 ملوح بنمزاحم عامری است پسر عمومی لیلی بوده است-
 ای خاک تو تاج سر بلندان

مجنون تو عقل هوشمندان
محبوب ترا نهاد لیلی
مکشف ترا سها سهیلی
خورشید ز تست روشنی گیر
بی روشنی تو چشمه قیره ۴۵

۷- (اورنگ هفتم) خرد نامه اسکندری: خردنامه اسکندری به بحر
مّتقارب، در ذکر حکم و مواعظ از زبان فیلسوفان یونان که هر یک را به
عنوان خردنامه نامیده است، در استقبال مثنوی سکندر نامه از نظامی
سروده است. جامی در این مثنوی پیش از خطبه درر توحید، نعت پیغمبر
و بیان معراج به اصل موضوع پردازد ق از نصایح گفتگویی کند که به نام
ارسطو، افلاطون، سقراط، فیثاغورث و حکمای دیگر به اسکندر داده
شده است و گفتگوهای فیلسوفانه بین اسکندر و کسان دیگر را به نظم
آورده و تعزیت نامه ارسطو به مادر اسکندر ختم می کند.

الهی کمال آلهی تراست

جمال جهان پادشاهی تراست

جمال تو از وسع ینش برون

کمال از حد آفرینش برون

بلندی و پستی نخواهم ترا

مقید باینها ندانم ترا

نه تنها بلندی و پسته تویی

که هستی ده و هست تویی - ۴۶

چنانکه از ملاحظه مثنویهای فوق هم میتوان استنباط کرد. جامی بیشتر
نظامی را تتبع کرده و سبک او را پیروی نموده. جز این که در صورت
عمومی توان گفت جامی ساده تر و گاهی شیرین تر از نظامی سخن
سرائی کرده. با این که محقق است استاد نظامی در مثنوی داستانی

هنر و ریختا و در بیان احساسات بی همتا است.

منابع و مآخذ:

۱- نظامی گنجوی، حکیم ابو الیاس، کلیات خمسۀ حکیم نظامی گنجه ای؛ انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۴ هـ.ش - باب: لیلی مجنون، ص ۵۰۷

۲- آذربایجان: دکتر محمد معین در فرهنگ معین در جلد پنجم می نویسد: ایالتی از ایران واقع در شمال غربی این کشور، و آن از شمال و شمال مشرقی به مرز ایران و شوروی (در ۴ رود ارس)، از مغرب به مرز ایران و ترکیه، از مشرق ببحر خزر محدود است، و آن نجدیست تا هموار و دارای قلل آتشفشانی مانند سبلان و سهند، و در مرکز آن حوضۀ وسیع نسبتی پستی است که دریاچۀ ارومیه (رضائیه) در آن قرار دارد. آب و هوای آذربایجان در شمال و شرق سرد و بری، در مغرب و مرکز معتدل و در جنوب حوغة دریاچه گرم و مرطوب است. باران سالیانه به ۵۰ سانتیمتر می رسد. امرازه این ناحیه به دو بخش آذربایجان شرقی (۵-م) و آذربایجان غربی (۵-م) تقسیم گردیده

۳- کلیات حکیم نظامی گنجوی، ص ۱۱۸

۴- همان: ص ۱۳۰

۵- همان: ص ۱۴۲

۶- همان: ص ۸۷۶

۷- همان: ص ۲۹-۳۰

۸- همان: ص ۲۶-۲۷

۹- همان: ص ۲۹

۱۰- همان: ص ۱۳۲-۱۳۳

۱۱- همان: ص ۱۴۳

- ۱۲- همان: ص ۴۱۳
- ۱۳- همان: ص ۴۲۶
- ۱۴- همان: ص ۴۴۳
- ۱۵- همان: ص ۶۱۲
- ۱۶- همان: ص ۷۳۶
- ۱۷- همان: ص ۷۳۷
- ۱۸- همان: ص ۸۶۶
- ۱۹- همان: ص ۱۱۶۲
- ۲۰- خسرو، امیر یمین الدین: "خمسه امیر خسرو دهلوی"، به کوشش امیر احمد اشرفی؛ انتشارات مؤسسه شقایق، خیابان جمهوری کوچه حمام وزیر، تهران، ۱۳۶۲ هـ. ش. - چ: ۱، ص: ۱۰ (مقدمه)
- ۲۱- حضرت شیخ نظام الدین اولیاء نام اصلی محمد بن احمد بن علی دهلوی (۶۲۳-۵۷۲۵ هـ. ق.) معروف به شاه نظام الدین اولیاء، شیخ نظام الدین اولیاء، شاه نظام اولیاء، نظام دهلوی از مشایخ قرن هشتم هجری و اعظم عرفای هند و مزرگان طریقت چشتیه است. او چهارمین جانشین معنوی خواجه معین الدین چشتی بود.
- ۲۲- خمسه امی خسرو دهلوی از امیر احمد اشرفی: ص ۱۴۱ -
- ۲۳- همان: ص ۲۴۱-۲۴۲ -
- ۲۴- همان: ص ۴۵۴ -
- ۲۵- همان: ص ۵۷۲ -
- ۲۶- همان: ص ۶۹۷
- ۲۷- همان: ص ۶۹۹
- ۲۸- حافظ شیرازی، شمس الدین محمد: "دیوان حافظ"، به کوشش: هاشم رضی، انتشارات مؤسسه کاوه، ۱۳۴۱ هـ. ش. - مقدمه: ص ۷۲
- ۲۹- خواجو کرمانی، ابو العطاء کمال الدین محمود: "خمسه خواجو

کرمانی، به کوشش سعید نیاز کرمانی، انتشارات مؤسسه دانشکده
ادیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، مهرماه ۱۳۷۰
۵-ش، چاپ اول، ص ۲۸۲

۳۰-همان: ۴۶۰

۳۱-همان: ص ۷۱۴

۳۲-همان: ص ۱

۳۳-همان: ص ۱۷

۳۴-همان: ص ۱۰۱

۳۵-همان: ص ۱۹۶-۱۹۷

۳۶-همان: ص ۲۰۱

۳۷-همان: ص ۲۵۴

۳۸-خراسان سرزمینی است که غرب از دامغان و سبزوار آغاز می شود و
در شرق تا بلخ و رود جیحون و از جنوب تا شمال سیستان و غزنی و از
شمال به بخارا می رسد.

۳۹-مولانا جامی- نور الدین عبد الرحمن: هفت اورنگ جامی، به
کوشش آقای مرتضی مدرس گیلانی، انتشارات مؤسسه کتابفروشی های
تهران و شهرستان ها، ۱۳۶۸، ج: پنجم، ص ۱

۴۰-همان: ص ۳۶۳

۴۱-همان: مقدمه، ص ۴۴۳

۴۲-همان: ص ۳۷۲

۴۳-همان: ص ۵۸۵-۵۸۶

۴۴-همان: ص ۵۹۳

۴۵-همان: ص ۷۸۰

۴۶-همان: ص ۹۱۲



ثمینه امین،

درجه دکتری بخش فارسی، دانشگاه کشمیر

شیخ احمد تاره بلی و آثار فارسی او

مقدمه:

سرمایه ادبیات فارسی در کشمیر شامل نظم و نثر است و در هر دو نوع ادبیات بسیاری از مؤلفان و شاعران معروف در این محوطه ادب پرور، می زیسته اند. و کتابهای بسیاری در این زمینه نوشته شده است که بیشتر از آنان مورد نظر محققان بوده است ولی هنوز آثارهای هستند که از نظر علاقه مندان زبان و ادبیات فارسی دور است مورد نظر کتاب "افضل الطرائق" هم یکی از این اثرها است. چون مقاله من راجع به يك اثر منشور به نام "افضل الطرائق" از شیخ احمد تاره بلی^۱ ۱۲۰۱ تا ۱۲۷۸ می باشد بنا بر این باید که راجع به گسترش و رشد نثر فارسی مخصوصاً در عهد سیکهان را دوره مهم برای پیشرفت زبان و ادبیات فارسی نامیده شده است -

نثر فارسی در عصر سیکها مانند نظم ترویج بیشتر نه کرد - نثر نویسهای فارسی در عهد سیکهان که آثارش مبنی بظلم و استبداد سیکهان است - از آنها استبداد سیکهان قسمتی از آسیب مصون مانده از جمله آنها "میزان المقاصد" از میر محی الدین مهدی اکمل، "گلزار کشمیر" از دیوان کرپا رام، "افضل الطرائق" و "تحف القراء" از شیخ احمد تاره بلی هستند. چون شیخ احمد تاره بلی یکی از معروف ترین علمای کشمیر و بیشتر آثار فارسی او منشور است مورد نظر کتاب از شیخ احمد تاره بلی "افضل الطرائق" را هم در نثر فارسی تحریر شده است -

زندگی نامه شیخ احمد تاره بلی: About the author

شیخ احمد تاره بلی ۱۲۰۱ ه در تاره بل (یکی از محله های سرینگر) تولد یافت - اسم پدرش شیخ محمد نعیم است - شیخ محمد نعیم از احفاد شیخ رحمت الله عاصمی بودند و از این جهت معلوم می شود که مؤلف از خاندان بزرگان بوده است - از جد امجد خود یعنی از مولوی شیخ محمد مقیم علوم عقلیه و نقلیه تحصیل کرد - خود نیز فهم و زیرک بودند - شیخ احمد از شیخ عباد قاری قرأت عشره آموختند و نیز از ایشان فیوضات باطنی و علوم دورونی حاصل نمود - در زبان فارسی و عربی دسترس هم داشت - علاوه از این علوم دیگرهم متداول را فرا گرفت قرآن کریم را از بر کرده بود - قاضی جمال الدین هم در آن زمان مدرس عالی بود و شیخ احمد تاره بلی از ایشان همتلمذ کرد از شیخ احمد اکبر هادی نیز تربیت یافتند و تعلیمات سلسله های قادریه، نقشبندیه، سهروردیه، کبرویه و چشتیه آموختند و پس از فوت کردن وی سجاده نشین ایشان شده بودند - شیخ احمد تاره بلی در عهد خود بحیث صوفی و عارف نه فقط در کشمیر معروف شده بودند - بلکه عقیدت مندانش در هندوستان، خراسان و ترکستان نیز بودند - حاکم وقت جناب شیخ غلام محی الدین هم در عقیدت مند ایشان بود و تحت تاثیر ایشان بهره ای می برد، بالاخر شیخ احمد تاره بلی ۱۳ رجب ۱۲۷۵ بمطابق ۱۸۶۲ از این جهان چشم فرو بست و در محله تاره بل مدفون گردیدند - مورخ پیر غلام حسن شاه کویهامی در مورد تاریخ وفاتش اینطور قطه نقل کرده است -

شیخ احمد حافظ قرآن و فخر عارفان
سیزده روز از رجب رفته علم زد در جنان
بهره تاریخ وصال و عمر میلادش سروش
دوش در گوشم بگفتا شنو، ای تاریخ دان

شیخ احمد کبروی میلاد و عمرش عابد است

شیخ احمد قاری سال و سال او بخوان

آثار شیخ احمد تاره بلی: (RA) Works of Sheikh Ahmad Tarabali

شیخ احمد تاره بلی علاوه بر عارف بالله يك عالم و نویسنده چیره دست بوده است - شیخ احمد تاره بلی دو تالیف بزبان فارسی از خود باقی گذاشته است بنام افضل الطرائق و تحفۃ القراء مورد قرأت قرآنی اطلاعات مهمی بیان نموده است - این رساله بدین اشعار شروع می شود -

بس خواهد منتظم دیدن در آن

اقتباس بعض نمودم از آن

بروی افزودم مضامین نکو

مستعاد از قاریان نیکخو

افضل الطرائق: شیخ احمد تاره بلی افضل الطرائق را در نثر فارسی رساله ای تحریر کرده بود این رساله در شرح احوال و عقائد و مقالات مشایخ صوفیه بخصوص بابا محمد اشرف است سه تا نسخه های خطی این رساله در کتابخانه تحقیق و اشاعت در علامه اقبال دانشگاه کشمیر زیر شماره ۱۹۷۵، ۳۱، ۱۰۴، موجود هستند - تاریخ تالیف این رساله از این شعر برمی آید

صد شکر که یافت اتمام این اشرف الطرائق

چون نام و سال ختمش از افضل الطرائق

وقتی که ما در مورد سبک این کتاب حرف بز نیم معلوم می شود که سبک خراسانی را بکار برده است - گاهی گاهی فقرات طویل هم دیده می شود و از خواندن آن قاری گاهی خستگی حس می کند علاوه از این گاهی گاهی مؤلف وقتی که حرفهای خود می خواست واضح کند طرز بلیغ و فصیح را هم بدست گرفته است ولی بیشتر طرز انشاء پردازی

را اختیار نموده است - شیخ احمد تاره بلی چون قبلاً ذکر شده است که یک عارف بالله خود یک عارف، صوفی و حافظ قرآن بودند معمولاً آیات قرآنی و احادیث نبوی را هم بکار برده است -

نسخه اول: Manuscript First

این نسخه در سازمان تحقیق و اشاعت دولت جمون و کشمیر محل کتابخانه مرکزی علامه اقبال دانشگاه کشمیر سری نگر زیر شماره ۴۱۰، موجود است این نسخه در تصوف، آیت قرآنی، احادیث نبوی، احوال و کرامات بابا اشرف است مشخصات نسخه نام برده این طور است - کاغذ کشمیری، زبان فارسی، مؤلف شیخ احمد تاره بلی، کاتب عبد الجبار، خط نستعلیق، رنگ نیم سفید، برگ ۶۶، این نسخه سالم است. این نسخه از این آیات قرآنی آغاز شده است -

آغاز: Beginning

" لا اله الا الله محمد رسول الله الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين خصوصاً على خاتمهم اشرف عباد الله المخلصين الذي هو اكبرهم شانا و اظهرهم سلطاناً وهو من الايته العتبر و من النعمة العظمى المعتم -"

اختتام: End

عاشقان بی تو خبر نتوانند

روی بنما که جان بر افشانند

نسخه دوم: Manuscript Second

این نسخه هم در کتابخانه علامه اقبال دانشگاه کشمیر سری ناگر زیر شماره ۳۱، موجود است موضوع تصوف، آیات قرآن و احادیث نبوی و ذکر اولیاء، زبان فارسی، مؤلف شیخ احمد تاره بلی، کاتب محمد

اشرف و ابر طرق عباد الله، خط نستعلیق شکسته، کاغذ کشمیری، رنگ نیم سفید، فولیوز، ۱۵۰. این نسخ هم اینطور آغاز شده است -

آغاز: Beginning

" لا اله الا الله محمد رسول الله الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين خصوصاً على خاتمهم اشرف عباد الله المخلصين الذي هو اكبر هم شانا و اظهر م سلطاناً وهو من الايته العتبر و من النعمة العظمى المعنتم " -

اختتام: End

این نسخه از این شعر به اتمام رسید -

صد شکر که یافت اتمام این اشرف الطرائق

چون نام و سال ختمش از افضل الطرائق

نسخه سوم: Third Manuscript

این نسخه هم در سازمان تحقیقی و اشاعت دولت جمون و کشمیر کتابخانه مرکزی علامه اقبال دانشگاه کشمیر سری ناگر زیر شماره ۱۹۷۵، موجود است موضوع تصوف، قرآنی و احادیث نبوی، زبان فارسی، کاغذ کشمیری، مؤلف شیخ احمد تاره بلی، کاتب نامعلوم، خط نستعلیق نسخ، فولیوز ۸۴ موجود است -

آغاز: Beginning

این نسخه هم اینطور آغاز شده است -

" لا اله الا الله محمد رسول الله الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين خصوصاً على خاتمهم اشرف عباد الله المخلصين الذي هو اكبر هم شانا و اظهر م سلطاناً وهو من الايته العتبر و من النعمة

العظمیٰ المعتمد -

اختتام : End

میان عاشق و معشوق رمزیت

کرام الکاتبین راہم خبر نیست

منابع:-

- ۱ - سروری، عبدالقادر، "کشمیر میں فارسی ادب کی تاریخ" چاپ (۲۰۱۲ء) (ص ۱۲ تا ۲۱) در کتابخانہ مرکزی علامہ اقبال دانشگاہ کشمیر موجود است -
- ۲ - مسعودی، م م، "رینچن سے رنجیت تک، تاریخ کشمیر" ص ۵۸، چاپ ۱۳۹۳ء، در کتابخانہ گروہ ادبیات فارسی موجود است -
- ۳ - ایضاً
- ۴ - کھویہامی، غلام حسن شاہ،، تاریخ حسن، تذکرۃ اولیاء کشمیر، جلد ۳، ص ۸۲۸ بہ کوشش غلام رسول بٹ، زیر اہتمام شیخ جاوید احمد، سال اشاعت ۱۴۳۵ھ، در کتابخانہ علامہ اقبال دانشگاہ کشمیر موجود است -
- ۵ - ایضاً
- ۶ - تارہ بلی، شیخ احمد، "افضل الطرائق"، نسخہ خطی، ص ۱۵ در سازمان تحقیق و اشاعت محل کتابخانہ مرکزی علامہ اقبال دانشگاہ کشمیر زیر شمارہ ۱۰۴ موجود است.

☆☆☆

سید محمد جوّاد (موسوی)،
دانشجوی زبان و ادبیات فارسی،
مقطع دکتری، دانشگاه جواهر لعل نهرو، دهلی

سیده توران میرهادی و ادبیات کودک و نوجوانان در ایران

چکیده:

توران میرهادی در يك خانواده فرهیخته در شهر تهران دنیا آمد و در همان ابتدای تحصیلاتش به چهار زبان فارسی، انگلیسی، فرانسوی و آلمانی تسلط یافت. در رشته زیستشناسی به دانشگاه تهران راه یافته بود ولی بعدها رشته علوم تربیتی و روانشناسی را انتخاب کرد. به کشورهای مختلف اروپا سفر کرد و در این میان ازدواج نمود. در سال 1335ش بعد از مرگ شوهر اولش مجدداً ازدواج کرد و با همکاری همسرش مدرسه‌ای بنام فرهاد بنیاد نهاد. وی صاحب چهار فرزند بود.

توران میرهادی فعالیتهای گوناگونی در عرصه ادبیات فارسی انجام میداد. کتابها و مقالات مختلفی را ترجمه و نشر کرد. همچنین آثار متعددی از خود برجا گذاشته است. او برنده جوایز معروف در زمینه تاریخ ادبیات کودکان نیز دست یافته بود. میرهادی در کلاسهای تربیت مربی کودک نیز فعالیت چشم‌گیری داشت. عاقبت در سال 1395ش جهان را بدرود گفت.

ادبیات کودکان و نوجوانان در ایران از زمان قدیم به مسئله کودکان میپرداخت و در موضوعاتی چون اخلاق بسیار تأکید میکردند. این نوع ادبیات در گذشته بشکل عامیانه بوده و با مطالعه آن میتوان پی برد که اندیشه و گفتار مردم و تأثیر آنان بر کودکان و نوجوانان خود چگونه

بوده است. بعدها این ادبیات مخصوص گروهی خاص قرار گرفت و سپس با مرور زمان تحولی نوین در عرصه ادبیات کودکان صورت گرفت که امروزه شاهد برگزاری سمینارها و کنفرانسها در مورد کودکان هستیم. تا جائیکه قرن بیستم را قرن کودک نیز مینامند.

کلید واژه ها: توران میرهادی، ادبیات، ایران، کودکان و نوجوانان، دکتر سیده توران میرهادی در سال 1306 ش برابر با 1927 م در شمیران تهران چشم به جهان گشود. خانواده او فرهیخته بودند. پدرش بنام «سید فضل‌الله» دانشجوی اعزامی رشته مهندسی راه و ساختمان و مکانیک در راه آهن به آلمان بود. مادرش «گرتا دیتريش» آلمانی بود و در رشته هنر و مجسمه سازی تحصیل میکرد. مادرش از همان دوران کودکی توران را با شعرها و ترانه ها و قصه های کودکان آلمانی از جمله برادران گریم آشنا ساخته بود. میرهادی، چهار برادر و یک خواهر داشت.

میرهادی تحصیلات ابتدائی را در مدرسه فرانسویها آغاز کرد. در کنار آن زبان فارسی و آلمانی را هم می آموخت. سپس به مدرسه آذر رفت و دوران دبستان را در آنجا گذراند. دوران دبیرستان را تا سال 1324 ش (1945 م) در دبیرستان نوربخش تهران سپری کرد. وی سپس در دانشکده علوم دانشگاه تهران در رشته زیست شناسی شروع به تحصیل نمود. در این زمان، مبارزه با یسواد در ایران آغاز شده بود و آموزگاران چون محمدباقر هوشیار، جبار باغچه بان و غیره جوانان را به کار سواد آموزی فرا میخواندند که در نتیجه توران میرهادی نیز به این کار رو آورد و اصول سواد آموزی را فرا گرفت. بنابراین از تحصیل در رشته زیستشناسی منصرف شد و برای آموزش در رشته علوم تربیتی و روانشناسی به اروپا سفر کرد. وی در ابتداء قصد سفر به سوئد را داشت ولی از پاریس سر در آورد. در آن هنگام یک سال از جنگ جهانی دوم

گذشته بود و اروپا از جنگ داغ و گرسنگی ویران شده بود. بعدها برای کسب دانش بیشتر در رشته آموزش پیش دبستان در کالج سوونیه روانه گشت. در این میان به کشورهای دیگر اروپا نیز سفر میکند و در جلسات افراد برجسته روان شناسی اروپا همچون ژان پیاژه و هنری والون شرکت میکند.

میرهادی با سرگرد جعفر وکیلی در فرانسه آشنا میشود و در سال 1330 ش به ایران آمده و یکسال بعد با وی ازدواج میکند. حاصل این ازدواج فرزندی بنام « پیروز » است. ولی متأسفانه در کودتای 28 مرداد جعفر وکیلی دستگیر شده و اعدام میشود. بعد از آن ایشان با آقای محسن خمارلو در سال 1335 ش ازدواج نموده و صاحب سه فرزند بنامهای کاوه، دلاور و پندار خمارلو میشود. آقای خمارلو در راه اندازی کودکانی بنام برادر از دست رفته توران میرهادی، فرهاد، در سال 1326 ش و بعدها دبستان و راهنمایی فرهاد را بنیاد نهاد. کتاب « جستجو در راه و روشهای تربیت » مجموعه‌ای از تجربه‌های وی در 25 سال سرپرستی مدرسه فرهاد است. میرهادی در کلاسهای تربیت مربی کودک در شهرهایی چون رشت، تبریز و مشهد درس میداد. همسر وی در سال 1358 ش دارفانی را وداع گفت.

در سال 1329 ش توران میرهادی به همراه لیلی ایمن شورای کتاب کودک را تاسیس کرد. و بعد از مشورت با چند تن از اهالی فرهنگ و آموزش در سال 1341 ش به شکل رسمی آنرا در قالب یک نهاد خصوصی ثبت نمود. شورای کتاب کودک را میتوان از جمله نهادهای تأثیرگذار در عرصه کتابهای کودکان و نوجوانان شمرد. توران میرهادی همچنین بنیانگذار و مسئول طرح فرهنگ نامه کودکان و نوجوانان در سال 1358 ش، اولین کتاب مرجع ایرانی برای کودکان و نوجوانان است.

از آثار او میتوان به:-

- * آن که رفت، آن که آمد. توران میرهادی (خمارلو)؛ نقاشی از مهرنوش معصومیان. تهران: فاطمی (واژه) ۱۳۷۷.
- تعلیمات اجتماعی تاریخ، جغرافی و تعلیمات دینی چهارم دبستان. توران میرهادی، با همکاری لیلی آهی (ایمن)، ثمینه باغچه بان (پیرنظر)، علی اصغر مهاجر. تهران: وزارت فرهنگ، ۱۳۴۳.
- * تعلیمات اجتماعی سوم دبستان. توران میرهادی. تهران: سازمان کتابهای درسی ایران، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۴۷.
- * تعلیمات اجتماعی و چهارم برای کلاس چهارم دبستان. توران میرهادی، با همکاری لیلی آهی (ایمن)، ثمینه باغچه بان (پیرنظر)، علی اصغر مهاجر. تهران: وزارت آموزش و پرورش، بی نا.
- * توران میرهادی. توران میرهادی. تهران: دیبایه، ۱۳۸۶.
- * جستجو در راه ها و روش های تربیت. توران میرهادی (خمارلو). تهران: آتلیه، ۱۳۶۲.
- * دو گفتار: کتابخانه آموزشگاهی و نقش آن در ایجاد عادت به مطالعه. توران خمارلو (میرهادی). [بی جا: بی نا]، ۱۳۵۷.
- * راهنمای تدریس کتاب تعلیمات اجتماعی سوم دبستان. [تهران]: سازمان کتابهای درسی ایران، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۵۲.
- * فرهنگنامه کودکان و نوجوانان. پدیدآورنده شورای کتاب کودک؛ زیر نظر توران میرهادی (خمارلو)، ایرج جانهای. تهران: شرکت تهیه و نشر فرهنگنامه کودکان و نوجوانان، ۱۳۷۱.
- * فهرست کتابهای مناسب برای کودکان و نوجوانان. [تهران]: شورای کتاب کودک، ۱۳۷۱.
- * کتاب فارسی اول. مولفان ثمینه باغچه بان، جهانگیر شمس آوری؛ همکاران توران میرهادی، یحیی فیوضات؛ نقاشی از محمد زمان زمانی،

پرویز کلانتری، نورالدین زرین کلک؛ خطاطی از سیف الله یزدانی. تهران: فرانکلین، وزارت آموزش و پرورش، سپاه دانش، ۱۳۴۲، ۱۳۴۴.

* کتاب کار مربی کودک: برنامه کار سالانه مربی در مهد کودک و کودکستان. نوشت توران خمارلو (میرهادی). تهران: آگاه، ۱۳۷۰.

* گذری در ادبیات کودکان. تالیف لیلی ایمن (آهی)، توران خمارلو (میرهادی)، مهدخت دولت آبادی، تهران: شورای کتاب کودک، ۱۳۵۷.

* مادر و خاطرات پنجاه سال زندگی در ایران. توران میرهادی و سیمین ضرابی. تهران: نشر قطره، ۱۳۸۳.

او همچنین کتابها و مقالات بسیاری (که در حدود 36 است) را نیز ترجمه کرده است. وی جوایز بسیاری برای فعالیت های فرهنگی و ادبی خود دریافت نمود که از جمله آنها دریافت جایزه «آسترید لیندگرن» است که هر ساله به یک شخصیت برجسته ادبیات کودکان اهدا میشود.

او دبیر اجرایی کتاب «فرهنگ نامه کودکان و نوجوانان» بود که در دوره شانزدهم کتاب سال جمهوری اسلامی ایران از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بعنوان کتاب سال برگزیده شد. توران میرهادی در سال 1386 برنده همایش طرح سپاس در فرهنگ سرای سینا گشت.

وی در آخرین سالهای عمرش خانه نشین شد و در سال 1395 ش برابر با 2016 م در سن 89 سالگی بعَلت سکتة مغزی درگذشت.

«ادبیات» در لغت به معنای دانشهای متعلق به ادب، علوم ادبی و آثار ادبی است و آن را ادب یا جمع ادبیه میدانند. ادبیات کودکان و نوجوانان به نوشته هایی گفته میشود که مخصوص نسل جوان است. این نوشته ها چه داستان و غیر داستان و چه به نظم و یا نثر و چه در قالب کتاب و یا مجله باشند در زمره ی ادبیات داستانی قرار دارند.

ادبیات کودکان در ایران نیز مانند سایر کشورهای دنیا تاریخ وسیعی ندارد، با این حال کودکان در ایران از دیرباز از داستانهای عامیانه، متلها

و افسانه‌ها بی بهره نبوده‌اند. ادبیات شفاهی و عامیانه ایران غنی است و برعکس آن در حوزه ادبیات مکتوب تا به آن اندازه از قوت و توانایی برخوردار نمی‌باشد. ناگفته نماند که ادبیات کودکان گذشته به معنای ادبیات کودکان امروزی نبوده است.

اگر از ادبیات عامیانه ایران دویتهای عاشقانه، سرودواره‌ها، بیاضهای سخنوری، بعضی اشعار و روایات دینی و پاره‌هایی قصه‌های پهلوانی را جدا کنیم چیزی جز ادبیات کودکان بازنخواهد ماند. تقریباً تمامی قصه‌ها و افسانه‌های شایع بین مردم، مثلها، لالاییها، معماها و چیستانها، گویه‌های بازی و قافیه‌پردازیه‌ها عامیانه برای کودکان ایجاد شده است و وسعت این گونه‌های ادبی تا بدانجاست که میتوانیم بگوئیم قسمت اعظم آثار ادبی عامیانه ایران متعلق به کودکان است و اگر ادبیات رسمی بیشتر از آن بزرگترهاست، ادبیات توده بیشتر به کوچکترها تعلق دارد.

ادبیات کودکان و نوجوانان در ایران را میتوان به سه بخش تقسیم نمود
که عبارتند از:

* ادبیات عامیانه یا ادبیات فولکلوریک

* ادبیات خاص

* ادبیات معاصر

1- ادبیات عامیانه:

ادبیات عامیانه ایران هم مانند ادبیات مردم دیگر نقاط جهان آینه‌ای از خصوصیات خلقی و مسائل این قوم کهن است. افسانه کودکان در قرون ابتدائی بیانگر این موضوع است:

گذاشتیم و گذشتیم و بودنی همه بود

شدیم و شد سخن ما فسانه اطفال

نخستین کسی که داستانهای عامیانه ایران را جمع آوری کرده و

مخصوص کودکان قرار داد « ابوالفضل صبحی مهدی » بود. لازم به ذکر است که صادق هدایت نیز این کار را انجام داده بود ولی صبحی این ادبیات عامیانه را برای کودکان و نوجوانان جمع آوری کرده بود و در واقع از این رو کارش را میتوان در صف کار برادران کریم در آلمان و شارل پرو در فرانسه دانست. بعد از آن تعداد زیادی به جمع آوری ادبیات عامیانه در ایران روی آوردند و با دیدی آشنا تر و متفاوت تر مجموعه هایی را منتشر ساختند.

2- ادبیات خاص:

در دوران تاریخ ایران شاهزادگان و امیرزادگان برای در دست گرفتن زمام امور کشور بایستی در زمینه های راه و رسوم حکومت، مردم داری و غیره تربیت می یافتند. کتابها و رسالاتی به این منظور نوشته شده اند که از جمله آنها سیاستنامه نظام الملک طوسی، قابوسنامه کیکاووس، کارنامه اردشیر بابکان و غیره را میتوان اشاره کرد. از آنجا که این نوشته ها فقط برای بزرگزادگان اختصاص داشت و در اختیار عوام قرار نداشت، موسوم به ادبیات خاص می باشند. هر چند این آثار اکنون در زمره ادبیات کلاسیک فارسی هستند و از اولین نوشتارهایی هستند که برای نوجوانان نوشته اند.

3- ادبیات معاصر:

سال 1300 ش سالی پربار برای تاریخ ادبیات معاصر ایران به حساب می آید. در دوره مشروطه تغییراتی در جامعه ایران صورت گرفت که بدنبال آن عرصه ادبی نیز متغیر گشت. از سوی دیگر رنسانس در اروپا پدیدار شد و توجه به حقوق کودک و نوجوان امری ضروری و جدی قرار گرفت. ایرج میرزا اولین شاعری بود که در زبان فارسی اشعاری برای کودکان و نوجوانان سروده که شعر « نصیحت به فرزندان » معروفترین آنهاست. بعدها یحیی دولت آبادی، ملک الشعرا بهار و نیما یوشیج نیز دست

داشتند. محمود خان ملك الشعراى صبا و ميرزا على اكبر خان صابر نیز از زمره کسانی هستند که نامشان در تاریخ چه ادبیات کودکان ایران بیشتر می‌رخشد.

در نثر نیز اولین کسی که برای کودکان و نوجوانان نوشته بنام «طالبوف تبریزی» است. وی کتاب احمد یا سفینه طالبي را در بین سالهای 1307 هـ. ق و 1322 هـ. ق در دو جلد نوشت. در این کتاب احمد يك قهرمان خیالی همانند امیل ژان ژاک روسو است که طالبوف خود را پدر و مربی او خوانده است.

در سال 1314 شورای کتاب کودک تأسیس شد و به دو جریان ترجمه کتاب برای کودکان و ادبیاتی تعلیم مدار نظارت داشت. سپس در سال 1343 کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان تشکیل شد.

بنابراین در نگاه اجمالی میتوان به این نتیجه رسید که امروزه ادبیات کودکان و نوجوانان در ایران شاهد پیشرفت‌های روزافزونی در زمینه‌های نقد ادبی، ترجمه، بازنویسی، شعر، تصویر، کتاب و غیره شده است. جایگاه ادبیات کودکان و نوجوانان در ایران در مرحله چهارم یعنی خلق مستقل ادبی شده است ولی با این وجود نیاز به ترجمه شاهکارهای ادبی قدیم و جدید دارد. افزایش آگاهی و گسترش جهان بینی کودک و وسعت دادن او نسبت به محیط جامعه و نیازهای زندگی از جمله وظایف يك نویسنده برای کودکان و نوجوانان است. بنابراین ادبیات کودکان و نوجوانان میتواند نقش بسیار مهم و مؤثری در تأمین بهداشت عمومی و برقراری روابط انسانی سالم در میان مردم جهان و نیز برای نسلهای آینده باشد.

منابع:

- * کتابشناسی توران میرهادی، سمیرا بابالوئی، تهران، 1396.
- * گذری در ادبیات کودکان، توران میرهادی، لیلی ایمن و سایرین، تهران، شورای کتاب کودک، 1352.
- * بررسی ادبیات کودکان، فرخ صادقی، تهران، 1357.
- * ادبیات کودکان، علی اکبر شعاری نژاد، تهران، 1364.
- * سخنی درباره ادبیات کودکان و نوجوانان، محمود حکیمی، تهران.
- * فصلنامه کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، شماره 1-4، زمستان 1352 الی تابستان 1356. لله



عمران تنویر، دانشجوی دکتری،
بخش زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه کشمیر

معرفی شاعر مثنوی "بحر العرفان" میرزا اکمل الدین خان بدخشی

خطه مینو نظیر کشمیر از ازمنه قدیم بهر مناظر زیبای خود و طبیعت روح افزایش، کوهسارها و جویبارهایش، چشمه ها و آبشارهایش - باغها و کشتزارهایش در سراسر گیتی معروف بود - این منطقه بهشت منظر دارای آب و هوای لطیف و دلپذیر می باشد که تاثیری شگرف در اخلاق و اطوار و خصائل مردم این کشور گذاشته است - قابل ذکر است که کشمیر از اولین ایام موطن حکماء و فضلاء و فلاسفه و پیشوایان کلان روحانی و دانشمندان بزرگی بوده که در مناطق و کشورهای همسایه علوم و افکار خود را مروج نموده بر اندیشه و فرهنگ و زیست مردم این نواحی نقوشی پایدار گذاشته اند -

در دوران قبل از ورود اسلام بدین ناحیه کیش هندو و بودایی در کشمیر رواجی تمام داشتند - یکی از اعظام فلاسفه و علمای هندو درین روزگاران ابهینواگپتا بوده که در میان سنین ۳۷۵ تا ۴۱۶ هجری زندگی میکرد - کتابهای تترا لوکا و ابهینوبهارتی از آثار مهم این مولف اند -

دین مبین اسلام در اواخر سنین حکومت هندو بدین بلاد وارد گشته این ظلمتزار کفر و اشراک را با روشنایی توحید و رسالت محل برکات و انوار الهی گردانید - اولین مبلغ اسلام درین خطه حضرت سید شرف الدین بلبل شاه ترکستانی هستند که در سنه ۷۲۵ هجری (۱) در دوره حکومت رنتجو وارد کشمیر شدند و رنتجو را داخل حلقه اسلامیان گردانیده بنای دین حق درین خطه بنهادند - که برخی امراء و عده ای از

عامۃ الناس هم پیوسته بدان حلقه شدند. حضرت سید بلبل شاه در سال ۷۲۷ هـ به دار الجنان ارتحال فرمودند. (۲) یعنی مدت دو سال درین خطه به امر دعوت و ترویج اسلام اشتغال می داشتند. مرحله دوم مهم در انتشار درر ایمانی و اشاع انوار ایقانی در قلوب ساکنان این ناحیه قدوم میمنت لزوم حضرت امیر کبیر میر سید علی همدانی در سال ۷۸۱ هجری (۳) در دوره حکومت سلطان قطب الدین می باشد که اسلام درین دوره مبارک درین بلاد مزین ایوان اقتدار بگردید. تاریخ اسلامی کشمیر را میتوان به چهار دوره مهم منقسم کرد:

۱- اقامت سلطنت اسلامی: دوره رینتجو و سلاطین شاهمیری

۲- دوره سلاطین چک

۳- دوره سلاطین مغلیه هندوستان

۴- دوره افغانه

بحث ما درین مقاله به دوره اخیر مغول هندوستان متعلق می بود. ما درین مقاله از برخی از جهات حیات و فکر حضرت الاسلام و المسلمین اکمل الدین میرزا محمد کامل بیگخان بدخشی علوی قدس الله سره بحث خواهیم کرد. ولادت سعادت آیات حضرت میرزا به سال ۱۰۵۴ هجری واقع گردید (۴) و سانحه ارتحال آنحضرت به تاریخ ۲۹ ذی الحجة ۱۱۳۱ هجری بروز یکشنبه پیش آمد. (۵) ازین رو عمر شریفشان ۷۷ می باشد. ایضا بین سفر اولین حضرت امیر کبیر سید علی همدانی به کشمیر و وفاتشان عرصه ۳۵۰ سال هست. همینطور بین ورود حضرت بلبل شاه و وفات حضرت میرزا مدت ۴۰۴ سال بود. اثر مهمتری که از جودت طبع و ندرت فکرشان روان شد مثنوی بحر العرفان می باشد که محیط بر چهار دفتر ضخیم هست. علاوه ازین قصیده مخبر الاسرار و غزلیات عرفانی در زبان کشمیری از مولف رحمة الله علیه یادگار هستند. کتاب بحر العرفان را اهمیتی عظیم و ارزشی کریم در ادبیات عرفانی

فارسی کشمیر می باشد. مولف رحمة الله عليه در این کتاب به حقایق عرفانی و دقایق ایمانی و حکایات بزرگمردان و تفسیر عرفانی آیات کتاب الله و احادیث و مقامات حضرت سرور انبیاء صلی الله علیه و آله وسلم پرداخته است. در حقیقت مولف گرامی این کتاب همان معارف و متضمناتی را که پیشروانش حضرت شیخ فرید الدین عطار و حضرت مولانا جلال الدین بلخی رومی در رشتهء تحریر آورده اند، به بیان نشان پرداخته است و در طرزی فصیح و بلیغ و ساده و سلیس و روان و شیرین ثمین لآلی حقایق عرفانی را در عقد سخن گرد آورده است. مبالغه نباشد اگر این اثر شریف را جیحونی مصفّی قرار دهیم که آن و نیل مثنویء معنوی از ینبوعی واحد بیرون می دهند. این کتاب که در واقع دانشنامه ایست سترگ و قاموسیست ژرف پر از گنج های عرفانی را می توان عملی ارجمند در تتبع روایت علمی شیخ عطار و مولانای رومی پنداشت که البته مقتضای وقت است گماشتن همتی تا این کتاب از مجهولی و بی توجهی بیرون آمده مورد پسند پژوهندگان و طلبه و اهل ذوق قرار بگیرد. همچنان باید به سمت معارف و مفاهیم پر بهای این کتاب جلیل المرتبت تفکر و تعمقی نمود تا از علوم و دانش این نامهء فرخ عالمی مستفیض بگردد.

ما در این کاوش پژوهشی از پهلوهایی زندگانی و اندیشه حضرت میرزا اکمل الدین بحث میکنیم احوال شخصی، حضرت میرزا اکمل الدین بیگخان بدخشی رحمة الله علیه حضرت شیخ الاسلام و المسلمین غیاث الحق و الشرع و الدین جناب حضرت شیخ اکمل الدین میرزا محمد کامل بیگخان بدخشی علوی قدس الله سره در میان عرفاء علماء شعراء و مقتدایان دینی مسلمین کشمیر مقامی ممتاز و مکانتی سامی دارند. جناب حضرت میرزا و اکثر پیشروانشان در حالیکه ائمه اقلیم روحانی و سلطنت عرفان الهی بوده اند همانطور مهرهای رخشان گردون علم و

ادب هم بوده اند (۶) - این ذوات مقدسه اگر اوقاتشانرا بهر تصنیف و تالیف مصرف نمودند مقصودشان جز راهبری گمشدگان به سوی صراط مستقیم و بیرون آوردنشان از تیرگیهای ضلالت و تنویر قلوبشان با روشنیء نور الهی نبوده - و تالیفاتشان بهر طالبان حضرت حق جل و علا و سالکان طریق توحید قندیل راه هستند - (۷)

شجرهء نسبی حضرت میرزا قدس الله سره تا حضرت سلطان المشائخ حضرت سلطان خواجه احمد یسوی ترکستانی می پیوندد - (۸) حضرت سلطان احمد یسوی عارفی نامدار و بنیانگذار سلسلهء طریقت یسویه هستند - ایشان معروف به "پیر ترستان و حضرت ترکستان" هستند - دودمانشان به حضرت محمد بن الحنفیه فرزند دلبند حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه میرسد - آرامگاهشان در شهر یسی یعنی شهر "ترکستان" کنونی مرجع خلائق میباشد - حضرت میرزا دربارهء این امر در بحر العرفان تصریح میکنند:

بود جدّ جدم ز ترکستان

خواجه احمد جد جدمن دان (۹)

وطن مالوف اجدادشان تاشقند بوده - (۱۰) جدّ اعلای حضرت میرزا، ملک محمد خان از خطّهء تاشقند هجرت نموده تا مدتی در بدخشان مقیم شدند - اینگونه نسبت "بدخشی" با نامشان پیوست - ملک محمد خان در عهد شاهنشاه جلال الدین اکبر وارد هندوستان شدند - (۱۱) شاهنشاه اکبر قابلیت علمی و عسکری ایشان را تجزیه نموده بهشان خطاب محمد قلی خان عطا کرده دیوان صوبهء کشمیر تعیین نمود - ملک محمد خان این خطّهء دلپذیر را بهر سکونت مستقل بگزیدند و همینجا مدفون اند - روضهء ایشان در محلهء زاهدپوره بیرون قلعهء شاهی واقع است - سال وفاتشان ۱۰۲۷ هجری می باشد - (۱۲) فرزند ملک محمد خان و والد گرامی حضرت میرزا، میرزا عادل بیگ خان بود - چنانچه

حضرت میرزا در ضمن ملاقات اولینش با مرشد بزرگوار می گویند:

نام پرسید گفتمش کامل

وزیر گفت گفتمش عادل (۱۳)

میرزا عادل بیگ مذکور از مصاحبان خاص امپراطور شاهجهان بود و پادشاه بوی رتبه امیر الامرائی داده بود. اندکی پیش از ولادت مبارک حضرت میرزا جد مادریشان کامل خان رحلت یافته بود و شاهجهان حضرت میرزا را با نام کامل موسوم کرد. چنانچه در قصیده مخبر الاسرار می گویند:

کاملیم شاه جهان نام نهاد است آنروز

کاندرین دار فنا کرد خدا میلادم (۱۴)

بر موقع ولادتشان شاهجهان منطقه لاله زار بطور جاگیر بهشان عطا کرد که درآمدش سالی ده هزار بود. چنانچه گفته اند:

داد جاگیر ده هزار مرا

کرد تقویض لاله زار مرا (۱۵)

در عمر هشت سالگی پدر رضاعیشان ایشانرا بردوش برداشته از راه میرفت که حضرت زبده الابرار مطلع الانوار خواجه حبیب الله عطار ظاهر شدند و از نام و نسب آن طفل پرسیدند. فرمودند میرزا کامل فرزند معنوی منست. انشا تالله اسمش با صفاتش اسم با مسمی ثابت خواهد شد. در سن دوازده سالگی حضرت میرزا در علوم ظاهری کمال حاصل کرده بودند. (۱۶)

چون حضرت میرزا در سن سیزده سالگی قدم نهادند شبی کیفیتی شگفت انگیز بر ایشان طاری گشت روزها در بی قراری و شبها در آه و زاری بسر می بردند. صبر و قرار، آرامش و سکون مفقود شد و اکل و شراب را ترك گفتند. این حالتشانرا مشاهده کرده خویشان وندان و همسایگان نشان در حیرت ماندند چون از حضرت ایشان درین باره

پرسی می شد در پاسخ می گفتند:

که گنج مقصودم بس ناپیدا است

وزان گنجینه ناپیدا کلید است (۱۷)

بالآخر پدر رضاعیشان این ماجرا در خدمت حضرت خواجه عطار عرضه نمود فرمودند میرزا کامل را حاضر گردان - چون در محضرشان رسید سکون و آرامش بازیافت و همان زمان قلب مبارکشان با گنج طمانیت مالا مال گردید - سپس ایشان سیزده سال و نه ماه در خدمت و ملازمت حضرت خواجه بسر بردند یعنی حدوداً تا عمر ۲۶ سالگی - درین اثنا حضرت خواجه یکبار ایشان را امر فرمودند به مسافرت هندوستان و مطابق فرمان مرشد عالیقدر ایشان عرصه سه سال در هندوستان گذرانیدند ارشاد حضرت خواجه یافته عازم کشمیر

شدند و تا پایان حیات ظاهری حضرت خواجه در رکابشان ایستادند - آخر الامر حضرت خواجه ایشانرا خلیفه اعظم خود نامزد کرده بر مسند ارشاد متمکن فرمودند چنانچه حضرت میرزا می گویند -

شیخ من مرشد دین شیخ حبیب الله هست

گفت او خرقه دین حضرت قاسم دادم

دوم ماه رجب بود هزار و هشتاد

او و دیعت ز جهان کرد و خلافت دادم (۱۸)

(ادامه)

حواشی

- ۱۔ واقعات کشمیر، محمد اعظم دیدہ مری ص: ۳۰
- ۲۔ همان
- ۳۔ همان، ص ۳۴
- ۴۔ بحر العرفان بہ اہتمام میر حبیب اللہ کاملی۔ مقدمہ حبیب اللہ کاملی ص ۹
- ۵۔ همان، همان صفحہ
- ۶۔ بحر العرفان بہ اہتمام کاملی، مقدمہ ۷ حبیب اللہ کاملی ص ۲
- ۷۔ بحر العرفان بہ اہتمام میر حبیب اللہ کاملی، مقدمہ ۷ کاملی ص: ۲
- ۸۔ همان، همان صفحہ: واقعات کشمیر از محمد اعظم دیدہ مری ص ۲۲۴
- ۹۔ بحر العرفان، مقدمہ ۷ کاملی ص ۲
- ۱۰۔ همان، همان صفحہ: واقعات کشمیر ص ۲۲۴
- ۱۱۔ بحر العرفان مقدمہ ۷ کاملی ص ۲؛ واقعات کشمیر ص ۲۲۴
- ۱۲۔ بحر العرفان، مقدمہ ۷ کاملی ص ۲-۳
- ۱۳۔ همان، همان صفحہ
- ۱۴۔ بحر العرفان، مقدمہ ۷ کاملی ص ۳
- ۱۵۔ همان، همان صفحہ
- ۱۶۔ همان مقدمہ کاملی ص ۳-۴
- ۱۷۔ بحر العرفان، مقدمہ ۷ کاملی ص ۴
- ۱۸۔ همان، همان صفحہ

مراجع و ماخذ:

- ۱۔ بحر العرفان۔ تالیف حضرت شیخ الاسلام اکمل الدین میرزا محمد کامل بیگ خان بدخشی بہ اہتمام میر حبیب اللہ کاملی۔ مطبع بروکاز پریس
- ۲۔ واقعات کشمیر۔ تالیف خواجہ محمد اعظم دیدہ مری چاپ سنگی
- ۳۔ کشمیر میں فارسی مثنوی نویسی کا ارتقا۔ تالیف دکتر محمد یوسف لون
- ۴۔ The Valley of Kashmir اثر والتر لارنس
- ۵۔ شعر العجم اثر علامہ شبلی نعمانی

☆☆☆

تبسم رشید، دانشجوی دکتری،
بخش زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه کشمیر

معرفی "غوْثیه" نسخهٔ ناشناخته

از.....مُلا بهاؤ الدین

سرزمین پنهانور کشمیر از مدت مدید گهواره علم و ادب بوده است مذهب اسلام به توسط عالمان و صوفیای آسیای میانه به کشمیر راه یافت و زبان همه آنان فارسی بوده به همین علت زبان فارسی برای اهالی کشمیر مقام زبان مذهبی را هم دارد و آثار گرانمای علمی و ادبی و مذهبی و تاریخی در این زبان وجود دارد. اسلام از دورهٔ شهمیریان در کشمیر گسترش یافت که آنان را از حیث بنیان گذار سلسلهٔ سلاطین کشمیر و هم این دورهٔ مروج زبان و ادبیات فارسی در کشمیر می شمردند. بعد از انقراض شهمیریان حکمرانان که در این سرزمین فرمانروایی داشتند مثل حکمرانان چک، مغول، افغانان و جزآن علاقه فراوان به این زبان و ادبیات داشتند و هم شعر شناس و علم دوست بودند. بهاؤ الدین متوولد نور الله ۱- شاعر بر جسته زمان خود بود زندگانی وی میان عهد افغان و سنگهان بسر شد. چنان که می دانیم در آن هنگام حالات کشمیر دگرگون شده بودند. در آن زمان در کشمیر فرهنگ و ثقافت، شعر و ادب، صنعت و حرفت روبه زوال شد ولی باوجود این چند تا ناظم کشمیر درین هنگام سرپرستی شعراء و ادباء کردند.

مُلا بهاؤ الدین متواز خانوادهٔ علمی تعلق داشته بود. مُلا مقصود، مولوی محمد انور، مُلا نور الله آخوند. مُلا عبدالحق و مفتی آیت الله چشم و چراغ همین خانواده بودند ۲- و آنها چراغ علم و

ادب در کشمیر روشن داشتند. بهاؤ الدین متو در محله پتوان مسجد محله چشم به جهان گشود^۳۔ ایشان نه فقط عالم و فاضل بود بلکه شاعر معروف در عهد خویش بود۔ وی در ۱۱۸۰ھ مطابق ۱۷۶۶ء^۴ در پتوان مسجد محله سرینگر تولد شده۔ از ملا محمود بلخی تحصیل علوم کرده۔ علاوه ازین در خدمت عبدالرسول مداد فروش، خضر شاه تار فروش، خواجه مقیم عبادی، عنایت الله کبروی، عبد الکریم حسینی، عبدالغنی لنکر، شیخ اکبر هادی و سیف الله اوقات بسیار صرف نمود۔ بعد از تحصیل علم بهاو الدین متو پیشه معلمی اختیار کرد^۵ و نیز بطرف تصوف وابسته شد و از اهل دنیا دامن خود را بر کشید۔

معروف تاریخ نویس غلام حسن شاه کهو بهامی در باره این شاعر نامور فقط این قدر نوشته است که:

”خواجه بهاؤ الدین ولد خواجه نور الله، شاعر نامجوی و برجسته گوی بود۔ قوله^۶۔

بیادت در لحد خوابیده بودم

قیامت شد مرا بیدار کردن^۷۔

ملا بهاؤ الدین متو در آخر درس نه ۱۲۴۸ھ مطابق ۱۸۳۲ء از جهان فانی رحلت نمود و در موضع در به گام پلوا مه دفن شد^۸۔ در آثار بهاؤ الدین ”ذکر الصادقین“ و ”خمسه بهایه“ می باشند و همه در کتب خانه سازمان تحقیق و اشاعت جامو و کشمیر (هند) موجود اند۔ ”ذکر الصادقین“ مشتمل بر تذکره اولیاء کرام است و خمسه که در تقلید نظامی گنجوی نوشته شده است مشتمل بر موضوعات این نوع اند:

ریشی نامه: درین مثنوی احوال شیخ نور الدین ولی و خلفای ایشان نظم شده اند۔

سلطانیه: این مثنوی در باره احوال حضرت شیخ حمزه مخدومی و

مریدان ایشان بنظم کشیده است.

غوْثیه: این مثنوی دربارهٔ زندگی و کرامات و خلفای غوث الاعظم شیخ عبدالقادر جیلانی[ؒ] نوشته شده است.

نقشبندیه: این مثنوی دربارهٔ بزرگان سلسله نقشبندیه می باشد.

چشتیه: این مثنوی در بارهٔ تذکرهٔ بزرگان سلسلهٔ چشتیه می باشد.

”غوْثیه“ جلد سیوم از خَمسه بهاؤ الدین متوشش تا شماره دارد و در کتب خانه سازمان تحقیق و اشاعت جامو و کشمیر (هند) موجود هستند. همه شش تا نسخه هادر خط نستعلیق نوشته شده اند. در نسخه مزبور کشف و کمالات حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی[ؒ] و خلفای ایشان نوشته شده اند. از مطالعه کتاب معلوم می شود که بهاؤ الدین متو باغوث الاعظم[ؒ] عقیدت و ارادت خاصی داشته بود. آن عقیدت و احترام در آغاز مثنوی ”غوْثیه“ اینطور ظاهر می کند.

ای بها دفتر سرکن	روسوی طلبه های ادفر کن
جلد ثالث ز آب زر بنویس	زر چه باشد بچشم تر بنویس
لشکر آورده شاه بیار	آختر آورده ماه بیار
کیست آنشاه شاه جیلانی	قطب آفاق غوث یزدانی
سهر وردی و کبروی ازوی	هر یکی گشته معنوی ازوی ^{۹۰}

ملاً بهاؤ الدین درین تصنیف در بارهٔ حسب و نسب حضرت غوث الاعظم گوید که حسب و نسب غوث الاعظم[ؒ] به پیغمبر آخر الزمان میرود. و غوث الاعظم[ؒ] میرود. غوث الاعظم[ؒ] به سعی خویش دین اسلام را بسیار وسعت داد.

سروسردار مهدی و هادی	سرور صوفیان بغدادی
وارث خاندان مصطفوی	حسنی و حسینی و علوی
از عجم رایت هدایت رد	تا عرب سکهٔ ولایت زد ^{۱۰۰}

اسلوب روش و طرز بیان مثنوی ”غوْثیه“ بسیار ساده است. بهاؤ

الدین در رساله مزبور واژه‌های صریح الفهم بکار برده است و از واژه‌های مشکل و پُر پیچ کناره کشی نموده است. بهاؤ الدین در کتاب از اوّل تا آخر سهل نگاری بکار برده است. از این رومیتوان گفت که این رساله در سبک خراسانی نوشته شده است. سهل نگاری در شعروی از اشعار زیر درك توان کرد ۷

دست بعیت با آنجناب زدم	کف بخورشید مسطاب زدم
پس چو راه سلوک بگرفتم	سرزده حالهای شگفتم
مدتی بوده ام بخدمت او	کامیاب از علّو همت او
علم باطن چو حاصلم گردید	شب حضوری سر دلم گردید
که دل از علم حال مشحون است	علم قالم ز شیخ افزون است
صبحدم پیش از آنکه صبح دمید	شیخ دین پیش خود مرا طلید
گفت خیز اینزمان مسافر شو	بر عمار شیخ یاسر شو
یافتم که حضور سینه من	شیخ ره برد از سینه من
هیچ ناگفته ره نورد شدم	پیش آنشهباز فرو شدم
مدتی پیش او ریاضتها	کردم و یافتم سعادتها ۱۱۷

چنانچه می دانیم رساله مزبور مشتمل بر تذکره حضرت غوث الاعظم[ؒ] و خلفای ایشان می باشد. درین رساله مصنف عبادات، ریاضات، کرامات، جود و سخاوت، فاقه کشی و جز آن شیخ عبدالقادر جیلانی[ؒ] و دیگر بزرگان به بسیار خوبی بیان نموده است. این رساله برای عاشقان غوث الاعظم[ؒ] مشعل آنان و باعث مسرت و سرور می باشد و مردمان که در راه حق گامزن هستند رهنمائی آن می کند.

در رساله ”غوْثیه شاعر بهاؤ الدین متو شاه عنایت را پیر و مرشد خویش قرار داده است و در مدح سرائی ایشان دقیقه ای فرو نگذاشته است. در این مورد اشعار از ”غوْثیه“ ملاحظه کنید ۷

ای بها حال عارفان خدا کی شود در هزار جلد ادا

مختصر کن ره هدایت جو از در شاه خود عنایت جو
آنکه در راه دین سجاده عشق مست توحید بود و بادهٔ عشق
پای تا فرق سوز و درد گذار مطلع نور عشق و محرم راز
جانموده بمسند تمکین پیر راه هدی و مرشد دین
دم بجز راه عشق و دین نزده گاه پهلوسرزمین نزده
الله چه استقامت ها پای تا سرپُر از کرامت ها
در برش خلعت هدایت بود لاجرم نام او عنایت بود ۱۲

تا این که مثنوی ”غوْثیه“ سرچشمهٔ رموز و اسرارِ عرفان می
باشد و يك دستاویز کرامات و ریاضات اولیاء کرام می باشد ولی به علاوه
تصوّف و عرفان بهاؤ الدین نیز درین مثنوی از ”غوْثیه“ ملاحظه کنید ۱۳

هم در آن دم هر آنچه بود باو داد پسر و وا نموده باو
که شش جلد مثنوی سرزد لمعهٔ سر از آن نظر برزد
مثنوی بحری از معانیهاست کس چه داند چه نکته را نیهاست
هست هر دفترش دُر نگون حرف حرفش ز ششجهت بیرون
نیز فهمی کجا که اسرارش در عیان بنگرد ز گفتارش
عارفانیکه مثنوی خوانند شرح اشواق مولوی دانند
هر رموزی بنور عرفان است که دلیلش حدیث و قرآن است ۱۳

تا این که مثنوی ”غوْثیه“ سرچشمهٔ رموز و اسرارِ عرفان می
باشد و يك دستاویز کرامات و ریاضات اولیاء کرام می باشد ولی به علاوه
تصوّف و عرفان بهاؤ الدین نیز درین تصنیف جابه جا عکاسی مناظر
سیاسی قلم بند کرده و عکس رزم نگاری نیز کشیده است. درین مورد
چند تا شعر از ”غوْثیه“ ملاحظه کنید ۱۴

مختصر چون قدوم لشکر شاه زد بکشمیر خیمه و خرگاه
کرد یعقوب خان ز راه جنون جنگ با لشکر ظفر مشحون
خالی از تیغ که کشید ز کین کرد هفتاد کس ز خانهٔ زین

اسپش افتاد چون ز کار آندم شد باسپ دگر سوار آندم
 اسپ او باز شد به لشکرگاه لشکرش سرزد بناله و آه
 که سوارش به ترکتاز رسید گشته شد یا که اسپ باز کشید
 او بدانسو بکارزار شده لشکرش اینطرف فرار شده
 تنگ کردید آنزمین به همه گشته شده شاه بدیقین به همه
 هر یکی در گریز چون پازد لشکر هند سر به یغمارزد
 اهل کشمیر بس که گشته شدند که ز گشته هزار پشته شدند
 گشت یعقوب خان چو واقف کار پشت از کارزارزد ناچار
 خویشان را بکشتوار رساند اشک چون ابر نو بهار فشاند
 راجه اش پاکشاده پیشانی چند روزی چو کرد مهمانی
 آخر از مال و زر فریفته شد زانکه آنسان بمال شیفته شد
 کرد زنجیز در شبانگاهش برد بسته به لشکر شاهش
 پنجره کرد آهنین او را دید اکبر جلالدین او را
 پیش اورنگ شاه زار گریست شاه از کشتنش گذشته و بزیست
 شیخ بابا عمر چو در کشمیر زد علم همچو آفتاب منیر
 سر ارشاد و شد بجای پدر که بر افراخته لوای پدر ۱۴۰۱
 از این رو میتوان گفت که بعلاوه افکار عرفانی این مثنوی نیز از
 لحاظ سیاسی اهمیت تاریخی دارد.

خواشی:

- ۱۔ تاریخ کبیر جلد ۱ از حاجی غلام محی الدین مسکین
- ۲۔ کشیر جلد ۱۱ از جی۔ ایم۔ دی۔ صوفی
- ۳۔ همان ماخذ ص ۴۸۱
- ۴۔ همان ماخذ ص ۴۸۰ / کشمیر میں فارسی ادب کی تاریخ از عبد القادر سروری ص ۲۳۱ / تذکرہ شعرای کشمیر جلد ۱ از حسام الدین راشدی ص ۱۳۷
- ۶۔ همان ماخذ ص ۱۳۷ / کشمیر جلد ۱۱ از جی۔ ایم۔ دی۔ صوفی ص ۴۸۰
- ۷۔ تاریخ حسن جلد ۱۷ از غلام حسن شاہ کھوپھامی ص ۴۴ / تاریخ کبیر ص
- ۸۔ تذکرہ شعرای کشمیر ص ۱۳۷
- ۹۔ غوثیہ قلمی نسخہ از ملا بہاؤ الدین متو ص ۱ (ب)
- ۱۰۔ همان ماخذ ص
- ۱۱۔ همان ماخذ ص ۳۹
- ۱۲۔ همان ماخذ ص ۸۸
- ۱۳۔ همان ماخذ ص ۵۰ (ب)۔ ۵۱
- ۱۴۔ همان ماخذ ص ۶۸۔ ۶۸ (ب)

☆☆☆

پروفیسر ڈاکٹر سیدہ فلیجہ زہرا کا ،
صدر شعبہ فارسی، لاہور کالج، اے خواتین یونیورسٹی، لاہور

کشمیر کی رتخ ساز رزمیہ مثنوی: شاہنامہ کشمیر

خلاصہ:

صغیر چاکم تک شاہ حکمران فارسی زبان کی اہمیت سے بخوبی آشنا تھے۔ اسی لیے ان کے ایوانوں میں فارسی زبان و ادب کی ترقی و ترویج مسلسل کام ہوتا رہا۔ فارسی زبان نے صغیر کے ہر طبقہ فکر پر گہرے اثرات مرتب کئے حتیٰ کہ فارسی سیکھنے کے میدان میں ہندو اور سکھ مذہب کے پیروکار بھی کسی سے پیچھے نہ رہے۔ اُس دور میں فارسی زبان کو ایسا فروغ حاصل ہوا کہ سرزمین کشمیر کے مسلمان اور مذاہب کے حکمران بھی اس کے فروغ کے لیے نہ صرف سعی کرنے لگے بلکہ انہوں نے سرابان کی ان کی ما اپنے ادوار کی رتخ کوزہ ہر کے لیے شاہنامہ فردوسی کی طرز پر شاہنامے لکھوائے، جس میں سے ای معروف رزمیہ مثنوی شاہنامہ کشمیر بہت مشہور ہوئی کیونکہ اسے سکھ حکمران راجہ سکھ جیون نے اپنے دور کے معروف شعراء سے لکھوایا جو کشمیر کی روایت کوزہ ہر میں ای زربین ب کی حیثیت سے ہے۔ اس مقالہ میں ہم قارئین کے لیے شاہنامہ کشمیر پر مختصر جامع جائزہ پیش کریں گے۔

اچھ غزنوی سلاطین تک زبان تھے لیکن فارسی زبان کی ادبی اور ثقافتی اہمیت سے بخوبی آگاہ تھے۔ اسلئے انہوں نے اپنے درباروں اور ایوانوں میں بصد شوق اس زبان

سے نہ صرف استفادہ کیا بلکہ اس کے فروغ کیلئے بھی کوشش جاری رکھیں۔ ان کے دور میں فارسی زبان ساکنین، صغیر کے درمیان اتنی گسترش اور فروغ حاصل کر چکی تھی کہ انہوں نے تمام جغرافیائی، قومی اور حتیٰ مذہبی روایت کو بھی تہ و بالا کر کے رکھ دیا تھا۔ یہاں کہ ہر کس و کس کی یہ کوشش ہوتی تھی کہ اپنے خانہ کی ارزش و مقام اور حتیٰ اپنی قوم کی سر بلندی کے حصول کے لئے فارسی زبان سیکھے اور اس زبان میں تکلم کی سعی کرے۔ اس دور میں فارسی زبان وادبیات ہندوستان میں بہت حدت رائج ہو چکی تھیں۔ (آفتاب اصغر، رنخ نویسی فارسی در ہندو پکستان "، ص: 5) یہاں کہ ہندوستان پر تیموری خانہ ان حاکم ہوا جو ان کو اپنا اصلی وطن اور اینوں کو اپنا دو اور ہم زبان سمجھتے تھے اور ان کی تہذیب و تمدن اختیار کر اپنے لیے۔ نہ فخر سمجھتے تھے۔ (بہار "سبک شناسی"، ص: 3356)۔ تہ کوں کے در میں فارسی بولنے والے مصنفین کی ایسی تعداد موجود تھی۔ فارسی گوی شعراء اور مشائخ ایسی تعداد میں موجود ہوتے تھے۔ حتیٰ کہ رنخ گواہ ہے کہ اکثر ان کی تعداد ان میں ہم عصر۔ دشاہوں کے در میں موجود ادیبوں کے۔ اہ ہوتی تھی۔ (تفصیلی، محمود "روابط ہندوستان" ص: 59)

فارسی زبان نے نہ صرف ان دشاہوں کے در میں فروغ حاصل کیا بلکہ دربار کی رسمی زبان کی حیثیت سے ہمیشہ اہل علم و فضل کی توجہ کا۔ بنی (طاہرہ صدیقی "داستان نسرانی فارسی در شبہ قارہ" ص: 1450)

عہد اکبر ہی سے (999ھ) کشمیر نہ صرف بلحاظ سیاسی بلکہ تہذیب و تمدن کے لحاظ سے بھی صغیر پاک و ہند کے عظیم تیموری دشاہوں کی تہذیب و تمدن کا مظہر بن گیا تھا۔

(آفتاب اصغر "ارمغان کشمیر" ص: 75) ان دشاہوں کے توسط سے فارسی زبان و ادب نے کشمیر میں مکمل شہرت حاصل کر لی۔ کیوں کہ فارسی کو شرفاء اپنا قیمتی سرمایہ شمار کرتے تھے۔ اس لئے معاشرے کے مختلف طبقات اس زبان کو سیکھنے کے لئے سرگرم ہو گئے (محمود ہاشمی "تحول فارسی در شبہ قارہ" ص: 1) اس میدان میں نہ صرف مسلمان دشاہ بلکہ دوسرے مذاہب کے پیروکار بھی کسی سے پیچھے نہیں رہے۔ وہ فارسی زبان میں تکلم اور فارسی میں درس و تدریس کو اپنے لئے بے فخر سمجھتے تھے۔ شاہان سرزمین صغیر نہ صرف شعراء وادباء فارسی کو قدر کی نگاہ سے دیکھتے تھے بلکہ خود بھی فارسی زبان میں شعر کہا کرتے تھے۔ فردوسی، حافظ، سعدی اور مولانا کا کلام یہاں زبان زد عام تھا لیکن ایہ شاعر ایسا تھا جس کے کلام کو خاص اہمیت حاصل تھی وہ عظیم شخصیت فردوسی توسی کی تھی کہ جس کا شاہنامہ ایسی اہمیت کا حامل تھا کہ اکبر دشاہ نے ایہ معرکے کے دوران ابوالفضل کو لکھا کہ دوران بہ سوائے شاہنامہ فردوسی کے کسی اور کتاب کو نہ پڑھا جائے اسی طرح یہ حکمران ایرانی دشاہوں کی شاہنامہ پڑھنے اور ان کے عاشق تھے۔

عبداللہ خان اسحاق زائی احمد شاہ الی کا سپہ سالار تھا جسے فاتح کشمیر کا لقب جو کشمیر میں اپنی مضبوط حکومت کے قیام کے بعد کابل لوٹ آیا اور عبداللہ خان کو چک کابل کشمیر میں اس کا جانشین قرار پایا (ریخ افغانستان 1/164) چند سال کے بعد ہی وہ "سکھ جیون مل کھتری" سے دشمنی و بے وفائی پیدا ہوئی اور معاملہ اس حد تک بڑھا کہ سکھ جیون 1167ھ میں عبداللہ خان کو چک اور اس کے دو بیٹوں کو قتل کر کے خود کشمیر کا حاکم بن گیا۔ سکھ جیون نے اپنی صلح پسند اور عادلانہ رویے سے کشمیر کے تمام

مسلمانوں اور غیر مسلموں کے دلوں پہ بھی حکمرانی کا آغاز کیا اور خطے کے حالات کو بہتر کیا (غلام علی آزاد "انہ عامرہ" حص: 116-114) وہ علم دو "، عادل اور تہذیب۔ یہ فنہ شخصیت کا مالک تھا۔ اس نے "انجمن فارسی شعراء کشمیر" کے م سے اپنے انجمن تشکیل دیا اور لال محمد توفیق جو مولوی توفیق کے م سے معروف تھے ان کو اپنے انجمن کا ملک الشعراء مقرر کیا اور اسی کے حکم کے مطابق محمد توفیق کے علاوہ کچھ ادباء، علما اور فضلاء کا ایک وہ تشکیل دے کر انہیں اس بت پہ مامور کر دیا کہ "شاہنامہ کشمیر" کا مقدمہ فراہم کریں۔ یہ انجمن محمد توفیق، محمد علی خان متین، محمد جان بیگ سامی، رحمت اللہ بی مقلب نوی، حسن راجہ اور عبدالوہاب شائق پر مشتمل تھی۔ ان میں سے ہر ایک نے اس تصنیف کے ایک حصے کی تخلیق کی ذمہ داری قبول کی۔ سکھ جیون کی ہدایت پہ تمام شعراء ہفتے میں ایک جمع ہوتے، اپنے اپنے اشعار سناتے اور تصحیح کرتے اور اصلاح کے بعد اسے شاہنامہ کشمیر کے مجموعے کے لئے منتخب کیا جاتا۔ اس کے بعد سکھ جیون جو خود ایک ادیب اور ماہر فارسی دان تھا وہ اس کی اصلاح اور اشعار کی غلطیوں کی بھی کرتے کہ اشعار اور متن اپنی بہترین صورت میں منتخب ہو سکیں (محمد توفیق "کلیات محمد توفیق کشمیری"، ص: 64)

کھن گشت شاہنامہ ہای قدیم بود زہ مقبول طبع سلیم
 ز رخ کشمیر بنظر نظیر زہر واقعہ کان بود
 سنخوڑ پناہا بفرمان تو بنظم آیین در شان تو
 ہچو فردوسی پکدین کہ شاہنامہ گویم بلفظ متین
 شاہنامہ کشمیر جو شاہنامہ فردوسی کی تقلید اور پیروی میں لکھا گیا۔ کشمیر کی رخ اور اس

کے حکمرانوں کی زندگی اور احوال پر مشتمل تھا۔ اس منظومے کو بے اور کامل صورت میں تخلیق کرنے کے لئے مذکورہ بلا شعراء میں سے ہر ایک اس ادیب، مورخ اور شاعر کی اور مشورہ سے اپنے اشعار کی تصحیح کرتے تھے۔

اس دور کے معروف ادیب، شاعر اور یں مورخین شاہنامہ کشمیر کی تخلیق میں پوری تن دھن سے مصروف ہو گئے۔ 1170ھ/1762ء میں سکھ جیون مل احمد شاہ ابلی کے سپہ سالار نور الدین خان زائی کے ہاتھوں قتل ہوا۔ اور مذکورہ شعرا کی انجمن، تین حملے کے،، کا عدم قرار پئی اور شاہنامہ کشمیر کا وہ حصہ جو لکھا جا چکا تھا اس میں سے زیادہ حصہ ضائع ہو گیا۔ خوش قسمتی سے شاہنامہ کا مختصر حصہ "ریض الاسلام" جو عبدالوہاب شایق نے لکھا تھا جو کشمیر کے مقامی علماء، فضلا اور صوفیاء کی زندگی، تہذیب، تمدن پر مشتمل تھا، دزمانہ سے بچ گیا۔ اس شاہنامے کا ای اور بخش جو مولوی محمد توفیق کے زیر رت مملکت کشمیر کے احوال پر تھا اس کا بھی ای مختصر سا حصہ محفوظ رہا۔ (الدین احمد "ادبیات فارسی در پاکستان"، ص: 853)

شیخ محمد توفیق 1108/1694م میں کشمیر میں پیدا ہوا اور 1201ھ/1875م میں وہیں وفات پ گئے (آرزو "تکرہ مجمع الفالیس"، ص: 1266) وہ معنی بندی اور مضامین کی تخلیق میں اپنی مثال آپ رہے تھے اور خود ان کے بقول مثنوی، غزل اور قصا، سرای میں اپنے دور میں نہ روزگار تھے۔ توفیق نے راجہ جیون مل کی مدحیہ سرائی بھی کی اور اس دور پر مدحیہ قصا بھی لکھے۔ (راشدی "تکملہ تکرہ شعری کشمیر"، ص: 1170)

شاہنامہ کشمیر کے دوسرے شاعر م الدین کا فرزند محمد علی خان متین کشمیری

1131ھ/1618م میں کشمیر جیسے۔ ۰۔ نظیر علاقے میں پیدا ہوا۔ وہ ایہ عرصے۔
 ۰۔ صوبہ دار کی حیثیت سے بھی ذمہ داریاں سنبھالتے رہے۔ ان میں شعر گوئی کی
 بہترین صلاحیتیں موجود تھیں۔ (افتخار، سید عبدالوہاب "تذکرہ بینظیر"، ص: 113)
 ان کی ذمہ داری کشمیر کے حوالے سے "رنج" کی معلومات فراہمی تھی۔ معروف محقق
 ڈاکٹر رالدین احمد کے مطابق متین ان سات شعراء میں سے ہے جس کو راجہ جیون
 نے کشمیر کی مستند "رنج" لکھنے کے لئے منتخب کیا لیکن اس کے تحریر کردہ شاہنامے کے
 اشعار آج ہماری دسترس میں نہیں۔ متین ۱۱۷ھ/۱۷۶۵م میں سری نگر کشمیر میں وفات پ
 گئے۔ (صفا "رنج ادبیات فارسی درایان" ص: 583-584)
 راجہ سکھ جیون نے عبدالوہاب شایق کو بھی شاہنامہ لکھنے کے لئے منتخب کیا تھا اور اس
 کے ہر شعر کے لئے ایہ روپیہ کا ۱۰۰ متعین کیا تھا (سندی "مخزن
 الغرایہ"، 2/1043)۔ وہ ایہ زمیندار کے گھرانے سے تعلق رکھتا
 تھا۔ شاہنامہ لکھنے کی ذمہ داری ملنے کے بعد سری نگر گئے اور وہاں اس کے ایہ حصے کو
 تحریر کرنے کے لئے ہمہ وقت مصروف رہتے یہاں کہ اس کے چار ہزار اشعار کہہ
 ڈالے۔ اس وقت جیون مل قتل ہو چکا تھا۔ پس شایق نے اس حصے کا ۱۰۰ مریض
 الاسلام رکھا جو چار جلدوں پر مشتمل تھا۔ ریض الاسلام "صوفیاء، اولیاء اور کشمیری
 سیدوں سے متعلق تھا لیکن افسوس کہ آج اس مثنوی کی صرف دو جلدیں خطی نسخے کی
 صورت میں موجود ہیں۔ جو کشمیر کے صوفیاء کے احوال و آشر کی تفصیلات کی وجہ سے
 بہت اہمیت کا حامل ہے۔ نسخے کی ابتدائی صفحات جو بصورت مقدمہ منشور تھے وہ بھی
 موجود نہیں ہیں۔ صفحہ 25 کے ابتدائی اشعار درج ذیل ہیں:-

ہم از ریشیان سعادت ن ہم از عالمان عمل افتزان
 ز شاہان بتقریر۔ سازم بیان کہ رنخ کشمیر۔ بمعیان
 کہ این رکن اول بہ آ رسید دوم رکن از ریشیان سعید
 ازین پس سیوم رکن سازم رقم ۱۰ تو توفیق بخش از کرم
 کہاین مہمان زمن روزگار کہ ذکر از اولیای کبار
 چہ میگفتم و در چہ پداختم کجا بود او ہم کجا یفتم
 ازان شیخ دین صرفی کمال کتم ختم این قصہ خوش مقال
 خلیفہ ازان شیخ عرشان شعار بکشمیر بود ۱۰ می چہار
 بہر ۱۰ خلیفہ بوجہ الم کن چہارم یم رقم
 چوازریشیان می شوم مدح خوان ز مخدوم حمزہ نیم بیان
 ز رکن سیوم زہ آرم کلام کنون مختصر ساختم و سلام
 (م۔ م مسعودی "رنخ ادبیات فارسی کشمیر" ص: 21)

دوسرے رکن کے اہم مطا . درج ذیل ہیں :-
 کشمیر کی رنخ، جغرافیہ کشمیر، ۱۰ نظیر وادی کے خوبصورت قدرتی مناظر، ہندوستان
 اور کشمیر کے راستوں کی تفصیلات، پہاڑوں کی تعداد اور ان کے م، اولیاء، رگ اور
 علماء کرام، کشمیر میں اسلام کی اشا ، اولیاء کی کرامات کا بیان، کشمیر کے شعراء
 اور علماء وغیرہ۔ مثنوی کا دوسرا رکن کشمیر میں اسلام کے ر کی
 ابتدا (727ھ/1326م) سے ہوتا ہے۔ اس حصے میں شعراء نے کشمیر میں ر
 اسلام سے لے کر یہاں پ مسکون علماء، شعراء، سلاطین اور اہم تمام شخصیات کا ذکر کیا

ہے۔ حتیٰ کہ یہاں جن صوفیاء کرام کی قبور ہیں ان کے ذکر سے بھی شاعر نے اپنے کلام کو مزین کیا ہے۔ (م۔م مسعودی "ریخ ادبیات فارسی کشمیر" ص: 59) شائق نے مثنوی کی ابتداء ۱۰ کی حمد و ثناء اور رسول اکرمؐ سے کی۔ اس نے رسول پاکؐ کے معراج کا واقعہ بیان کرتے ہوئے کشمیر میں اسلام کے رکی۔ ریخ کو تفصیلاً بیان کیا ہے۔ اولیاء کشمیر مثلاً حضرت شرف الدین بلبل، حضرت امیر کبیر، میر سید علی ہمدانی اور ان کے محبوب تین دو اور خلفاء حضرت شیخ یعقوب صرنی، حضرت۔۔ داد خاکی، حضرت حبیب جی نوشہری اور دوسرے اولیا کے۔ رے میں بھی تفصیلات بیان کی ہیں۔ مثنوی میں ضرورت کے مطابق ی صورت میں حکایت بھی رقم کی گئی ہیں۔ مثال کے طور پر ای شخص کے قاتل سیف الدین کا قصہ یوں بیان کیا ہے:-

دشاہ نے اپنی عقلمندی سے اس امر کا ادراک کیا کہ قاتل جھوٹ بول رہا ہے۔ قاتل کو بلایا اور اس سے کہا اس آدمی کو کیوں قتل کیا؟ اس نے انکار کیا اور خوف کے۔۔ بلا وجہ بولتا رہا یہاں۔ کہ اس کی کمر سے بندھا چاقو توی۔ اس آدمی نے کہا میں نے دعوت کے لئے اس چاقو سے اپنے گھر میں مرغی ذبح کی تھی۔ دشاہ نے کسی کو اس کے گھر بھیجا انہوں نے تحقیق کی تو معلوم ہوا کہ نہ اس کے گھر دعوت تھی نہ اس نے کوئی مرغی ذبح کی تھی۔ (م۔م مسعودی "ریخ ادبیات کشمیر" ص: 23)

شائق فردوسی طوسی کی ما بیان میں روانی اور کلام میں سلا کا قائل تھا وہ انہی نکات کو مد ر ہوئے غازی خان اور میرزا معالی کے درمیان کے واقعات کو یوں بیان کرتے ہیں:-

ملک شمس راداروی پیش کرد مداوی زخم دل ریش کرد

بیارا - لشکر پی کارزار زیرِ بیا بن فزون در شمار
 نہ لشکر کہ طوفان بی داد بود ز سر - قدم کوہ فولاد بود
 زھر قوم ہمراہ فوج فوج چو دریای جوشندہ آمد بہ موج
 مرزا سامی بیگ - خشی کا بیٹا میرزا محمد جان بیگ سرزمین کشمیر کا مشہور شاعر تھا۔
 (فہرستوارہ کتابہای فارسی، 3/ 1828)۔ سامی کی سکھ جیون لال سے قات کے
 رے میں یہ مشہور ہے کہ ای دن سکھ جیون نے حافظ شیرازی کی غزل "آپ کے
 درختاں چہرے سے چمکدار حسین چا" کی روشنی "کا جواب اپنے درباری شاعروں
 سے طلب کیا۔ اچہ اس وقت - سامی کو وجود ہزار کوشش سکھ جیون سے شرف
 قات نصیب نہیں ہوا تھا لیکن - سکھ جیون نے اپنے درباری شعراء سے جواب
 شعر حافظ طلب کیا تو سامی نے بھی اسکو اپنی جا - سی دربار کے - ہر ہی سے جواب
 بھیجا۔

سامی شرم و حیا کہ وجہ سے دروازے کے - ہر کھڑا ہے وہ لوٹ جائے یا - آجائے
 آپ کا کیا حکم ہے۔

اس کا منظوم جواب سن کر سکھ جیون اس سے متاثر ہوئے بغیر نہ رہ سکا اس نے اس سے
 بلا لیا اور اپنے درباری شعراء میں شامل کیا (پیر غلام حسن کھوی "ریخ حسن
 -" ص: 141) سکھ جیون نے کشمیر کی "ریخ لکھوانے کے لیے سامی سمیت سات شعراء
 کو منتخب کیا تھا اور ہرای کو ای حصے کا مسول بنایا تھا لیکن جہاں - سامی کی بات ہے
 اس نے تن تنہا ہزار شعر کہے (آفتاب رای لکھنوی "ریض العارفین" 1/ 298)
 کشمیر میں ادبیات کے مصنف عبدالقادر سروری لکھتے ہیں - سامی کی رزمیہ کا ای حصہ

رنج لائبریری سری نگر میں ہے۔ اور قوی امکان ہے کہ تصنیف شاہنامہ کشمیر کا حصہ ہے اور وہاں کے حکمرانوں کے رے میں بلدیہ دت کے م سے لکھی گئی ہے۔ اور اس بات سے معلوم ہوتا ہے کہ یہ حصہ ہندو دشاہوں کے دور کی رنخ تھی۔ (عبدالقادر سروری: رنخ ادبیات فارسی در کشمیر، ص: ۹)

وہ شاہ عالم دوم گورگانی کے دور کی سرگزشت، شاہنامہ فردوسی کی طرز پر لکھنے میں مشغول تھے کہ زنگی نے ان کا ساتھ نہ دیا۔

رحمت اللہ بی متخلص بنو، کے رے میں زیہ معلومات ہماری دسترس میں نہیں ہیں۔ سوائے اس کے کہ وہ سکھ جیون کے مقررین میں سے تھے اور "شاعر ہمشہ" کے عنوان سے راجہ کی ہر محفل میں موجود ہوتے۔ اسی بناء پر راجہ سکھ جیون نے نوہ کو بھی شاہنامہ کشمیر لکھنے والے سات شاعروں میں شامل کر دیا تھا۔ لیکن جو شاہنامہ دت زمانہ سے محفوظ رہا اس میں اس کے اشعار موجود نہیں ہے۔

صا کلیات محمد توفیق شاہنامہ کشمیر کے ای اور شاعر محمد راجہ کے رے میں لکھتے ہیں کہ "راجہ کا شمار بھی ان سات شعراء میں ہوتا ہے جنہیں شاہنامہ کشمیر لکھنے کے لیے منتخب کیا تھا اور بہترین شعر کہنے کی وجہ سے اس کا شمار کشمیر کے معروف شعراء میں ہوتا تھا لیکن اب ان کا ای بھی شعر موجود نہیں اور موجودہ کروں میں بھی ان کا کوئی ذکر موجود نہیں۔ (محمد توفیق "کلیات محمد توفیق کشمیری" ص: 39)

حسن راجہ کے رے میں سید حسام الدین راشدی لکھتے ہیں: "حسن راجا کشمیری (م 1175ھ) سکھ جیون کے دربار سے وابستہ تھے اور منظوم رنخ لکھنے میں محمد توفیق، عبدالوہاب شایق، محمد جان بیگ سامی، رحمت اللہ نوہ کے رفیق تھے۔

راجہ سکھ جیون کے قتل کی وجہ سے وہ "ریخ مکمل نہ ہو سکی۔" (راشدی "تکملہ" کرہ شعرائ کشمیر "ص: 3210)

شاعر الوہاب شائق نے شاہنامہ کشمیر کے حصے "ریض الاسلام" میں سکھ جیون کی ادب پوری اور علم دوستی پر ایک مختصر مثنوی لکھی جس کا آغاز اس طرح ہوتا ہے:-

ہنرمند رادر جہان طا . . . ہل سخن بیش . . . راغب ا . .
 ان شد از قسمت شاعران . . . بسجد بمیزان زر آسمان
 مراہم از چشم بخشایش ا . . . بہ مدح سرزی . . . وآرایش ا . .
 چو طبعم بہدش روان می شود . . . فسانہ ز من داستان می شود
 ز لطف شکنم شمہرابی بیان . . . کہ روزی بیزمش شدم

شعرخوان

سخن در میان آمد از مثنوی . . . می، د خسروی
 شد از لطف آن راجہ نکتہ دان . . . یمن از . . . لعل گوہر ن
 کہ خواہم ز اعجوبہ روزگار . . . بمان . . . ز مان . . . مہیادگار
 بود ز ہنم ہمہ از سخن . . . دہد پخ کام ہمہ از سخن

شاہنامہ کشمیر کا متن پڑھ کر معلوم ہوتا ہے کہ یہ سات شخصیات ادبیات فارسی میں کمال کی مہارت رتتھیں اور انہیں نہ صرف اپنی شعراء کے احوال و آشرپ مکمل دسترس حاصل تھی بلکہ ان کے علم و فن سے بہت متاثر تھیں۔ لیکن اس کے ساتھ ساتھ اپنے علمی مقام اور کلام کو حکیم طوسی سے ارزاں سمجھتے ہیں۔

کھن گشت شاہنامہ ہای قدیم . . . بود زہ مقبول طبع سلیم

ز - رنخ کشمیر . . . نظیر بنظم آ۔ این در شان تو
 ھچو فردوسی پکدین کہ شاہنامہ گویم بلفظ متین
 مرا رتبہ آن سخور کجا . . . بمیزان او گنج گوھر کرا . .
 ولی ھمت بود یر من بہ شہنامہ رسد کار من

ان علماء کے کلام سے کسب فیض کے بعد ہم یہ دعویٰ کرنے میں حق بجانب ہیں کہ
 اچہ شاہنامہ کشمیر اپنی مکمل صورت میں ہم نہیں پہنچا لیکن ان کے محفوظ کلام کو
 پڑھنے کے بعد اس امر کا اذہ لگایا جاسکتا ہے کہ ان شعراء نے اپنے تمام علم و فضل و
 کرامت کو استعمال کرتے ہوئے راجہ سکھ جیون کے حکم پر ایسا شاہنامہ تخلیق کیا جو
 اپنی ر اہمیت کے کشمیر کی رنخ میں ہمیشہ اہم سمجھا جاتا رہے گا۔

منابع:

- ☆ آرزو، سراج الدین علی خان "مجمع الفناکس" بکوشش دکتر زیبا النساء خان، مرتبہ تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد: دلی۔
- آفتاب اصغر "ارمغان کشمیر" خانہ فرهنگ ج ۱-۱۱ ایران لاہور 1992 م
- آفتاب اصغر "رتخ نویسی فارسی در ہندو پاکستان" خانہ فرهنگ ج: ۱۱، ایران، لاہور 1364 ش
- آفتاب رای لکھنوی "ریض العارفین" شیخ سید حسام الدین راشدی، ج: ۱، مرتبہ تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، 1982 ش
- افتخار، سید عبدالوہاب "تکرہ بینظیر" الہ آباد، 1930 م
- بہار، محمد تقی "سبک شناسی" ج: 3، امیر کبیر، تہران 1370 ش
- پیر غلام حسن کھوی "رتخ حسن" سری نگر ہند 1950 م
- تفصیلی محمود "روابط ہندو ایران" تہران 1938 ش
- راشدی، حسام الدین "تکملہ تکرہ شعرائ کشمیر" ج: 4 لاہور 1938 م
- سندی، شیخ احمد علی خان ہاشمی "تکرہ مخزن الغرائب" ج: 2، مرتبہ تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، 1992 م
- صفا، ذہن اللہ "رتخ ادبیات فارسی در ایران" ج: 3، تہران
- طاہرہ صدیقی "داستانسرای فارسی در شبہ قارہ دردورہ تیمورین"، مرتبہ تحقیقات فارسی

- ایان وپکستان، اسلام آباد، 1999م
- الدین احمد "پکستان میں فارسی ادب"۔ ترجمہ ڈاکٹر شریف ج:، پوهنشاہ علوم
انی ومطالعات فرهنگی، تهران 1385ش
- عبدالقادر سروری "رنج ادبیات فارسی در کشمیر" (اردو)۔ اہتمام مجلس تحقیقات اردو،
سری نگر (ہند)، 1968م
- غلام علی آزاد، میر "انہ عامرہ" کا 1297ق
- گل "۔" یہ ای از پرسی سراین کشمیر "انتہ رات انجمن ایان و ہند، تهران،
1342ش
- محمد اسمعیل ریحان، مولا "۔" رنج افغان "ن" ج:، کراچی 2013م
- محمودہ ہاشمی "تحول فارسی در شبہ قارہ" مرتبہ تحقیقات فارسی ایان وپکستان۔ اسلام
آباد، 1992م
- محمد توفیق "کلیات محمد توفیق کشمیری" تصحیح و مقدمہ محمد وصی اختر، ادارہ تحقیقات عربی و
فارسی، پٹنہ (ہند) 1989م
- م۔م۔ مسعودی "رنج ادبیات فارسی کشمیر" (اردو) بی۔

☆☆☆

ڈاکٹر مشتاق احمد، نئی،
اقبال انسٹی ٹیوٹ آف کلچر اینڈ فلاسفی،
کشمیر یونیورسٹی، سرینگر

رومی اور اقبال کی فکری مماثلتیں

ایک مطالعہ

علامہ محمد اقبالؒ کے فکرو فن پر مولانا جلال الدین رومیؒ کے اشعار میں اسلامی د میں اقلیم شعر و فکر میں روشن خیالی اور رجائیت کے دونہا پر جوش اور انقلاب آفریں علم دار مولانا رومی اور علامہ اقبال کی صورت میں یہ طور پر آتے ہیں۔ مولانا رومی کے متعلق علامہ اقبال ابتداء سے اپنے اردو اور فارسی کلام میں رطب اللسان آتے ہیں۔ چنانچہ اپنی اردو اور فارسی شاعری میں اقبال نے رومی کا جابجا نہ صرف ذکر کیا ہے بلکہ اکثر ان کے آہنگ میں اشعار بھی کہے ہیں۔ اسماء و اعلام میں آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی ذات امی کے بعد کم و بیش تقریباً 23 راہوں نے اردو میں اور 27 فارسی میں مولانا رومی کا ذکر خیر کیا ہے۔ اپنے اردو مجموعہ کلام ”بل جبر“ میں ”پیر و مرید“ کے عنوان سے علامہ اقبال نے یہ طویل بھی رقم کی ہے جس میں اپنے آپ کو معنوی طور پر مرید ہندی تسلیم کر کے وہ پیر رومی سے عصر حاضر کے مختلف مسائل کا حل تلاش کر کے تشفی حاصل کرتے ہیں۔

اس کے علاوہ انہوں نے اپنے معروف انگریزی شہ پاروں یعنی "The

اور Metaphysics in persia." Development of
 "The Reconstruction of Religious Thought in
 Islam" میں کئی حوالوں سے شاہ ارطغرپ بحث کی ہے^۱۔ ان میں بیشتر حوالے
 تصوف سے متعلق ہیں۔

مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی معروف بہ مولوی دئے اسلام کی عظیم المرتبت شخصیت
 اور بغیر روزگار ہستی ہیں۔ ان کی مثنوی حکمت و معرفت کا ایسا مرقع ہے جس میں
 گہر ہائے حیات اشعار کے صدف میں اس خوبصورتی سے مڑین ہیں کہ طاہل علم
 جہاں ان سے حقیقت و معرفت کی متاع بے بہا حاصل کرتا ہے وہیں اسے وہ د
 وافیہا کے رازوں سے بھی پوری طرح آگہی دلاتی ہے۔ مولانا رومی کی ادبیات
 ویکتائی یہ ہے کہ ان کے فکر و فن میں ہاں وہ ان کا ایسا خوبصورت امتزاج ہے۔
 اسی لئے ان کی عارفانہ شاعری بے مثال و بے نظیر ہے اور یہی وجہ ہے کہ آج
 ساڑھے سات سو سال کا عرصہ گزرنے کے وجود ان کی مثنوی پر مختلف زاویوں سے
 اہل علم و فکر کا کام جاری و ساری ہے۔

در اصل مثنوی مولانا رومی اسرار دین اور علم کلام کا مجموعہ ہے۔ اسی لئے اس مثنوی کی
 لاتعداد شرحیں، ترجمے اور فرہنگ منظر عام پر آچکے ہیں، جن میں سے بعض شرحوں اور
 ترجموں کی اپنی سطح بھی اتنی بلند ہے کہ ان کو بہت خود ادبیات عالیہ میں شمار کیا
 جاسکتا ہے۔ مولانا رومی کو قرآن، حدیث، تفسیر، فقہ اور عربی زبان و ادب پر عبور
 و مہر حاصل تھا۔ یہی وجہ ہے کہ ان کی شاعری کے بہت تخیلاتی آہنگ کے پس پردہ گہرا

دینی و قونی شعور پی جا ہے۔ ان کے ہاں کوشہیر عرفان کرنے والی ہستی شمس تبری ہیں۔ اسی مرد قلندر نے مرشد بن کر مولا رومی کو اپنا ویدہ اور فدوی بنایا۔ علامہ محمد اقبال نے بعینہ مولا رومی کو ابتداء ہی سے اپنا پیر و مرشد تسلیم کر کے اعلان کیا کہ ے

پیر رومی مرشد روشن ضمیر

کاروانِ عشق و مستی را امیر

یہ اعتراف انہوں نے مثنوی ”پس چہ کرد اے اقوام شرق“ کی تمہید کے پہلے شعر میں ہی کیا ہے۔ اتنا ہی نہیں بلکہ علامہ نے مولا رومی اور دوسرے مشرقی مفکرین کو مغربی مفکروں کے ہم دوش رکھ کر اس حقیقت کا اعتراف کیا ہے کہ ے

د افزود مرا درس حکیمان فر

سینہ افروز مرا صحبت صا

اس کے ساتھ ساتھ ”ارمغانِ حجاز“ میں علامہ اقبال اللہ سے شور رومی، سوزِ خسرو اور سنائی کا صادق و اخلاص کی تمنا کرتے ہوئے عرض کرتے ہیں ے

کن شور رومی، سوزِ خسرو

کن صدق و اخلاص سنائی

علامہ اقبال بھی :دی طور پر ایہ اسلامی مفکر و شاعر ہیں۔ چنانچہ اسلامی فن کار اور دانشور کے :دی ایمان کی سلامتی پہلی شق ہوتی ہے۔ وہ اللہ تعالیٰ پر یقین کامل ر ہے۔ اس معاملے میں وہ تشکیک کا شکار کہیں نہیں ہوتا لیکن صا ایمان فن کار ا دانشور بھی ہوتا ہے تو غور و فکر سے وہ اپنا دامن کبھی نہیں کھینچتا ہے بلکہ دینی معات

کو بھی عقل کی کسوٹی پہ کھنا اور اس کے ابعاد (Dimensions) سے پیدا ہونے والے بہت سے مضمرات کو عقلی طور پہ سمجھنا بھی۔ یہ مرحلہ ہوتا ہے۔ اس سلسلے میں بھی علامہ اقبال اپنے مرشد کو بل جبریل میں سالار کارواں کا خطاب دے کر یوں نغمہ ہوتے ہیں۔

تو بھی ہے اسی قافلہ شوق میں اقبال

جس قافلہ شوق کا سالار ہے رومی

اس عصر کو بھی اس نے دی ہے کوئی پیغام؟

کہتے ہیں پہ اِغراءِ حرار ہے رومی

علامہ یہاں رومی کو اس باب میں ایہ رہنما کے طور پہ پیش کرتے ہیں۔ دراصل اقبال کے تصور میں دین اسلام کا رانہ و کائنات کے نقطہ وضبط کا مرحلہ ہے اور یہ وضبط مذہب کے اعلیٰ اصولوں ہی کی دین ہے جنہیں عقل کی کسوٹی پہ بھی کھا جاسکتا ہے۔ لہذا رومی اور اقبال دونوں کے یہاں عقل (Reason) کا رد نہیں ہے بلکہ ان کے دین غور و فکر سے ایمان و ايقان میں استقامت آسکتی ہے اور حقیقت حال کا احساس بھی ہو سکتا ہے۔ اپنے انگریزی خطبات فکر اسلامی کی تشکیل میں اقبال اس سلسلے میں ہمیں یوں آگہی دلاتے ہیں کہ ”مذہبی زندگی کے تین مراحل ہیں۔ ان تین مراحل میں مذہب کو فلسفہ اور نفسیات سے گہرا تعلق ہے“۔^۱

علامہ اقبال نے ان تین مراحل کو تہ و ارا ایمان، تفکر اور دور انکشافِ ذات میں بیان کیا ہے۔ دور ایمان دین اور شریعت سے تعلق رکھتا ہے۔ دور تفکر فلسفہ اور حکمت

سے متعلق ہے اور دورِ انکشافِ ذاتِ نفسیات اور تصوف سے بحث کرتے ہیں۔
 مولانا جلال الدین رومی نے بھی اپنی تصنیفات میں کئی جگہ اس حقیقت کا احساس دلایا ہے کہ ایمان اس کا نہیں ہے کہ کوئی اسے ہر طرح ہر چیز قبول کرتے جائے اور اسے عقل کی کسوٹی پر کی کوشش نہ کرے۔ عقل ایمان کے تمام مرحلے کو غور و فکر کے بعد تقویٰ پہنچاتی ہے نہ کہ غیر مذہبی بناتی ہے۔ اس سلسلے میں رومی اپنے اپنے شعر میں کہتے ہیں۔

ایں محبت ہم نتیجہ دانش ۱
 کی کوفہ چنیں تختی نشست

گویا رومی دینی امور کی پکھ کے لئے غور و فکر کی غیب و تیج دے کرایا ۱ ان کو اللہ سے لازوال محبت کی تفہیم کے لئے دانش اور دانشوری کے مرحلے میں لے جاتے ہیں۔

علامہ اقبال یقین کو افراد کا سرمایہ تعمیر بھی کہتے ہیں اور ایسی قوت کو ملت کی تقدیر سے عبارت کرتے ہیں۔

یقین افراد کا سرمایہ تعمیر ملت ہے
 یہی قوت ہے جو صورت تقدیر ملت ہے

لیکن اس یقین میں تحقیق و تبہ بھی شامل ہے۔ اس طرح علامہ اقبال اور مولانا رومی دونوں کے یہاں یہ احساس پایا جاتا ہے کہ ایمان فکر سے عاری ہو تو پھر اس میں

استقلال محال ہے اور کوئی بھی تیز و تند روا سے اپنے ساتھ بہا لے سکتی ہے لہذا غور و فکر ایمان کی قوت ہے نہ کہ تشکیک کی وجہ۔ مثنوی رومی دفتر سوم میں یہی حقیقت یوں اُجّا کی گئی ہے۔

علم جو یے یقین شدہ اں
واں یقین جو یے دیش واعیاں

مولانا رومی مشاہدے (Observation) پر زور دے کر اسے مذہب کا اصلی مقصد بھی بتاتے ہیں اور عرفان و حقیقت کی کلید بھی قرار دیتے ہیں۔

جاوید؎ ”مہ میں علامہ اقبال کا فکری سفر مولانا رومی کی معیت ہی میں نہیں بلکہ اُن کی رہبری میں طے ہوتا ہے اور لا۔ یہ تعلق علامہ اقبال کے افکار میں ای۔ مضبوط حوالے کا روپ دھارتا ہے۔ یوں علامہ مولانا سے ان فیض کرتے ہوئے سفر حیات مکمل کرتے ہیں۔

دراصل ”جاوید؎ ”مہ“ میں علامہ اقبال نے روح رومی سے رجوع کیا ہے اور وہ روح اقبال کو الامسلطان کے مفہوم سے آشنا کرتی ہے جس کا مغز ہے کہ علم کی قوت سے ان جہان چار سو کے اختیار کا اہل ہوتا ہے اور اس کی اپنی پوشیدہ صلاحیت بھی اُبھر کر سامنے آتی ہیں۔ وہ پھر مادی قدروں کی پہچان میں مصروف ہو کر روحانی قدروں سے بھی آشنا ہوتا ہے۔ گویا علم ان میں جان پیدا کرتا ہے اور عالم کائنات کو اسیر کرنے کا۔ ہوتا ہے۔ اس میں ایمان و یقین کوئی حرف نہیں آتا۔ کیونکہ قرآن بھی ہمیں اسی کی تعلیم دیتا ہے کہ کہ د میں جو آپ کا حصہ ہے اس سے مت بھول جاؤ۔ مثلاً رومی بھی اقبال کی روح کی تبت

کرتے ہوئے اسے یوں گویا ہوتے ہیں ۔
گفت اَ سلطان ، آ آیہ ۔
می تو اں افلاک را از ہم شکست
ش ۔ عریں شود ایں کائنات
شوید از دامنِ خود دِ جہات
در وجود او نہ کم بینی ، نہ بیش
خویش را بینی ازو، اورا زخویش
نکتہ الّا بسلطان یدگیر
ورنہ چوں مور و ملخ در گل بمیرے

یعنی علامہ سے مولا نے فرمایا کہ اَ سلطان (طاقت) تیرے ہاتھ آجائے تو
تو افلاک کی بلندیوں پہنچ ۔ ہو یعنی افلاک کو پھلا کر آپ آگے نکل ۔ ہو۔
در اصل اس شعر کا مضمون قرآن حکیم کی اس آیہ سے لیا ہے جس میں اللہ تعالیٰ
فرماتا ہے ”اے جنوں اور انوں کے وہ اتم سے ہو سکے تو آسمانوں اور زمین کے
کناروں سے نکل جاؤ () تم نہیں نکل سکو گے سلطان یعنی طاقت کے بغیر۔ (سورہ
الرحمن) یہاں یہ طاقت جسمانی نہیں بلکہ روحانی ہے جو اِن میں عشق رسول
محترم کی ۔ و ۔ پیدا ہوتی ہے۔

دوسرے شعر کا مفہوم یہ ہے کہ ٹھہر اور مجاہدہ کر یہاں ۔ کہ یہ کائنات تیرے سامنے
بے پدہ ہو جائے اور اپنے دامن سے اطراف کی دجھاڑ ڈالے یعنی مجاہدہ اور محنت

شاقہ سے آپ ایسے مقام رسائی حاصل کر رہے ہیں جہاں پر کائنات کی زمانی اور مکانی حدود و قیود ختم ہو جائیں گی اور کائنات کی حقیقت تم پر پوری طرح آشکار ہو جائے گی۔ اور۔۔ کائنات کے بھید تیرے سامنے کھل جائے گا تو تجھے معلوم ہوگا کہ زمان و مکان کی قیود محض تیری کافریت تھی۔ آئی شعر کا مطلب یہ ہے کہ اللہ سلطان کی بری رمز کو یہ درک نہ دیکھیں اور کیڑوں کی طرح مٹی کیچڑ میں ہی مرجا۔ دراصل اس شعر میں مذکورہ لائے۔ قرآنی کی طرف اشارہ ہے جس کا ترجمہ مذکورہ لاشعر نمبر ۱۱ میں بیان کیا۔

علامہ اقبال اپنے خطبات کے تیسرے لیکچر ”حقیقت دعا“ کے بیان میں سائنس دان اور عارف کے نقطہ اور طریق کار و اہداف میں مماثلت و امتیاز کو رومی کے الفاظ میں یوں بیان کرتے ہیں:

”دعا گو، اُن ذہنی سر میوں کا لازمی تکمیل ہے جو فطرت کے علمی مشاہدے میں سرزد ہوتی ہے۔ فطرت کا علمی یعنی از روئے سائنس مشاہدہ تو ہمیں حقیقت مطلقہ کے کردار سے قریب تر ہے اور یوں اس میں زیادہ گہری بصیرت کے لئے ہمارا رونی ادراک تیز کر دیتا ہے۔ رہا صوفی، سو اس کی تلاش و طلب کی۔ جمالی مولانا روم نے اپنے ای قطعے میں جس خوبی سے کی ہے، اس کا تقاضا ہے کہ میں اسے تمام و کمال آپ کے سامنے پیش کر دوں۔ چنانچہ مولانا فرماتے ہیں۔

دفتر صوفی سواد و حرف نیست

دل اسپید بھجوں۔ ف نیست

زادِ دانش مند؟ آشرِ قلم
 زادِ صوفی چیست؟ آشرِ قدم
 ہم چو صیادے سوئے آشکار شد
 گام آ ہو دیہ . آشر شد
 چند گاہش گام آ ہو در خواہ
 بعد از اں خود . ف آ ہو رہبر
 رفتن . منزل . بوے . ف
 بہتر از صد منزل گام وطواف

دراصل علم کی جستجو جس رے میں بھی کی جائے، عبادت ہی کی ایہ شکل ہے اور اس لئے فطرت کا علمی مشاہدہ بھی کچھ ویسا ہی عمل ہے جیسے حقیقت کی طلب میں صوفی کا سلوک و عرفان کی منزلیں طے کرنا۔ اس میں کوئی شک نہیں کہ بجاہ موجودہ اس کی نگاہیں گام آ ہو پ ہیں، لہذا اس کا جادہ طلب بھی محدود ہے لیکن اس کی تشنگی علم اسے بہت جلد اس مقام پہ لے جائے گی جہاں گام آ ہو کی بجائے ف آ ہو اس کی رہبری کرے گا۔ اسے اُس کو عالم فطرت پہ مزید غلبہ حاصل ہوگا۔ اب ا بصیرت کا دامن طاقت و قوت سے خالی ہے تو اس سے اخلاق و عادات میں تو سر بلندی پیدا ہو جائے گی لیکن اس طرح نہیں ہوگا تو یہ کسی زہ جاویہ تمدن کی نہ درکھی جاسکے۔ بعینہ ا طاقت اور قوت بصیرت سے محروم ہیں تو اس کا نتیجہ بھی بجز ہلاہلا اور بے دردی کے اور کچھ نہیں ہوتا۔ ہمارے لئے دونوں کا امتزاج ضروری ہے کہ عالم ا فی روحانی اعتبار سے آگے

بٹھ سکے۔

خطبات ہی میں علامہ اقبال نے مولانا رومی کے اس شعر کا حوالہ پیش کیا ہے کہ۔

علم حق در علم صوفی گم شود
ایں سخن کے . در مردم شود

یعنی لوگوں کو اس بات کا کیسے یقین آسکتا ہے کہ علم حق، علم صوفی میں گم ہوتا ہے۔ یہاں اس حقیقت کو بھی مد رکھنا چاہئے کہ مریہ ہندی اور پیر رومی دونوں اپنی تخلیقی نوعیت میں سوزدروں پر بے حد زور دیتے آتے ہیں۔ اسی بنیاد پر علامہ اقبال کو ابوالعلی سینا سے اختلاف تھا کیونکہ ابوالعلی کا استدلال خود ساختہ تھا جس میں منطقی پہ کی جاتی تھی، اس لئے وہ بھول س میں گم ہو جاتا تھا جبکہ مولانا رومی اپنے بنیاد پر ان کے حقیقت و معرفت کے رموز سے آشنا ہوتے آتے ہیں۔ علامہ اس سلسلے میں کہتے ہیں۔

حق ا سوز . ارد حکمت ا

شعری دد چو سوز از دل ف

بو علی ا ر غبار . قہ گم

د رومی پدہ محمل ف

اور یہ صورت خون جگر کے بغیر ممکن نہیں۔ اسی لئے علامہ کہتے ہیں:

رہو . شہ و سنگ پہو . حرف و صوت

معجزہ فن کی ہے خون جگر سے نمود

گ گل رگی ز مضمون من ا ۔

مصرعہ من قطرہ خون من ا ۔

خطبات میں علامہ اقبال روحانی اعتبار سے عصر حاضر میں تعلیمات رومی کی ضرورت پر
زور دیتے ہوئے رقمطراز ہیں :

”آج کا انسان ایمان و اعتماد کی دو ۔ سے ہاتھ گنوا کر یس و امید

کے عمیق کنو میں بے چارگی کی حا ۔ میں منہ کے بل پڑا ہے ۔

کہ آج سے کئی سو سال پیشتر حیاتِ انسانی کے ارتقائی تصور کو مضبوط

روحانی اساسات پر بیان کر کے رومی نے اسے حیاتِ آفریں بنا دی لہذا عصر

حاضر آج پھر ایہ رومی کی تلاش میں سرِ داں ہے۔“

’جاوید‘ میں بھی علامہ نئی کو مخاطب کرتے ہوئے کہتے ہیں۔

پیر رومی را رفیقِ راہ ساز

۱۰۔ بخشد ۱۳ سوز و گداز

زا رومی مغز را دان زپو ۔

پئے او محکمِ فتد در کوئے دو ۔

شرح او کرد واو را کس ۔

معنی او چوں غزال از مارمید

رقص تن از حرفِ او آموختند

چشم را از رقص جاں دوختند!

رقص تن در کش آرد خاک را
 رقص جاں . ہم ز افلاک را
 علم و حکم از رقص جاں آید .
 ہم زمیں ہم آسماں آید .
 فرد ازوے صاحب کلیم!
 ملت ازوے وارث ملک عظیم!
 رقص جاں آموختن کارے بود
 غیر حق راسوختن کارے بود
 ز حرص و غم سوزد جگر
 جاں رقص آید اے پسر
 ضعف ایمان آید و دلگیری آید غم
 نوجوان! نیمہ پیری آید غم
 می شناسی؟ حرص فقر حاضر آید
 من غلام آید . خود قاهر آید
 اے مرا تسکین جان . شکیب
 تو آید از رقص جاں گیری نصیب
 سر دین مصطفی گویم
 ہم بقبر آید دعا گویم

یعنی علامہ مستقبل کے رو بہ رو ہو کر انہوں سے تلقین کرتے ہیں کہ آپ میرے پیر رومی کو راستے کا رفیق بنائے کہ تجھے اللہ عشق یعنی سوز و گدازی کر دے۔

کیونکہ رومی وہ مرد حق ہے جو مغز کو چھلکے سے پیچا ہیں۔ اُن کا پُوں دو کی گلی میں مضبوطی سے پُٹ ہے یعنی وہ محرم اسرار دو ہیں اور حق وطل کی تمیز سے پوری طرح آشنا ہیں۔

لوگوں نے حضرت پیر رومی کی مثنوی کی شرح کی لیکن اُن کو یعنی رومی کو نہیں دیکھا یعنی اُس راز سے واقف نہ ہوئے جو وہ اُن پر منکشف کر چاہتے تھے۔

وہ کون تھا، کیا تھا، کہاں تھا اس کا مقام فقر کیا تھا اور اس سے فیض کس طرح حاصل کر رہے۔ (اس سے لوگ واقف رہے)

اُس مثنوی کے معنی ہم سے اسی طرح بھاگ گئے ہیں جس طرح کہ ہم سیہرن بھاگتے ہیں یعنی ہم رومی کی مثنوی کی معنی کی تہہ نہیں پہنچے اور اس کی مثنوی کے رجو رموز و اسرار ہیں اُن سے واقف نہیں ہو سکے۔

ہم نے رومی کے کلام سے تن کا رقص سیکھ لیا اور آنکھوں کو جان کے رقص سے سی رکھا یعنی بند رکھا۔ تن کا رقص مٹی کو دُش میں لاتا ہے اور جان کا رقص افلاک کو تہہ و لا کر دیتا ہے۔ روح کے رقص سے علم و حکمت ہاتھ آتی ہے، زمین و آسمان بھی ہاتھ آتے ہیں۔ (رقص روح سے صا رقص زمان و مکان پر حاوی ہو جاتا ہے)۔

☆ روح کے رقص سے ای شخص حضرت موسیٰ کلیم اللہ کا بہ حاصل کریت ہے اور ملت اس سے ای عظیم ملک کی وارث بن جاتی ہے (کیونکہ اس رقص سے اس میں ت کے فیوض آ جاتے ہیں)

☆ روح کا رقص سیکھنا آسان نہیں ہے اور غیر حق کو جلا آسان نہیں ہے۔۔۔
 ا ن کا جگر حرص اور غم کی آگ میں جلتا رہے گا۔۔۔ اے بیٹے روح رقص
 میں نہیں آئے گی (یعنی یہ رقص تو ان شخصیات میں پیدا ہوتی ہے جو علاق
 د سے پاک و صاف ہو جاتے ہیں۔

☆ غم، دلگیری ہے ایمان کی کمزوری ہے۔ اے جوان غم آدھا بٹھا ہے (یعنی د
 و مافیہا کا غم، د پستی کا غم)

☆ کیا تو پہنچا ہے کہ حرص عہد حاضر کا فقر ہے۔ میں تو اس کا غلام ہوں جو خود پ
 قاہر ہے یعنی عہد حاضر کے لوگ حرص کے غلام ہونے کی وجہ سے محتاج ہیں
 چاہے کتنے دو۔۔۔ مند اور کسی بھی عہدے پ۔ آجماں کیوں نہ ہوں۔ بندہ تو وہ
 ہے جو اپنے حرص پ قابو پیتا ہے۔

☆ اے میری بے قرار جان کی تسکین (یعنی اے میرے بیٹے) تو ا روح کے رقص
 سے نصیب حاصل کر لے تو پھر میں تجھے دین مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم سے واقف
 کراؤں گا۔ میں قبر کے ا رب بھی تیرے لئے دعا گور ہوں گا (اور یہ در ہے کہ رقص
 جان عشق الہی سے نصیب ہوتا ہے، عشق مصطفیٰ میں سوختہ ہو جانے سے یہ ہاتھ
 آجاتا ہے)

دراصل علامہ اقبال نے بہت سارے اسلامی یت کے سلسلے میں مولانا رومی سے
 استفادہ کیا ہے یہاں کہ ان کا تصور خودی بھی دراصل مولانا رومی کا رہن
 منت ہے۔ اس سلسلے میں خلیفہ عبدالحکیم کہتے ہیں کہ ”اقبال کا یہ خودی جو اقبال کے
 کمال کی وجہ سے اس کا اپنا بن گیا ہے، اس کے یہ دی تصورات بھی رومی کے ہاں ملتے

ہیں۔ عاصم صوفیاء نے فنا اور تک پ زور دینا عین دین بنالیا تھا، رومی نے اس کو بقا کے یہ میں ل دیا۔ اچہ یہ صحیح ہے کہ ہر ترقی کے لئے پہلی حا کو فنا کر پٹ ہے لیکن مقصود بقا اور ارتقا رومی کے ہاں بھی خودی کا استحکام لازمی ہے اور اس کا طر قوت تسخیر میں اضافہ کرتا ہے۔ عجمی تصوف نے تک حاجات کو اسی کا ذریعہ قرار دیا تھا۔ رومی کہتا ہے کہ نہیں حا۔ تو مصدر وجود اور منبع بہبود ہے۔ ہاں یہ ضرور دیکھنا چاہئے کہ حاجات کہیں پست اور حیات کش نہ ہوں۔ زنگی کے تقاضے بلند ہونے چاہئیں۔ رومی کی تلقین اس رے میں یہ ہے کہ۔

پس بیفزا حاجت لے محتاج زود

مثنوی میں اس مصرع کی تشریح میں مولانا روم لکھتے ہیں کہ۔ اے زمین و آسمان بھی عبث نہیں پیدا کئے بلکہ کسی حا۔ ہی سے پیدا کئے ہیں۔“ ۱۷

علامہ اقبال نے اسی خیال کو بڑے مؤثر ازم میں اپنے خطبات اور مکتوبات میں قرآن مجید اور احادیث رسول کے حوالے سے پیش کرنے کے علاوہ اسرار خودی میں ”در بیان اینکہ حیات خودی اور تخلیق و تولید مقاصدا“ کے عنوان کے تحت یوں بیان کیا ہے

زنگانی را بقا از مدعا
کار دانش را درا از مدعا
زنگی در جستجو پوشیدہ ا
اصل او در آرزو پوشیدہ ا
آرزو جان جهان انگر و بو

فطرت ہر شے امین آرزو ..
 از تمنا رقص دل در سینہ ہا
 سینہ ہا از تب او آئینہ ہا ۹

اسی طرح رومی اور اقبال کے یہاں تقدیر پستی سے کی مماثلت پائی جاتی ہے۔
 صوفی ہو یا ملا، متکلم ہو یا حکیم، نے جبر کا عقیدہ دین اور حکمت بنا رکھا تھا
 اور اس طرح تقدیر کا غلط مفہوم قائم کر رکھا تھا کہ جو کچھ ہونے والا ہے وہ ازل سے
 متعین ہے۔ یعنی زاہد کا زہد اور رز کی رزی محاسب کا احتساب اور چور کی چوری وغیرہ
 مرضی الہی سے سرزد ہوتی ہے۔

مولانا رومی اس سلسلے میں ایسی لطیف استدلال کرتے ہیں کہ جبر کا مسئلہ تو کتنے کو بھی
 معلوم ہے کیونکہ کتنے کو بھی کوئی پتھر مارتا ہے تو اسے چوٹ اُس پتھر سے لگتی ہے لیکن وہ
 پتھر کو کاٹنے نہیں دوڑتا اس لئے کہ وہ جاہل ہے کہ پتھر مجبور ہے، مارنے والا مختار ہے،
 اس سے کہہ دینا چاہئے اس لئے وہ پتھر مارنے والے کے پیچھے دوڑتا ہے۔ مولانا
 رومی جبر کو سمجھ کر اختیار حاصل کرتے ہیں۔ ان کے مطابق قطرہ صدف میں بند ہو کر ہی
 گوہر بنتا ہے۔ اس سلسلے میں وہ فرماتے ہیں کہ

اختیار و جبر ایشان د ا ..
 قطرہ ہا از رصفہا د ا ..

علامہ اقبال بھی بڑی شدت سے ان کی خودی میں اختیار کے قائل ہیں۔ اس سلسلے
 میں وہ بھی مؤثر طور پر خطبات کے علاوہ اردو و فارسی کلام میں کئی جگہوں پر اس تقدیر

پستی کے خلاف اپنا اظہار خیال کرتے ہوئے کہتے ہیں۔
تقدیہ کے پبند ہیں جمادات و تب

مومن فقط احکام الہی کا ہے پبند

یا

خودی کو کر بلند اتنا کہ ہر تقدیہ سے پہلے
۱۰ بندے سے خود پوچھے بتا تیری رضا کیا ہے

یا

تیرے دریہ میں طوفاں کیوں نہیں ہے؟
خودی تیری مسلمان کیوں نہیں ہے؟
عبث ہے شکوہ تقدیہ یدان
تو خود تقدیہ یداں کیوں نہیں ہے؟

(ارمغان حجاز)

چوں حیاتِ عالم از زورِ خودی ۱
پس بقدرِ استواری زنگی ۱

(اسرارِ خودی)

اس طرح یہ دونوں بغہ اسلام تقدیہ کے غلط مفہوم کی قلعی کھول دیتے ہیں جس نے
ابتداء ہی سے ان کی خودی اور اخلاقی زنگی کو سخت نقصان پہنچا کر ملت مسلمہ میں
عرصہ دراز سے ضعف، بے عملی اور عملی کارہجان پوان پٹھایا۔ بہر حال یہ ای

حیران کن صورت حال ہے کہ مشرق کے . خلاف مغرب نے مولانا رومی کو نئے سرے سے دریافت کرنے کا بیڑا اٹھایا ہے اور یہ بھی ای . بین حقیقت ہے کہ مشرقی دانشوروں میں علامہ اقبال ہی نے عصر حاضر میں مطالعہ رومی کی تحریر کا ضابطہ آغاز کیا۔ اس سلسلے میں ڈاکٹر سید محمد عبداللہ بجا طور پر لکھتے ہیں:

” . یہ زمانہ میں مطالعہ رومی کی تحریر کا نقطہ عروج اقبال کا تجزیہ مثنوی

ہے۔ اس سلسلے میں اقبال کے مطالعہ رومی کا امتیازی وصف یہ ہے کہ انہوں نے مثنوی کو محض مطالعہ کی کتاب سے اثباتی فکر و عمل کی کتاب میں ل . دیا۔ ان کے د . مثنوی کی غائی . تفریح (بلند سطح) و .

و حال نہیں بلکہ عمل اور فکر کی وہ تعمیر ہے جس کے سہارے ان عالم و آفاق کی تسخیر کر سکتا ہے اور یہ در ہے کہ اقبال کی تسخیر و آفاق کا دائرہ اش صرف ذات اور فرد کی اکائی . محدود نہیں بلکہ اس کے قوس صعودی کی حد ملت اور اس سے بھی آگے نوع انسانی کے نوعی اور اجتماعی ارتقاء کے بعید ترین گوشوں سے ٹکرا رہی ہے۔“

علامہ نے مولانا رومی سے نہ صرف خود ہی استفادہ کیا بلکہ د . ان فکر رومی کی . د بھی رکھی۔ دراصل انہی کے زیر اش رومی کے مطالعہ و تجزیہ کی تحریر کو مغرب میں فروغ عام حاصل ہوا۔ نکلسن، وغیرہ مستشرقین نے اس سلسلے میں مغربی د . میں کلیدی کردار ادا کیا۔ چنانچہ ۲۰۰۷ء کو عالمی پیمانے پر رومی کا سال قرار دیا . اور اس طرح مشرق و مغرب میں مولانا رومی کی تفہیم و تعبیر کا ای . سلسلہ جاری ہوا۔ اب تو یورپ اور

امریکہ کے مختلف شہروں میں ان کے مہتمم ادارے اور اکادمیاں قائم ہو رہی ہیں اور اس طرح رومی کو مغربی دنیا میں فکری اور عملی سطح پر بین الاقوامی شخصیت کی حیثیت حاصل ہو رہی ہے۔ مشرقی زبانوں کے علاوہ اب مغرب کی بہت سی زبانوں میں ان کے فکرو فن کے ترجمہ اور تقابلی منظر عام پر آ رہے ہیں۔ مولانا رومی کے دور سے لے کر آج تک ان کی تخلیق نئے طوفانوں سے دوچار ہوئی، زندگی کے ان گنت مظاہر بنے اور مٹے۔ ایسی صورتحال میں علامہ اقبال جیسے ایک فرد کا مولانا رومی کے شعور سے رابطہ اور مکالمہ اور رومی کے شعور کی قیادت میں ان کی تہذیب کے شہ و عصر حاضر کا دشوار گزار سفر ہماری فکری اور تخلیقی روایت کا انوکھا اور نہایت منفرد واقعہ ہے۔ لہذا آج کل کے دور میں ان کو رومی جیسے بگڑے کلام و پیام سمجھنا ہے تو اسے چاہئے کہ وہ پہلے رومی کی تعلیمات کا بغور مطالعہ کرے اور پھر علامہ محمد اقبال کا یہ غیر جانبدارانہ مطالعہ کرے۔ دراصل عصر حاضر کی مقتضیات کے مطابق مولانا رومی علامہ اقبال کی زبان سے گویا ہوتے ہیں اور عصری زندگی کے دشوار گزار سفر میں قرآن حکیم اور سیرت سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم کی روشنی میں ہماری رہنمائی کا بہترین فریضہ ادا دیتے ہیں۔ بلاشبہ عصر حاضر میں رومی کا خلیفہ علامہ اقبال کو قرار دیا جاسکتا ہے جو خالص اسلامی یہ حیات کے مطابق اپنے کلام و پیام میں تصوف و فلسفہ کا ایسا بھرپور ہوا شعلہ عالم کے سامنے پیش کرتے ہیں۔ اپنے آئیے مجموعہ کلام ”ارمغان حجاز“ میں علامہ اقبال اسی لئے اپنے آپ کو دور حاضر کے رومی قرار دیتے ہوئے کہتے ہیں کہ

چو رومی در حرم دادم اذال من

از و آموختم اسرارِ جاں من
 بہ دورِ فتنہ عصرِ کہن ، او
 بہ دورِ فتنہ عصرِ رواں ، من ۳۲

یعنی میں نے مولا جلال الدین رومی کی طرح حرم (کعبہ) میں اذان دے دی۔ میں نے اُن سے زندگی کے بھید سیکھے۔ یعنی عہدِ حاضر کے مسلمانوں کو اسلام سے آشنا کیا۔ جس طرح پانے زمانے کے فتنوں کا مقابلہ حضرت رومی کرتے تھے اُسی طرح آج کے فتنوں کا مقابلہ میں کر رہا ہوں۔

اسی لیے معروف فارسی شاعر حمید عرفانی ”رومی و اقبال“ کے عنوان سے اپنے چند اشعار میں فرماتے ہیں کہ۔

رومی و اقبال را بنی عیاں
 در ضمیر بیکراں کن فکان
 در جہان موت و مرگ گہان
 ہر دو پیغام حیات جاودان
 از نوای عشق شور انگیز شان
 در عروق شرق شد آتش رواں
 ”آفتاب آمد دلیل آفتاب“
 دلالت یہ ازوی رومتاب“ ۳۳
 (رومی)

- ۱- یعنی آپ رومی اور اقبال کو اللہ کی لائیا۔ تخلیقی سر میوں کا رہ کرتے ہوئے (غور و فکر کرتے ہوئے) دیکھتے ہیں۔
- ۲- جس د میں موت اور ہلاکت گہانی رقصاں ہیں وہاں یہ دونوں یعنی اقبال اور رومی حیات ا ی کے پیغام کے ما ہیں۔
- ۳- رومی اور اقبال کی شورا نگیز نوائے عشق نے مشرق کی رگوں میں آگ دوڑا دی ہے۔
- ۴- (مولا رومی کے بقول ہی) آفتاب اپنے وجود کا قابل دی ثبوت ہے۔ ا تم ثبوت چاہتے ہو تو اپنے چہرے کا رخ آفتاب ہی کی طرف کرو تو تجھے خود حقیقت حال کا ادراک ہو جائے گا۔

حوالے و حواشی:

۱- علامہ اقبال کے ڈاکٹر۔ کا تحقیقی مقالہ "The Development of Metaphysics in Persia" کا اردو ترجمہ پہلی بار 1927ء میں ان کے ای۔ عزیز: میر حسن الدین نے انہی کی اجازت کے بعد "فلسفہ عجم" کے م۔ سے شائع کیا۔ اب اس ترجمہ کے کئی ایڈیشن ہندوستان اور پاکستان میں شائع ہو چکے ہیں۔

"The Reconstruction of Religious thought in Islam" ان کی ای۔ معر الہیات فلسفیانہ کتاب ہے، جو اصل میں ان کے وہ سات خطبات ہیں جو انہوں نے 1924ء سے 1928ء میں لاہور، علی گڑھ، میسور وغیرہ میں اعلیٰ علمی حلقوں کے سامنے پیش کئے تھے۔ ان خطبات میں انہوں نے دین اسلام کو فلسفیانہ، منطقیانہ اور خالص علمی نقطہ سے پیش کرنے کی ای۔ کامیاب کوشش کی ہے۔ اس کتاب کا اولین اردو ترجمہ علامہ کے دو را۔ سید۔ زی نے علامہ کی ہدایت ہی کے تحت ان کی زندگی ہی میں شروع کیا تھا اور لاہور 1958ء میں "م۔ اقبال" لاہور سے پہلی بار یہ "تشکیل۔ الہیات اسلامیہ" کے م۔ سے یہ کتاب منظر عام پر لائی گئی۔

۲- مشتاق احمد۔ کی "تشکیل۔ الہیات اسلامیہ کے مسلم اعلام"۔
(اقبال انسٹیٹیوٹ، کشمیر یونیورسٹی سرینگر؛ ۲۰۰۰ء؛ ص: ۸۶)

- ۳- محمد اقبال ”کلیات اقبال“ (فارسی)، جاوید مہ
 شیخ غلام علی اینڈ لاہور، 1972ء ص: ۶۰۸
- ۴- علامہ محمد اقبال ”تشکیل الہیات اسلامیہ“ مترجم: سید زی، م اقبال
 لاہور، 1986ء ص: 23۔
- ۵- ایضاً..... ص: ۱۶۶۔
- ۶- ایضاً..... ص: ۱۸۳-۱۸۴
- ۷- محمد اقبال ”کلیات اقبال“، جاوید مہ، ص: ۷۹۶
- ۸- ڈاکٹر خلیفہ عبدالحکیم، ”رومی اور اقبال“ (مشمولہ) اقبالیات کے سو سال، مر :
 ڈاکٹر رفیع الدین ہاشمی، محمد سہیل عمر، ڈاکٹر وحید ت، اقبال اکادمی پاکستان طبع
 دوم ۲۰۰۷ء، ص: ۸۶۸)
- ۹- کلیات اقبال (فارسی)، ص: ۱۵-۱۶۔
- ۱۰- خلیفہ عبدالحکیم ”رومی اور اقبال“، ص: ۸۶۹۔
- ۱۱- ڈاکٹر سید محمد عبداللہ ”مطالعہ رومی کی تاریخ میں اقبال کا مقام“ (مشمولہ)
 اوصاف اقبال، مرتبہ بہارالہ آدی، 1981ء، ص: ۲۴۰۔

ڈاکٹر محمد عثمان غنی،
 ایسوسی ایٹ پروفیسر، شعبہ فارسی،
 علی گڑھ مسلم یونیورسٹی، علی گڑھ

عربوں کی ایان فتح

تاریخ کے مطالعہ سے پتہ چلتا ہے کہ ایان میں ضابطہ طور پر سے پہلے قوم ماد کی حکومت قائم ہوئی جس کے بنیادی اکتھے لیکن اس خانہ ان کے حالات مسلسل صورت میں نہیں ملتے۔ اس خانہ ان کے آئی۔ دشاہ آئی۔ ک کوکورش نے شکست دے کر ہخامنشی خانہ ان کی عظیم الشان سلطنت قائم کی لیکن اس خانہ ان کا بھی زوال ہوا۔ سکندر مقدونی نے ہخامنشی خانہ ان کے آئی۔ دشاہ داریوش سوم کی سے ا بجا دی اور پائے تخت تحت جمشید کو آتش کر ڈالا اور ایان پر یونانی قابض ہو گئے۔ قومی بے سے سرشار ہو کر ایانیوں نے غیر ملکی حکومت کے خلاف جہد کی اور اشک نے پرتھیا قوم کی مدد سے یونانیوں کو شکست دے کر نئے عہد کی بنیاد رکھی جو عہد آشکانی کے م سے موسوم ہوا۔ ۲۲۰ء میں اردشیر بکان نے آئی۔ اشکانی دشاہ اردوان پنجم کو شکست دے کر اپنے مورث اعلیٰ ساسان کی نسبت سے ساسانی عہد کا آغاز کیا۔ اس خانہ ان کی حکومت ۶۵۲ء۔ قرار رہی۔ اس خانہ ان کے اہم دشاہوں میں شاپور، بہرام گور، قباد، نوشیروان عادل، خسرو پرویز وغیرہ کے م شامل ہیں۔ اس خانہ ان کا آئی۔ دشاہ یزدگرد سوم تھا جسے عربوں نے پے در پے شکست دے کر ساسانی خانہ ان کا خاتمہ کیا۔

عرب اور ایان کے . ہمى تعلقات ر اسلام سے بہت پہلے کے ہیں۔ پیغمبر اسلام حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم کے زمانے ۛ جنوبی عرب ساسانی . دشاہوں کے تسلط میں تھا۔ عربوں اور ایانیوں کے درمیان کشکش اس وقت شروع ہوئی . لحنی سردار نعمان بن منذر کو خسرو پ . نے قید میں ڈال دیا تھا اور لحنی . دشاہت کی جگہ . اہ را ۛ حکومت کرنے کا غلط فیصلہ کیا۔ اس سے اس کے قبیلے بنو بکر بن وائل کے لوگ بھڑک اٹھے اور عربوں اور ساسانیوں کے درمیان . ہوئی اور ساسانی . دشاہ کے دستوں کو ذوقار کے مقام پ شکست ہوئی۔ یہ قبیلہ ایانی سرحد کا محافظ تھا۔ دوسری روا ۛ یہ ہے کہ عربوں اور ایانیوں کے درمیان پہلی . ذوقار کے مقام پ ہوئی جو ۶۰۴ء سے ۶۱۱ء ۛ جاری رہی۔ ۛ کا آغاز اس طرح ہوا کہ . . خسرو پ . روم پ فوج کشی کر رہا تھا تو اسے معلوم ہوا کہ حیرہ کے . دشاہ نعمان بن منذر کے پ س ای . خوبصورت لڑکی ہے۔ چنانچہ خسرو پ . نے اس کے پ شادی کا پیغام بھیجا لیکن شاہ نعمان نے اس رشتے کو قبول کرنے سے انکار کر دیا۔ خسرو نے اس کی تنبیہ کے لیے فوج بھیجنے کا ارادہ کیا۔ نعمان کو . اس کا علم ہوا تو وہ بھاگ کر طاشیانی کے ر کی پناہ گاہ میں . اور اپنی پوری دو ۛ اس کے سپرد کر کے خسرو پ . کی . مت میں معذرت کے لیے حاضر ہوا لیکن خسرو نے قبول نہ کیا اور نعمان کو قتل کر دیا اور شیبانی ر سے اس کے مال و ۛ کا طلبگار ہوا لیکن وہ رضا مند نہ ہوا۔ چنانچہ خسرو نے عربوں اور ایانیوں پ مشتمل چالیس ہزار افواج کو اسکی سرکوبی کے لیے روانہ کیا۔ شیبانیوں اور ایانیوں کے درمیان . چھڑ گئی اور ذوقار کی . میں خسرو پ . کی فوج کے عرب سپاہیوں نے ایانیوں سے الگ ہو کر راہ فرار اختیار

کی۔ اس کے نتیجے میں شیبانیوں نے ایانی فوجوں کو آسانی سے شکست دے دی اور انہیں موت کے گھاٹ اتار دیا۔ اچھی بات یہ کہ مختصر تھی لیکن عربوں پر یہ راز کھل گیا کہ بے کمانہ حملوں سے ایانی کی منظم فوج کو شکست دی جاسکتی ہے۔

بعثتِ مکی کے وقت د میں دو عظیم الشان سلطنتیں عروج پر تھیں۔ ای روم کی سلطنت اور دوسری ایانی کی ساسانی حکومت۔ آدھی د پ رومی تمدن چھایا ہوا تھا اور آدھی پ ایانی۔ دونوں ممالک آپس میں سر پیکار رہتے تھے۔ اس دوران ملک عرب میں جہاں اور ترکی چھائی ہوئی تھی۔ اسی زمانہ جاہلیت میں پیغمبر اسلام حضرت محمد ﷺ کا رہوا اور اس ترکی جہل میں آفتاب بن کر چمکے۔ قرآن کے پیغام اخوت و محبت نے عربوں کے دلوں سے کینہ و کدورت اور ظلم و . . دور کر کے انہیں مساوات اور اتحاد کا راستہ دکھایا۔ عربی اسلامی حکومت کے قیام اور اسلام کے ذریعہ نئے تمدن کے آغاز نے رومی اور ایانی سلطنتوں کو ریہ ریہ کر دیا۔

دین اسلام کی تبلیغ و اشاعت کی غرض سے آنحضرت محمد ﷺ نے قیصر روم ہرقل اور ایانی کے کسریٰ خسرو پ وین کو مہ مبارک لکھا اور انہیں اسلام قبول کرنے کی دعوت دی۔ ہرقل نے آچہ اسلام قبول نہیں کیا لیکن انتہائی عزت و تکریم کے ساتھ خط کو وصول کیا لیکن خسرو پ وین نے مہ مبارک کو چاک کر ڈالا اور طاقت اور جاہ و حشمت کے میں چور ہو کر طیش میں آئی اور یمن کے گوزن ذان کو حکم دیا کہ اس عربی پیغمبر کو قتل کر کے ہمارے پاس بھیج دو۔ ایانی بادشاہ کی معقول حر کی اطلاع۔ آنحضرت محمد ﷺ کو ملی تو فرمایا کہ اس کی سلطنت بھی پ رہ پ رہ ہو جائے گی۔

دوسری طرف۔ ذان نے بھی ۰ مت میں اپنے داروغہ۔ بویہ کو بھیج کر خسرو پ وین کے حکم کی اطلاع دی۔ آنحضرت محمد ﷺ نے فرمایا کہ خسرو پ وین رات اپنے بیٹے شیریہ کے ہاتھوں مارا۔ یہ سن کر۔ ذان کے ایلچی۔ واپس لوٹے تو مدائن سے بھی خسرو پ وین کے قتل ہونے کی اطلاع۔ ذان کو پہنچ چکی تھی۔ فوراً ہی یمن کے گورنر۔ ذان نے بغیر کسی مل اور خون۔ ابہ کے اسلام قبول کر لیا۔ آنحضرت صلعم نے۔ ذان کو یمن کا گورنر مقرر کیا۔ اس طرح یمن میں اسلام بہت جلد پھیل گیا اور اہم صوبہ۔ ان کے ہاتھ سے نکل گیا۔

خسرو پ وین کے قتل کے بعد اس کا بیٹا شیریہ تخت پر بیٹھا لیکن اونی رونی جھگڑوں کی وجہ سے عرب اور مسلمانوں کی طرف متوجہ نہ ہوا۔ چند روز کے بعد اس کا بھی قتل ہو گیا اور اس کے کمسن بیٹا اردشیر کو تخت پر بٹھایا گیا۔ اینی۔ نیل شہر۔ از (شہریر) نے اردشیر کو موت کے گھاٹ اتار کر خود تخت نشین ہو گیا لیکن ارکان سلطنت نے اس کو قتل کر دیا اور یکے بعد دے خسرو سوم اور خسرو پ وین کے بیٹے جوان شیر تخت نشین ہوئے۔ وہ دونوں بھی قتل کر دیئے گئے اس کے بعد خسرو پ وین کی بیٹی اور شیریہ کی بہن پوران دہ کو تخت پر بٹھایا۔ اسی کے زمانے میں آنحضرت صلعم نے ۶۳۳ء میں وفات پائی۔ پوران دہ ۱۰ سال چار ماہ حکومت کر کے چل بسی۔ اس کے بعد خسرو پ وین کے چچیرے بھائی فیروز نے حکومت سنبھالی لیکن ۱۱ ماہ کے بعد اس کا بھی قتل ہو گیا۔ پھر پوران دہ کی بہن آرمی دہ تخت نشین ہوئی لیکن ۱۱ ان کے مشہور۔ نیل رستم کے ہاتھوں قتل ہو گئی۔ آرمی دہ کے قتل کے بعد ملک میں اتار پھیل گیا۔ اس کے بعد ہری پنجم، خسرو چہارم، فیروز دوم، خسرو پنجم۔ دشاہ ہوئے۔

مورخین لکھتے ہیں کہ خسروؑ ویہ کے قتل کے بعد ۶۲۸ء سے ۶۳۲ء چار سال کی مدت میں رہے۔ ان کے تحت چلوہ افروز ہوئے اور یکے بعد دیگرے انہیں معزول کیا گیا۔ وہ قتل کر دیئے گئے۔ آریہ میں خسروؑ ویہ کا پوتہ ویہ دسوم جو استخر میں گمنامی کی زندگی بسر کر رہا تھا سنہ ۶۳۲ء میں تخت نشین کیا۔ اس نے اپنی ہمت اور شجاعت سے ساسانی حکومت کو مستحکم کرنے کی کوشش کی لیکن کامیابی نہ ملی اور اس کے زمانے میں ان پر مسلمانوں کا قبضہ ہو گیا۔

۶۳۶ء میں آنحضرت صلعم کے وصال کے بعد بیشتر عربی قبائل متحد ہو کر سرزمین جہاد ہو چکے تھے۔ پہلے دو خلفاء یعنی حضرت ابوبکر صدیقؓ اور حضرت عمر فاروقؓ نے بھی پیغمبر اسلام کے ربانی اور دین اسلام کی تبلیغ و اشاعت میں نہایت کام جوشی کا ثبوت دیا۔ حضرت ابوبکر صدیقؓ نے سنہ ۶۱ھ میں خلافت کی جگہ ڈور سنبھالی اور اس سے پہلے فتنہ ارتداد کو فرو کیا۔ اس کے بعد رومیوں اور ایرانیوں کو روکنے اور مدافعت کے لیے عربوں کو آمادہ کر لیا۔ اب رومیوں اور ایرانیوں کے ساتھ مسلمانوں کی لڑائیاں شروع ہوئیں۔ پہلے مرحلے میں حضرت ابوبکر صدیقؓ نے حضرت اسامہؓ کی قیادت میں ایک لشکر رومیوں سے مقابلہ کے لیے ملک شام روانہ کیا تو دوسری طرف وہ ایرانیوں سے بھی غافل نہ رہے۔ ان کا مقصد یہ تھا مدینہ رومیوں اور ایرانیوں کی فتنہ انگیزی اور شر سے محفوظ رہے۔

بَ ذَات السَّلاسل:

ویہ دسوم کی تخت نشینی کے وقت ساسانی خانہ ان کے انتہا کے تمام اسباب ظاہر ہو چکے تھے اور مسلمانوں کو اس کی کمزوری کا پورا اازہ تھا۔ حضرت ابوبکر صدیقؓ نے

حضرت خالد بن ولید کو اسلامی فوج کا سپہ سالار مقرر کر کے زبیریوں کی طرف متوجہ ہونے کا حکم دیا۔ اس میں چھوٹی چھوٹی ریستیں عربوں کی تھیں جن میں سے بیشتر ایانی شہنشاہی کے ماتحت اور بعض ایانی دربار سے گوزن مقرر ہو کر آتے تھے اور حکومت کرتے تھے۔ خالد بن ولید کے سامنے عراق کا ایانی صوبہ حفر (موجودہ کویت) تھا جسے ایان کی سرحد شمار کیا جاتا تھا۔ درباریان کی جانب سے اس کا گوزن ہرمز تھا۔ خالد بن ولید نے ۱۲ھ/۶۳۳ء میں ہرمز کے پاس یہ پیغام بھیجا کہ وہ اسلام قبول کر لے۔ یہ دے۔ ہرمز نے یہ اطلاع درباریان کو دی اور خود فوجیں جمع کر کے اپنے لیے پیش قدمی کی۔ ادھر خالد بن ولید کو اس کی اطلاع ہوئی تو اس نے اپنا لشکر تین حصوں میں تقسیم کر کے ایک حصہ کی سرداری عدی بن حاتم کو دی، دوسرا حصہ قعقاع بن عمرو کے سپرد کیا اور تیسرے حصے کو اپنے ماتحت رکھ کر حفر کی جانب کوچ کیا۔ ایانی فوج کے قریب پہنچ کر تینوں سپہ سالار مل گئے۔ پہلے خالد بن ولید نے ہرمز کو لکھ لکھا۔ ہرمز آگے بڑھا۔ دونوں نے ایک دوسرے پر وار کیا۔ خالد بن ولید نے اسے زمین پر پڑا دیا اور اس کے پیٹھ پر اس کا سر تن سے اکڑ کر دی اور اس کے لباس اور اسلحہ قبضہ کر لیا۔ یہ دیکھ کر ایانی فوجوں نے مسلمانوں پر زور دیا۔ حملہ کیا۔ اب مسلمانوں کے تینوں دستوں نے مل کر ایانیوں کا ڈٹ کر مقابلہ کیا۔ کچھ ہی دیر میں ایانی میدان چھوڑ کر بھاگ نکلے۔ ایانی فوجیں میدان سے بھاگنے نہ پا سکیں۔ اس کے لیے خود ایانی فوجوں کے ایک حصے نے ایانی عامل کے حکم سے اپنے پاؤں میں زنجیریں باندھ لی تھیں۔ اس کے وجود انھیں بھارتیہ پڑا۔ روایت یہ بھی ہے کہ عربوں نے ایانی افواج کے پاؤں میں زنجیریں ڈالی

تھیں۔ ان زنجیروں کی وجہ سے اس لڑائی کا مہم ذات السلاسل۔ زنجیر مشہور ہوا۔ ۳

۱۲ھ:

۱۔ سے قبل ہرمز نے دربارِ ایران کو مسلمانوں کی آمد کی اطلاع دی تھی۔ چنانچہ ہرمز کی مدد کے لیے ایہ بہادر۔ نیل قارن کی قیادت میں بہادر فوجوں کا ایہ دستہ روانہ ہوا۔ راستے میں ہرمز کی شکست خوردہ فوج مل گئی۔ تہ ذہ دم دستے نے ان کی ہمت بٹھائی اور ان کو ہمراہ لے کر مسلمانوں سے مقابلے کے لیے آگے بڑھے۔ نہر کے کنارے دونوں فوجوں کا مقابلہ ہوا۔ اس میں قارن اور ایران کے دوسرے بڑے سردار نوشجان اور قباد مارے گئے اور مسلمانوں کو فتح حاصل ہوئی۔ خالد بن ولید نے رعایا کو کوئی اذیت پہنچائے بغیر لوگوں کو یہ پامادہ کر کے وہاں اسلامی گورن مقرر فرمادی۔ ۴

۱۳ھ:

قارن وغیرہ کے مارے جانے کی خبر۔ دربارِ ایران پہنچی تو وہاں سناٹا چھا گیا۔ فوراً ہی ایہ لشکر۔ ارایہ مشہور شہسوار اعدز کے ساتھ مسلمانوں سے مقابلہ کے لیے روانہ کردیا۔ یہ لشکر دارالسلطنت مدائن (تیسفون) سے روانہ ہو کر دجلہ کے مقام پہنچا۔ اس کی کمک کے لیے پیچھے سے ایہ اورز۔ د۔ لشکر بہمن جادویہ کے ساتھ مدائن سے روانہ ہوا۔ خالد بن ولید نے بھی دجلہ پہنچ کر ایہ لشکر پر حملہ کیا۔ ایہ خون۔ کے بعد ایہ لشکر کو شکست فاش حاصل ہوئی اور مسلمان غا۔ آئے۔ ۵

۶۰۔ اَلیس:

بہن جادو یہ اِنی لشکر کی مدد کے لیے مقام اَلیس پہنچا۔ مفرور اِنی فوج اور بہت سے عیسائی عرب بھی اس کی فوج میں شامل ہو گئے۔ لیکن جادو یہ اس لشکر عظیم کو مقام اَلیس پہ چھوڑ کر کسی ضروری کام سے مدائن کی طرف روانہ ہوا۔ خالد بن ولید کو۔۔ مقام اَلیس میں اِی عظیم لشکر کے موجود ہونے کی اطلاع ملی تو خود ہی اس نے اَلیس کی طرف کوچ کیا اور دونوں فوجوں کے درمیان ۶۰ چھڑ گئی۔ اِنی فوج کی طرف سے مالک بن قیس مقابلے کے لیے آگے بڑھا اور خالد بن ولید کے ہاتھوں مارا۔ اس ۶۰ میں بھی مسلمان فتح و ت سے ہمکنار ہوئے۔ یہ اردشیر کا زمانہ تھا۔ ۶۰

فتح حیرہ:

۶۰۔ اَلیس سے فرا ۶۰۔ پ کر خالد بن ولید نے حیرہ کا محاصرہ کیا جو کافی طول پکڑا۔ اس محاصرے سے شہر کے لوگ عاجز آ گئے۔ لآ حیرہ کا عمرو بن عبدالمسیح دوسرے رؤسا کے ساتھ خالد بن ولید کے ۶۰ مت میں حاضر ہوا اور ۶۰ اج قبول کر کے صلح کر لی۔ اِنی سردار اور اِنی لشکر جو حیرہ میں مقیم تھے اردشیر کی موت کی خبر سن کر راہ فرار اختیار کی۔ حیرہ کے اطراف وجوا ۶۰ میں خالد بن ولید نے چھوٹے چھوٹے فوجی دستے روانہ کیے۔ ہرا ۶۰ قبیلہ ۶۰ ہرا ۶۰ بستی نے ۶۰ یہ اسلام قبول کیا۔ اس طرح دجلہ ۶۰ کے تمام علاقے خالد بن ولید کے ہاتھوں فتح ہو گئے۔ خالد بن ولید حیرہ میں ہی مقیم رہ کر ارد ۶۰ کی مہمات کا انتظام وا ۶۰ ام فرماتے رہے۔ ۷

فتح اریہ: ذات العیون:

حیرہ سے خالد بن ولید نے ای خط ایانی رؤسا کے ماطا و فرمانبرداری قبول کرنے کے لیے ارسال کیا۔ اس خط کا نتیجہ یہ نکلا کہ ایانیوں نے مقام اریہ میں ای عظیم لشکر فراہم کیا اور سابط کے گوز شیرزاد کو اس لشکر کا سپہ سالار بنایا۔ خالد بن ولید اس خبر کو سن کر حیرہ سے اری کی طرف روانہ ہوئے۔ شیرزاد نے اری کی فسیل کے بہر مٹی کا (دمدمہ) تیار کرایا تھا اور عربی لشکر کا مقابلہ کرنے کے لیے پوری طرح مستعد تھا۔ عربوں نے اری کا محاصرہ کر لیا لیکن ایانی فوج کی طرف سے تیروں کی برش شروع ہو گئی جس کے نتیجے میں تقریباً ہزار عرب مجاہدین کی آنکھیں زخمی اور بیکار ہو گئیں لیکن خالد بن ولید نے ہمت نہیں ہاری اور کمزور اور تواناوں کو فوج کر کے خندق میں ڈال دی۔ اس طرح خندق کو عبور کرنے کا راستہ بنایا۔ عربوں نے پہلے دمدمہ پ قبضہ کیا اور پھر فسیل شہر پہنچ کر خون سے شروع کر دی۔ ایانیوں نے زبردستی مدافعت کی لیکن انھیں پپہ ہو پڑا۔ شیرزاد نے خالد بن ولید کے صلح کا پیغام بھیجا لیکن خالد بن ولید نے اسے شہر چھوڑ کر چلے جانے کو کہا۔ چنانچہ شیرزاد شہر چھوڑ کر آیا اور خالد بن ولید فاتحانہ شان سے شہر میں داخل ہوئے۔ ۸

فتح عین التمر:

۱ فتح ہونے کے بعد خالد بن ولید کو معلوم ہوا کہ ایانیوں نے اسلامی لشکر سے مقابلہ کے لیے فوجیں جمع کر رکھی ہیں۔ ان میں عین التمر بھی آیا ہے۔ وہاں

مہران بن بہرام اینیوں کا ایک عظیم لشکر لے کر اہل عرب کے اجتماع عظیم کے ساتھ عقبہ بن ابی عقبہ کی ہمراہی میں۔ وہ ال کی غرض سے خیمہ زن ہے۔ خالد بن ولید وہاں بھی پہنچ گئے۔ عقبہ سے پہلے مقابلے کے لیے میدان میں آئے لیکن وہ نہ ہ کفار ہوئے اور اس کا لشکر بھاگ گیا۔ بہت سے کفار بھی ہوئے۔ یہ منظر دیکھ کر مہران بن بہرام پر ہیبت طاری ہو گئی اور وہ قلعہ چھوڑ کر فرار ہوئے۔ عقبہ کی مفروضہ فوج نے قلعہ میں داخل ہو کر دروازہ بند کر لیا۔ چار دن کے محاصرہ کے بعد قلعہ پر عربوں کا قبضہ ہوا اور عیسائی عرب جو اینیوں کے ساتھ مل کر لڑ رہے تھے مقتول ہوئے۔ ۹۔

ب۔ حصید:

حضرت ابو بکر صدیقؓ نے خالد بن ولید کو یمن عراق اور عیاض بن غنم کو لائی عراق کی مہمات پر مامور کیا تھا۔ خالد بن ولید عربی قبائل و رؤسا کے ساتھ ساتھ ایانی فوجوں سے بھی۔ سرپرکار تھے اور فتح کا چم لہرا رہے تھے۔ انھیں ایم میں عیاض بن غنم و مہمۃ الجندل میں عربی قبائل اور عیسائی گوز سے نبرد آزما تھے۔ اس نے خالد بن ولید سے مدد مانگی۔ خالد بن ولید نے قعقاع بن عمرو کو اپنا۔ مقرر کیا اور دومتہ الجندل کے لیے روانہ ہو گئے۔ وہاں دونوں نے مل کر عیسائیوں کو شکست دی لیکن اس دوران اہل فارس کو معلوم ہوا کہ خالد بن ولید دومتہ الجندل میں ہیں تو انھوں نے حیرہ کو واپس کیا۔ اور مسلمان گوز کو اس علاقے سے بے دخل کرنے کے لیے زور دیا۔ کوشش کی۔ حیرہ کے عربی قبائل نے بھی اینیوں کا ساتھ دیا۔ وہ اینیوں کی مدد سے اپنے سردار عقبہ بن عقبہ کے قتل کا۔ لہ مسلمانوں سے یہ چاہتے تھے۔ زرمہر اور روز بہ در را یہ ان سے ایک لشکر۔ اے لے کر آگے بڑھے۔ حصید کے مقام پر قعقاع

بن عمروؓ اور ابولیلیؓ نے اپنی فوج کے ساتھ ان کا مقابلہ کیا۔ اے ان کے دونوں سردار مارے گئے اور بقیہ فوج بھاگ کر خنفس کی طرف چلی گئی جہاں دوسرے اے انی سپہ سالار بہوذان اپنی فوج کے ساتھ ڈیہ ڈالے ہوئے تھے۔ ابولیلیؓ نے اس کا پیچھا کیا وہ بھاگ کر مضیح کی طرف آئے۔ اس دوران خالد بن ولید بھی دومۃ الجندل سے واپس حیرہ آگئے۔

بَرق:

ڈھائی سال کی خلافت کے بعد حضرت ابوبکر صدیقؓ کا انتقال ہو گیا۔ انھوں نے اپنی زندگی ہی میں مسلمانوں سے صلاح و مشورہ کر کے حضرت عمر فاروقؓ کو اپنا جانشین مقرر کر دیا تھا۔ اس وقت آرمینیا، ایران کی ملکہ تھی۔ زبیر بن عوف جو ایران کے ماتحت تھا حضرت ابوبکر صدیقؓ کے دور خلافت میں ہی مسلمانوں کے قبضہ میں آ گیا تھا اور خالد بن ولید کو رومیوں سے بکریوں کے لیے شام کی طرف روانہ کر دیا تھا۔ حضرت عمرؓ کے خلیفہ مقرر ہونے کے بعد رومیوں اور ایرانیوں سے لڑائی پوری شدت کے ساتھ شروع ہو گئی۔ حضرت عمرؓ نے پہلے ہی ہفتے میں شہنشاہ بن حارثہ اور ابو عبید بن مسعود ثقفی کو سپہ سالار بنا کر عراق کی جانب روانہ کر دیا۔ دوسری طرف ایرانیوں نے بھی تمام رؤسائے عراق کو مسلمانوں کے خلاف آمادہ کر لیا تھا اور ایران کے دربار میں اسان کے گوزرستم فرخ زاد نے اپنے منظم فوج تیار کر لی تھی۔ سواد اور حیرہ کے مرزبانی بھی مسلمانوں سے مقابلہ کے لیے تیار تھے۔ رستم نے اپنے زبیر بن عوف کے شہنشاہ بن حارثہ سے مقابلہ کے لیے روانہ کی۔ دوسری جانب فوج شاہی خانہ ان کے سپہ سالار تجربہ کار سپہ سالار سی کی قیادت میں کسکر کی طرف بھیجی گئی اور تیسرا عظیم

الشان لشکر جابن کی سپہ سالاری میں نشیبی فرات کی طرف کوچ کیا اور مقام رقی میں پٹاؤ ڈالا۔^{۱۰} بن حارثہ حیرہ سے خفان کے مقام پہ پہنچے اور ابو عبید بن مسعود ثقفی بھی ان سے جا ملے۔ ابو عبید نے آگے بڑھ کر رقی میں جابن پہ دھاوا بول دیا اور انیانی فوج منتشر ہو گئی۔ ایہ مسلمان سپاہی مطرب بن فضہ ربیعہ نے انیانی لشکر کے سپہ سالار جابن کو قتل کر لیا لیکن اس نے دھوکے سے امان حاصل کر لی اور وہاں سے رخصت ہو کر اپنی مفرد فوج کے ساتھ کسکر میں سی سے جا جو وہاں پہلے سے خیمہ زن تھا۔^{۱۰} فتح کسکر:

جابن کی شکست کی خبر۔ درمدین پہنچی تو رستم فرخ زاد نے جالینوس کی سرکردگی میں سی کی کمک کے لیے کسکر کی طرف ایہ فوج روانہ کی لیکن جالینوس کے وہاں پہنچنے سے پہلے ہی ابو عبید نے مقام قاطیہ میں سی کی فوج پہ حملہ کر دیا۔^{۱۱} بن حارثہ اور مسلمانوں کے دوسرے سردار سعد بن عبید اور سلیط بن قیس آگے بڑھ کر انیانی فوج پہ ٹوٹ پڑے۔ سی مقابلے کی تاب نہ لا سکا اور راہ فرار اختیار کی۔ لشکر انیانی بھاگ کھڑا ہوا اور ان کے خیموں اور زاروں پہ قابض ہو گئے۔ سی کی شکست کی خبر سن کر جالینوس مقام قشیا میں ٹھہریا۔ ابو عبید قاطیہ اور کسکر سے نکل کر جالینوس پہ حملہ آور ہوا۔ وہ تاب مقاومت نہ لا کر مدین کی طرف بھاگ نکلا۔ اس طرح مسلمانوں نے سواد کے تمام علاقوں کو تسخیر کر لیا۔^{۱۱} پل قس الناطف:

جالینوس۔ شکست کھا کر مدین پہنچا تو درمیں کہرام مچا اور عربی

حملوں سے مملکت ایں کو شدید خطرات کا سامنا تھا۔ رستم فرخ زاد نے عربوں سے انتقام لینے کا مصمم ارادہ کر لیا۔ اس نے بہمن جادویہ (بہمن درازا۔ و) کی سرکردگی میں ایں فوج آراستہ کر کے ہر قسم کے جنگی ساز و سامان اور رسد کے ساتھ مدائن سے روانہ کیا اور اس کی کمک کے لیے جالینوس کو مقرر کیا۔ پوری فوج بڑے کروفر کے ساتھ دریائے فرات کے کنارے بل کے قریب قس الناطف کے مقام پر خیمہ زن ہوا۔ ابو عبید بن مسعود ثقفی کو اس کی اطلاع ہوئی تو وہ بھی ایں لشکر کے ساتھ فرات کے دوسرے کنارے پر مقام مرو میں مقیم ہوئے۔ دریائے فرات پر کشتیوں کا پل بنایا۔ اور اسلامی فوج دریائے کو عبور کر گئی۔ صفیں آراستہ ہو اور فریقین کے درمیان بڑا چھڑ گئی۔ ایں فوجیں ہاتھیوں پر بیٹھ کر تیر سارے لگیں۔ عربی گھوڑے ان کے مقابلے کا نہ آسکے اور ہاتھیوں کو دیکھ کر کئے گئے۔ ابو عبید کو پیادہ ہو کر لڑنے پر مجبور ہوا۔ ایں فوج نے اسلامی صفوں کو کچلنا شروع کر دیا۔ قسمتی سے ابو عبید بھی ایں سفید ہاتھی کے پاؤں کے نیچے آ گئے اور کچلے گئے۔ اس میں کئی مسلمان سردار شہید ہوئے اور پہلی رات ایں فوج کو فتح ہوئی اور مسلمانوں نے راہ فرار اختیار کی۔ اس حادثہ میں بن حارثہ نے اسلامی چم کو سنبھالا اور مدافعت اور استقامت میں بہادری کا اظہار کیا اور ایں حملے کو روک رکھا لیکن انہیں کوئی کامیابی نہیں ملی اور چار چھ ہزار مسلمان اس لڑائی میں شہید ہوئے۔ یہ لڑائی ماہ شعبان ۳۱ھ کو واقع ہوئی۔ ۱۲

ب۔ بویہ :

حضرت عمر فاروقؓ کو اس شکست اور زبردستی جانی نقصان کا عظم

ہوا تو انھوں نے ایانیوں سے بکری تیاری شروع کر دی اور عراق عرب میں ایانی فوج تشکیل کی جسے 'بن حارثہ کی مدد کے لیے روانہ کر دیا۔ رستم فرخ زاد نے خبر پتے ہی مہران ہمدانی کی سپہ سالاری میں ایانی فوج روانہ کی۔ 'بن حارثہ نے دریائے فرات کے کنارے مقام بویہ میں اپنی فوجوں کو جمع کیا۔ اب دونوں فوجیں آمنے سامنے تھیں۔ مہران نے دریائے عبور کی اور مسلمانوں پر حملہ کر دیا۔ مسلمانوں نے بھی خوب دادشجا دی۔ ایانی فوج کا سپہ سالار مہران مارا گیا اور مسلمان غائب آگئے۔ ایانی فوج میں بھگدڑ مچ گئی۔ 'بن حارثہ نے پل کو توڑ دیا کہ ایانی فرار نہ ہونے پائے۔ ہزاروں کی تعداد میں ایانی قتل ہوئے اور بہت سے دریائے فرات میں غرق ہوئے۔ اس لڑائی کے بعد سواد سے لے کر دجلہ مسلمانوں کے قبضہ میں آئی۔ یہ لڑائی ماہ رمضان ۳۱ھ میں ہوئی۔ اس طرح 'بن حارثہ کی سرکردگی میں مسلمانوں نے اپنی شکست کا شدید انتقام لیا اور اپنے کھوئے ہوئے علاقوں کو پھر سے واپس لے لیا۔

بویہ میں شکست کے بعد ایانیوں کے دلوں میں عربوں کی بہادری کا زبردست سکھ بیٹھا۔ اس وقت ایان میں ایانی عورت کی رائے حکومت تھی اور مملکت کے تمام امور رستم بن فرزداد کے ہاتھ میں تھے۔ امرا اور رؤسائے ہم صلاح و مشورہ کر کے اس عورت کو تخت سے اتار دیے اور یزد سوم کو تخت پر بٹھایا جو خسرو ویکاکا پوتا اور شہر رکاب تھا۔ وہ ایانی حبشی عورت کے لطن سے تھا اور جان کے خوف سے استخر میں روپوش تھا۔ اس کے اشرافانہ اوصاف کی کمی تھی۔ امراء اور رؤسائے اپنے اختلافات بھلا کر ملک کی حفاظت اور امت کے لیے کمر باندھیں اور قلعوں کو مضبوط کر

شروع کر دی۔ ۱۳

قادیسیہ:

حضرت عمر فاروقؓ دو محاذ پر لڑ رہے تھے۔ رومیوں سے شام میں اور اہل فارس سے عراق عجم میں۔ ۵۳۶ء - خلیفہ دوم شام کی مہمات سے فارغ ہو چکے تھے اور دمشق مسلمانوں کے قبضہ میں آچکا تھا۔ ابوعبید اور خالد بن ولید شام کی مہم پر تھے۔ اس سے عربوں کے حوصلے کافی بلند ہو گئے اور ۶۳۶ء میں خلیفہ نے ایران پر حملے کی تیاری کا حکم دیا اور سعد بن ابی وقاص کو اسلامی فوج کا سپہ سالار مقرر کیا۔ سعد بن ابی وقاص پورے جوش و خروش کے ساتھ عراق کی سمت روانہ ہوئے۔ راستے میں بنی حارثہ بھی آٹھ ہزار فوج کے ساتھ ان سے مل گئے لیکن جسر کے مقام پر وہ زخمی ہو گئے تھے اور کچھ دنوں بعد ان کا انتقال ہو گیا۔ سعد بن وقاص مقام ثعلبہ اور سیراف کو عبور کرتے ہوئے آگے بڑھے۔ قبیلہ بنی سعد اور اشعث بن قیس اپنے سپاہیوں کے ساتھ ان کی فوج میں شامل ہو گئے۔ خلیفہ کی جانب سے اسلامی فوج کو قادیسیہ پہنچنے کا پیغام۔ قادیسیہ پہنچ کر لشکر اسلام کو لشکر فارس کے انتظار میں دو ماہ کا انتظار کرنا پڑا۔ لشکر اسلام کم و بیش تیس ہزار افراد پر مشتمل تھی۔

یہ دوسوم کو۔ لشکر اسلام کے قادیسیہ پہنچنے کی اطلاع ملی تو اس نے ایک لاکھ ۲۰ ہزار افراد پر مشتمل ایک لشکر ارلے کر رستم فرخ زاد کو عربوں کے روز روز کے جھگڑے کو ختم کرنے کے لیے قادیسیہ جانے کا حکم دیا۔ رستم مدائن سے روانہ ہوا اور مقام سابط میں مقیم ہوا۔ وہ ہر طرح کے سامان حرب سے مسلح اور لڑائی کے جوش میں ڈوبا ہوا تھا۔

خليفة نے سعد بن ابی وقاص کو قبل از ۱۰۰ ای۔ سفارتی وفد شاہ ایران
۱۰۰ دسوم کے پس بھیجے کا حکم دیا۔ سعد بن ابی وقاص نے رہ افراد پر مشتمل یہ سفارتی
وفد قادسیہ سے مدائن کی طرف روانہ کیا جن میں نعمان بن مقرن، قیس بن زرارہ،
اشعت بن قیس، فرات بن حبان، عاصم بن عمر، عمرو بن معد ب، مغیرہ بن شعبہ، معنی
بن حارثہ، رد بن حابہ، بشیر بن ابی رہم، حظلہ بن الربیع اور عدی بن سہیل شامل
تھے۔ تمام سفرا رستم کے لشکر کو چھوڑتے ہوئے مدائن (تیسفون) پہنچے۔ ۱۰۰ دے
در۔ رکوا راستہ کیا اور ان کا شاہراہ استقبال کیا لیکن ان کی سادگی اور سپاہیانہ وضع کو دیکھ
کر در۔ ری حیران رہ گئے۔ شاہ ایران نے معمولی سوالات کیے اور پھر آنے کا مقصد
دریفت کیا۔ نعمان بن مقرن نے قبول اسلام کیا۔ یہ کی پیش کش کی لیکن مذاکرات
۱۰۰ کام ہو گئے۔ دشاہ نے ان کو حقارت کی سے دیکھا اور دو۔ کی پیش کش کی لیکن
قیس بن زرارہ نے در۔ ری میں ای۔ ولولہ انگیز تقریر کی اور دو۔ رہ۔ دشاہ سے اسلام قبول
کرنے کی۔ یہ دینے کی۔ ت کی۔ لیکن۔ دشاہ کا رویہ ابا۔ آمیز رہا اور مٹی کے ای۔
ٹوکروے کے ساتھ مدائن سے نکل جانے کا حکم دیا۔ عاصم بن عمرو نے مٹی کا ٹوکرا اٹھایا
اور مدائن سے نکل گئے۔ در۔ ریوں کو ۱۰۰ دکایہ فعل اور مسلمانوں کی یہ حر۔ گوار
ری۔

اس واقعہ کے بعد رستم سابط سے در۔ ری ان پہنچا اور ۱۰۰ دے صلاح
و مشورے کے بعد عربوں سے ۱۰۰ کرنے کے لیے فوجی تیاری کا حکم دیا اور کربلائے
معلیٰ کے قریب۔ مقام قادسیہ میں عربوں کے خلاف ایانی فوجیں صف آرا
ہو گئیں۔ ۱۰۰ سے پہلے ہرمز می ای۔ پہلوان میدان میں اتالیکن وہ غا۔ بن

عبداللہ اسدی کے ہاتھوں فٹار ہوئے۔ اس کے بعد کئی ایانی پہلوان فٹار ہوئے اور دونوں فوجوں کے درمیان گھمسان کی۔ چھڑ گئی۔ ایانیوں نے جنگی حکمت عملی کے تحت سے پہلے ہاتھیوں کی صف کو آگے کیا۔ جنگی ہاتھیوں نے اسلامی لشکر کو بہت نقصان پہنچا۔ لآ سعد بن ابی وقاص نے ہاتھیوں پر تیرا ازی کا حکم دیا۔ نتیجہ یہ ہوا کہ ہاتھی پیچھے لگے۔ شام میدان کارزار م رہا لیکن پہلے دن ایانیوں کا پہلہ بھاری رہا۔ اس دن پنج سو مسلمان شہید ہوئے۔

دوسرے دن صبح شہداء کی فین عمل میں آئی اور مسلمان پھر میدان میں آکر ڈٹ گئے۔ اسی دوران ملک شام سے قعقاع بن عمرو مسلمانوں کی کمک کے لیے قادیسیہ پہنچ گئے۔ قعقاع نے میدان میں اُت کر ایانیوں کو لاکارا۔ بہمن جادیہ ان کے مقابلے پر آیا اور مارا۔ اس کے بعد پھر خوزیہ۔ چھڑ گئی۔ اس دن بھی ہاتھیوں کا لشکر مسلمانوں کے لیے بہت سخت رہا۔ اب مسلمانوں نے نئی پیر کی اور اوس پر بی بی جھولیں ڈال دیں۔ ایانی گھوڑے ان کو دیکھ کر۔ کئے لگے اور ایانیوں کو کافی نقصان پہنچا۔ ان کے کئی شہسوار مارے گئے اور شام۔ جاری رہی۔ اس دن ای ہزار مسلمان اور دس ہزار ایانی میدان میں مارے گئے۔

تیسرے دن پھر دونوں فوجیں ای دوسرے کے مقابل آگئیں۔ ایانیوں نے پھر ہاتھیوں کو آگے رکھا۔ ملک شام کے امدادی فوج کے سردار قعقاع بن عمرو اور عاصم نے مل کر سفید ہاتھی حملہ کیا اور اسے مار ڈالا۔ دوسرے ہاتھیوں پر بھی حملہ کیا اور نیزہ سے ہاتھیوں کی آنکھوں کو اہا کر دیا۔ چنانچہ ہاتھی اپنی جان بچا کر بھاگنے لگے اور ایانی لشکر کو روئے تے چلے گئے جس سے ایانیوں کو بھاری نقصان ہوا۔ شام۔

لڑائی جاری رہی۔ تھوڑی دیر کے لیے دونوں فوجیں ایسے دوسرے سے اہو اور پھر مستعد ہو کر ایسے دوسرے کے مقابل صف آرا ہو گئیں۔ رات بھر لڑائی جاری رہی۔ عرب دستوں نے اینیوں پر شہ خون مارا اور انھیں آرام نہ کرنے دیے۔ اس کے بعد اینی فوج میں بھگدڑ مچ گئی اور وہ منتشر ہو گئی۔

چوتھے دن کی لڑائی میں تیز آہی کے رستے آلود جھوٹوں نے اینیوں کا کام اب کر دیا۔ لشکر اسلام نے اس موقع سے فائدہ اٹھاتے ہوئے اپنے حملوں کی شدت مزید سخت کر دی۔ عربوں نے اینیوں کے قلب لشکر کو تھس کر ڈالا۔ قلعہ کی فوج اس مقام پر پہنچ گئی جہاں رستم ایسے تخت زریں پر بیٹھ کر احکامات جاری کر رہا تھا۔ رستم تخت سے اتر کر سر پیکار ہوا اور زخمی ہو کر بھاگنے لگا۔ ہلال بن علقمہ نے اس کا پیچھا کیا اور وہ نہر میں پڑا۔ ہلال نے اسے کھینچ کر ہرن کالا۔ اس کا کام تمام کر کے اس کے تحت پکڑا ہوا اور زور زور سے نے لگا۔ ”اکی قسم میں نے رستم کو قتل کر دیا ہے۔“ اتنا ہی اینیوں کے ہوش و حواس ختم ہو گئے اور اپنی جان بچا کر بھاگ نکلے۔ ۳۰ ہزار کی تعداد میں اینی اس جنگ میں مارے گئے اور مسلمانوں کی طرف سے چھ ہزار لوگ شہید ہوئے۔ اس طرح اینیوں کو مکمل شکست ہوئی اور ان کا مشہور پچم ”درفش کاوینی“ ضرار ابن الخطاب کے ہاتھ لگا جسے اس نے ۳۰ ہزار دینار میں فروخت کیا حالانکہ اس زمانے میں اس کی قیمت دو لاکھ دس ہزار تھی۔ رستم کا سامان و اسلحہ ہلال بن علقمہ کو دیا۔ اس طرح مسلمانوں کو فتح عظیم نصیب ہوئی اور اس کی خوش خبری خلیفہ کو دی گئی۔ خلیفہ نے مسجد میں لوگوں کو جمع کیا اور فتح کی خوش خبری کو سنائی اور انہیں اپنا تقریر کی۔ ۱۴

فتح بل و کوٹی:

قادسیہ کی ۱۰ میں شکست کھا کر ایانی بل پہنچے اور ۱۰ کی تیاری شروع کر دی۔ ادھر دو ماہ ۱۱ قادسیہ میں قیام کے بعد خلیفہ کے حکم پر دارالسلطنت مدائن کی طرف روانہ ہوئے۔ لشکر ۱۱ بل کے قریب ۱۲ پہنچے تو ایانیوں کو اس کی خبر ہو گئی اور وہ مدائن، اہواز اور نہاوند کی طرف فرار ہو گئے۔ اس طرح بغیر ۱۰ کے بل لشکر اسلام کے تصرف میں آئے۔ سعد بن وقاص نے زہرہ بنیوہ کو ایانی لشکر کے ساتھ آگے بڑھنے کا حکم دیا اور بعد میں وہ اس کے پیچھے روانہ ہوئے۔ زہرہ ۱۳ کوٹی کے مقام پر پہنچے تو وہاں ایانیوں کا مشہور سردار شہرہ ران کے مقابلہ کے لیے میدان میں آئے۔ کوٹی وہ مقام ہے جہاں عمرو نے حضرت ابراہیم خلیل اللہ علیہ السلام کو قید کیا تھا۔ دونوں کے میان ۱۴ ہوئی اور شہرہ ران ایانی اور کوٹی پر بھی عربوں کا قبضہ ہوئے۔ ۱۵

فتح بہرہ شیر:

کوٹی سے نکل کر مدائن کی طرف آگے بڑھے اور بہرہ شیر میں قیام کیا۔ بہرہ شیر مدائن کے قریب ۱۵ مقام تھا جہاں دارالسلطنت کی حفاظت کے لیے زہرہ ۱۶ قلعہ، شاہی ایوان اور شاہی محافظ دستوں کا رسالہ تھا۔ مدائن اور بہرہ شیر کے درمیان دریائے دجلہ حائل تھا۔

شاہ ایانی یہاں کبھی کبھی قیام بھی کرتے تھے۔ لشکر اسلام آگے بڑھتے ہوئے بہرہ شیر پہنچے ۱۷ اور شہر کا محاصرہ کر لیا۔ تین ماہ ۱۸ محاصرہ جاری رہا۔ لاکھ لاکھ ایانی مقابلے کے لیے ہر نکلے اور مقتول و مفروز ہوئے اور لشکر اسلام نے قلعہ پر قبضہ

جمالیہ۔ اس کی اطلاع۔ یہ دیکھ کر تو اس نے مدائن سے اموال و ائیں کے ساتھ
راہ فرار اختیار کی جو لشکر اسلام کے لیے خطرے کا۔ ۱۶ تھا۔
فتح مدائن:

۶۳۷ء میں لشکر اسلام نے دریائے دجلہ کو عبور کیا اور مدائن (تیسفون) کی
طرف کوچ کیا اور شہر کی مختلف سمتوں سے شہر میں داخل ہو کر شروع کیا۔ سعد بن ابی
وقاص قصر ابیض (شاہی محل) میں داخل ہوئے اور تخت کسریٰ پر رکھا۔ جمعہ کا
دن تھا۔ لشکر اسلام نے اس میں جمعہ کی زادگی۔ مال غنیمت کے طور پر سونے،
چاندی، جواہرات کی موتیاں، کسریٰ کا شاہی لباس، بیش قیمت نوادرات، زرہیں،
تلواریں اور کسریٰ کا فرش وغیرہ حاصل ہوئے۔ اس طرح دارالسلطنت بھی عربوں
کے تسلط میں آئی۔ مال غنیمت کو مدینہ بھیج دیا اور خلیفہ نے اسے لوگوں میں تقسیم کر
دیا۔ ۱۷
جلولاء:

دوسوم قصر تیسفون سے فرار ہو کر حلوان میں مقیم ہوا اور فوج کو تیار دینا
شروع کیا۔ رستم بن فرخ زاد کے بھائی داد بن فرخ زاد نے یہ دیکھ کر ایما چلولاء
میں بیسی مقدار میں سامان حرب کے ساتھ اپنی فوج تشکیل دی۔ قلعہ اور شہر کے ارد گرد
خندقیں کھدوائی گئیں۔ سعد بن ابی وقاص نے اس کی خبر خلیفہ کو دی۔ خلیفہ کے حکم پر
ہاشم بن عتبہ رہ ہزار فوج لے کر جلولاء کی طرف روانہ ہوئے۔ مقدمۃ الجیش قعقاع
کے سپرد ہوا۔ معشر بن مالک کو میمنہ اور عمرو بن مالک کو میسرہ کی سرداری سونپی گئی اور

سابقہ پ عمرو بن مرہ مقرر ہوئے۔ لشکر اسلام نے جلولاء پہنچ کر شہر کا محاصرہ کر لیا۔ یہ محاصرہ کئی مہینے جاری رہا۔ لاکھ عرب اور عجم کے لشکر کی مدد بھیڑ ہوئی۔ اینیوں نے زبردستی مقابلہ کیا لیکن کام و مراد ہوئے اور شکست کا منہ دیکھنا پڑا۔ اس میں اپنی لشکر کا سرداری کا شندہ مہران میدان چھوڑ کر بھاگ نکلا۔ یہ دیکھ کر اس شکست کا حال معلوم ہوا تو وہ حلوان سے بھاگ کرری کی جا۔ یہ معرکہ ۱۶ھ میں پیش آیا۔ ۱۸

بصرہ اور کوفہ کی تعمیر:

اب عربوں اور اینیوں کے درمیان جتنی بھی جنگیں ہوئی تھیں وہ عراق کی سرزمین پر لڑی گئی تھیں۔ وہ تمام علاقے ساسانی مملکت کا حصہ تھے لیکن عراق کی آب و ہوا عربوں کے موافق نہیں تھی۔ خلیفہ نے اس پریشانی کو محسوس کیا اور فرمان جاری کیا کہ عربوں کے لیے ایسی جگہ فوجی چھاؤنی قائم کی جائے جو صحت بخش بھی ہو اور لڑائی کے بعد فوجیں قیام بھی کر سکیں۔ چنانچہ ۱۷ھ میں دجلہ کے قریب ابلہ شہر کے کھنڈرات کے سامنے بصرہ میں مکانات بنائے گئے جن کے چھپر پھوس کے تھے۔ اسی سال قدیم حیرہ کے کوفہ کی تعمیر ہوئی جن کی آب و ہوا عربوں کو بہت راس آئی۔ ان دونوں شہروں کی تعمیر کے بعد شہر مدائن (تیسفون) اور حیرہ کا ۱۹ھ

فتح اہواز اور ہرمزان کا قبول اسلام:

قادسیہ میں شکست کھا کر اینیوں کا مشہور سردار ہرمزان بھاگ کر اہواز کے صدر مقام خوزستان آیا تھا اور وہاں قابض ہو کر آزادانہ اور خود مختارانہ حکومت کر رہا تھا۔

عربوں نے بصرہ اور کوفہ کی فوجی چھاؤنیوں سے اس پہ حملہ کیا اور شکست دی۔ اس نے یہ دے کر عربوں سے صلح کر لی اور ابواز پہ اپنی حکومت قرار دے کر یاب ہوئی۔ کچھ دنوں کے بعد اس نے بغاوت اور سرکشی کی اور یہ دے کے احکام اور اس کے عزائم کو کامیاب بنانے کی تیاریاں کرتا رہا۔ سعد بن ابی وقاص نے اس فوجی دستہ بھیج کر اسے رام ہرمز کے میدان میں شکست دی۔ ہرمزان وہاں سے فرار ہو کر تشریف لے کر اور فوجیں جمع کرنے لگا۔ خلیفہ نے ابوموسیٰؓ کو بصرہ کی فوج کا سردار بنا کر بھیجا۔ وہاں سے وہ اپنی فوج لے کر تشریف لے گئے اور چھڑ گئی۔ شدید لڑائی کے بعد تشریف پ مسلمانوں کا قبضہ ہو گیا اور ہرمزان قلعہ میں محصور ہو گیا۔ ہرمزان نے خلیفہ سے ملنے کی درخواست کی۔ ابوموسیٰؓ نے اسے انس بن مالک اور اخف بن قیس کے ہمراہ مدینہ بھیج دی۔ خلیفہ کے حسن سلوک سے وہ بے حد متاثر ہوا اور اسلام قبول کر لیا۔ اسے مدینہ میں رہنے کی جگہ دی گئی اور فارس کی مہم کے سلسلے میں اس سے مشورہ کیا جانے لگا۔ ۲۰

۲۰ نہاد :

فتح مدائن اور جلولاء کے بعد یہ دے سوم اپنے م و حشم کے ساتھ رے میں مقیم ہوا تھا۔ وہاں سے اس نے مختلف مقامات کا دورہ کیا اور اسان کے شہر مرو میں قیام کیا اور فوج کو فراہم کرنے میں مصروف ہو گیا۔ اس نے اطراف و جوار کے امراء اور حکام کو مسلمانوں کے خلاف خطوط لکھے اور انہیں غیرت دلا کر کے لیے آمادہ اور مستعد کیا۔ اس کی کوششوں کے نتیجے میں اسان، طبرستان، اصفہان، ہمدان، کرمان و فارس وغیرہ سے اسے لشکر اور فراہم ہو گیا جس کی تعداد ایک لاکھ

پچاس ہزار بتائی جاتی ہے۔ یہ دے دے فیروزان بقول د مروان شاہ کو اس لشکر عظیم کا سپہ سالار بنا کر نہاؤ کی طرف روانہ کیا۔ خلیفہ دوم حضرت عمر فاروقؓ نے بھی لشکر اسلام کو بلاد فارس کی طرف پیش قدمی کی اجازت دے دی۔ سعد بن ابی وقاص ان دنوں مدینے میں تھے۔ ان سے صلاح مشورہ کر کے خلیفہ نے نعمان بن مقرن کو لشکر اسلام کا سپہ سالار بنایا۔ انھوں نے فوج مرتب کی اور نہاؤ کی طرف روانہ ہو گئے۔ اہواز کی مقیم فوج کو انھوں نے فارس اور اصفہان کی بندی کے لیے فرمان جاری کیا کہ اہل نہاؤ کو مدد مل سکے۔ تیس ہزار افواج کے ساتھ نعمان بن مقرن نہاؤ پہنچے۔ ۶۳۲ھ/۲۱ء میں دونوں فوجوں کے درمیان ایہ فیصلہ کن چھڑ گئی جو تین دنوں جاری رہی۔ ابتدا میں عربوں نے بہادر کا طریق اختیار کیا اور قلعہ کے انہوں کا مقابلہ کرتے ہوئے آہستہ آہستہ پیچھے ہٹ شروع کیا۔ ایانی فتح کی خوشی میں آگے بڑھتے چلے گئے لیکن زہد عرب دستوں نے نعمان بن مقرن کی سرکردگی میں ان پر دھاوا بول دیا لیکن معرکہ قتال کی شدت میں وہ شہید ہو گئے۔ ان کے بھائی نعیم بن مقرن نے اسلامی چم ہاتھ میں لیا اور بہادر جاری رکھی۔ لشکر اسلام کی کمان بن یمان نے سنبھالی اور بہادر نے کافی شدت اختیار کر لی۔ لایانی فوج کا سپہ سالار فیروزان مارا۔ ہزاروں کی تعداد میں ایانی اس میں کام آئے اور بقی نہاؤ سے جان بچا کر فرار ہو گئے۔ اس میں بے شمار مال غنیمت ہاتھ آیا اور عربوں نے اسے فتح الفتوح کا مہم دی۔ اس نے ایان کی قسمت کا فیصلہ کر دیا۔ یہاں یہ ذکر کرنا ضروری ہے کہ خلیفہ دوم حضرت عمر فاروقؓ کا قاتل فیروز ابولونہاؤ کا ہی شہنشاہ تھا اور اسی میں اسے قتل کیا گیا تھا۔ ۲۱

۱۔ ان کی تسخیر عام:

فتح نہاؤ: کے بعد مفرورانی ہمدان میں جمع ہوئے۔ نعیم بن مقرن اور قعقاع بن عمرو نے ان فراریوں کا قلع قمع کرنے کے لیے ہمدان پہنچ کر شہر کا محاصرہ کر لیا اور باسانی ہمدان پر قبضہ کر لیا۔ اس کے بعد خلیفہ نے ان کے مختلف صوبوں اور سمتوں کی تسخیر کے لیے مختلف سرداروں کو مزد کیا۔ کوفہ اور بصرہ کی چھاؤنیوں کی فوج اور سرداروں نے مل کر ان کی تسخیر کے کام میں مصروف ہو گئے اور فتوحات کا سلسلہ شروع ہوا۔ عبداللہ بن عبداللہ نے اصفہان، نعیم بن مقرن نے رے و آذربائیجان، نعیم بن مقرن کے بھائی سویہ بن مقرن نے قومس و گان، بکیرؓ نے آرمینیا، عاصم بن عمرو نے سیتان، سہل بن عدی نے کرمان، حکم بن عدی التغلی نے ان یعنی بلوچستان (ایانیوں کا جگدار) وغیرہ کو فتح کیا۔ اسان کی فتح کی مہم پر احنف بن قیس کو مقرر کیا۔ اس نے پہلے ہرات فتح کیا اور مرو کی جا۔ پیش قدمی کی جہاں یہ دہاں مقیم تھا۔

۲۔ دوسوم کا عبرتناک ام:

نہاؤ: میں شکست کے بعد یہ دہاں پہلے رے، پھر اصفہان اور مرو میں پناہ لی۔ لیکن قسمت نے اس کی وری نہیں کی۔ احنف بن قیس اس کے تعاقب میں مرو پہنچا لیکن وہ وہاں سے بھاگ کر بلخ پہنچا اور بلخ میں شکست کھا کر تکتان کے علاقے میں آیا۔ احنف بن قیس نے پورے اسان پر قبضہ کر لیا اور مرو و روزکو دارالصدر بنایا۔ یہ دہاں نے مغفور چین اور خاقان تکتان سے مدد کی درخواست کی اور

خاقان تستان کے پس فرغانہ ۱۰۔ تڪوں كى مدد سے اس نے مروروز پہ حملہ كىا
 ليكن شكست كھائى۔ وہ اپنے تمام زرو جواہر ۱۰ انے اور مال واسباب كے ساتھ خاقان
 تستان ۱۰ چين كے پس جا چاہتا تھا۔ ۱۰ انيوں نے اس كى مخالفت كى ليكن ۱۰ د
 نے نہيں ما۔ ۱۰ لآ اس كے ہى اميروں اور سرداروں نے اس كا سارا مال و متاع
 چھين ليا۔ ۱۰ د دشاهى خانہ ان كے ساتھ خاقان كے پس پہنچا اور فرغانہ ميں رہنے
 لگا۔

خليفہ سوم حضرت عثمان غنى ؓ كے دور خلافت ميں عبداللہ بن عامر نے فارس
 كا صوبہ فتح كيا۔ اس زمانے ميں ۱۰ د جور كے مقام پہ قيام پہا۔ جسے اردشير حرہ
 بھى كہا جاتا ہے۔ اس اثناء ميں ۳۰ھ ميں ۱۰ د وہاں سے بھاگ كر كرمان ۱۰
 اور وہاں سے ۱۰ چھوٹى سى جما ۱۰ كے ساتھ بھاگ كر مرو ۱۰۔ مرو ميں اس نے
 وہاں كے زمينداروں اور شندوں سے مال و زر طلب كيا انھوں نے دينے سے
 انكار كر ديا۔ اہل مرو كو اپنى جان كا ۱۰ بيشہ ہوا تو انھوں نے۔ دشاه اور اس كے ساتھیوں پہ
 شبنون مارا۔ دشاه كے ساتھی مارے گئے ليكن وہ بچ نكلا۔ وہ اپنا شاہى لباس اور تلوار
 لگائے ہوئے تھا اور تاج بھى پہن ركھا تھا۔ اسى حا ۱۰ ميں وہ مرغاب كے كنارے پہ
 ۱۰ چكى والے كے گھر پہنچا۔ چكى والے نے اس كے قيمتى لباس اور بيش بہا جواہرات
 كے لالچ ميں ۳۲ھ ميں اسے موت كے گھاٹ اتار ديا اور اس كے ساز و سامان پہ قبضہ
 كر ليا اور اس كى لاش نہر مرغاب ميں ۱۰ دى۔
 ۱۰ د كے قتل كى اطلاع ۱۰ مرو كے عيسائى پہ درى ايليا كو ہوئى تو اس نے
 شيرين كے پوتے كا حوالہ دے كر عيسائيوں كو جمع كيا اور اس كى لاش استخراج لے گئے۔

پھر عیسائی مذہبی پیشوا مطران نے مرو میں پ در یوں کے . غ کے ۱۰ را یہ مقبرہ بنایا اور
اسے دفن کر دیا ۔ ۲۲

حضرت عثمان غنیؓ کے دور خلافت میں بھی عبداللہ بن عامر کے بصرہ کا گورنر
مقرر ہونے کے ساتھ ہی . بٹے . بٹے معر کے ہوئے ۔ انھوں نے اصطخر ، جور ،
اسان ، طبرستان اور . جان وغیرہ کے علاقے فتح کیے ۔ مرزبوں سے بھی
معاهدے کیے گئے ۔ ان معاہدوں میں ادائے . اج کے عوض مذہبی آزادی اور ذاتی
اک کی حفاظت کی ضما . دی گئی ۔ . سے خاص . ت یہ کہ اس دور میں . د کی
موت کے بعد ساسانیوں کی عظیم الشان سلطنت کا خاتمہ ہوا جس کی . یہ دار دشیر نے
ڈالی تھی حالا . یہ د کی موت کے بعد اس کے . یہ فیروز سوم نے فغفور چین کی
حمایہ . سے خود کو . دشاہ ایا ان ہونے کا اعلان کیا لیکن ۶۸۴ء میں عربوں کے ای
حملے کے نتیجے میں وہ فرار ہو کر چین . یہ اور کچھ دنوں کے بعد اس کی موت ہو گئی ۔

حوالے:

- ۱۔ دائۃ المعارف اسلامیہ، جلد ۱۰، دانشگاه پنجاب لاہور، ۱۹۷۳ء، ص ۵۵
- ایضاً حسن پیر: تاریخ این، اتھ رات کتا بخانہ خیام، ص ۲۳۱
- ۲۔ تاریخ طبری (اردو ترجمہ)، جلد اول، حافظ علی ڈپو، دیوبند، ص ۳۵۶
- مولانا اکبر شاہ: تاریخ اسلام، جلد اول، کتب خانہ حمیدیہ، دہلی، ص ۲۸۸-۲۸۷
- ۳۔ تاریخ طبری، جلد دوم، ص ۱۶۶
- ایضاً حسن پیر: تاریخ این، ص ۲۳۲
- ایضاً: تاریخ اسلام، جلد اول، ص ۲۹۲
- ۴۔ تاریخ طبری، جلد دوم، ص ۱۶۹-۱۷۰
- ایضاً: تاریخ اسلام، جلد اول، ص ۲۹۲
- ۵۔ تاریخ طبری، حصہ دوم، ص ۱۷۱-۱۷۲
- ایضاً: تاریخ اسلام، جلد اول، ص ۲۹۲
- ایضاً، عباس پوینہ: تاریخ دہ ہزار سالہ این، جلد اول، ص ۲۳۱ (اس میں وچ لکھا ہے)
- ۶۔ تاریخ طبری، حصہ دوم، ص ۱۷۳-۱۷۴
- ایضاً: تاریخ اسلام، جلد اول، ص ۲۹۳
- ایضاً: تاریخ دہ ہزار سالہ این، جلد اول، ص ۲۳۲
- ۷۔ تاریخ اسلام، جلد اول، ص ۲۹۴-۲۹۵
- ایضاً: تاریخ دہ ہزار سالہ این، جلد اول، ص ۲۳۴-۲۳۵
- ۸۔ تاریخ اسلام، جلد اول، ص ۲۹۴-۲۹۵
- ۹۔ تاریخ اسلام، جلد اول، ص ۲۹۵

- ایضاً، رتخ ده ہزار سالہ ۱، ان، جلد اول، ص ۲۳۶-۲۳۷
- ۱۰۔ رتخ اسلام، جلد اول، ص ۳۲۲
- ایضاً، رتخ طبری، حصہ دوم، ص ۲۷۷
- ایضاً، رتخ ده ہزار سالہ ۱، ان، جلد اول، ص ۲۴۱
- ۱۱۔ رتخ اسلام، جلد اول، ص ۳۲۳
- ایضاً، رتخ طبری، حصہ دوم، ص ۲۷۹
- ایضاً، رتخ ده ہزار سالہ ۱، ان، جلد اول، ص ۲۶۱-۲۶۲
- ۱۲۔ حسن پیر: رتخ ۱، ان، ص ۲۳۲-۲۳۳
- ایضاً، رتخ ده ہزار سالہ ۱، ان، ص ۲۴۲-۲۴۵
- ۱۳۔ رتخ ده ہزار سالہ ۱، ان، جلد اول، ص ۱۴۵-۱۴۶
- ایضاً، رتخ اسلام، جلد اول، ص ۳۲۶
- ۱۴۔ حسن پیر: رتخ اسلام، ص ۲۳۴-۲۳۵
- ایضاً، رتخ ده ہزار سالہ ۱، ان، جلد اول، ص ۲۴۵-۲۵۱
- ایضاً، رتخ اسلام، جلد اول، ص ۳۳۵
- ۱۵۔ رتخ اسلام، جلد اول، ص ۳۴۰
- ۱۶۔ رتخ اسلام، جلد اول، ص ۳۴۱
- ۱۷۔ رتخ اسلام، جلد اول، ص ۳۴۲
- ایضاً حسن پیر: رتخ ۱، ان، ص ۲۳۴
- ایضاً، رتخ ده ہزار سالہ ۱، ان، جلد اول، ص ۲۵۲-۲۵۴
- ۱۸۔ رتخ طبری، حصہ دوم، ص ۴۳۴
- ایضاً، رتخ اسلام، جلد اول، ص ۳۴۳

- ایضاً، رتخ دہ ہزار سالہ ۱، ان، ص ۲۵۲-۳۵۲
- ایضاً، رتخ دہ ہزار سالہ ۱، ان، جلد اول، ص ۲۵۴-۲۵۵
- ایضاً حسن پیر: رتخ ۱، ان، ص ۲۳۵
- ۱۹- رتخ اسلام، جلد اول، ص ۳۵۴
- ایضاً رتخ طبری، حصہ دوم، ص ۴۴۸، ۴۵۰
- ۲۰- رتخ اسلام، جلد اول، ص ۳۵۵
- ۲۱- رتخ اسلام، جلد اول، ص ۳۵۷
- ایضاً حسن پیر: رتخ ۱، ان، ص ۲۳۶
- ایضاً، رتخ دہ ہزار سالہ ۱، ان، جلد اول، ص ۲۵۵-۲۵۸
- ۲۲- رتخ طبری، حصہ سوم، ص ۳۵۲-۳۵۴

☆☆☆

ڈاکٹر عائشہ قدسی،
اسٹنٹ پروفیسر، شعبہ عربی،
کرامت حسین پی۔ جی۔ کالج، لکھنؤ

ہندوستان میں اسلامی تصوف کی توجہ و گسترش

مقدمہ:

پہلی صدی ہجری ہی میں اسلام کی فکر و بخشش ہوا۔ ہندوستان میں چلنے لگی تھیں۔ ۹۳ھ میں محمد بن قاسم کے ہاتھوں سندھ اور ملتان میں اسلام کی قیام ریزی شروع ہو گئی تھی، سرزمین ہند میں جا بجا شجر اسلام بگ و برلار ہاتھا، حکومت ہند کی فتح سکندر اسلام محمود غزنوی (متوفی ۱۲۴ھ) کے ہاتھوں ہوئی اور ایہ منظم و مستحکم اسلامی حکومت کا قیام سلطان شہاب الدین غوری (م ۲۰۶ھ) کے ہاتھوں ہوا۔ روحانی، اخلاقی اور ایمانی فتح خواجہ معین الدین چشتی (م ۷۲۶ھ) کے دھرم مبارک سے ہوئی۔ یہ تمام بزرگ اور ان کے طرق کو حرز جاں بنانے والے ان کے خلفاء و جانشین جو اسلامی تصوف پوری طرح عمل پیرا ہیں کتاب و سنت ہی ان کے لیے رہبر و رہنما ہے۔

وہ افات سے وہ بے زار ہیں ان صوفیائے کرام کی پوری زندگی کتاب و سنت کی حتی الامکان پیروی کی آئینہ دار ہیں اور اسی دعوت حق کے وہ زبہن حال و قال سے تہ جمان ہیں۔

کلیدی الفاظ: صوفیہ، تصوف، تجدید، رشد و ہدایت، مہر و نبی، اس قدسی، مسموع، مستمع، مسموع

ہندوستان میں اسلامی حکومت کے قیام سے پہلے ہی اسلام کے پاسبان اس صنم خانے میں موجود تھے۔ تصوف کے چار مشہور سلسلے قادریہ، چشتیہ، نقشبندیہ اور سہروردیہ وجود میں آچکے تھے اور ان کا فیض ہند کی سرزمین پر عام تھا۔ ارض ہند میں روحانی، ایمانی اور اخلاقی بہاری ان ہی سلاسل اربعہ کی مرہون منت ہے اور اس روحانی ہراول دستہ کی سربراہی چشتی سلسلے کو نصیب ہوئی چنانچہ . سے پہلے ہندوستان میں دعوت و عزیمت کا علم لے کر آنے والے خواجہ ابو محمد چشتی تھے جو سلطان محمود غزنوی کے لشکر کے ساتھ بنفس نفیس جہاد میں شری ہوئے۔ (۱)

جس طرح سیاسی فتح کی تکمیل سلطان شہاب الدین غوری کے ہاتھوں ہوئی تھی اسی طرح عمومی طور سے روحانی و ایمانی دعوت کا وسیع پیمانے پر یہ کام شیخ الشیوخ خواجہ معین الدین چشتی سجڑی کو نصیب ہوا جو چشتی سلسلے سے متعلق تھے۔ آپ کے بعد شیخ سے شیخ روشن کرنے کا سلسلہ چلتا رہا چنانچہ آپ کے بعد آپ کے بیٹے یافتہ جانشین خواجہ قطب الدین بختیار کاکی پھر ان کے جانشین حضرت خواجہ فرید الدین گنج شکر اور آپ کے مہر روز سلطان المشائخ حضرت خواجہ ممد الدین اولیاء اور حضرت علاء الدین صابو ان کلیری ہیں اور یہ سلسلہ ان کے خلفاء کے ذریعہ اب بھی ہندوستان میں موجود ہے۔ اسی طرح آٹھویں صدی ہجری کے بطل جلیل فردوسی سلسلے کے مشہور صوفی جن کی دعوت و تبلیغ اور توحید و عشق الہی کے پیغام سے نصف صدی سے زائد مشرقی ہندوستان منور ہوئی رہا وہ شیخ شرف الدین گنجی کی ذات ہے۔ نیز ہندوستان کے افق پر یہ رہویں صدی میں تجدید و اصلاح، رشد و ہدایت کا مہر تھیں۔ روشن ہوتے ہوئے جس کی نورانی روشنی سے کفر و ضلال، تافات کے اہیرے

دور ہوئی وہ پیکر نورانی حضرت مجدد الف ثانیؒ کی درہ روزگار ذاتِ امی تھی، یہ نور و ہدایہ کا طلائع سلسلہ دراز ہے اور رہویں صدی کو بھی اس نورانی و روحانی حلقے میں داخل کریت ہے۔ ۱۱۱۴ھ میں میں شاہ ولی اللہؒ جیسے اولوالعزم مصلح و داعی کی ولادت ہوئی جن کی مصلحانہ کاوشوں، کتاب و سنن، عقائد صحیحہ کی اشاعت و ترویج، حصول درجہ احسانی کی دعوت رہویں صدی کے لیے مشام جاں ہے، ساتھ ساتھ تیرہویں و چودھویں سے دراز ہو کر آج اس دعوت حق کی مشک رینی جاری ہے، شاہ صاحب کے فرزند ان امی جو ”الخلف لعم السلف“ کے صحیح مصداق ہیں (شاہ عبدالعزیز صاحب، شاہ رفیع الدین، شاہ عبدالقادر اور شاہ عبدالغنی صاحب) جنہوں نے اس پر اغ سے اپنی انگوں کو روشن کرنے کا سلسلہ چھوڑا، سید اسماعیل شہید، سید احمد شہید اسی روحانی قافلے کے مہر و ماہ ہیں جن کی دعوت و اصلاح سے ہزاروں کیا لاکھوں انوں کی زندگیوں میں انقلاب پیدا ہوا اور ان مردانِ کار نے پوری اس صدی سنبھالی، یہ تمام برگ اور ان کے طر کو حرز جاں بنانے والے ان کے خلفاء و جانشین جو اسلامی تصوف پر پوری طرح عمل پیرا ہیں کتاب و سنن ہی ان کے لیے رہبر و رہنما ہے۔ و افات سے وہ بے زار ہیں ان صوفیاء کرام کی پوری زندگی کتاب و سنن کی حتی الامکان پیروی کی آئینہ دار ہیں اور اسی دعوت حق کے وہ زبن حال و قال سے بھرا ہیں۔ لیکن ہم مجموعی طور سے ہندوستان میں مسائل تصوف پر ڈالتے ہیں تو اس سلسلے میں تین طبقے سامنے آتے ہیں ایہ وہ جو تصوف کے نام پر خود کو شرعی بندیوں سے آزاد کرتے ہیں یہ بہت سی بات و افات کو تصوف کا نام دے کر رائج کرتے ہیں دوسرا وہ طبقہ جو پوری طرح ظاہری و طنی طور سے

شریعت کی اتباع کو تصوف کا مہم دیتا ہے نیز تیسرا طبقہ وہ جو تصوف کے مہم ہی سے بے
زار ہے بیعت و خلافت منازل سلوک وغیرہ اس کی میں ہے۔ یہاں پہ
ہماری بحث کا موضوع پہلے اور دوسرے طبقے ہیں۔

ہندوستان میں منظم طر سے دعوت و اصلاح و تہذیب کا زار م
کرنے والے حضرت خواجہ معین الدین چشتیؒ ہیں جن کے رے ابوالفضل نے
آ اکبری میں لکھا ہے:

”عزیزین جمیر شد و فراواں پاغ افروز، وازدم کبرائے اوہا
وہ و ہا مردم بہرہ گفتند۔“ (۲)

اجمیر میں عزیزین ہوئے اور اسلام کا پاغ بڑی آب و تاب سے روشن
کیا، ان کے اس قدسی سے جوق در جوق انہوں نے ایمان کی دو تپائی۔
خواجہ معین الدینؒ کی مساعی جلیلہ کی تفصیل کتابوں میں
پیدا ہے لیکن آپ کے چشتی سلسلے کے مورو کمال صوفی سلطان المشائخ خواجہ م
الدینؒ کے حالات زندگی سے آپ کے فکر و مشرب کی بھرپور عکاسی ہوتی ہے کیو
صوفیاء کے جانشین اپنے سلف کی پیروی کو حرز جاں رہے ہیں۔ ہم شیخ م الدینؒ
کی تعلیمات دیکھتے ہیں تو شیخ کی سیرت کتاب و پیروی میں مجمع بحرین آتی
ہے۔

صوفیہ کے یہاں سماع کا اہتمام رہا ہے جس میں بہت سے خام کار صوفیہ اور
مبتدعین نے خلاف شرع تہیں شامل کر لیں ہیں اور محرمات کا ارتکاب بنام تصوف و
درویشی کیا ہے، پورب ڈھول و جہ اور دوسرے گانے بجانے کے آلات کو

رواج دیا ہے، شریعت کی حقیقی پیروی کرنے والے صوفیہ نے ان شرعی ممنوعات کو اپنے لیے کبھی جائز نہیں ٹھہرایا بلکہ سماع میں خلاف شرع باتوں کی صریحاً مخالفت کی ہے سماع کو صوفیاء صرف اپنے عشق و محبت میں جلتے ہوئے قلوب کی تسکین کے لیے استعمال کرتے تھے یہ سماع عارفانہ اشعار اور عشق الہی والے ابیات پر مشتمل ہوتا تھا، اور ہر طرح کے آلات و عادات اور اسباب لہو و لعب سے خالی ہوتا تھا شیخ مالدین نے سماع کی تعریف میں فرمایا ہے:

”سماع کی چار قسمیں ہیں: حلال، حرام، وہ، مباح۔ اَصْلُ سَمَاعٍ مِیلان محبوب حقیقی کی طرف زیادہ ہے تو سماع مباح ہے، اور اَمَّا مِیلان مجازی کی طرف زیادہ ہے تو وہ ہے، اَمَّا مِیلان مجازی کی طرف مِیلان کلی ہے تو حرام ہے، اَمَّا مِیلان حقیقی کی طرف مِیلان کلی ہے تو حلال ہے، پس جس کو سماع کا ذوق ہے اس کو چاہیے کہ وہ ان درجوں کو جائز نہ کہے۔“

مزید سماع کی چند شرائط بھی ذکر کی ہیں:

”سماع مباح کے لیے چند چیزیں چاہئیں؛ مسموع (سنانے والا) مستمع (سننے والا) مسموع (جو کچھ پڑھا جا رہا ہے) آلہ سماع (ذریعہ)، مسموع کے لئے شرط یہ ہے کہ وہ پوری عمر کا آدمی ہو، کم سن نہ ہو، عورت نہ ہو، مستمع کے لیے ضروری ہے کہ جو کچھ وہ سن رہا ہے وہ حق سے خالی نہ ہو، مسموع کے لیے شرط یہ ہے کہ وہ بے حیائی اور ہنسی مذاق کا کلام نہ ہو، آلہ سماع سے مراد مزامیر ہے جیسے پند و رب کہ یہ درمیان میں نہ ہو۔“ (۳)

چنانچہ یہ صاف ستھرے عشق الہی میں ڈوبے ہوئے اشعار رب کے عشق و

محبت درد و سوز کو مزید دو آتشہ کر دیتے تھے جو آؤں کی صورت میں ڈھل کے ان صوفیہ کے دلوں کو یہ گونہ لذت و کیفیت کرتے تھے۔ حضرت خواجہؒ کے لیے آہے عارفانہ اشعار سے آپؐ انتہائی رقت طاری ہو جاتی تھی اور مجلس میں کسی کو خبر نہ ہوتی، امرو مال دیتے جاتے اور وہ آپ کے آؤں سے ہوتے جاتے، یہ دیکھ کر لوگ سمجھ جاتے کہ آپؐ یہ طاری ہے۔ (۴)

ان صحیح اسلامی صوفیاء جو اسلامی تعلیمات اور شرعی ہدایت کے عامل تھیکے یہاں قرآن مجید کا ذوق اور اس کے حفظ کا بہت اہتمام رہا ہے چنانچہ خواجہ معین الدین چشتیؒ سے لے کر حضرت مالدینؒ کے یہاں قرآن مجید کا خصوصی ذوق اور شغف ملتا ہے اور ہر ایک نے اپنے خلفائے خاص اور مریدین بختصاص کو حفظ قرآن مجید اور اشتغال بقرآن کی تہکید کی ہے۔ (۵)

شریعت کا دوسرا منبع رشد و ہدایہ یعنی رسولؐ کی مکمل پیروی ان حقیقی صوفیاء کے یہاں لازمی تھی اور کلام ربّنی کی آہے۔

(اَمَ اللہ سے محبت کرتے ہو تو میری پیروی کرو) یعنی محمد صلی اللہ علیہ وسلم کی (اللہ تم کو محبوب بنایا) ہر لمحہ مستحضر تھا چنانچہ فرماتے تھے: ”صدق محبت متابعت“۔ سچی محبت پیروی کا دوسرا نام ہے۔ (۶)

تو یہ صوفیہ حقدار ہیں صوفیہ کہلانے کے اور ان کے خلاف وہ صوفیہ جو درویشانہ شکل بنانے والے ہیں اور خود کو سچا عاشق الہی بتاتے ہیں اور عشق و محبت کو تک عبادات کی وجہ بتاتے ہیں اور محرمات کا ارتکاب جائز ٹھہراتے ہیں وہ اسلامی و شرعی رو سے غلط ہیں اور ان کی مثال گمراہ فرقے سے زیادہ کی نہیں۔ اتباع رسولؐ کا لزوم و

اہتمام کا ۱۰ ازہ حضرت خواجہ کے ارشادات سے ہوتا ہے۔ فرماتے ہیں:
 ”استقامت می۔ یہ کہ۔ متابعت رسول علیہ السلام والصلوۃ بشد، وپہج مستحی
 وآداب فوت نہ شود۔“ (۷)

رسول اللہؐ کی پیروی و اتباع پر مضبوطی و شد۔ قدمی دکھانی چاہیے اور کوئی
 مستحب اور ادب بھی فوت نہ ہونے پڑے۔

بہت زمانے سے تصوف کے معنی ہو گئے تھے، تجرد و تکد، فقر و درویشی
 اور زہد کے لیکن سلطان المشائخ کے م سے پکارے جانے والے، حضرت خواجہ جو
 مقام تصوف میں کمال و جلال سے متصف ہیں وہ معتدل شرعی تصوف کی تشریح ان
 الفاظ میں فرماتے ہیں:

”پہج کسی (چیزی) کہ حلال ا ۔ مانع راہ ۔ ائی نیست وقاطع سلوک
 نیست و نہ مشروع و حلال دی۔“ (۸)
 کوئی چیز جو حلال ہے راہ ۔ ا کی مانع اور قاطع سلوک نہیں ورنہ مشروع و
 حلال نہ ہوتی۔

حضرت خواجہ حقیقی تصوف و درویشی کی صرا ۔ اس طرح فرماتے ہیں:
 ”تکد ۔ آن نیست کہ کسی خود را۔ ہنہ کند مثلاً لنگو تہا بند و بنشیند، تک
 د آں ا ۔ کہ لباس پوشد و طعام بخورد و آنچہ می رسد روا۔ ارد و جمع او میل نکند و خاطر
 را متعلق چیزی۔ دارد تکد ا ۔“ (۹)

تکد کے معنی یہ نہیں ہیں کہ کوئی اپنے کوننگا کردے مثلاً لنگو ۔ ہ کر
 بیٹھ جائے۔ صحیح معنی میں تکد یہ ہے کہ کپڑے پہنے کھا۔ کھائے اور جو کچھ میسر

آئے اس کو استعمال کرے لیکن اسے جمع کرنے کی طرف متوجہ نہ ہو اور اپنے دل کو کسی چیز میں نہ پھنسائے یہی تک د ہے۔

آپ کے اس قول سے شریعت کی ہو رہی ہے رہبا اور جوگ کے طر سے اظہار۔ اُت ہے۔ وہ صوفیہ جو رہبا اور جوگ کا ر اختیار کرتے ہیں۔ سجادگی و پیری کو کسب کا ذریعہ بناتے ہیں اور ز کے بل پہ شاہانہ و ریسانہ زنگی بسر کرتے ہیں اور جاہل عوام کو جو گمراہ کرتے افراط و تفریط کے شکار فرقے ہیں ان میں اور حقیقی صوفیہ میں اور ان میں دن اور رات کا فرق ہے۔

حقیقی تصوف میں کشف و کرامات کو اہمیت نہیں دی گئی ہے بلکہ حجاب راہ بتائی ہے۔ کہ راہ حقیقت و شریعت سے ہٹے ہوئے صوفیہ صوفیاء کا سارا زور طنی قوتوں کے اظہار ہی پہ صرف ہوتا ہے جس کی ون اتباع ظاہری و طنی کچھ اہمیت نہیں ہے ایسے مکاشفات و طنی قوتوں کا اظہار تو ہندوستان کے بہت جوگی و سادھو سنتوں سے بھی ہوتا رہا ہے جو محض ریاضت و تک علائق سے پیدا ہونے لگتی ہیں اس ضمن خواجہ صا کا بیان ہے:

”مالک کے لیے کشف حجاب راہ ہیں۔“ (۱۰)

تصوف کے حلقوں میں بہت عرصے سے یہ خیال پیا جاتا ہے کہ ولایت سے افضل ہے اور اولیاء کو انبیاءؑ کی فضیلت حاصل ہے اس فکر کے ماننے والوں میں کئی مذاہب پیدا ہو گئے تھے ولایت کو اس لیے افضل م ہیں کہ انبیاء مخلوق کے ساتھ دعوت و تبلیغ کے سلسلے میں مشغول ہوتے ہیں۔ کہ ولایت میں حق بری کے ساتھ مشغولی اور ماسوا اللہ سے انقطاع ہوتا ہے لیکن اسلامی صوفی حضرت خواجہ نے اس

گمراہ کن کیے کی تہ فرمائی اور یوں فرمایا کہ یہ مذہب بطل ہے اس مشغولیت کا قلیل سے قلیل زمانہ بھی اولیاء کے تمام اوقات پر فضیلت رت ہے۔ (۱۱)

دوسری طرف مجدد الف ثانی جو اپنے تجدیدی کارناموں کے صلہ میں اسی م سے مشہور ہوئے انہوں نے آئینہ تصوف اسلام پر مرور زمانہ کے ساتھ دوسری اقوام کے اثبات کے نتیجہ میں آئینہ بارکوصاف کیا نیز اس دعوے کو بجا دہل بطل قرار دیا اور فرمایا:

”انبیاء عین مشغولی مخلوق کی حالت میں بھی اولیاء سے (عین اس وقت . . وہ حق کے ساتھ مشغول ہوتے ہیں) زیادہ متوجہ الی اللہ اور مشغول اللہ ہوتے ہیں، ان کی مشغولیت مخلوق جو حکم الہی سے ہوتی ہے اس لیے وہ عین مشغولیت بحق اور امر الہی کا اصل ہوتا ہے۔“ (۱۲)

حضرت مجدد الف ثانی کے تجدیدی کارناموں میں تصوف میں درائی . عات و . ات، تعطل و بے عملی کی اصلاح اور تصوف کو شریعت کا ہم آہنگ بنا . اہمیت کا حامل ہے شیخ احمد سرہندی کے زمانے میں صوفیہ میں گمراہی و بے عملی پھیلی گئی تھی، اور ت کے چشمہ حیوان سے دور . ہوئے اس آہ کو سوائے حرم لانے کا عمل شیخ احمد کے م ہے اس زمانے میں تصوف کے اثبات سے . عات و . ات شریعت سمجھ کے کی جاتی تھیں صوفیہ کے م کی . ریں مانی جاتی تھیں اور مرحوم صوفیہ کی قبروں پر . س کی جاتی تھیں، عورتیں اپنے صوفی پیروں کے م کیروزے رت تھیں اور دوسری بہت سی رسوم بھی ادا کرتی تھیں۔ (۱۳)

حوالے:

- ۱۔ سید ابوالحسن حسینیؒ وی، رنخ دعوت و عزیمت، ج ۳، ص ۲۱-۲۳
- ۲۔ ایضاً، ص ۳۰
- ۳۔ سیر اولیاء، ص ۴۹۱-۴۹۲ بحوالہ رنخ دعوت و عزیمت، ج ۳، ص ۱۱۸-۱۱۹
- ۴۔ ایضاً، ص ۱۲۰
- ۵۔ رنخ دعوت و عزیمت، ج ۳، ص ۱۲۲
- ۶۔ بحوالہ تصوف اسلام، عبدالملک، دریہ آ، دی، ص ۱۵۲
- ۷۔ رنخ دعوت و عزیمت، ج ۳، ص ۱۲۴
- ۸۔ جوامع الکلم، ص ۱۶۰، رنخ دعوت و عزیمت، ص ۱۳۱
- ۹۔ فوائذ الفوائد، ص ۷۰ رنخ دعوت و عزیمت، ص ۱۳۲
- ۱۰۔ ایضاً
- ۱۱۔ ایضاً ص ۱۳
- ۱۲۔ رنخ دعوت و عزیمت، ص ۱۳
- ۱۳۔ مکتوبات، ج ۳، ص ۱۲۹۸، بحوالہ تصوف اور شریعت، محمد عبد الحق
- ۱۔ ری، ص ۴۳



ڈاکٹر احمد نویہ سراز لان حیدر،
مدیہ ماہی ادبی۔ یہ "دبیر"،
دبیر حسن میموریل لائبریری، کاکوری، لکھنؤ

راجہ درگا پ شاد مھر سند ی کی فارسی شاعری

عظیم الشان مغل سلطنت کے اٹکے آروہوتے ہی تمام ہندوستان
میں آزاد حکومتیں قائم ہونے لگیں۔ انہیں میں شمالی ہندوستان میں۔ سے اہم اور
عظیم الشان حکومت شاہان اودھ کی قائم ہوئی، جہاں پہ بہت سے علماء و شعراء پہلے سے
ہی موجود تھے اور یہ کہ دہلی کے بعد ای۔ بڑی تعداد ذہنی سکون اور معاشی اطمینان
حاصل کرنے کے لئے اودھ کے مرکز شہر لکھنؤ آ گئی۔ چو اودھ کے حکمران نسلاً
ایانی النسل تھے اور ان کے اکثر سلسلے ایان کے خانوں میں تھے لہذا ایانی رسم و
رواج اور تہذیب۔ و تمدن سے ان حکمرانوں کا خصوصی لگاؤ ہو: بعید از قیاس نہیں، اور ان
حکمرانوں نے اس ایانی رسم و رواج اور تہذیب۔ و ثقافت کو فروغ دینے اور اس کی
سرپستی کرنے میں کوئی کسر نہ اٹھا رکھی۔ نتیجہ یہ ہوا کہ تمام چیزوں کے ساتھ فارسی
زبان و ادب کو بھی اودھ میں پھلنے پھولنے کا خوب موقع۔ بیرون ملک سے آنے
والوں، ملک کے د خطوں سے آنے والوں کے علاوہ خود اودھ کے لوگوں نے اس
زبان و ادب کی آبیاری میں کوئی کسر نہ چھوڑی۔ بلکہ یوں کہنا چاہئے کہ اودھ میں فارسی
زبان و ادب کے فروغ کے لئے تمام مذہب و ملت کے لوگوں نے دل کھول کر حصہ لیا،
مسلم ہی نہیں ہندوؤں نے بھی خوب حصہ لیا۔ کچھ نے شاہی سرپستی میں علمی و ادبی

شمعیں روشن کیں کچھ نے بنا سرپستی کے اور بنا سرپستی کے جن لوگوں نے ادبی شمعیں روشن کیں ان میں اودھ کے قصبات کے فرزند زیادہ پیش پیش رہے۔ ان قصبات میں کاکوری، موہان، نیوتی، بلگرام، گوپ موہ، اوڑھ، میٹھی، فتح پور، ملیح آباد وغیرہ کام لیا جاسکتا ہے انہیں قصبوں میں ایہ مردم خیز قصبہ سندیلہ بھی ہے، سندیلہ لکھنؤ سے متصل ضلع ہردوئی کی تحصیل ہے اور نوابین اودھ کے عہد حکومت میں یہ بیشتر اوقات میں اودھ کی جاگیر، تعلقہ محال میں شامل رہا ہے، لکھنؤ اور ہردوئی سے یکساں دوری یعنی لکھنؤ سے ۵۵ کلومیٹر مغرب اور ہردوئی سے ۵۵ کلومیٹر مشرق واقع سندیلہ علماء، فضلاء، ادباء، شعراء، شارحین، حواشی نگار، صوفیاء اور اہل ہنر کا مرکز رہا ہے امتداد زمانہ سے آج اس کی وہ حیثیت قرار نہ رہ سکی لیکن یہاں کے اہل قلم کی تصانیف اور انتظام و اہم سے وابستہ افراد کے ذریعہ بنائی گئی شان، ارمسا، وسیع و عریض محل سرا، لبق و دق حویلیاں، صوفیاء کے مزارات و خانے ہیں و عمارات زین حال سے اپنے شان، ارماسی کی داستا بیان کر رہی ہیں اور یہاں کے اہل قلم حضرات کی ادبی کاوشیں یہاں کے ادب و تہذیب کو یوں کر رہی ہیں۔

درگا پشاد کی ولادت یہیں ۱۸۶۸ء میں سندیلہ میں ہوئی۔ سندیلہ سے قبل یہ خانہ دلی میں مقیم تھا، وہاں درگا پشاد سے یہ رہ پشت قبل راجہ کھیم چندرا کبرا عظم کے داروغہ ڈیوڑھیات کے منصب پر فائز تھے اور نوینا پٹے کے لقب سے مشہور تھے۔ عہد جہانگیری میں غریب داس خلف کھیم چند کو تمام ہندوستان کی وقایع نویسی کے منصب پر فائز کیا۔ تو انہوں نے فتح پور بسواں میں توطن اختیار کیا، نیز یہ کہ اس خانہ ان کو سلطنت دہلی سے لیکر حکومت اودھ ہر زمانہ میں مناصب و خطابت ملتے

رہے ، راجہ کا خطاب اس خانہ ان کی ای شخصیت کو غازی الدین حیدر ۴۱۸۱-۷۷۲ء ۔
 کے زمانہ میں مرحمت ہوا اور ۔ سے یہ لقب اس خانہ ان کے ہر فرد کے ساتھ جڑا ۔
 مہر سند ی کی تعلیم پانچ سال کی عمر میں مکتب سے ہوئی ابھی مروجہ
 ب کی تحصیل میں مشغول ہی تھے کہ ان کا خانہ ان کوائف تعطل و تفرقہ کا شکار ہو ۔
 اس کے بعد غصب اودھ پھر ۷۸۱ء کا انقلاب یکے بعد دے ایسے سات
 ہوئے کہ تعلیم کا سلسلہ قرار نہ رہ سکا، ۷۸۱ء کے انقلاب میں مہر کے والد راجہ
 دھنپت رائے نے انگریزوں کا ساتھ دیا جس کے لے میں انہیں اپنے علاقے کے
 ساتھ ساتھ لکھنؤ پور کے کسی ر کا ضبط شدہ علاقہ ’سرسوا‘ بھی مل گیا ۔ اس انقلاب کے
 سرد ہونے کے بعد مہر کی تعلیم کا سلسلہ از سر نو شروع ہوا چودھری محمد امیر اس کام کے
 لئے معین کئے گئے اور پھر بقول مہر راجہ دھنپت رائے خود بڑے صا ۔ فضل و کمال
 تھے لہذا انہوں نے اپنے ولی عہد کی تعلیم میں ز۔ د ۔ دلچسپی لی ۔ مہر کو فارسی
 سے بڑی گہری دلچسپی تھی اور پھر ان کے پس عجم کے علماء، فضلاء و شعراء کی آمد و
 رفت بھی رہتی تھی جس سے ان کے ذوق کو اور جلا ملتی تھی ۔ راجہ درگا پشاد خود بہت اچھے
 خطاط بھی تھے انہوں نے ڈھائی سو سے زیدہ مسودے چاہے وہ خود کے ہوں یہ کسی اور
 کے خود کتا ۔ کر کے شائع کیں جس کے رے خود فرماتے ہیں:

”اس دس سال میں میں نے وجود کثرت کا رہائے متعلقہ ڈھائی سو جلد
 کتابیں بخط اور شکست لکھیں اور جملہ کتابیں مطلقاً اور مجلد ہو کر داخل کتب خانہ
 ہو ۔

مہر سند ی نے ۔ دیکھا کہ فارسی کی جگہ زبان اردو بڑی تیزی سے لے

• رانہ پیش کرنے کی حتی الامکان کوشش کی ہے چاہے وہ قصیدہ کی شکل میں ہو، یہ مثنوی کی شکل یہ غزل کی شکل میں یہ متفرقات کی شکل میں۔ مہر سندی نے بھی اپنی تقریباً تمام تصانیف کی ابتداء اپنے حمدیہ کلام سے کی ہے ان کے حمدیہ کلام سے ان کے مذہب کا ازلگا۔ مشکل ہی نہیں۔ ممکن ہے یہ اشعار خالص صوفیانہ طرز پر اپنے محبوب حقیقی کے لئے کہے گئے ہیں۔ چند اشعار حطہ ہوں:-

ای • م دلکشای تو عنوان کارہا
 خاک در تو آب رخ اعتبارہا
 از بہر خوان رقم قدرت بہار
 اوراق گل شمرده بگشت خارہا



سبحان اللہ • اے بچوں
 از چون و چمای عقل بیرون
 اعجوبہ اے عالم آرا
 بیہ نہان و آشکارا
 گلگونہ کش رخ تصوّر
 آئینہ دہ کف تحریر



صانع بے عیب ز علت ی
 نور فزای قمر و مشتری

نقش طرازی کہ بصر . لعل
 را . قلم . صفحات ربیع
 سنبل . رخ گلشن کشید
 سنبلہ را دانہ بخرمن کشید

مہر کی طیبہ شاعری:

یہ وہ شاعری ہوتی ہے جس کے علامہ اقبال کہہ گئے ہیں۔ ع۔ دل سے جو
 بت ہے اثر ہے۔ جس میں شاعری اپنی محبت میں حسن کے میں مناظر
 قدرت کی خوبصورتی کے میں مخمور ہو کر شاعری کرتا ہے اور چو اس شاعری کا بظاہر
 کوئی مقصد نہیں ہوتا اور یہ صرف سے دل ہے اس لئے اس کا رہا ہے۔ سے ا
 ہوتا ہے، ہندوستان قدیم تہذیب۔ و تمدن کا گہوارہ ہے یہاں قدیم سے ہی ریختیں،
 تہذیب اور مذاہب کا ایسا طویل سلسلہ رہا ہے اور ہر مذہب یہ تہذیب کے
 ادیبوں اور شاعروں نے جہاں ایسی طرف مذہب یہ تہذیب کو فروغ دینے کے لئے
 شاعری کی وہیں کہیں کہیں اپنے دلی بت اور کیفیات بھی بن شعر ادا کر دئے۔
 مہر کا اوردیکھیں:-

بیا غبان می ساز کن
 گل آمد در بغ را ز کن
 ز جعد بنفشہ انگیز تب
 سرنگس مست کش ز خواب

سہی سرور ابل . کش فراخ
بہ قمری خبردہ کہ سبزا .. شاخ



ای شاہد زیبای سخن جلوہ ی کن
از شونٰی خود ملک مر ابل پی کن
ای مطرب خامہ بکش امروز نوای
یہ ران سخن را . ہ از عیش صلا ی
خیز کہ ہنگام ط و طرب آمد
ہر نغمہ .. دافع رنج و تعب آمد

مذہبی شاعری:

مہر نے اپنی فکری صلاحیتوں کو شاعری کے ذریعہ بخوبی عیاں کیا ہے، ہر
ان میں ا کا ای الگ مقام ہوتا ہے اور مذہب کے لئے الگ سوچ ہوتی
ہے جہاں تمام مذاہب نے ا کا درس دیے ہیں اپنے مذہب پر کار بند رہنے
کی .. بھی کی ہے۔ یہی وجہ ہے کہ ہر مذہبی ان اخلاقی اعتبار سے بھلے ہی کسی
دوسرے مذہب کے ماننے والوں کے خلاف کوئی بت نہ بولے .. بت اپنے
خود کے مذہب پر آتی ہے تو اس کی آواز دل کی گہرائیوں اور ذہن کی بلندیوں سے تمام
رعنائیوں اور .. نیوں کے ساتھ .. ہے۔ شعراء کی یہ خاصیت رہی ہے کہ انہوں نے
شاعری چاہے جس زبان میں کی ہو اشعار میں اپنے مذہب و ملت و رنج کا ذکر

ضرور کیا ہے مسلم شعراء کے وہاں تو کئی شاہنامہ اسلام و مسلمین اور د چیزیں بھی موجود ہیں ہندوؤں نے بھی اس معاملہ میں کوئی کمی جتی نہ رکھی انہوں نے بھی شاعری کے ذریعہ اپنے مذہب و رنخ کی تبلیغ کی ہر ممکن کوشش کی ہے۔ درگا پسادمہر نے بھی شاعری میں اپنے مذہب کی رنخ واکا۔ شخصیات کا خاکہ بڑے ہی دلنشیں ا از میں پیش کیا ہے۔ سور یہ روشی راجہ دسرتھ کی حکومت کے رے میں کہتے ہیں:-

زاقبالش جہاں راعید و نوروز
 بہ۔ م ورزم چون خورشید فیروز
 کشیدہ تیغ تیز از خنجر مہر
 عقیقہ از فتنہ گشتہ مادر دہر
 ز عدلش آتش مینہ شدہ خویش
 ادر خوردخوا ہ گ رامیش

اسی طرح چند روشی راجہ سائن کی سلطنت کا ذکر یوں کیا ہے:-

بیاساتی آ جم تہ زہ کن
 طراز بساط کرم تہ زہ کن
 بہ پوینہ از مے و رودی فر
 بہ ہرام از نے سرودی فر
 بہ دور پیاپی بہ پیامے
 بہ شور دمام بہ فرسائے

اسی طرح کے چند اور اشعار حطہ ہوں:-

او ساده دل و حریف پکار
او خفته دماغ و فتنه بیدار
غافل که چه نقش فتنه سازی ا
درپده نهان کدام زی ا
شد کم مقام فسون ساز
زد نقش وغل حریف کج ز



ز د سپه روشنائی
ز خورشید ش . را . ای
زنیزه ز پیکان هوا تیره گشت
همین آفتاب ا . ران خیره گشت
وش سواران واسپان . ش
ز بهرام وکیوان همین . گذ ش



چو نشت . تحت شاهنشهی
بسر . نهاده کلاه مهی
بگسترده جهان داد را
بکند از زمین نه بیداد را
بهرجای وینی آبد کرد

دل اہل عالم ز خود شاد کرد



ز مرام دسرتھ گشت بیہوش

درین ایشہ و پی ما خاموش

جوابش داد کہ اے پیر نیکو م

مرا پیرانہ سرفرز شد رام

۔۔ رنخ گوئی:

مہر سندی نے جہاں اپنی تمام تصانیف میں بہترین نگاری، القاب و آداب اور آءِ پادازی کو ملحوظ خاطر رکھا ہے وہیں ہر اہم واقعہ کی رنخ بھی منظوم کی ہے ان کی یہ رنخ گوئی فن شاعری کے اعتبار سے اور رنخ گوئی کے اعتبار سے بڑی اہمیت کی حامل ہے، مہر نے اپنی رکتب میں اہم واقعات، بدشاہوں کی ولادت، وفات، جلوس اور فتح کی رنخیں کہی ہیں۔ ہم ان کے ذریعہ کہے گئے چند رقطعات پیش کر کے ان کی اس میں مہارت کے ثبوت پیش کرنے کی کوشش کریں۔

نواب ابوالمنصور خاں صفدر بک کی رنخ وفات کا ذکر کرتے ہوئے یہ قطعہ کہا:

چو آن صفدر عرصہ مردی

زدار فنا گشت رحلت کین

چنین سال رنخ او شد رقم

کہ۔ دامقیم بہشت برین
 محمود غزنوی کی وفات سے متعلق کہا۔ ر قطعہ:
 آ محمود غزنوی بود
 واقف سر معنوی بود
 .مانش زمانہ رونق داشت
 اہل آفاق تخم ت کا ش
 ملک از عدل او گلستان شد
 سیر و خورم ریش دوران شد
 مثل او ہیچ .دشاہ د
 .مانش فغان و آہ د
 سال شفقار آن .یو زمان
 ہا تم گفت شاہباز جنان
 جلال محمد اکبر .دشاہ کی ہیمو بقال پ فتح کا مڑدہ ان اشعار میں سناتے ہیں:-
 زروی و تو دیدغا .حضرت دہلی
 . افتاد گہ از قضا ہیمو ہی ہندورا
 جلال الدین محمد اکبر آن شاہ فلک رفعت
 بعون لطف حق بگرفت ہندوی سیرورا
 دبیر صنع . لوح بقا .خامہ قدرت
 رقم زد بہر سال فتح آن بگرفت ہیمو را

مہر سندی کی غزل گوئی:-

غزل صنف شاعری کی وہ صنف ہے جس میں تقریباً ہر شاعر نے حتی الامکان طبع آزمائی ضرور کی ہے، یہاں سعدی، حافظ، خسرو جیسے قدماء تو اسی شاعری کی اسی صنف کے لئے مشہور زمانہ ہیں، مہر نے بھی اس صنف شعر میں طبع آزمائی کی یہاں ان کی غزلیات جو کہ دستیاب ہو سکی ہیں ان نمونہ پیش کئے جا رہے ہیں، کہ قارئین ان کی اس صنف میں بھی قادر الکلامی کا مقام ثبت کیا جاسکے:



خبرت اب تکرر اے . . ائی
چو خیال آب روشن کہ بہ تشنگان ئی
تو چہ ارمغانی آری کہ . وستان فرستی
چہ ازان بہ ارمغانی کہ تو خوشن بیا ئی
بشدی دل بردی و . غم سپردی
ش . و روز در خیالی و امنت کجائی
چہ کند او تحلل نکلند زیہ دستان
تو ہر آن ستم کہ خواہی کہی کہ . دشائی
شباب رفت و . ل عشق دلبران تی
گذشت . عہد گل و شوق گلستان تی
اے . چہ کرد بہ گلشن بیاتماشاکن
کہ نیست از گل و بلبل کی . ن تی

نہ گل بخیمہا نہ عندلیب بہ غ
 ہما شکوہ صیاد و غبان بق
 ہزار کاخ بسیلاب رفت و صد دفتر
 ہما سخن از سخنوران بق
 ہزار در کشیدی تو مہرہ در رہ عشق
 ہنوز ہست امہرہ مہ رخاں بق



نگارے تو مارا خوش نہ ہر بوستان آ
 نہ چشم خواب را نہ جانم را تو ان آ
 امید از بخت میدارم کہ دہمہر ن یرم
 در آ از درم جان امید کا مران آ
 ہزاران عہد بستی بسا ز شکستی
 کنوں چشم و فائے مہر ن از تو چسان آ
 از زلف مشک آگیں ہ در بغ بکشتائی
 معطر بوستان دہوا عنبر فشاں آ

ان تمام شعری اصناف کے دلائل سے یہ واضح ہے کہ راجہ درگا پ ساد نے
 بھلے ہی فارسی شاعری کا کوئی دیوان، مجموعہ مکمل مثنوی دگار نہ چھوڑی ہو ان کا یہ
 شعری ان کی نگاری کے ہم پلہ ضرورتاً، شاعری میں جہاں انہوں نے قصیدہ، مثنوی،
 رباعی، غزل، قطعات الغرض تمام اصناف سخن میں طبع آزمائی کی وہیں دوسری طرف

شاعری کے ذریعہ اخلاقی تعلیمات بھی دی ہیں اور یہی نہیں حمدِ ربی تعالیٰ میں کہیں بھی اس بات کا شائبہ نہیں آتا کہ ان کا کس مذہب و ملت سے ہے البتہ مذہبی شاعری میں انہوں نے اپنے مذہب کی تعریف و توصیف میں کمی جتنی نہ چھوڑی ہے۔ اسی طرح رواقعات پر اپنے قطعات پیش کر کے رننگ نگاری کے ساتھ ساتھ رننگ گوئی کا بھی بہترین نمونہ پیش کیا ہے۔

اس طرح ہم یہ کہہ سکتے ہیں مہرہ سندھی جہاں ایہ طرف بہترین اے پادار، اعلیٰ محقق، عظیم مورخ، بے لنگرہ نگار اور بے مثل ادیب تھے وہیں ایہ استاد شاعر بھی تھے ان کی شاعری کی صفات الگ سے ایہ تحقیق کا باب واکرتی ہیں۔

کتابیات:

- مہر سندھی، درگا پساد۔ بوستان اودھ۔ مطبع دہلی بہ احمدی، لکھنؤ۔ ۱۹۸۱ء
- مہر سندھی، درگا پساد۔ رننگ سندیلہ۔ مطبع دہلی بہ احمدی، لکھنؤ۔ ۱۹۸۱ء
- مہر سندھی، درگا پساد۔ حدت۔ مطبع دہلی بہ احمدی، لکھنؤ۔ ۱۹۸۱ء
- مہر سندھی، درگا پساد۔ گلستان ہند۔ کوین پریس، سندیلہ، ہردوئی۔ ۱۹۸۱ء
- ی، سبط حسن۔ اعلام و افکار۔ طپس ٹیٹو، فیض آباد۔ ۱۹۸۱ء



*By: *Dr. Allauddin Shah & Dr. Ishtiaque Ahmed
Center of Persian and Central Asian Studies,
Jawaharlal Nehru University, New Delhi - 110067*

The Concept of Sanjivni and its References in the Persian Literature

Abstract: The references of the “sanjeevani” (the famed life-saving elixir) associated with the epic saga of the Ramayana and the King of Monkeys “Hanuman” and its narratives are abundant in the Indian mythological and other forms of literature. For instance, fables of the Panchatantra too have allusions to the story at many places.

However, references and allusions to the existence of such an elixir are not only confined to the Indian classical texts and literature but it finds mention in the literature and culture of other countries such as Iran (the greater Persia) as well.

This paper would attempt to explore and peruse such references in the Persian texts like the “Shahnameh” of Ferdawsi, an equally famous epic-cum-historical text like the Ramayana in the Persian literature.

Key Words: Sanjiveeni, Panchatantra, Persian literature, Pahlavi, Firdausi, Shahnameh.

Introduction: In Hindu mythology, sanjeevani is a magical herb which has the power to cure any malady. It was believed that medicines prepared from this herb could revive a dead person.

The herb is mentioned in the Ramayana when Ravana's son Indrajit (Meghnad) hurls a powerful weapon at Lakshmana. Lakshmana is badly wounded and is nearly killed by Indrajit. Hanuman was called upon to fetch this herb from the mount Dunagiri (Mahodaya) in the Himalayas or Valley of Flowers. Upon reaching Mount Sumeru, Hanuman was unable to identify the herb and decided to lift the entire mountain and bring it to the battlefield.

The herb, believed in Ayurvedic medicine to have medicinal properties, has been searched for unsuccessfully for centuries, up to modern times. The Himalayan state of Uttarakhand in northern India committed initial 250m rupees (£2.8m) of state money to search for sanjeevani booti starting in August 2016. The search was focused on the Dronagiri range of the Himalayas near the Chinese border, even though there is no evidence for its existence. The Ramayana mentions a mountain believed to refer to the Dronagiri range, where the magical herb is supposed to grow. Uttarakhand established a Department of Ayurveda, Yoga and Naturopathy, Unani, Siddha and Homoeopathy (Ayush) in November 2014 ([https://en.wikipedia.org/wiki/Sanjeevani_\(plant\)\)](https://en.wikipedia.org/wiki/Sanjeevani_(plant)))

It makes for us the students of Persian and Iranian Studies to find the references of this life saving/reviving booti (elixir), albeit with not so encouraging results, an inquisitive topic of reading about its veracity and existence. However, the resultant

inference by a Persian expedition to find the booti with help and insight of some Indian sage provided the entire concept of the Sanjeevani booti with a literary tilt in the form of Panchatantra.

The Panchatantra is a fabulous work which has enjoyed an extraordinary and universal popularity among peoples cutting across greatest obstacles of region, religion, culture and language within and without India. This product of a genius identified as Vishnu Sharma, initially set out on its remarkable progress and voyage round the world through a translation. The preamble of a version of the book itself actually foresaw its own universal acclaim (or had already attained that stature at that time), when it proclaimed, " Since then, this work on Wise Conduct (Nitisastra) has become celebrated as excellent means of awakening young minds. It has traveled far and wide over this earth." (Chandra Rajan, 1995: p-05). It traveled far and wide over the world as from Java in the East to Iceland in the Northwest. There are said to be at least 200-250 versions of the Panchatantra in 50-60 languages, most of them non-Indian.

As of now, it is a matter of immense pleasure to note specially as a student of Persian language and literature that this fabulous work initially proceeded on its voyage round the world through an Iranian link-a golden and amongst the earliest examples of a longstanding close cultural ties between the two ancient nations of India and Iran.

The Panchatantra, to the best of our knowledge, was for the first

time, translated or rather adapted into an extra-Indian (i.e. foreign) language Pahlavi (Middle-Persian) during the reign of Khosro Anushirvan (AD 550-578), a Sasanian emperor of Iran, a glorified contemporary of Prophet Mohammad. This version was executed under the emperor's orders by his court physician, Burzoe. The story of the translation of this 'Book of Stories' into Pahlavi is a fascinating tale in itself and was probably set as a prologue to the lost Burzoe's redaction. It has been carried over into Arabic and Persian renderings in two versions. The first story, as recorded by Abu Mansur Saa'labi Nishapuri (350-429 A.H.) in his book on history of Persia (Tarikh-e-Ghur-e-Akbar-e-Maluk-al-Furs, Rotenburg Pub. P. 629-633.), was also more or less precisely versified by none other than the great Firdowsi in his encyclopedic epic of Persia 'Shahnameh' (Shahnameh-e-Firdousi, 1314: p. 2499-2502.). A few lines of the long poem are quoted below. He introduces Burzoe in these words:

پزشکی سراینده برزوی بود

به پیری رسیده سخن جوی بود

(شاهنامه فردوسی، جلد هشتم، چاپ تهران، سال 1314، ص-2499)

There was a praise-worthy physician Burzoe; he had reached old-age but was still in search of knowledge)

ز هر دانشی داشتی بهره ای

به هر بهره ای در جهان شهره ای

(همان، ص-2499)

(He was in search of every knowledge which had utility; every utility which was famous in world)

Once, while in the audience of the emperor, he is informed about the existence of the elixir in India and its effectiveness in reviving the dead man:

من امروز در دفتر هندوان

همی بنگریدم بروش روان

(همان، ص-2499)

(Today I was just perusing the book on the Indians)

نیشته چنین بد که در کوه هند

گیاهی است رهشان چو روی پرند

(همان، ص-2499)

(It was written there that in the Himalayas some grass (elixir) grows on the high mountains)

چو بر مرده پیراگنی بی گمان

سخنگوی گردد هم اندر زمان

(همان، ص-2499)

(When it is massaged on the dead even accidentally; the dead starts to speak in no time)

But as it turned out:

یکی مرده زنده نگشت از گیاه

هما نا که سست آمد آن کیمیا

(همان، ص-2502)

(Not a single dead could be revived with that grass-elixir; and that chemical turned out ineffective)

The same version has appeared in some European versions and forms part of Sir Thomas North's The Fables of Bidpai: The

Morall Philosophie of Doni (1570), as 'The Argument of the Book'(Reprint 1938: P-34-71,) Chandra Rajan has reproduced the following brief account of the story in the introduction to her translation of Panchatantra:(Pp. Xvii-Xviii)

"Once, Khosro Anushirvan, a king of Iran was presented a book which contained among other things the secret to raise the dead by means of an elixir (rasayana in Sanskrit). The book explained how the elixir was extracted from herbs and trees growing on the high mountains of India. The king, eager to find out the truth about this elixir sent his chief minister and treasurer, Burzoe, to India, providing him with great deal of gold and silver to defray the expenses of the long and arduous journey, and with letters to the courts of many monarchs in India, requesting their help. Burzoe, on reaching India, received all help he needed and with wisest and most learned sages began combing the mountains for the herbs and trees mentioned in the book. But to no avail, for no extract had the power of restoring the dead to life. Burzoe and the learned Indian sages were driven to the conclusion that everything that had been written about the elixir in the book 'was false and untrue'.

Burzoe, greatly distressed, consulted the learned sages as to what he could do to not return empty handed to his king. Then 'a famous philosopher', who had also searched long and in vain for the Elixir of Life only to discover in the end that the elixir was in truth a book, showed Burzoe a copy of it. This philosopher also

explained the allegory contained in the first book, the one presented to the king of Iran, which started Burzoe on his travels, as follows: the high mountains were the wise and learned men of lofty intellect; the trees and herbs their virtuous writings and the wisdom extracted from these writings the Elixir of Life that revived the dead intelligence and buried thoughts of 'the ignorant and unlearned'.

Burzoe asked for a copy of that book which was 'always in the hands of those kings, for that it was full of Morall Philosophy' and permission to translate it into his own tongue for his king. And so 'with the help and knowledge of all those learned philosophers', Burzoe rendered the famous book into Pehlevi and returned home with it.

King Khosro Anushirvan studied the book deeply and was so impressed by the wisdom it contained that he began to collect books with great diligence and sought out learned men to come and live in his court. Then he built a great library in his palace, in which the book he esteemed so highly-the Panchatantra- was given the place of honour, and also of justice and fear of God....".

The second version of the story of Panchatantra's maiden transmigration overseas, which seems a more credible and realistic account in view of many investigators of the text (For example Dr. Indu Shekhar who has rendered a latest translation of Panchatantra into modern Persian solely based on a Sanskrit

Text), forms part of the famous Ibne-Muqaffa's Arabic translation of the Pahlavi version. The following is a brief summary of a fairly long story of Burzoe's travel to India and other details about his successful translation of the text, as retold by Abul Maa'li Nasrullah Munshi in his trend-setting rendering of the Ibne-Muqaffa's version into a flamboyant Persian prose named 'Kalileh-o-Dimneh':

'There is a divine reckoning behind commission of every act in this world and the cause of this book's immigration from India to Persia was that once the upright emperor was conveyed about the existence of a treasured book in the hands of Indian kings which has been compiled in the tongue of non-human characters. It is an incredible treatise on the art of state craft and practical wisdom essential for proper governance of a kingdom and her subjects. The book is called Kalileh-o-Dimneh. The emperor's curiosity, thus, aroused to obtain a copy of such a remarkable book, His majesty called for a suitable person to be entrusted the mission of retrieving this rare treatise from India and bring to Persia. Burzoe was enlisted for this task and he set out to accomplish it. On his arrival in India, Burzoe had to undergo a lot of hardship and even undertake clandestine operations to get hold of a copy of the book; inaccessible like a coveted gem to a layman. He ultimately befriended a learned Hindu who provided him with a copy of the text after a lot of cajoling and pestering. Having rendered it into his mother tongue

with the assistance of the said learned Hindu, Burzoe, returned to his homeland and presented it to Anushirvan. The emperor and other courtiers were mesmerized listening to the contents of this fabulous work and showered heaps of praise on Burzoe for his amazing achievements.'(Chandra Rajan,: Pp. Intro. Xviii)

Conclusion: Such significant discussion, references and inferences of the Sanjeevani booti dating back to the early medieval times in Persia and recorded prominently in the Persian literature of early tenth century (Shahnameh etc.) does not only tell us about the deep-rooted and ancient Indo-Persian relations but also points to the eternal human curiosity and quest for immortality.

Bibliography (English):

1. Kamshad , H.; Modern Persian Prose Literature; London, Cambridge University Press; 1966.
2. Rahman, Prof. Munibur; Post Revolutionary Persian; Pub. National Printers, Aligarh, 1955.
3. Ryder, (Arthur W) Tr. Dandin; Dash-Kumara Charita or Ten Princes translated from Sanskrit; Bombay; Jaico Pub. House. 1956.
4. Rypka, Jan; History of Iranian Literature, tr. from the German by P. Van Popta-Hofe; De Reidel; 1968.
5. Sharma, Vishnu; the Panchatantra; translated with an introduction by Chandra Rajan, Penguin Books, 1993.

6. Weber, Albrecht; The History of Indian Literature; tr. from the second German Ed. By John Mann Theodore, Ed.6. Varansi; Chowkhambe Sanskrit Series off., 1961.

7. Wintornitz; History of Indian Literature; New Delhi Oriental Books Reprint Corp., Delhi; 1972.

Article/Paper:

1. Hasan, Dr. S.A.; "Return of Fables from Paris to Tehran"-A Study of Lafontaine's Impact on Iranian Intelligentsia; Paper presented at Goa University, Goa; 1996.

Bibliography (Persian):

1. Ateh, Herman; Tarikh-e-Adabiyat-e- Faarsi; tarjume-e-dukter Raza Zadeh Shafaq; Bungah-e-Tarjume-o-Nasr, Tehran; 1365.

2. Abbasi, Mustafa Khaliqdad; (Mutarjim) Panchakyana; be koshish-e-Tara Chand wa Dr. Syed Amir Hasan Abedi, I.M.H. Press Ltd., Delhi, 1973.

3. Abul Qasem Firdowsi; Shahnameh-e-Firdousi, Vol. VIII, p. 2499-2502, Tehran, 1314.

4. Bukhari, Mohammad bin Abdullah; Dastanha-e-Bidpai; Tashih-e-Parvez Natil Khanlari; Khvarizmi, Tehran, 1369.

5. Mahjub, Mohammad Jafar; Darbarah-e-Kalileh-o-Dimnah; Khvarizmi, Tehran, 1341.

6. Shekhar, Indu; Panchatantra; Danishgah-e-Tehran, Tehran, 1341.

7. Zarrinkub, Abdul Husain; Seyahat-e-Bidpai; Majalah-e-Rahnuma-e-Kitab; Tehran, 1341.

☆☆☆

Dr. Shah Mohammad Fayez

Assistant Professor, Department of English,
Maulana Azad National Urdu University.

Eighteenth Century Lucknow: Eye-witness Account by a Persian Traveller

The following account is the English Translation* of selected portion from the Persian travelogue "Tuhfatul-Aalam" by Abdul Lateef Khan Shoshtree who had visited various countries of the world, including India, between 1792 and 1796. The travelogue had been translated into Urdu (Unpublished) by (Late) Prof. Shah Abdus Salam. Professor Salam was a noted scholar of Arabic and Persian. His scholarship had been acknowledged by the President of India and UNESCO by conferring on him the prestigious President's Award and the UNESCO Sharjah Prize. The Urdu translation by Prof. Salam has been used here as source.

During his visit to India, Abdul Lateef Khan Shoshtree visited various well known cities of the country and reached Lucknow on the invitation of Nawab Asif-ud-daula in the year 1795. Starting from Calcutta, he reached the city of Nawabs through the Banaras (Varanasi) and Jaunpur. Shoshtree received a warm welcome in the city and he stayed with Allama Tafazzul Husain Khan and Syed Mohammad Jafar for about a year.

The travelogue, Tuhfatul Aalam provides a detailed eye-witness description of Lucknow. On the one hand, we find Shoshtree describing the life style, behavior, etiquettes, cultural and social condition of the city of that time; on the other hand the writer gives a vivid account of the political condition of the Kingdom of Awadh and the life style of the rulers in particular. The travelogue was first published by Shaukatul Islam, Hyderabad in the later half of the nineteenth century. Shoshtree writes -

Lucknow is one of the big cities of Awadh and an ancient habitat of India. According to the Hindu historians, the city was built thousands of years ago. It is big and widely spread with no gates or towers. Nor does it have any rampart, fort or prefecture of fortresses for its protection. Most of the cities of this country are like that, without any defensive fortress, be it Calcutta, Murshidabad, Azimabad or Banaras. Anybody can enter the city from any direction. Owing to its size it is a really difficult task to construct any kind of defensive wall around the city. To guess the total area of the city of Lucknow is also not possible. It is located at a distance of thirty one point something from the Equator. The air is fresh and moderate. Very often in the summer season due to extremely hot winds people who can afford and the ones of refined taste make their own Khas Khanas to save themselves from the scorching heat of the sun. People build large and airy rooms with many doors and these

doors have grills, which are filled with Khas (a kind of fragrant grass) and water is sprinkled on it continuously by a fountain that is attached to the Mashk (a leather bag for storing water). The air passing through these doors turns cold and fragrant. Thus during the hot weather people take great pains to keep themselves safe from the harshness of summer. Inside the room, one feels so cold that one cannot sleep without covering oneself with a chadar (cloth sheet). Rich people have their Khas Khanas fixed with small channels of water line and at every door of these rooms small fountains are installed and the water falls by itself on these Khas covered doors. There is no need of waterman or attendant to come over and sprinkle water. It provides a mesmerizing view.

Varieties of cabbages and marsh-melons are found in the city and they are better, both in quality as well as taste, as compared to what is found in the other cities.

As the builders of this city were of Rai Family (Hindu Prince) who were not deftly skilled, the city is not levelled properly. Some parts of the city are at a height where as there are areas which are at steep slopes. Often we find particular portion of a house is at such a height from the courtyard that it is located behind the first floor of the house and the rest of the house is at such a low level that one has to use staircase to come down to that level. Streets, alleys, lanes , by lanes and markets are also similarly located at different heights.

In the court of Nawab Asif-ud-daula, ice is available in plenty throughout the year and Governors and the relatives of the Nawab get their share of ice from the state government. For making ice, in an area, on the outskirts of the city is first leveled up then paddy chaff or barley chaff is spread on it. On it is arranged very thin and delicate earthen pots. For every ten pots there is an attendant on duty. He has a large metal pot filled with luke-warm water. Before the break of dawn, when the morning breeze blows, the attendant drops a little of that slightly warm water into those Koozas (mud-posts). As soon as this warm water drips into the pot, it gets frozen and this way about one and a half inches of ice get stored into those pots which is later taken out and crushed.

I have heard that under the reign of Nawab Asif-ud-daula, in the suburbs of the city, these ice-makers who are about 1200 in number are employed in Shahjanabad (Lucknow). The well-off people arrange cold water for the ones who cannot afford to have ice in summer by digging special type of wells. These wells are dug down to the level of the underground water and then zinc plates are fixed. Zinc has the quality of keeping the water cool. In winter season they fill these wells with water and seal the opening of the well with stones making it air tight. During the summer season, they open these wells and use the cold water throughout the season. In Lucknow, a good number of Qazalbashes (Turk soldiers) lived

and served the government.

Nawab Asif-ud-daula Bahadur Yahya Khan, not very talented in the affairs of administration, was unable to discharge his duties as a ruler well. The administrative affairs were carried out with the help of Englishmen. Nevertheless he was a very generous man and helped the poor and needy of his kingdom. For him all the treasure was like piles of grass and that is why none was deprived from his generosity. He has built massive inns (sarais) for the pilgrims and visitors of his state. These inns were always occupied by the visitors and every occupant got daily allowance from the government according to his status. Generosity will always be associated with his (Nawab) name and people, till the Day of Judgment, will mention his name for generosity and will pray for the remission of his sins.

Because of his love and faith in the pious Imams and because of his efforts which he made regarding the observance of Muharram, he got constructed a Tazia Khana (Imambara) and next to it a mosque. He spent a huge amount of money in constructing these buildings. There is no match to these constructions throughout the country.

I have seen this Tazia Khana and the mosque personally. These are one of the wondrous monuments of the world. There are fourteen pillars in it and in each arch there is a place reserved for the grave of each of the fourteen Imams. The spot of each grave has been decorated with pure silver. In all

there are about four hundred to five hundred glass lamps and about two thousand small lamps and candle sticks with white camphor candles which adorn the place. All kinds of clocks made of gold and golden decoration pieces are placed here and there inside the monument. Six huge mirrors are placed on the walls and the doors. The light of innumerable lamps when falls on these mirrors, the reflection becomes manifolds and the whole building appears to be a mountain of luster and light. Three hundred thousand rupees are granted by the government for the expenses of the ceremonies on the ten days of Muharram and if some money is left, the poor get their share.

I have seen three hundred thousand well-written, neat and clean books in the library of Nawab Asif-ud-daula and for every hundred book there is a caretaker. The collection include book of Persian, Arabic, English, Prose, Poetry, History, Poetical collections and books on other sciences. At the end of the books there are well written pieces of poetry by famous calligraphers. There are a lot of paintings by the known painters of England and Rome. I saw numerous volumes on jurisprudence, commentaries on the Holy Quran, Islamic law and Islamic science in his library.

Hand written volumes of Shia fiqah is the handwriting of the author were also there. I came to know by an employee of the library that there are around seven hundred books of such kind. After the downfall of Tymore ruler, their total collection of

books came under the possession of Nawab Asif-ud-daula. It was in the temperament of the Nawab that he respected and honoured everyone equally. This quality of his becomes all the more evident in his dealings with the religious leaders; Sayeds and pilgrims , irrespective of class were given equal importance and respect and often offered them seat next to himself.

It was my third day when I was called by Nawab Wazir (Asif-ud-daula), I went to him with Khan Tafazzul Husain. He treated me with great respect and inquired about my health. All the physicians of the court were called and were directed to treat me with every care. Nawab Sahab suggested me to take a walk daily in any of the government gardens. About four hundred well-carpeted gardens full of flora and fauna were there in and outside the city. Each one was unique in itself. There were British farmers and Chinese florist in his kingdom who were always kept busy in beautifying the jungles and grafting the plants and trees. In one of those gardens which was known as Asif Bagh, I saw that there were some trees, not more than the height of one foot, loaded with fruits. Nawab Asif-ud-daula was very popular among his subjects that on the day of his death there was a great commotion in the city and people compared the day of the death of the Nawab with doomsday. On that day, every one, be it man or woman, was in great grief and full of tears. It appears as if the city itself was weeping. Asif-ud-daula was buried in the same Imambara that he built and his adopted

son Wazir Ali Khan was crowned the Nawab in succession. Due to his tender age, mean temperament and incapability to rule, he got in the company of vile and base friends and started taking advices from them in the administrative affairs of the state. Cruelty towards the innocent countrymen and wastage of the royal treasury soon became a common practice. Khan Tafazzul Husain, who was his deputy, and some other British officers objected and tried to stop him and even suspended certain of his powers in various matters. Wazir Ali Khan did not like these objections and suspension of his personal powers. Tafazzul Husain, witnessing such a condition, considered it wise to resign from the post of deputy. Soon the condition deteriorated so much that even the Company's counselor stopped coming to the court and sent the report of his estrangement and disobedience and the resignation of the deputy to Calcutta. It was at that time that Wazir Ali Khan, like late Nawab Asif-ud-daula, wanted to have discussion with me (Shooshtree) in privacy. He wanted to know, who were his true friends, what was the demand of the time and what consequences would it have. I told him everything that suited the situation in order to save the state. Neither did he pay any heed to my advice nor did he take any preventive measure which resulted in very difficult time for him in the days to come. When the Governor General came to know about the prevailing situation of the state, he, without any delay, along with some British officers, rushed to Lucknow from Calcutta. The

British knew that still there were many opulent and dissolute subjects and many army men who had their loyalty towards Wazir Ali Khan so instead of taking any step in haste they decided to hatch a secret plan to overthrow the Nawab. Had they chosen to get into open war with the state, it would have resulted in a civil war. Many innocent lives would have been lost and immense royal treasure would have been wasted. The Governor General, very cunningly won the confidence of Wazir Ali Khan, making him believe that there is no chance by which the British could be doubted.

Very soon, the Governor General made an excuse of his illness and expressed his wish to spend some time outside the city. Staying six miles away from the city, in Bibipur, he started calling the officers and soldiers of the Company there and hatched a conspiracy along with the mother of Asif-ud-daula, who was a wise woman, and noblemen of the state, who were not satisfied with the state of affairs. Feeling the closeness of these people with the Governor General, Wazir Ali Khan became a little doubtful and himself visited Bibipur where he was well received by the British officers and the general himself. Wazir Ali Khan's visit to Bibipur became a routine affair and the cunning mannerisms of the British people relieved him of any kind of doubt towards them. He became confident to such an extent that the army personnel deployed in and on the outskirts of the city were also relinquished from their duty.

One day the Governor said to Wazir Ali Khan, "I have an intention to visit Britain therefore I wish to inspect the army of the Company which is in the area and I want you also to inspect the parade. In reality the army in this area is directly under your command." He became happy on this proposal. I was there watching them with pity for the fraudulent manner and malice with which the British were handling the situation. I was concerned about their intentions but remained patient. I felt pity for him and those who were with him. The army of the Company had reached there with British officers. By this time the Governor General had already won the confidence of the few remaining supporters of Wazir Ali Khan.

Wazir Ali Khan was always busy in drinking and merry making and was unaware of these developments. The army marched in front of the Governor and every officer of the army was patronized with a golden robe of honour by the Nawab. Saadat Ali Khan, the real brother of Asif-ud-daula was summoned from Banaras and when the British were confident that Wazir Ali Khan is all alone, without any supporters, the army was ordered to surround him and take him into custody. Learning the situation, Wazir Khan became very frightened and tried to go back to the city but he was stopped by the army and forced to return to the camp. He wanted to call his friends and supporters but all of them abstained doing so by giving one excuse or the other. Even his personal servants were also not

with him. He realized that nothing could be done now and that the destiny has something else in store for him.

He put hands on his head and wept for a while

Cruelty and injustice results in weeping and what else*

He passed the night in the same condition. The Governor General got it announced by the drummers that "By the order of the Nawab Asif-ud-daula's mother, Wazir Ali Khan has been dismissed and now Nawab Saadat Ali Khan will take over the charge of the state. All lords and noblemen and people of all ranks should have trust in the kingdom and consider Wazir Ali Khan out of power."

Wazir Ali Khan was horrified at Saadat Ali Khan's rise to power. He thought it better to surrender before the Governor and get imprisoned by the Company. He came on his own to take shelter in the house of the Governor. At that time too the Governor gave him due respect and came out of his house to receive him.

*A Persian Couplet -

Dast ba-sar zad va lakhte girist

Haasile bedaas bajuz giry chiist

☆☆☆

***Shaukat Ali**

Research Scholar, Singhania University,

Pacher Bari, Jhunjhunu (Rajasthan)

Omar Khayyam and Fitz Gerald:

Bridge between Persian and English Literature

Omar Khayyam and Fitz Gerald are the two inseparable names in the annals of world literature whose fame chiefly rests upon the Rubaiyat. Khayyam wrote the Rubaiyat in the thirteenth century AD but his literary out-put received scanty attention in his own country's Persia, not alone the world. Persia has a rich and enormous literary heritage of great classical masters such as Ferdowsi ,Rumi ,Sadi, Hafiz and a host of others and vis a vis their works such as the Shahnameh ,the Masnavi, the Bustan , the Gulistan and the Diwan of Hafiz,theRubaiyat of Omar Khayyam was negligible. But fate had great fame in store for Omar Khayyam rather than the classical masters of Persia.The Rubaiyat transcribed in 1461, preserved in the Bodleian Library containing one hundred and fifty eight quatrains attracted the attention of Edward Fitz Gerald through his tutor and friend Edward BylesCowel in 1857, when the East India Company yielded India to Queen Victoria and simultaneously the Rubaiyat was added as a jewel to the crown of Victorian English literature.

Fortune smiled both upon Omar Khayyam and Fitz Gerald, when the Rubaiyat fell into the hands of Rossetti, Swinburne, Tennyson, Browning, Ruskin, Norton, Greaves and several other writers and poets of literature in English.

The Anglo-Persian contact was primarily a political and economic encounter but it did not leave any permanent mark on the pages of the history of the two countries. The monarchs of the countries conspired with one another to contain the growing Russian influence or in the Great Game, Persia was used as a pawn to create sphere of influence for the contesting powers of the world. Under such political conditions, the Rubaiyat was the conduit to connect civilization by Fitz Gerald for the progress of human ideas, thoughts and understanding. The word "pedar" and "madar" in Persian are the same as "father" and "mother" in English and there has been a connectivity between Persia and Britain which has remained blurred under the thick clouds of geo-politics and the Great Game. The timely translation of the Rubaiyat of Omar Khayyam into English was a re-birth of the Anglo-Persian relationship that cut across the narrow boundaries of power-politics and imperialism and saw Omar tossing goblets with Edward Fitz Gerald and both successfully created a beautiful garden of poetry whose fragrance reached the continents such as America and Asia. It was not an easy task for Fitz Gerald to translate the Rubaiyat of Khayyam into English. His labour of love induced him to undertake this project

and discover a poet of twelfth century Persia in the nineteenth century England. His understanding of Persian language and literature was indeed profound as he had already tried his hands at a major work: the Salaman and Absal of Jami in 1856. He gave a new life to the unnoticed, unheard, unsung and unseen Rubaiyat of Khayyam. His embellishments, poetic investments into an English treatment of the Persian Rubaiyat are praiseworthy which remind us of Caesar leaving Rome of bricks and Augustus turning it into that of stone. However it was a great contribution of an English poet to introduce a forgotten and neglected Persian poet to the world of poetry, thus making Omar Khayyam more celebrated beyond the frontiers of Persia.

The Rubaiyat of Omar Khayyam was painstakingly translated into English by Edward Fitz Gerald within six months from July, 1857.¹ Fitz Gerald was a person who never cherished any expectation of reward neither in this world nor in the world hereafter. His obsession with poetry was so deep that he found poetry above religion and belief and he was a great believer in the truth of art for the sake of art. True the Rubaiyat were written by Khayyam but in the English rendering Fitz Gerald did not lag behind to express himself also. The voice of the poet-translator is at times more audible than the Persian poet in the work on anvil. In fact the Victorian England in the mid nineteenth century was highly materialistic and conservative at the same time. Fitz Gerald was sensitive against the currents and cross currents of the English

society. He therefore lived far away from the madding crowd of London where people were accustomed to Victorian norms and values and sensitive to commercial loss and gain in society. The Rubaiyat of Fitz Gerald was a rejoinder to them:

A like for those who for To-Day prepare,
And those that after some To-Morrow stare,
A Muezzin from the TOWER of Darkness cries,
'Fools! Your Reward is neither Here nor There' 2

Of course Fitz Gerald never anticipated that his labour of love would pay rich dividends and impinge upon the course of development of literature in English. Unsold copies of the Rubaiyat were removed from the shelf of Bernard Quaritch and dumped into a penny box outside the Book-seller shop would attract the attention of Lord Tennyson, Browning, Swinburne, Burn-Jones, Meredith. Ruskin, Robert Graves, Norton and last but not the least Rossetti. Wonder of all wonders it would be printed in edition after edition and would be sold like hot cakes at exorbitant prize. However, the translation of the Rubaiyat in English was a timely addition to the literatures in English and this shift has made bridges between cultures.

John Ruskin (1819-1900) was a critic of art and architecture in London. He was also a poet in his own right and had won the Newdigate prize for poetry.³ When he read the One Penny Copy of the Rubaiyat, he wrote to Fitz Gerald:

My dear and Very dear Sir,

....translate some more of Omar Khayyam for us... More..more please more 4 Lord Alfred Tennyson was born in 1809 to G.C. Tennyson and Elizabeth Tennyson. He was educated at Trinity College, Cambridge. In Memoriam was the most important work of the poet which he began to write in 1834. He covered a long poetic journey which ended in 1892. He succeeded Wordsworth as the Poet Laureate of England.5 He was a good friend of Edward Fitz Gerald but never discovered a poet in him. When Tennyson read the Rubaiyat of Edward Fitz Gerald, he was full of admiration for the latter and his encouragement induced Fitz Gerald to embark upon the second edition of the Rubaiyat. Fitz Gerald mentions about Tennyson's response to the translation of the Rubaiyat in these words:

To think of Alfred's approving my Old Omar! I never should have thought he even knew of it. Certainly I should never have sent it to him. Always supposing that he would not approve anything but a literal translation.6

Robert Browning was born in 1812 in Camberwell, South London to a clerk of the Bank of England. He had a brief stint as a student in the newly founded London University. He began to write poetry from an early age and his lyrics are looked upon as the master piece of English literature. His collection of poems Men and Women earned him a wide popularity in English speaking world. His poems are tinged with mysticism. He passed away in Florence but he was laid to rest in the West-minister Abbey, England in 1889.7

Browning was a younger contemporary of Edward Fitz Gerald. He came under the influence of the Rubaiyat when he wrote his poem Rabbi Ben Ezra.8 His poem shows remarkable impression of Fitz Gerald. It was Khayyam who brought and instituted the imagery of Pot or Potters in poetry. One is surprised to find the same in the poem of Browning which established the direct connectivity between Persian and English through the recently famed Rubaiyat. Browning says:

Any, note that Potter's wheel
That Metaphor! And feel
Why time spins fast, why passive lies one clay-
When the wine makes it round

"Since life fleets, all is change, the past gone, seize today."9 Browning like Khayyam strikes the chord of carpe-diem in his verses. He knows that Time is a powerful force which rotates the universe and completes the cycle of life. A person should be active and respond to the phenomenon of changing time. He can feel the changes in life and accordingly respond to the changing phases of life. There is no point not to enjoy the fruits of youth and complaint against the fag end of life where in old age and infirmities raise their ugly heads. Like Khayyam, he finds a good deal of potentialities in Today and invariably he makes his best efforts to grab it. His approach to life is reminiscent of the following quatrain of Fitz Gerald:

AH, fill the Cup: - What boots

It to repeat
How Time is slipping underneath
Our Feet:
Unborn To-morrow and dead
Yesterday
Why fret about them if Today be
Sweet! 10

When Fitz Gerald was making new addition of his Rubaiyat Nicholas had already rendered the Rubaiyat of Omar Khayyam in French prose form and he had invested his work with spiritualism and introduced Omar more as a Sufi rather than poet to the Continent in 1867. But it made a slightest impact on Fitz Gerald. He always adhered to his view that a live sparrow was better than a stuffed eagle and took pride in his most musical and most melancholy version of the Rubaiyat of Khayyam in English 11. His work found way crossing the English Channel to America when Charles Eliot Norton wrote an article on the Rubaiyat in the North American Review October 1869: It's a work of a poet, inspired by the work of a poet; not a copy but a reproduction, not a translation, but a redelivery of a poetic inspiration.12

Fitz Gerald presented exotic motifs which crept into literature in English. One such writer, poet and critic was Robert Von Ranke Graves who was born on 24th July 1895 in London who came under the spell of Fitz Gerald. He has more than one hundred

and twenty works to his credit.¹³ He was a British officer in World War I who saw the horrors of war and had an unhappy marriage which ended in 1920. He is remembered as one of translators of the Rubaiyat of Omar Khayyam which is at variance with the Rubaiyat of Fitz Gerald. When Fitz Gerald's Rubaiis read as:

Here with a Loaf of Bread
beneath the Bough
A Flask of Wine, a Book of Verse
-and Though
Beside me singing in the Wilderness
And Wilderness is Paradise enow ¹⁴

Graves translates the Rubai in this fashion which is quite contemporary in its idiomatic expressions:

Should our day's portion be one mangel loaf
A haunch of mutton and a gourd of wine¹⁵

Khayyam finds the potter as a maker, shaper and destroyer, Graves under Omerian influence finds the White Goddess as the creator, nourisher and finally killer. His preoccupation with Khayyam is very close.

Graves delves deep into the nature of matter and proves that form and exteriority may change but nature will remain unchanged. He also undertook a profound study of Sufism and wrote an erudite introduction to the book titled *The Sufis* by Idris Shah. He rightly pointed out that Islam is the Shell of Sufism.¹⁶ When he said that "Sufi may be common in the West

as in the East, dressed as general a peasant, a merchant, a lawyer... in the world but not of it", he reminded us of Hafiz, the Persian poet who cherished and preached the same idea in the 15th century Iran. He says I am the slave of him who under the Azure sky, severs his relation with every colourful object and sets himself free in the world. His co-translator writes about the impact of Fitz Gerald's translation in the same book:

Khayyam was a great cult in England. His devotees formed clubs, planted roses from Nishapur on Fitz Gerald's grave, sought to emulate him in their poetry. 17

The Rubaiyat of Omar Khayyam translated by Edward Fitz Gerald ran into five editions from 1859 to 1899. Obviously it has left a deep impact on literature in English. The pessimism and predestination percolated into English literature made an impact through the Rubaiyat on even Thomas Hardy and Oscar Wilde. Hardy has commented in novel The Mayor of Castabridge that happiness is but an occasional episode in the general drama of life. Similarly, Oscar Wilde drew a gloomy picture in his novel

The Picture of Dorian Gray. It shows Dorian Gray's surrounding becoming gloomier and gloomier when she was ailing more and more day by day.

On 25 March 1897 the Omar Khayyam Club met for dinner in London- an English tradition that continues till date. Sir George Robertson the hero of Chitral, "delighted the company by remarking that men of action were really dreamers and

sentimentalists and has chief pleasure in the mountains of Chitral was the reading of Omar Khayyam.18

NOTES AND REFERENCES:

1. Rubaiyat of Omar Khayyam; Edward Fitz Gerald and Salaman and Absal; edited by George F. Maine, with an introduction by Laurence Housman; Rupa&Co, India, 2000, p 10.
2. Ibid, p.16.
- 3.The Words worth Companion to Literature in English; Ian Ousby; C.U.P; 1992; p.805
- 4.The Great Umar Khayyam: A Global Reception of the Rubaiyat; A.A. SeyyedGohrab (ed.) Leiden University Press; 2012; p. 203.
5. The Wordsworth; p.916
6. The Letters of Edward Fitz Gerald; vol III A.M. Jerhume; New Jersey; Princeton Press; 1980; P.59
7. Ibid; pp.125-126
8. The Great Umar Khayyam: A Global Reception of the Rubaiyat; A.A. SeyyedGohrab (ed.) Leiden University Press; 2012; p. 208
9. Ibid; p.210
- 10.Rubaiyat of Omar Khayyam; tr. Edward Fitz Gerald; Ed. With Introduction and Notes by Reynold Nicholson; A&C Black Ltd; London; 1956; p.74

11. Ibid; p.28
12. The Great Umar Khayyam: A Global Reception of the Rubaiyat; A.A. SeyyedGohrab (ed.) Leiden University Press; 2012; p.207.
13. <https://www.britannica.com/biography/Edward-FitzGerald#ref24869>
14. Rubaiyat of Omar Khayyam; tr. Edward Fitzgerald; ed. With Introduction and Notes by Reynold Alleyne Nicholson; A&C Black Ltd; London; 1956; p.41
15. <https://www.poetryfoundation.org/poets/robert-graves>
16. The Sufis; Idris Shah; Anchor Books; New York; 1971; p. vii
17. ibid
18. The Great Umar Khayyam: A Global Reception of the Rubaiyat; A.A. SeyyedGohrab (ed.) Leiden University Press; 2012; p.213

☆☆☆

Fesal Iqbal,
Ph.D Secholar
Deptt of Political Science,
JNU.

'N' for Iran: The Nuclear Program, Green Movement and Hope for Democracy

INTRODUCTION:

Any discussion on the Islamic Republic of Iran has been dominated by the sanctions against nuclear program of Iran by the International community and the deals as well as negotiations following such sanctions. This article explores the nuclear deal and sanctions against Iran as well as the simultaneous changes marking the new contours of protest and demonstration overtly while reflecting upon the continuity of the culture of protests for democratic reforms in the past. The first sanctions were imposed following the Iranian revolution in 1979. In 2006, the United Nations (UN hereafter) introduced its first sanctions on Iran to halt its uranium enrichment program. In 2012, the U.S., UN and the European Union (EU) tightened sanctions introducing an oil embargo and banning financial transactions with Iranian banks. The attempts to deter Iran's efforts at developing nuclear missiles were not only in the form of sanctions but also extended into the world of technology through a computer worm, dubbed 'Stuxnet', which infected several Iranian industrial sites first in 2009 and appears to have

been designed specifically to target the computers controlling Iran's centrifuges. Iran signed the Non-Proliferation of Nuclear Weapons Treaty (NPT) in 1968 as a non-nuclear weapons state and ratified the NPT in 1970. Iran, under the former rule of Mohammad Reza Pahlavi, was provided assistance by USA under the Atoms For Peace program for its nuclear program even when it was a member of Non-Proliferation Treaty. Subsequently, the nuclear program was not continued by the new religious leader and founder of Iran as an Islamic Republic, Ayatollah Khomeini as the country was caught in the doldrums of the war with Iraq. The Nuclear program has assumed the central place in the internal political vocabulary during elections and the ways in which Iran relates to the rest of the world. The ability to enrich uranium that can be used to generate power or for a weapons program or both has made it the bone of contention between USA and Iran. While the nuclear program became the platform for interaction, negotiations and contestations for Iran, it also gave impetus to the Green movement and strengthening democratic culture within Iran.

THE NUCLEAR POLITICS:

Did you hear that the Iranian government has just designated the date as the national fruit? —Why the date? —Because it gives energy and has a nucleus! —Iranian joke (Yaphe, 2010)

The discussion around nuclear program among people of Iran until 2002 was marked by ambiguities and lack of information

but most of the people opposed it. The discussions related to nuclear program, no matter how technical, scientific and expertise demanding, entered the public discourse. The conditions changed in 2002 when the Iranian dissident group revealed the development of two undeclared nuclear sites, a domestic uranium capability in Natanz and a heavy water reactor in Arak. The external pressure by the international community and International Atomic Energy Agency (IAEA) and internal pressure by the contentious political conditions of protests against the Islamic rule made the issue of nuclear program a major part of public discourse and the developments regarding the same became a matter of great debate opening up the floodgates of public perusal of political decision making and state policies. The end result was, as Yaphe points out, in a country known for its authoritarian ways, was ironically a relatively open field for discussion, with opposing elite points of view regarding one of Iran's most important foreign policy and security issues. The nuclear program became enmeshed with the nationalist agenda with development of nuclear technologies as a matter of national pride. While some part of it has been cultivated by the government, other is credited to the "popular perception of United States as an antagonist" (Perkovich, 2005) creating obstacles in the path of Iran's industrialization. The declaration by George Bush on January 29th state-of-the-union speech to Congress called Iran as "an axis of evil" thereby

bringing a moral angle to the issue of foreign relations and international (in)security. The moral hierarchy certainly created hostility towards United States amongst the people of Iran covering the issue of nuclear program with a national flag. This is reflected in one the statements of Iran's chief nuclear negotiator, Hasan Rouhani "Our people feel great pride because of our young Iranian scientists can produce nuclear fuel, the most important part of the fuel cycle, despite all of the sanctions and pressure from the West" (quoted in Perkovich, 2005). After the election of hardliner Mahmoud Ahmadinejad the Paris Agreement of 2004- according to which Iran agreed to temporarily suspend both enrichment and conversion activities, including the manufacture and operation of centrifuges- fell out and there was less vocal criticism under the conservative rule in the government. However the move to stop or limit the development of nuclear technologies was seen as a step of complacency and timidity. After the decision of Ahmadinejad to carry out Uranium enrichment at several sites, Iran case was referred to UN Security Council by the IAEA board of governors. In 2006, the UN Security Council passed Resolution 1696 and imposed sanctions after Iran refused to suspend its uranium enrichment program. Ahmadinejad's policy on Nuclear nonproliferation was expressed in Iran's 2009 NPT PrepCom statements and its stand on the Nuclear Weapons Free Zone in the Middle East. The hostility of USA towards Iran as the

potential threat in the region were underlined by pragmatic foreign policy decisions rather than moral underpinnings yet lacked the consistency when it came to Israel as pointed out by Iran. Iran expressed its faith in the Nuclear Weapons Free Zone which would require Israel to meet its disarmament obligations under NPT.

In September 2009, President Obama, revealed the existence of an underground enrichment facility in Fordow and argued that “Iran’s decision to build yet another nuclear facility without notifying the IAEA represents a direct challenge to the basic compact at the center of the non-proliferation regime” (Lee, 2009 cited in Sterio 2016). 2009 was also the year for presidential elections wherein the moderate, better known as reformist, leader Mir Hossein Mousavi expressed similar positions on nuclear program as that of conservative. He further criticized Iran’s suspension of enrichment from 2003-2005 as a tool to deprive Iran of having access to nuclear technology. However, such a stance was only practical given the place nuclear energy development had assumed in the imagination of common people. This is reflected in a World Public Opinion poll released in April 2008 wherein the data revealed that most Iranians supported the country’s program for energy production. It also indicated that six in ten Iranians considered nuclear weapon as contrary to Islam. This showed the general support for nuclear energy production but not nuclear weapons thereby complying

with the peaceful use of nuclear energy for civilian projects.

Green Movement:

The Green Movement took its name from a green sash given to Mir Hossein Mousavi by Mohammad Khatami, Iran's two-term president and the reform movement's first standard-bearer. After the presidential elections June 12, 2009 a new opposition was created by nearly 3 million peaceful demonstrators on the Tehran streets to protest official claims that Mahmoud Ahmadinejad had won the 2009 presidential election in a landslide. Their simple slogan was: 'Where is my vote?' Many commentators dubbed this as the extension of Arab Spring. The beacon of democratic hope was defying the 'rules of the game' thereby focusing on the prospects of substantive democracy rather than mere procedural rituals. Hence 2009 was not only the year of strained relations of Iran with USA but also the stressed relations with the Iranian people who once again revived the memories of 1979 revolution to shed light upon the demand for free and fair democratic elections and democratic regime. As Abbas Milani deftly noted, tracing the threads of Green movement to the 1979 revolution, that the "The Green Movement is, in its composition and genealogy, both old and new. The revolution of 1979 was the result of a historically incongruent alliance between modernizing middle and technocratic classes, the urban poor, women's and students' groups, some disgruntled members of Iran's new industrialist

class, members of the bazaar and ?de-modernizing forces led by revolutionary leader Ayatollah Ruhollah Khomeini. The foot-soldiers of the revolution were the new urbanites—culturally religious, conservative and a-modern, if not anti-modern, peasants who had come to the cities in search of their share of petro-dollars”.While many Iranians were supported by the unfolding Arab Spring and emboldened by the demonstrations of on 14 February held in solidarity with Tunisia and Egypt and in defiance of the authorities, those demonstrations, which turned into the first anti-government street protests in more than a year, also resulted in the house arrest of the main leaders of the opposition movement, Mir Hossein Mousavi and Mahdi Karroubi. Many regard the Green Movement as a key catalyst for the Arab Spring.

Security forces were initially paralyzed by the numbers. But then the regime unleashed security forces, including Revolutionary Guards, units of the Basij paramilitary units, and plain-clothed paramilitary forces called Lebas Shakhshi. Thousands of protesters were beaten, hundreds were arrested and dozens were killed by snipers. On June 18, Khamenei delivered a Friday prayer sermon that dismissed endorsed the election results. It reflected the regime’s formal announcement that it would not tolerate the Green Movement and would do whatever it took to suppress it. The new confrontation was symbolized by the death of 26-year-old Neda Agha Soltan, an aspiring musician, on June

20. She was shot by a sniper, as she stood at the edge of a Green Movement protest. A cell phone video that captured her dying on the pavement was circulated around the world. Neda and pictures of her blood-spattered face became symbols of the Green Movement.

This movement marked the changing contours of protest culture in Iran. The Green movement is also dubbed as the twitter revolution suggesting the widespread use of social media and role of twitter as a platform to communicate with the world and seek solidarity for the common cause of democracy and human rights. The social media served as the platform for the exiled Iranians to become part of the Iranian civil society through social media updates and holding demonstrations and marches outside Iran in tandem with the movement within Iran. Some of the demonstrating people in Iran during 2009 protests even shouted, "A green Iran doesn't need nuclear weapons."

JOINT PLAN OF ACTION:

After several rounds of negotiations, an interim agreement on the Iranian nuclear program was signed on November 24, 2013, by the parties to the Agreement: the United States, Russia, Great Britain, France, China, the European Union, and Iran. The interim agreement—the Joint Plan of Action—was signed in Geneva, Switzerland. It provided for a short-term suspension of portions of Iran's nuclear program in exchange for decreased economic sanctions, as the countries continued to work toward a

long-term agreement. The IAEA also began “more intrusive and frequent inspections” under this Interim agreement. The interim agreement was formally implemented on January 20, 2014.

Under the terms of the Agreement, Iran agreed to limit its nuclear program in several ways. First, Iran agreed to decrease its stockpile of low-enriched uranium by 98 per cent; the Agreement contemplates that this reduction will remain in place for fifteen years. According to the agreement first, during the same fifteen-year period, Iran will be limited to enriching uranium to 3.67%, a percentage sufficient for civilian nuclear power and research, but not for building nuclear weapons. Second, Iran agreed to place over two-thirds of its centrifuges in storage and to limit any enrichment capacity to only the Natanz plant, which will be monitored by the IAEA. Third, Iran agreed to refrain from building any new uranium enrichment facilities for fifteen years. Under the terms of the Agreement, Iran may continue research and development work on enrichment, but that work will be restricted to the Natanz facility and will be subject to enumerated limitations for the first eight years. Fourth, Iran agreed to cease enriching uranium at the Fordow facility for at least fifteen years; instead, the Fordow facility will be converted into a nuclear physics and technology center. Fordow, an underground facility, had been at the center of international anxiety because many believed that Iran was enriching uranium in centrifuges at this facility. Fifth, Iran will implement an Additional Protocol

agreement, which will continue in perpetuity for as long as Iran remains a party to the NPT. Iran's acceptance of the Additional Protocol is particularly important, because it represents a continuation of the monitoring and verification provisions after the entire nuclear Agreement is implemented. Sixth, Iran agreed to a comprehensive inspection and verification regime by the IAEA. The IAEA will have continuous monitoring access to Iran's declared nuclear sites, such as Natanz and Fordow. This agreement was celebrated as an achievement of Obama's regime.

The election of the moderate leader Hasan Rouhani in 2013 signaled the shift in the internal politics of Iran with the verdict against Ahmadinejad showing the Iranian people's demand for greater personal freedoms. The political adventurism that led to the economic sanctions damaged the economy of Iran. The strains on the economy were animated in the life of Iranians through economic hardships such as unemployment. This may not be the reason behind the protests but is conducive to the widespread participation in the protests and winning of Rouhani in 2013 as well as in 2017. Sanctions against Iran have had a negative impact on the economic growth as the economy has gradually contracted as a result of the limited markets. Since the tightening of sanctions in 2012 growth dropped to negative 6.8 and 1.9 percent in 2012 and 2013 respectively, with oil production dropping by one million barrels a day. Production in

the auto industry declined by half and in the construction sector by 3.6 and 3.1 percent in 2012 and 2013 respectively (World Bank, 2015). However, the labour market in Iran has deteriorated to such a level that it is estimated that the Iranian economy needs to create five million jobs over the next 5 years to keep the unemployment rate at 10 percent (ibid.). Rouhani emerged as not only the speaker for greater freedoms, transparent regime and decision making but also the moderate negotiator for nuclear deal which lifted the economic sanctions thereby reviving the economy.

CONCLUSION:

The justification for economic sanctions against Iran are clouded not only in the form of foreign policy decisions but also moral stand for democratic reforms by United States. United States assumes the role of a moral police for democratic reforms. Even after the sanctions are lifted, they may 'snap back' in place in case Iran doesn't comply with the agreement rules. The development of Ballistic missiles has become another area of contention. The demand for democratic reforms and support for moderate and liberals within Iran has taken the shape of sanctions such as the recent sanctions on the head of Iran's judiciary and ceasing foreign assets of Iranian companies and businessmen. However, with the moderate leaders Rouhani and his support for democratic reforms, the moral underpinnings behind United States foreign policy decisions regarding Iran

should be made clear. Meanwhile the nuclear program development has also led to the development of democratic regime and greater deliberative environment within Iran.

REFERENCES:

- Devarajan, S., Mottaghi, L., Ianchovichina, E., & Esfahani, H. S. (2015). Economic Implications of Lifting Sanctions on Iran. MENA Quarterly Economic Brief" Washington, DC: World Bank, July.
- Sterio, M. (2016). President Obama's Legacy: The Iran Nuclear Agreement. Case W. Res. J. Int'l L., 48, 69.
- Perkovich, G. (2005). Changing Iran's Nuclear Interests. Policy Outlook, Carnegie Endowment for International Peace, www.carnegieendowment.org/files/PO16_perkovich_FINAL2.pdf (accessed 27 September 2006).
- Bruno, G. (2010). Iran's nuclear program. Council on Foreign Relations, 10.
- Milani, A. (2010). The Green Movement. The Iran Primer: Power, Politics, and US Policy, 41-44.
- Tusa, F. (2013). How social media can shape a protest movement: The cases of Egypt in 2011 and Iran in 2009. Arab Media and Society, 17, 1-19.
- Dabashi, H. (2013). Iran, the green movement and the USA: The fox and the paradox. Zed Books Ltd..

Nader, A. (2010). The Revolutionary Guards. The Iran Primer:
Power, Politics and US Policy.

Yaphe, J. S. (2010). Nuclear Politics in Iran. NATIONAL
DEFENSE UNIV WASHINGTON DC INST FOR NATIONAL
STRATEGIC STUDIES.

[http://edition.cnn.com/2009/WORLD/meast/06/16/iran.elections.
timeline/index.html](http://edition.cnn.com/2009/WORLD/meast/06/16/iran.elections.timeline/index.html) Accessed on 17 February, 2018

[http://www.gsdrc.org/wp-content/uploads/2017/07/137-Impact-of-
lifting-economic-sanctions-on-poverty-and-growth.pdf](http://www.gsdrc.org/wp-content/uploads/2017/07/137-Impact-of-lifting-economic-sanctions-on-poverty-and-growth.pdf) Accessed
on 17 February, 2018

<http://iranprimer.usip.org/resource/green-movement> Accessed
on 17 February, 2018.

☆☆☆